



انتشارات دانشگاه تبریز

۲۵۸

تاریخ ادبیات عرب

تألیف

دکتر اکبر بهروز

اردیبهشت ۱۳۵۹



ادبیات

۵۰

تاریخ ادبیات عرب

*

انتشارات دانشگاه تبریز

ادبیات
عرب
۶
۲
۴۷



Université D' Tabriz

Publication

Nº 258

HISTOIRE de la LITTÉRATURE ARABE

Par

Dr. Akbar Behrouz

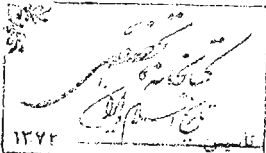
Tabriz 1980



انتشارات دانشگاه تبریز

۲۵۸

تاریخ ادبیات عرب



تألیف

دکتر اکبر بهروز

اردیبهشت ۱۳۵۹

از این کتاب یکهزار نسخه در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ در چاپخانه شفق
بچاپ رسید

بها ۹۰۰ ریال



نشانه‌های اختصاری

- ج : جلد ، مجلد .
- جرجى زيدان : تاريخ آداب اللغة العربية ، جرجى زيدان ،
طبعة جديدة راجعها وعلق عليها الدكتور شوقى ضيف ، مصر ١٩٥٧ م .
- زيات : تاريخ الادب العربى ، احمد حسن الزيات ، الطبعة
الخامسة والعشرون . القايره .
- شوقى ضيف : تاريخ الادب العربى ، الدكتور شوقى ضيف ، الطبعة
السابعه ، مصر .
- ص : صفحه .
- عمر فروخ : تاريخ الادب العربى ، عمر فروخ ، الطبعة الثانية ،
بيروت ، ١٩٦٩ م .
- مقدمه : مقدمه عبدالرحمن ابن خلدون ، ترجمه محمد پروين
گنابادى ، تهران ١٣٤٥ .
- نالينو : تاريخ الآداب العربية ، كارلو نالينو ، تقديم الدكتور
طه حسين . الطبعة الثانية ، مصر .
- الوسيط : الوسيط فى الادب العربى و تاريخه ، الشيخ احمد
الاسكندرى و الشيخ مصطفى عنانى ، الطبعة السادسة عشرة ، مصر .
- A. Lit : A literary History of the Arabs. R. A. Nicholson.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
بیست و پنج	مقدمه
۱	بخش اول
۱	اصل و منشأ عرب
۳	عرب شمال و عرب جنوب
۴	طبقات قوم عرب
۶	سرزمین عرب
۶	اوضاع طبیعی
۷	زندگی اقتصادی
۸	زندگی سیاسی
۱۰	ایام عرب
۱۲	دین در دوره جاهلیت
۱۶	یهودیت و نصرانیت
۱۷	دانشهای عرب جاهلی
۱۸	زبان عربی
۱۸	منشأ زبان عربی
۲۰	مهمترین علل غلبه لهجه قریش بر دیگر لهجه‌ها
۲۳	ظهور خط در سرزمینهای عرب
۲۵	دوره‌های تاریخ ادبیات عرب

صفحه	عنوان
۴۷	بخش دوم
۲۷	دوره جاهلیت
۲۸	ادبیات عصر جاهلی
۲۸	نثر دوره جاهلی
۲۹	مشخصات نثر جاهلی
۳۰	خطابه
۳۲	خطبای مشهور این دوره
۳۲	قس بن ساعده ایادی
۳۴	اکثم بن صیفی
۳۴	عمرو بن معدی کرب زبیدی
۳۵	شعر جاهلی
۳۶	مقام شاعر در جاهلیت
۳۸	شیاطین شعرا
۳۹	راویان شعر
۳۹	طبقات شعرا
۴۳	خصایص شعر جاهلی
۴۴	الف - خصایص معنوی
۴۵	ب - خصایص لفظی
۴۶	اغراض و فنون شعر جاهلی
۵۰	دوره های شعر جاهلی
۵۰	معلقات
۵۳	مشهورترین شاعران این دوره
۵۳	صاحبان معلقات

صفحه	عنوان
۵۳	امرؤ القیس
۵۷	طرفه بن عبد
۵۹	عبید بن ابرص اسدی
۶۱	حارث بن حلزہ یشکری
۶۳	عمرو بن کلثوم
۶۶	نابغه ذبیانی
۶۸	زهیر بن ابی سلمی
۷۱	عنتره بن شداد عبسی
۷۳	اعشى قیس
۷۵	لیید بن ربیعہ
۷۷	دیگر شاعران دوره جاهلی
۷۷	شنفری
۷۸	فند زمانی
۷۹	تأبط شراً
۸۰	مهلهل بن ربیعہ
۸۱	مرقس اکبر
۸۲	زهیر بن جناب کلبی
۸۳	سموأل بن غریض
۸۴	افوه اودی
۸۵	ورقه بن نوفل
۸۶	اوس بن حجر
۸۷	حاتم طایی
۸۸	عروة بن ورد

صفحه	عنوان
۸۹	قیس بن خطیم
۹۰	امیه بن ابی الصلت
۹۱	بخش سوم
۹۱	دوره صدر اسلام و اموی
۹۱	عصر صدر اسلام
۹۱	از ظهور اسلام تا سال ۴۱ هجری
۹۱	اجتماع کلمه قبائل
۹۲	انتشار عرب در جهان
۹۲	انتشار قرآن کریم
۹۳	تأثیر این تغییرات در ادبیات و زبان
۹۴	نثر در عصر صدر اسلام
۹۵	قرآن
۹۶	سبک قرآن
۹۷	جمع و تدوین قرآن
۹۸	قرآن کریم و تاریخ ادبیات عرب
۹۹	خطابه در صدر اسلام
۱۰۰	مختصات خطابه در صدر اسلام
۱۰۱	خطبای مشهور این دوره
۱۰۱	حضرت پیغمبر
۱۰۳	حضرت علی بن ابی طالب
۱۰۴	شعر در عصر صدر اسلام
۱۰۷	اغراض و فنون شعر در صدر اسلام
۱۰۸	خصایص شعر در صدر اسلام

صفحه	عنوان
۱۰۹	شاعران مشهور این دوره
۱۰۹	عبداله بن رواحه
۱۰۹	اغلب عجلی راجز
۱۱۰	زید الخیل
۱۱۱	کعب بن زهیر
۱۱۲	ابوذؤیب هذلی
۱۱۳	ابو محجن ثقفی
۱۱۵	عروة بن حزام
۱۱۶	ختمساء (ام عمرو تماضر)
۱۱۸	حسان بن ثابت
۱۱۹	حطیئة (جرول بن اوس)
۱۲۱	عصر اموی
۱۲۳	زندگی عرب در عصر اموی
۱۲۴	تمدن عرب در این عصر
۱۲۶	نسل جدید
۱۲۶	جنبش علمی و فقهی
۱۲۷	اوضاع ادبیات عرب در عصر اموی
۱۲۸	علوم دینی
۱۲۹	بصره و کوفه
۱۳۰	قراءت قرآن
۱۳۱	کتابهای قراءت قرآن
۱۳۲	تفسیر
۱۳۳	حدیث

صفحه	عنوان
۱۳۴	جعل حدیث
۱۳۶	فقه
۱۳۷	علوم زبانی
۱۳۷	نحو
۱۳۸	حرکات
۱۳۹	نقطه
۱۳۹	تاریخ و جغرافیا
۱۴۱	علوم دخیل
۱۴۲	نثر تفصیلی
۱۴۲	دیوان رسائل
۱۴۳	عبدالحمید بن یحیی کاتب
۱۴۵	روایت و تألیف
۱۴۶	خطابه در این دوره
۱۴۷	خطبای مشهور این دوره
۱۴۷	زیاد بن ابیه
۱۴۸	سبحان وائل
۱۴۹	حجاج بن یوسف ثقفی
۱۵۰	حسن بصری
۱۵۱	واصل بن عطا
۱۵۳	شعر در دوره بنی امیه
۱۵۷	ارزش نقائص
۱۶۰	خصوصیات شعر در این دوره
۱۶۳	شعرای این دوره از نظر اغراض شعری

صفحه	عنوان
۱۶۵	رجز
۱۶۵	اختطال
۱۶۸	فرزدق
۱۶۹	جریر
۱۷۱	کمیت بن زید اسدی
۱۷۳	غزلسرایان مشهور این دوره
۱۷۳	مجنون لیلی
۱۷۵	جمیل بن معمر
۱۷۶	عمر بن ابی ربیعہ
۱۷۸	کثیر عزه
۱۷۹	‡ ذوالرمه
۱۸۰	خلاصه
۱۸۲	بخش چهارم
۱۸۲	دوره عباسی
۱۸۳	خلاصه‌ای از تاریخ دولت بنی‌عباس
۱۸۳	دگرگونی اجتماعی در دوره عباسی
۱۸۸	دوره‌های عصر عباسی
۱۹۰	ادبیات دوره عباسی و خصایص آن
۱۹۱	علوم ادبی
۱۹۱	ادبا در دوره عباسی
۱۹۳	رواة ادب
۱۹۵	معروف‌ترین رواة ادب

صفحه	عنوان
۱۹۵	ابوعمر و بن علا
۱۹۵	ابو عبیده معمر بن مثنی
۱۹۶	ابوزید انصاری
۱۹۷	اصمعی
۱۹۸	رواة شعر
۱۹۹	معروفترین رواة شعر
۱۹۹	حماد راویة
۲۰۱	مفضل ضبی
۲۰۱	خلف احمر
۲۰۲	ادبا و مؤلفان معروف این دوره
۲۰۲	ابن قتیبه
۲۰۳	ابن عبدربه
۲۰۵	ابوالفرج اصفهانی
۲۰۵	کتاب الاغانی
۲۰۶	ابن رشیق قیروانی
۲۰۷	تدوین و تألیف
۲۰۸	نشر در این دوره
۲۱۲	نویسندگان مشهور این دوره
۲۱۲	ابن مقفع
۲۱۳	جاحظ
۲۱۵	ابن العمید
۲۱۶	قاضی فاضل
۲۱۷	خطابه در عصر عباسی

صفحه	عنوان
۲۱۸	علم لغت
۲۱۹	مشهورترین فرهنگهای عربی
۲۱۹	نحو و صرف
۲۱۹	بصریون و کوفیون
۲۲۲	مشهورترین دانشمندان نحو
۲۲۲	سیبویه
۲۲۳	کسائی
۲۲۴	مقامات
۲۲۵	بدیع الزمان همدانی
۲۲۷	حریری
۲۲۸	داستان در ادبیات عرب
۲۲۸	قصه عنتره
۲۲۹	الف لیلة و لیلة
۲۲۹	تفسیر
۲۳۰	مشهورترین مفسران این دوره
۲۳۰	طبری
۲۳۰	زمخشری
۲۳۲	شیخ طبرسی
۲۳۲	قخرالدین رازی
۲۳۳	فقه
۲۳۴	فقههای بزرگ
۲۳۴	ابوحنیفه نعمان
۲۳۵	مالک بن انس

صفحه	عنوان
۲۳۵	امام شافعی
۲۳۶	امام احمد بن حنبل
۲۳۷	علم حدیث
۲۳۸	محدثان بزرگ
۲۳۸	بخاری
۲۳۹	مسلم قشیری
۲۳۹	ابن ماجه
۲۴۰	ابو داود
۲۴۰	ترمذی
۲۴۱	نسائی
۲۴۱	کلینی
۲۴۲	ابن بابویه
۲۴۲	شیخ مفید
۲۴۳	شیخ طوسی
۲۴۳	علم کلام
۲۴۵	تصوف
۲۴۶	علوم بلاغت
۲۴۶	معانی و بیان و بدیع
۲۴۸	فلسفه
۲۴۹	فلاسفه بزرگ این دوره
۲۴۹	یعقوب الکندی
۲۵۰	فارابی
۲۵۰	ابن سینا

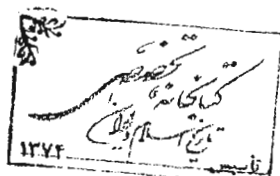
صفحه	عنوان
۲۵۲	غزالی
۲۵۳	ابن رشد
۲۵۴	تاریخ
۲۵۶	کتابهای طبقات
۲۵۷	انساب
۲۵۹	سیره نبوی
۲۶۰	جغرافیا
۲۶۰	مشهورترین مؤلفان کتابهای جغرافی
۲۶۰	ابن خردادبه
۲۶۱	یعقوبی
۲۶۱	ابن رسته
۲۶۱	ابن الحائک
۲۶۲	محاضرات
۲۶۳	شعر در دوره عباسی
۲۶۸	خصایص و ممیزات شعر در دوره عباسی
۲۷۲	تطور فکری در شعر
۲۸۶	مکتب بغداد و مکتب شام
۲۷۷	شاعران مشهور این دوره
۲۷۷	بشاربن برد
۲۷۹	ابونواس
۲۸۰	ابوالعتاهیه
۲۸۲	ابوتمام
۲۸۳	ابن الرومی

صفحه	عنوان
۲۸۵	بحتری
۲۸۶	ابن المعتز
۲۸۷	متنبی
۲۹۰	ابوفراس حمدانی
۲۹۱	شریف رضی
۲۹۲	مهیار دیلمی
۲۹۳	ابوالعلاء معری
۲۹۵	طغرائی
۲۹۷	ابن الفارض
۲۹۹	ابن عربی
۳۰۰	شعر در اندلس
۳۰۲	موشحات
۳۰۴	زجل
۳۰۵	شاعران مشهور اندلس
۳۰۵	ابن هانی اندلسی
۳۰۶	ابن زیدون
۳۰۷	ابن خفاجه اندلسی
۳۰۹	بخش پنجم
۳۰۹	دوره ممالیک یا عهد مغولی و ترکی
۳۱۲	ادبیات این دوره
۳۱۴	نثر در دوره ممالیک
۳۱۶	دانشمندان و ادبا و مورخان مشهور این دوره
۳۱۶	ابن مالک طایی

صفحه	عنوان
۳۱۷	نصیرالدین طوسی
۳۱۸	ابن خلکان
۳۱۹	ابن منظور
۳۱۹	ابن هشام
۳۲۰	لسان‌الدین خطیب
۳۲۱	ابن بطوطه
۳۲۲	ابن خلدون
۳۲۳	الفیروز آبادی
۳۲۶	القلقشندی
۳۲۵	تقی‌الدین المقریزی
۳۲۵	ابن حجر العسقلانی
۳۲۶	جلال‌الدین السیوطی
۳۲۷	طاش‌کبری‌زاده
۳۲۸	حاجی‌خلیفه
۳۲۹	موضوع شعری در دورهٔ فترت
۳۳۲	شاعران مشهور این دوره
۳۳۲	البوصیری
۳۳۳	صفی‌الدین حلی
۳۳۵	ابن نباته المصری
۳۳۶	عائشة الباعونية
۳۳۷	بخش ششم
۳۳۷	عصر جدید
۳۳۷	اوضاع سیاسی

صفحه	عنوان
۳۴۰	نظری به فعالیت‌های مترقیانه در این دوره
۳۴۰	مدارس
۳۴۲	دانشگاه الازهر
۳۴۳	دانشگاه مصر
۳۴۴	چاپخانه
۳۴۵	روزنامه نگاری
۳۴۷	مجامع ادبی
۳۴۷	مجمع علمی عربی در دمشق
۲۴۷	مجمع زبان عربی در قاهره
۳۴۸	مجمع علمی عراق
۳۴۸	نشر در دوره جدید <input checked="" type="checkbox"/>
۳۴۹	نویسندگی معاصر عربی
۳۵۰	فنون جدید در نشر عربی
۳۵۰	مقاله
۳۵۲	داستان (رمان ، نوول)
۳۵۸	نمایشنامه
۳۵۹	ادبا و نویسندگان معروف این دوره
۳۵۹	الشیخ ناصیف الیازجی
۳۶۰	بطرس البستانی
۳۶۲	احمد فارس الشدیاق
۳۶۴	سید جمال‌الدین اسدآبادی
۳۶۶	الشیخ ابراهیم الیازجی
۳۶۹	ابراهیم المویلحی

صفحه	عنوان
۳۷۰	شیخ محمد عبده
۳۷۳	شیخ علی یوسف
۳۷۵	حفنی ناصف
۳۷۶	باحثه البادية
۳۷۸	ولی الدین یکن
۳۸۰	فرح انطون
۳۸۳	مصطفی لطفی منقلوطی
۳۸۵	محمد المویلحی
۳۸۷	جبران خلیل جبران
۳۸۹	مصطفی صادق الرافعی
۳۹۱	امین الریحانی
۳۹۴	الامیر شکیب ارسلان
۳۹۷	ابراهیم المازنی
۳۹۹	محمد حسین هیکل
۴۰۱	احمد لطفی السید
۴۰۳	محمود تیمور
۴۰۵	طه حسین
۴۰۷	میخائیل نعیمه
۴۱۰	توفیق الحکیم
۴۱۳	کرم ملحم کرم
۴۱۷	شعر در عصر نهضت
۴۲۷	نسل جدید
۴۲۹	جمعیت آپولون



صفحه	عنوان
۴۳۲	شعر وجدانی اجتماعی
۴۳۳	نمایشنامه
۴۳۵	ادبیات مهجر
۴۳۶	الرابطة القلمیه
۴۳۷	العصبة الاندلسیه
۴۳۸	شاعران مشهور این دوره
۴۳۸	محمود سامی البارودی
۴۴۰	اسماعیل صبری
۴۴۱	احمد شوقی
۴۴۳	محمد حافظ ابراهیم
۴۴۵	ابوالقاسم الشابی
۴۴۶	جمیل صدقی الزهاوی
۴۴۷	رشید ایوب
۴۴۸	ابراهیم طوقان
۴۴۹	معروف الرصافی
۴۵۱	نسیب عریضة
۴۵۲	الیاس ابو شبکه
۴۵۴	خلیل مطران
۴۵۷	علی محمود طه
۴۵۷	ابراهیم ناجی
۴۵۸	احمد زکی ابوشادی
۴۶۰	عبدالرحمن شکری
۴۶۲	عباس محمود العقاد

صفحة	عنوان
٤٦١	الشاعر القروي
٤٦٦	ايليا ابو ماضى
٤٦٧	سعيد عقل
٤٦٩	بشارة الخورى
٤٧١	نزار قبانى
٤٧٢	عبدالوهاب البياتى
٤٧٥	عمر ابو ريشه

تاریخ ادبیات عرب یکی از دلکش‌ترین بحث‌های ادبی برای هر علاقه‌مند مسائل ادبی جهان است. روی همین اصل برای استفاده مشتاقان کشورهای مختلف، تاریخ ادبیات عرب، به‌زبانهای آلمانی، انگلیسی، روسی، فرانسه و غیره تهیه شده است. و مستشرقان فاضل جهان، تحقیقات مفصل و پهن‌آوری در تاریخ ادبی عرب کرده‌اند چنانکه بزرگ‌ترین تاریخ ادبیات عرب را بروکلمان آلمانی در حدود سی سال پیش از این تألیف نموده است. این کتاب آن قدر مفصل می‌باشد که پس از گذشت سی سال هنوز دانشمندان عرب زبان، ترجمه این اثر را به‌زبان عربی تمام نکرده‌اند.

با اینکه زبان شیرین فارسی بسا زبان فصیح عربی پیوند ناگسستنی دارد و در طول تاریخ، فضیلتی ایرانی از پایه‌گذاران علوم ادبی زبان عربی بوده‌اند و از این بابت ادب عربی مدیون دانشمندان ایرانی است و تاریخ ادبی عرب، همواره مورد توجه علاقه‌مندان ایرانی بوده، متأسفانه تا آنجا که من می‌دانم تألیف و نشر کتاب تاریخ ادبیات عرب تاکنون مورد عنایت ادبای ایرانی واقع نشده است.

تاریخ ادبیات عرب علاوه بر اینکه مورد توجه همه فضیلت‌ها و ادبا و علاقه‌مندان مسائل و علوم ادبی ایران می‌باشد، در دانشگاه‌های ایران

نیز بعنوان یکی از درسهای اصلی رشته‌های ادبی تدریس می‌شود. مع‌الاسف در تمام دانشگاهها تا آنجا که من می‌دانم برای تدریس این درس از پلی کپی و جزوه استفاده می‌شود.

این جانب چند سال است که در دانشکده ادبیات به تدریس این درس مشغول هستم و در طی این مدت با اینکه متوجه این کمبود بوده‌ام از آنجائیکه تألیف کتابی خلاصه و فشرده در این دریای پهناور دشوار می‌نمود نمی‌توانستم اقدامی عملی بکنم دو سال پیش استادان دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز مخصوصاً دوستان فاضل مرا براین کار تشویق فرمودند، عنایت خاص خدا و جسارت بخشی ایشان وادارم کرد که یسارداشتهای پراکنده چند سال گذشته را تنظیم کنم و به‌صورت فعلی که تقدیم ارباب ادب می‌شود، در آورم.

روش کار براین منوال بوده که برای تهیه تمام مطالب از مآخذ و منابع دست اول و قابل اعتماد بهره جسته‌ام.

در آغاز هر بخش مقدمه‌ای برای معرفی سبکهای نثر و نظم هر دوره آورده‌ام و بعد شرح حال ادبا و شعرا را بطور خلاصه تهیه دیده‌ام. از میان هزاران ادیب و شاعر کسانی را انتخاب کرده‌ام که معروفترین هر دوره و هر سبک بوده‌اند.

شرح حال افراد را خیلی خلاصه آورده‌ام و تنها به برجسته‌ترین نکات حیات هر کس پرداخته‌ام.

در پایان هر مطلب، و هر شرح حال، علاقه‌مندان مطالعه بیشتر را به منابع آن مطلب ارجاع داده‌ام.

رفرانسهای دقیق در زیر صفحات داده‌ام و منابع تهیه کتاب را در پایان معرفی کرده‌ام .

بخش ششم که حاوی نهضت جدید ، یعنی ادبیات معاصر عرب است مفصلتر از بخشهای پیشین می‌باشد . سبب این تفصیل آنست که در ایران ادبیات معاصر عرب ناشناخته مانده ، بنابراین ضمن معرفی نویسندگان و شاعران معاصر ، سعی کرده‌ام از هر کدام نمونه‌ای ، ولو چند سطر ، برای خواننده عزیز نشان بدهم تا خواننده ضمن مطالعه شرح حال هر نویسنده و شاعر ، با نثر و شعر او نیز آشنا بشود .

با تمام این توضیحات ، اعتراف می‌کنم که این کوشش ، در مقایسه با کتابهایی که در مورد تاریخ ادبیات عرب بزبانهای گوناگون دنیا تألیف یافته ، بسیار ناچیز و ابتدائی است ، ولی تذکرات ارزنده و یادآورهای گرانقدر خوانندگان دانشمند برای رفع نقائص آن بهترین راهنمای نگارنده خواهد بود .

اکبر بهروز

تبریز ، اردیبهشت ۱۳۵۹

بخش اول

اصل و منشأ عرب

عرب از نژاد سامی است منسوب به سام بن نوح، که عبارتند از: بابلیها، آشوریها، عبرانیها، فینیقیها، آرامیها و حبشیها. آیا مسکن اصلی اقوام سامی قسمتی از آسیا (عربستان، ارمنستان یا ناحیه پایین فرات) بود، یا اینکه بنا بر نظری که اخیراً به میان آمده، سامیها از افریقا به آسیا گذشته‌اند هنوز مسلم نشده، اما خیلی پیش از دوره‌ای که آنها برای اول بار در تاریخ ظاهر شوند، بصورت شاخه‌ای از دودمان اصلی خود جدا شده و ملیت جداگانه‌ای تشکیل داده‌اند.

خویشاوندی زبانهای سامی و رابطه آنها با همدیگر در اینجا قابل بحث نیست اما جا دارد که موجودیت آنها را به ترتیب تاریخی به شکل زیر نشان بدهیم:

۱- بابلیها یا آشوریها (از ۳۰۰۰ تا ۵۰۰ سال پیش از میلاد)

۲- عبریها (از ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد)

- ۳- عرب جنوب یا بعبارت دیگر صابین یا حمیرها (کتیبه‌ها از ۸۰۰ پیش از میلاد)
- ۴- آرامیها (کتیبه‌ها از ۸۰۰ پیش از میلاد)
- ۵- فینیقی‌ها (کتیبه‌ها از ۷۰۰ پیش از میلاد)
- ۶- اتیوپی‌ها (کتیبه‌ها از ۳۵۰ میلادی)
- ۷- عرب (از ۵۰۰ میلادی) .

با وجود اینکه زبان عربی جوانترین زبانهای سامی است با این حال نزدیکترین آن زبانهاست به نمونه اصلی . عرب به دلیل وضع جغرافیایی صحرا نشینی ، شخصیت سامی را کاملا حفظ کرده و آنرا بطور مشخص بهتر از همه افراد خانواده نمایان ساخته است^۱.

تاریخ قدیم عرب روشن نیست لکن ما حاصل نظرمورخان عرب بر این است که بابلیها و آشوریه در عراق سکونت داشتند ، فینیقیها در سواحل سوریه ، عبرانیها در فلسطین ، حبشیها در حبشه و عرب در شبه جزیره عربستان^۲.

برای تفصیل رك: تاریخ العرب قبل الاسلام ، تألیف دكتور جواد علی . تاریخ انحصارات القديمه ، تألیف طه باقر . تاریخ العرب قبل الاسلام ، جرجی زیدان . جمهرة انساب العرب ، ابن حزم الاندلسی .

1. A. LIT. P. XV-XVI.

۲- زیات، ص ۵ و ۶ .

عرب شمال و عرب جنوب

از زمانهای بسیار قدیم عربستان به شمال و جنوب تقسیم شده بود. البته نه تنها بوسیله بیابان لم یزرع (الربع الخالی) که در سرتاسر شبه جزیره عربستان گسترده است بلکه بوسیله دو گروه بزرگ که از لحاظ طرز زندگی و شخصیت کاملاً باهم فرق داشتند.

ساکنان ایالت شمال (حجاز و سرزمین مرتفع مرکزی نجد) یعنی عدنانیان که قبایل و عشایر آنان تا بادیه‌های شام و عراق ادامه می‌یافت، مردمی بدوی بودند که در چادرها می‌زیستند و در پیدا کردن چراگاه برای شتران خود پیوسته در حال کوچ بودند. اما ساکنان عربستان جنوبی یعنی مردم یمن، در تاریخ بعنوان اولین وارثان تمدن قدیمی و صاحبان ثروت افسانه‌ای سنگهای قیمتی متعلق به حضرت سلیمان نامیده شده‌اند.

دانشمندان غربی از روی نقوشی که بر برجها و مجسمه‌ها بخط مسند - خط باستانی سامی - حک شده پی برده‌اند که در آنجا پنج مملکت وجود داشته: مملکت معین که پایتخت آن معین بوده در مرکز یمن. مملکت سبأ در جنوب آن که پایتختش مأرب بوده. مملکت قتبان در جنوب غربی سبأ که پایتختش تمنع بوده. مملکت ارسانیه در جنوب قتبان. مملکت حضرموت که پایتختش شبوه بوده. اینها دولت بسیار قدرتمندی داشته‌اند.^۱

شمالیها نوعی عربی صحبت می‌کردند که زبان شعر پیش از

اسلام و قرآن بود . در حالی که جنوبیها لهجه‌ای داشتند که دانشمندان اسلامی آنرا حمیری نامیده‌اند^۱ .

برای تفصیل رگ : تاریخ العرب قبل الاسلام ، تألیف دکتور جواد علی .
تاریخ الادب العربی ، دکتور شوقی ضیف .

طبقات قوم عرب

مورخان ، قوم عرب را سه طبقه می‌دانند^۲ :

۱- عرب بائده . که نژادشان منقرض گشته و از اخبار آنان چیزی در دست نیست جز آنچه در قرآن مجید و احادیث نبوی آمده . مشهورترین قبیله‌های آنان عبارتند از : عاد . ثمود . طسم و جدیس . «فاما ثمود فاهلكوا بالطاغية . و اما عاد فاهلكوا بریح صرصر عاتية^۳» و اما طسم و جدیس چنانکه نقل کرده‌اند در يك حادثه افسانه‌ای خرافی محو شده‌اند .

۲- عرب عاربة . یمنی‌های بنو قحطان هستند که منتهی می‌شوند به یعرب بن قحطان و در تورات از آنان به نام یارح بن یقطان نام برده شده است . به گمان عرب ریشه زبانشان از یعرب است چنانکه حسان بن ثابت بر آن افتخار می‌کند :

تعلمتم من منطق الشيخ يعرب ابينا فصرتم معربین ذوی نفر

۱- A. LIT. P. XVII.

۲- الوسيط، ص ۵ و ۶ . زیات، ص ۸ و ۷ .

۳- قرآن، ۶/۶۹ .

و كنتم قديما ما لكم غير عجمة كلام و كنتم كالبهائم في القفر^۱
 یمنی ها یعنی قحطانیها یا عرب جنوب را دو گروه بزرگ تشکیل
 می‌دادند :

- ۱- حمیر ، که مشهورترین قبایلشان عبارتند از : قضاة . تنوخ . کلب . جهینه . عذره .
- ۲- کهلان ، که مشهورترین قبایلشان عبارتند از : همدان . طی . مذحج . کنده . لخم . از قبيلة لخم: بنی منذر - درحیره - وازد بوجود آمده واز ازد: اوس و خزرج در مدینه و غسانیها در شام بوجود آمده‌اند.
- ۳- عرب مستعربه . یعنی اولاد حضرت اسماعیل که در حدود قرن ۱۹ پیش از میلاد در حجاز مسکن گزید و باملوک جرهم خویشاوندی کرد و از او فرزندان و اعقاب بوجود آمدند که علی‌التحقیق عدنان از آنان است. و مشهورترین قبایلی که به عدنان منتهی می‌شوند عبارتند از: ربیعه . مضر . انمار . ایاد .

عدنانیها یعنی عرب شمال هم دو دسته بزرگ داشتند :

- ۱- مضر ، که مشهورترین قبایلش عبارتند از : قیس عیلان (قبایل : هوازن . سلیم . غطفان از این است) . تمیم . هذیل . کنانه (قریش از این قبیله پیدا شده) .
- ۲- ربیعه، که مشهورترین قبایلش عبارتند از : اسد ، وائل ، و از اینها : بکر و تغلب بوجود آمده‌اند^۲.

برای تفصیل رکن: معجم قبائل العرب القديمة والحديثة ، تألیف عمر رضا کحالة . النسب العرب القدماء ، تألیف جرجی زیدان .

۱- زیات، ص ۷ .

۲- زیات، ص ۷ و ۸ .

سرزمین عرب

اوضاع طبیعی

شبه جزیره عربستان در جنوب غربی آسیا واقع شده ، چون از سه طرف (جنوب ، شرق و غرب) آنرا آب احاطه کرده ، جزیره اش نامیده اند و محدود می شود از طریق مشرق به خلیج فارس و قسمتی از اقیانوس هند و از جنوب به دریای عمان و خلیج عدن . از مغرب به دریای سرخ و از شمال به عراق و فلسطین و اردن . سطح عربستان بسیار متفاوت است ، قسمت زیاد آن بادیه یعنی بیابانهایی است لم یزرع و سوزان ، که در شمال «نفود» خوانده شده و تعدادی واهه در آن هست که مشهورتر از همه « تیما » می باشد . و در جنوب هم بیابانهای وسیعی واقع شده که «دهنا» نامیده می شود .

جغرافی دانان، عربستان را به پنج بخش تقسیم کرده اند : تهامه . حجاز . نجد . عروض . یمن .

تهامه منطقه ساحلی بحر احمر است که قدما آنرا « غور » می نامیدند . در شرق تهامه سلسله جبال «سراة» از شمال به جنوب ادامه یافته که فاصله بین تهامه و نجد می باشد و حجاز در این قسمت واقع شده که مهترین شهرش مکه است ؛ تقریباً در ۷۵ میلی مکه ، طائف قرار گرفته است . نجد در شمال به عراق و شام می پیوندد و در جنوب به یمامه و تهامه .

حجاز شرقاً به نجد می‌پیوندند و نجد هم از غرب به شرق متصل می‌شود به عروض که عبارت از بلاد یمن و بحرین است .

اما بخش پنجم یمن است که تمام جنوب را در بر می‌گیرد و مشهورترین شهرهایش : زبید ، ظفار، صنعاء، عدن و نجران می‌باشد .
هوای جزیره‌العرب بسیار گرم است و در تابستان بادهای گرم مخصوصاً در نجد می‌وزد .

مناطق بسیار مهم عربستان عبارتند از : یمن (عهد تمدن باستانی عرب) ، حضرموت (مرکز بازرگانی) ، عمان (مرکز کشتیرانی) و شهرهای عمده آن : مکه و مدینه می‌باشد^۱ .

برای تفصیل رتبه: تاریخ العرب قبل الاسلام، تألیف دکتور جواد علی .
جغرافیه شبه جزیره‌العرب ، تألیف عمر رضا کحاله .

زندگی اقتصادی

نجد بادیه است و به همین جهت ساکنان نجد مردمی بودند که هرچند گاه در طلب آب و چراگاه با اشتر و چهارپایان خود از جایی به جایی نقل مکان می‌کردند . یکی از عوامل زندگی بدوی (بادیه) پیکار است بدین معنی که هر قبیله برای به دست آوردن گله و غیره به قبیله دیگر حمله می‌کرد و مایملکشان را غصب می‌نمود .

اما شهرنشینان غالباً از راه تجارت و اندکی از طریق زراعت زندگی می‌کردند . تجارت آنان از ایران و حبشه و یمن به شام و مصر

۱- شوقی ضیف، ج ۱، ص ۲۱-۱۷ .

بود و مشهورترین شهرهای بازرگانی ایشان در حجاز : مکه ، طائف ، یثرب و مدین ، و در نجد : دومة الجندل بود .

ربا در شهرها از پر درآمدترین کارها بود ، چون برای اندک قرضی سالها ربا پرداخت می شد تا بالاخره اسلام این کار خانمانسوز را تحریم و از بین برد^۱ .

برای تفصیل ركه: تاریخ الادب العربی، دكتور شوقی ضیف. تاریخ الجاهلیة، تألیف دكتور عمر فروخ. العصر الجاهلی، تألیف دكتور شوقی ضیف .

زندگی سیاسی

زندگی سیاسی در شبه جزیره عربستان پیش از اسلام به سه ترتیب بود :

۱- حکومت قبیله ای ، که ریاست هر قبیله با مسن ترین مردان بود و شیخ قبیله در تمام امور و مسائل قبیله به طریق شورا حکم می کرد و حکم او برگشت نداشت .

۲- حکومت در شهرهای تجاری نظیر حکومت های فینیقی و یونان باستان بود . بدین معنی که بازرگانان بزرگ شهری مطابق هوس و تمایلات خود حکومت می کردند و ثروتها و درآمدها را در سایه نفوذ مادی و معنوی شان بین خود تقسیم می کردند .

۳- نفوذ بیگانه ها ، از قرن ششم پیش از میلاد تا قرن ششم بعد از میلاد بین ایران و روم دوازده قرن پیکار و دشمنی وجود داشت .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۵ و ۶۶ .

در اثنای این جنگها طرفین مرتباً قدرت و نفوذ خود را به عراق و شام تحمیل می کردند . در قرن چهارم میلادی قبایل یمنی از بنی لخم در جنوب عراق سکنی گزیدند ایرانیان هم آنانرا تشویق کردند که در حیره نزدیک کوفه فرمانروائی برپا دارند و به نفع ایران برضد دشمنان رومی شان جاسوسی کنند .

اینان در تاریخ عرب لخمیین یا منازره نامیده شده اند زیرا پنج نفر از پادشاهان شان منذر نام داشتند از جمله منذر اعور بانی قصر خورنق و قصر سدیر .

اعراب یمن متمدن بودند اما اعراب شمال غالباً بدوی بودند و به همین جهت یمنیها اغلب در شمالیها نفوذ داشتند . غسانیه که در شام حکومت می کردند و منازره در عراق و همچنین ملوک کنده که در نجد سلطنت می راندند همگی یمنی بودند .

به موازات پیکار اعراب جنوب و شمال ، ایران و روم نیز سعی داشتند به اعراب جنوب و شمال دست یابند . از نظر دینی البته ایرانیان آتش پرست و اعراب بت پرست و روم نصاری بودند .

در آن زمان ، در حبشه نیز يك اقلیت مسیحی وجود داشت که هیأت حاکمه از آنان بود . حکومت روم نیز از وجود مسیحیان حبشه استفاده می کرد تا به تدریج بر یمن نفوذ یابد .

قضا را ذی نواس پادشاه یمن به علل سیاسی و دینی عده زیادی از مسیحیان را به قتل رساند . یوستینوس پادشاه روم نیز فرصت را غنیمت شمرد و نجاشی پادشاه حبشه را بر جنگ یمن تحریک نمود در نتیجه حبشیها توانستند به سال ۹۷ ق . ه . بر یمن مستولی شوند .

آنگاه حبشیهها به طمع افتادند که قدرت خود را در بلاد عرب گسترش بدهند. ابرهه فرمانده حبشیهها با لشکری بزرگ به سوی مکه حرکت کرد. در بین لشکریان ابرهه فیلهایی بود اعراب هم تا آن زمان فیل ندیده بودند، این سال را «عام الفیل» نامیدند (۵۷۰ م.) و حضرت پیغمبر در همین سال (عام الفیل) به دنیا آمده است.

برای تفصیل رث: تاریخ الادب العربی، دکتور شوقی ضیف، ایام العرب فی الجاهلیة، تألیف محمد احمد جادالمولی و علی البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم.

ایام عرب

شاید مهمترین چیزی که زندگی عرب را در دوره جاهلیت مشخص می کند عبارت از زندگی توأم با جنگ و خونریزی است. در این دوره عرب پیوسته کارش قتل و کشتار و ریختن خون همدیگر بود. و روی همین سنت بزرگترین قانون در نظر آنها قانون خونخواهی بود که شریعت مقدس آنان بشمار می آمد. تا آنجا که قبل از گرفتن خون کشتگان خود شراب و زن و عطر را برخویشتن حرام می کردند و هیچ يك از افراد قبیله حق نداشت که این سنت و شریعت را نقض کند. عرب جنگهای خود را ایام می نامیدند؛ چون روز هنگام جنگ می کردند و بمحض غروب آفتاب دست از جنگ می کشیدند. ایام عرب زیاد است چنانکه ابو عبیده متوفی در ۲۱۱ هـ يك هزار و دوست جنگ را در کتابی تصنیف کرده ولی این کتاب به دست ما نرسیده است.

این ایام غالباً به نام جایهای جنگ و نیز علت وقوع جنگ نامیده شده‌اند .

مشهورترین ایام عرب عبارتند از :

۱- حرب البسوس : که بین دو قبیلهٔ بکر و تغلب در اواخر قرن پنجم میلادی در گرفت و چهل سال ادامه داشت . خلاصهٔ علت و جرقة این جنگ طویل المده آن بوده که کلیب بزرگ تغلب شترخالهٔ جساس بن مره سید بنی بکر را با تیر زد و کشت . جساس نیز بانتهام کلیب را بقتل رسانید در نتیجه جنگ بسیار طولانی چهل ساله بوجود آمد . در دوره‌های اسلامی در اطراف این جنگ و پهلوان آن مهلهل تغلبی داستانها ساخته شده که مشهورتر از همه يك داستان ملی به نام « الزیرسام » می‌باشد .

۲- حرب داحس و غبرا : که در اواخر عصر جاهلی بخاطر مسابقه بین دو اسب به نام داحس و غبرا در گرفت و به نام همان دو اسب نامیده شد . رؤسای دو قبیلهٔ عبس و ذبیان (قیس بن زهیر و حذیفه بن بدر) آن دو اسب را بحرکت در آوردند و نزدیک بود که داحس پیشی بگیرد که مردی از ذبیان از کمین آنرا رم داد و از راه منحرفش کرد در نتیجه غبرا از او پیشی گرفت . قیس هم براین امر اعتراض کرد و جایزهٔ مسابقه را خواست و این امر سبب جنگ چندین ساله شد تا بالاخره هرم بن سنان و حارث بن عوف از بزرگان ذبیان خونبهای کشته‌ها را تقبل کردند و بدین ترتیب کشتار پایان یافت . دربارهٔ پهلوان این جنگ عنتره هم داستانهای ملی مشهوری بنام « قصه عنتره » بوجود آمد^۱ .

برای تفصیل رکه: الفهرست، ابن الندیم. الاغانی، تألیف ابوالفرج الاصفهانی. شرح حماسه ابوتمام، التبریزی. ایام العرب فی الجاهلیة. تألیف محمد احمد جاد المولی و علی الجبایوی و محمد ابوالفضل ابراهیم.

دین در دوره جاهلیت

عرب در دوره جاهلیت اغلب بت پرست بودند. پندارشان بر این بود که نیروهای الهی در ستارگان و دیگر مظاهر طبیعت پخش شده است. اسامی قبایلشان حاکی از آن است که به تو تمیسم هم خیلی نزدیک بودند. هر طایفه برای خود توتومی داشتند که آنها را حامی و مدافع خود می پنداشتند مثل سگک و گاو و روباه. حتی معتقد بودند که در پاره ای از نباتات و جمادات و پرندگان و حیوانات نیروهای مخفی وجود دارد. معبودهای گوناگونی به خدا شریک قرار می دادند. بتها را به عنوان سمبل های خدا می پرستیدند. بنظر می رسد که از زمانهای بسیار دور ستاره پرستی بوسیله صابثین و بقایای کلدانیها و پرستش سه مظهر مشهور قمر یا «وَدَّ»، آفتاب یا «لات»، زهره یا «عزی» توسط عرب جنوب به آنها رسیده بود. آتش را مقدس می دانستند و بهنگام سوگند خوردن آتش می افروختند.

بتهای گونه گون بوسیله نقاشی یا تراشیدن تهیه می کردند. بت پرستی در میانشان کاملاً رواج داشت. هر قبیله برای خود بت یا بتهایی داشتند چنانکه وقتی حضرت رسول مکه را فتح کرد در خانه خدا سیصد و شصت بت وجود داشت که بزرگترین آنها از آن قریش

بنام هُبَل بود که از عقیق سرخ به صورت انسانی دست راست شکسته ساخته بودند .

نزدیک این بتها نشانه هایی از سنگ قرار داده بودند که خون قربانیهای خود را که برای تقرب به معبودان خود قربانی می کردند بر آنها می ریختند و این انصاب را مقدس می شمردند و آنها را مقربین ارواح می دانستند قرآن مجید در رد این اعمال فرموده است « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (ای مؤمنان، شراب و قمار و بتان منصوب و تیرهای (قرعه)، فقط پلیدیهای از عمل شیطان است از آن دوری کنید شاید رسنگار شوید) .

ثروتمندان برای بت خود خانه ای می ساختند، افراد متوسط الحال فقط بت داشتند ولی فقرا که برای بنای خانه و تهیه بت امکان نداشتند سنگی در پیش حرم می گذاشتند و بر آن طواف می کردند . حتی هر کس مسافرت می کرد چهار قطعه سنگ بسا خود برمی داشت در هر جا که فرو می آمد بهترین آنها را بت می کرد و از سه تای دیگر به عنوان اجاق استفاده می نمود .

ماههای رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم را «أَشْهُرُ حُرْمٍ» (ماههای حرام) تعیین کرده بودند و در طی این چهار ماه جنگ و خونریزی را جایز نمی دانستند .

به ارواح خیلی باور داشتند و معتقد بودند که ارواح در تمام

مظاهر طبیعت حلول می‌کنند پاره‌ای از آنها ارواح مقدس (فرشتگان) و پاره‌ای ارواح شریرند (شیاطین). تصور می‌کردند که فرشتگان دختران خدا هستند و حتی آنها را همانند بنهائشان شفیعان در پیش خدا می‌دانستند. قرآن مجید به این باور اشاره می‌فرماید: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (هان! اطاعت بی‌شائبه خاص خداست و کسانی که غیر او دوستان گرفته‌اند و (گویند) عبادتشان نمی‌کنیم مگر برای آنکه بخدا تقریرمان دهند خدا در مورد مطالبی که در آن اختلاف دارند میان ایشان حکم می‌کند البته خدا دروغگوی کفران پیشه را هدایت نمی‌کند). از جن می‌ترسیدند و بین جن و خدا نسبی قائل بودند. «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (برای خدا از جنیان که آنها را نیز خدا آفریده است شریکان انگاشتند و از روی بی‌دانشی برای او پسران و دختران ساختند، خدا منزله است و از آنچه وصف می‌کنند برتر است).

عرب بت پرست منکر پیامبران بودند و خدای واحد را قبول نداشتند «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ أَجَعَلَ الْإِلَهَةَ الْهَاءِ وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَأَنْزَلْنَ الْمَلَائِكَةَ مِنْهُمْ أَنْ مَشُوا وَأَصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ

۱- قرآن ۳/۳۹.

۲- قرآن ۱۰۰/۶.

الْاٰخِرَةُ اِنْ هٰذَا اِلَّا اٰخْتِلَاقٌ» (و بشگفت اندر شدند که بیم‌رسانی از خودشان سویشان آمده . و کافران گویند این جادوگری دروغگوست . چگونه خدایانرا يك خدا کرده که این چیزی سخت عجیب است . و بزرگانشان رفتند (و گفتند) که بروید و با خدایانتان بسازید که این چیزی مطلوب است . چنین چیزی از ملت دیگر نشنیده‌ایم و این بجز تزویر نیست.) به قیامت و دوباره زنده شدن نیز عقیده‌ای نداشتند « وَقَالُوا اِنْ هٰٓىٓ اِلَّا حَيٰٓاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِيْنَ اَ » (و گفتند جز این زنده‌گی دنیای ما هیچ نیست و ما زنده بشو نیستیم) .

در اواخر دوره جاهلیت مخصوصاً گروهی بنام حنفا به خدای واحد می‌اندیشیدند و به بت پرستی بدیده تردید نگاه می‌کردند گویی منتظر دین جدیدی هستند . ابن اسحق می‌گوید : « قریش در یکی از اعیاد در نزد بتی بسیار محترم جمع آمدند ، و طبق معمول همه ساله ، به طواف آن بت پرداختند . ولی چهار نفر بنام ورقه بن نوفل ، عبیدالله بن جحش . عثمان بن حویرث و زید بن عمرو ، از آنها کناره گرفتند و به‌همدیگر گفتند بخدا این قوم از دین ابراهیم منحرف شده‌اند و راه خطا پیش گرفته‌اند ؛ بتی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و لاینفع و لایضر است می‌پرستند . بیایید برای خودتان دینی پیدا کنید چون این دین هیچ چیز نیست . پس از آن به جاهای مختلف رفتند و دین حنیف ابراهیم را جستجو کردند . بالاخره ورقه بن نوفل به نصرانیت رسید . عبیدالله بن جحش در تردید باقی ماند تا اسلام آورد . عثمان بن حویرث هم نصرانی

۱- قرآن ۴/۳۸ و ۵ .

۲- قرآن ۲۹/۶ .

شد. اما زیدبن عمرو نیز بت پرستی را کنار گذاشت و گفت خدای ابراهیم را می پرستم^۱.

یهودیت و نصرانیت

در دوره جاهلیت یهودیان در یمن و حجاز پخش شده بودند و حتی در اوائل قرن ششم میلادی ذونواس - یکی از پادشاهان تباغه را بدین یهود در آورده بودند و وادارش کرده بودند که نصارای نجران را بسوزاند «قَتَلَ أَصْحَابَ الْأَخْذُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ^۲» (صاحبان گودال کشته شدند صاحبان آتش هیزمدار، آنگاه که برکناره گودال نشسته بودند و ناظر آن شکنجه بودند که بر مؤمنان می کردند. بر مؤمنان خرده ای نمی گرفتند جز اینکه بخدای نیرومند و ستوده ایمان آورده بودند).

یهودیان حجاز هم در یشرب و خیبر و وادی القری و تیماء سکنی داشتند.

نصرانیت نیز در یمن و شمال شرقی و غربی جزیره العرب پخش بود. و نیز در میان عرب شام و عراق وجود داشت و بدین ترتیب تعلیم نصرانیت در میان عرب رواج کامل داشت و مسلماً وجود نصرانیت در جزیره العرب تأثیرهای گوناگونی در شعرای این دوره گذاشته است^۳.

۱- السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- قرآن ۴/۸۵.

۳- شوقی ضیف، ج ۱، ص ۱۰۳-۸۹.

برای تفصیل رُك: تاریخ العرب قبل الاسلام، دکتور جواد علی. الحيوان، ابو عمرو الجاحظ. الامتنام، ابن الكلبي. النصرانية وآدابها بين عرب الجاهلية، لويس شيخو.

دانشهای عرب جاهلی

قدر مسلم اینست که زندگی بدوی و بیابان گردی برای تحقیق در علوم، امکانی به عرب جاهلی نمی داد. چنانکه ابن خلدون هم می گوید «عرب جاهلی صاحب دانش و هنری نبودند»^۱. با این وجود بنا به ضرورت و نیاز، از راه تجربه و ممارست و نهایت دقت، دانشهایی برای خود کسب کرده بودند که بطور خلاصه عبارت بودند از: علم انسب و آنچه مربوط به آن بود از قبیل مثالب و مناقب. علم ایام، بدین معنی که تقویم و تاریخ خود را با حوادث و جنگهایی که اتفاق می افتاد تنظیم می کردند. علم نجوم (مخصوصاً زنگی در صحرا ایجاب می کرد که محل طلوع ستارگان و کیفیت پیدا کردن مقصد بوسیله ستارگان و هنگام نزول باران را بدانند. با علم طب نیز از راه کنجکاو و تجربه آشنا بودند هر چند طب آنها مبنای علمی نداشت و با بسیاری از خرافات همراه بود مثلاً پندارشان این بود که استخوان شخص مرده جنون را شفا می دهد^۲. اما در علم دامپزشکی مخصوصاً آنچه مربوط به اسب و شتر بود خیلی تجربه داشتند.

عرب جنوب نیز به فنون معماری و اصول کشاورزی، هر چند خیلی ابتدایی، آشنا بودند. و نیز به فراست (پی بردن به اخلاق و فضایل انسان از راه شکل و رنگ و گفتار انسان). قیافه (نوعی از فراست

۱- مقدمه، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- شوقی ضیف، ج ۱، ص ۸۴.

که منشأش قوه خیال و حافظه بود یا پی بردن به نسب از طریق شکل ظاهری). کهنات و عرافت (یعنی حکم به غیب. منظور از کهنانت اخبار از آینده است و مقصود از عرافت بازگویی گذشته). زجر (کشف حوادث بوسیله توجه به صداها و حرکات طیور و پرندگان) آشنایی داشتند.

برای تفصیل رتد: تاریخ الادب العربی، دکتور شوقی ضیف. تاریخ العرب قبل الاسلام، دکتور جواد علی. مقدمه ابن خلدون.

زبان عربی

زبان عربی نامش را از اعراب یا عروبه یا عربیه گرفته به معنی فصاحت و وضوح و بیان، از آن جهت است که عرب خود را عرب نامیده‌اند و دیگر اقوام را عجم (یعنی آنچه می‌گویند فهمیده نمی‌شود). زبان عربی یکی از قدیمترین زبانهای زنده دنیا است و همانند دیگر زبانهای قدیم دنیا خود را کامل و تام حفظ کرده است؛ در حالی که اغلب زبانهای دیگر شکل و تلفظ خود را از دست داده‌اند^۱.

منشأ زبان عربی

زبان عربی یکی از زبانهای سامی و شاید مادر زبانهای سامی است و دیگر زبانهای سامی از قبیل: بابلی، کنعانی، آرامی، حبشی و حمیری لهجه‌های آن زبان هستند. و با اینکه از زمانهای بسیار دور عرب شمال و عرب جنوب باهم اختلاط داشتند زبان حمیر (یمن) خیلی

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۳۵.

متفاوت از زبان مضر (عربی شمال که قرآن به این زبان نازل شده) می‌باشد . تا آنجا که ابو عمرو بن علا گفته « زبان و عربیت حمیر زبان و عربیت ما نیست^۱ » .

همه ساکنان قسمت شمالی جزیره العرب ، بحرین و نجد و حجاز - خواجه منسوب به مضر بودند خواه منسوب به یمن - به يك زبان صحبت می‌کردند و شعر می‌سرودند . شعرای جاهلی هم از هر سرزمینی که بودند اشعار خود را به يك زبان گفته‌اند و بعد آنها را در همه سرزمین‌های عربستان و عراق و شام خوانده‌اند حتی در خود یمن . از اینجا معلوم می‌شود که زبان مضر در دوره جاهلیت زبان عامه عرب بوده است .

تمام لهجه‌های گوناگون زبان عربی به دو زبان اصلی برمی‌گردد: زبان شمال . زبان جنوب . البته در میان این دو زبان از هر نظر اختلاف وجود دارد . بنا به تحقیق فلازر آلمانی قحطانیها بعد از حادثه « سیل عرم » که در سال ۴۴۷ م . اتفاق افتاد ترك دیار کردند و در شمال جزیره العرب پراکنده شدند و در سایه بلندی سطح فکری و فرهنگی و قدرت و توانائی بیشتر عدنانیها را در عراق و شام زیر سلطه و نفوذ خود در آوردند . بهمین سبب بین آن دو قوم روابط سیاسی و بازرگانی برقرار شد و الفاظ و عبارات دو زبان بهمدیگر نزدیک شد و بدون اینکه یکی بردیگری غلبه کند تشابه زیادی بین این دو زبان به وجود آمد . حال بدین منوال بود تا اینکه دولت حمیر بواسطه غلبه حبشی‌ها و ایرانیان رو به زوال رفت و در مقابل علل نهضت و وحدت و استقلال

۱- طبقات الشعرا ، ص ۴ و ۵ . عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶ .

عدنانیها فراهم شد که از مهمترین آن علل می‌توان وجود بازارهای متعدد در موقع حج و هم‌چشمی‌شان با حمیریها و ایرانیان و آمیزش با رومیان و حبشیها از راه جنگ و تجارت را نام برد. پس عدنانیها زبان و ادبیات خود را بر حمیر مغلوب و مستأصل تحمیل کردند. آنگاه اسلام آمد و در محو لهجه‌های جنوبی و فضای قومیت یمنی بنا به علل سابق یآوری کرد و در نتیجه زبان و ادب حمیر بکلی از بین رفت. برعکس زبان شمال مخصوصاً قریش توانست خود را از وضع نابسامانی که در نتیجه بی‌سوادی و بدوی بودن عرب یافته بود نجات بخشد و بالاخره زبان قریش به علل دینی و اقتصادی و اجتماعی بردیگر لهجه‌ها غلبه پیدا کرد^۱.

مهمترین علل غلبه لهجه قریش بر دیگر لهجه‌ها

۱- بازارها، عرب برای خرید و فروش و بازاریابی در طول ماههای سال بازارهایی برپا می‌کردند و بنا بر طبیعت اجتماع، در این بازارها سخنرانیها انجام می‌یافت و آرا رد و بدل می‌شد. شعرا اشعار خود را می‌خواندند و میدان فصاحت و بلاغت به وجود می‌آمد و این جریان سبب می‌شد که وحدتی در زبان و دین و اخلاق و فکر و اندیشه به میان آید.

البته شاعر و خطیب برای اینکه عموم شنونده‌ها مقصودشانرا درک کنند و از این راه علاقمندان و مستمعان زیادی به دست آورند

سعی می کردند که از الفاظ عامه و اسالیب شایع استفاده کنند راویان هم بلافاصله اشعار خوانده شده را در میان قبایل پخش می کردند و بدین ترتیب لهجه و طرز تفکر سخنوران به همه جا می رسید .

مشهورترین این بازارها عبارت بودند از: «عُكَاظُ»^۱ «ذوالمَجَازِ»^۲ و «ذوالمَجَنَه»^۳ .

«عُكَاظُ» از اول ذیقعد به مدت ۲۰ روز برپا می شد و اهمیت زیادی در تهذیب زبان عرب داشت. این بازار بعد از عام الفیل به وجود آمد و مدت ۱۵۰ سال دوام داشت حتی بعد از اسلام هم - ولو شأن و اهمیت قدیم خود را نداشت - تا سال ۱۲۸ باقی بود. اکثر اشراف عرب در این بازار گرد هم می آمدند و به وسیله شعرا و خطبا به مفاخره در حسب و نسب و کرم و فصاحت می پرداختند . از مشهورترین داوران این بازار ، نابغه ذبیانی و از نام آورترین خطیبانش ، قس بن ساعده ایادی بود.^۴

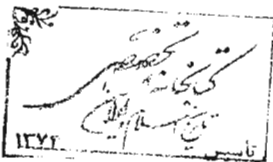
۲- اثر مکه و عمل قریش ، موقعیت جغرافیایی مکه تأثیر به سزایی در مورد وحدت زبان و نهضت عرب داشت . این شهر در نیمه دوم قرن ششم وضع خاصی پیدا کرده بود تمام کاروانهایی که کالاهای بازرگانی خود را از هند و یمن حمل می کردند در آنجا به فروش می رفت و از آنجا به بازارهای شام و مصر برده می شد از طرف

۱- بازاری بود در صحرا بین نخله و طائف در شرق مکه .

۲- محلی در يك فرسخی عرفه .

۳- محلی در نزدیک مکه .

۴- الوسيط ، ص ۱۲ و ۱۳ . زیات ، ص ۱۵ و ۱۶ .



دیگر راههای منتهی به مکه به سبب احترام خانه خدا و مقام قریش همواره امن و آرام بود و بازرگانان قریش از راه داد و ستد و مسافرت به شهرها و میان ملتها، علاوه بر استفاده مادی و کسب ثروت، بر سطح معلومات و تجربیات خود نیز می افزودند و دایره فرهنگ و اطلاعات همگانی خود را وسعت می دادند چون به واسطه رفت و آمد و تماس با اقوام مختلف در ایام حج و بازارهای مرسوم و نیز مسافرت های تجاری و ملاقاتها و محفلهای ادبی و غیره همواره با مردم در اختلاط بودند و از آنان استفاده معنوی و فرهنگی می کردند خصوصاً خود نیز در اثر مجاورت با یهود یثرب و اطراف آن و نصاریی شام و نجران و حیره از کتابهای آسمانی تا حدی اطلاع داشتند، تمام این عوامل و علل در ترقی فکر و زبان و اسلوب کلام قریش و فصاحت و بلاغت آن تأثیر کرد و به وسیله شعرا و سخنوران، لهجه قریش به اوج قدرت و شهرت رسید و نزول قرآن نیز بر آن لهجه، آن را لهجه آسمانی ساخت^۱.

برای تفصیل رء: تاریخ الادب العربی، عمر فروخ. تاریخ الادب العربی،

دکتور شوقی ضیف . فقه اللغة و سر العربیة ، ابو منصور ثعالی . تاریخ الادب اوحیاء اللغة العربیة ، حفنی ناصف . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . اللغة العربیة فی ماضیها و حاضرها و مستقبلها ، جورج الکفوری . المزهرة فی علوم اللغة و انواعها ، جلال الدین السیوطی . الالفاظ الکتابیة ، عبدالرحمن بن عسوی الهمدانی . علم اللغة ، علی عبدالواحد وافی . الوسیلة الادبیة للعلوم العربیة ، حسین بن احمد المرصفی . المواهب الفتحیة فی علوم اللغة العربیة ، حمزه فتح الله . فلسفه اللغة العربیة و تطورها ، جبر ضومط .

ظهور خط در سرزمینهای عرب

بیمینها از خطی استفاده می کردند که آنرا مسند می نامیدند و معتقد بودند که وحی بر کاتب هود با آن خط نازل شده . ولی اکتشافات آثار قدیم و تحقیقات دانش زبانشناسی ثابت کرده که خط فینیقی مصدر خطوط سامی است و آرامی و مسند و انسواعش : صفوی ، ثمودی ، لحيانسی در شمال و حمیری در جنوب از آن مشتق شده . و خط نبطی در حوران و سطرنجیلی سریانی در عراق، از آرامی مشتق گردیده و این دو خط اصل خط عربی می باشد. از خط نبطی شکل نسخ به وجود آمده و از خط سطرنجیلی سریانی، شکل کوفی زاییده شده، که پیش از اسلام به حیری (منسوب به حیره) معروف بود .

اعراب شمال خط اولی را در حین مسافرتها به شام یاد گرفته بودند و خط دومی را از انبار اخذ کرده بودند . این خط به وسیله بشر بن عبدالملك كندی حاکم دومة الجندل در مکه در میان قریش معمول شد، وقتی کوفه به صورت شهر درآمد نوشتن خط در مساجد و قصرهای آن شهر شایع گردید و به خط کوفی شهرت یافت^۱ .

خط انباری حیری بعد از انتقالش به حجاز، خط حجازی نامیده شد که اصل خط نسخ است ؛ هنگام ظهور اسلام عمده کمی از عرب و ده دوازده نفر از قریش این خط را می نوشتند .

وقتی حضرت پیغمبر در جنگ بدر به قریش غلبه کرد و عده‌ای از آنان را به اسارت گرفت در میانشان تعدادی از کسانی بودند که نوشتن می‌دانستند ، حضرت پیغمبر قبول کرد که هر کدام از آنان به ده تن از کودکان مدینه تعلیم بدهند آزادش کند ، بدین ترتیب نوشتن در میان مسلمانان رواج یافت و هنوز نزول قرآن تمام نشده بود که پیغمبر بیش از ۴۰ نفر کاتب داشت^۱.

صحابه و تابعین بدون اعراب می‌نوشتند ولی بعد از اختلاط عرب و عجم لحن و تحریف در قرائت قرآن به وجود آمد و مسلمانان از تحریف کلام الله ترسیدند در نتیجه ابوالاسود دؤلی در زمان خلافت معاویه اعراب را اختراع کرد . بدین ترتیب که به علامت فتحه نقطه‌ای بالای حرف گذاشت و برای کسره در زیر و برای ضمه نقطه‌ای در سمت راست قرار داد و برای تنوین دو نقطه گذاشت . منتها این نقطه‌ها را به رنگی غیر از رنگ خود حروف نوشت .

بعد از او نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر که هر دو از شاگردان ابوالاسود دؤلی بودند ، به امر حجاج نقطه را وضع کردند و به رنگ خود حروف نوشتند تا با نقطه‌های اعراب که ابوالاسود وضع کرده بود مخلوط نشود^۲ . آنگاه خلیل بن احمد آمد و حرکات بشکل امروزی را اختراع نمود و این حرکات جای نقطه‌های ابوالاسود را گرفت^۳.

برای تفصیل رء : تاریخ الادب العربی ، زیات . تاریخ الخط العربی و آدابہ ، محمد طاهر بن عبدالقاهر . الفهرست ، ابن الندیم . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری والشیخ مصطفی عنانی .

۱- الوسیط ، ص ۱۲۲ .

۲- » ، ص ۱۲۳ .

۳- زیات ، ص ۲۰۸ .

دوره‌های تاریخ ادبیات عرب

- دانشمندان ادب عرب، تاریخ ادبیات عرب را با توجه به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی به پنج دوره تقسیم کرده‌اند :
- ۱- دوره جاهلی که از زمان استقلال عدنانیها یعنی نیمه قرن پنجم میلادی شروع می‌شود و با ظهور اسلام یعنی سال ۶۲۲ م. پایان می‌یابد .
 - ۲- دوره صدر اسلام و اموی که از ظهور اسلام تا قیام دولت عباسی یعنی سال ۱۳۲ ه. می‌باشد .
 - ۳- دوره عباسی که از قیام بنی‌عباس یعنی سال ۱۳۲ ه. آغاز می‌شود و با سقوط بغداد به دست مغول یعنی سال ۶۵۶ ه. پایان می‌یابد .
 - ۴- دوره ترک که از سقوط بغداد شروع می‌شود و به نهضت جدید یعنی سال ۱۲۲۰ ه. تمام می‌شود .
 - ۵- دوره جدید که از استیلای محمد علی پاشا بزمصر آغاز می‌شود و تا زمان حاضر دوام دارد .
- البته هر کدام از این دوره‌ها به چند عصر تقسیم می‌شوند که در محل خود مورد بحث قرار خواهد گرفت .
- این تقسیم بندی مورد قبول عده‌ای از دانشمندان است^۱ ولی در

۱- نظیر: شوقی ضیف، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵. الوسيط، ص ۱۰.

پاره‌ای از کتابهای تاریخ ادبیات عرب تقسیم بندی های دیگری هم به نظر می‌رسد^۱:

۱- ادب قدیم، از قدیمترین اعصار جاهلیت تا آخر عصر اموی (در حدود ۳۰۰ سال).

۲- ادب محدث، از سقوط دولت اموی و قیام دولت عباسی به سال ۱۳۲ هـ. تا آغاز قرن ۱۹ میلادی.

۳- ادب جدید، از آغاز قرن ۱۹ میلادی تا امروز.
و نیز:

۱- عصر جاهلی، پیش از اسلام

۲- عصر مخضرمین یا صدر اسلام، از ظهور اسلام تا قیام بنی امیه.

۳- عصر اموی

۴- عصر عباسی

۵- عصر اندلسی

۶- عصر مغولی

۷- عصر عثمانی

۸- عصر جدید

۱- نظیر، عمرفروخ، ج ۱، ص ۵۸. جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۷

و ۲۸. تاریخ الآداب العربیة، کارلونا لینو، ص ۶۴-۵۷.

بخش دوم

دوره جاهلیت

کلمه « جاهلیت » از « جهل » گرفته شده به معنی نادانی و گمراهی و سفاقت و فقدان رشد اجتماعی .

این کلمه از طرف قرآن مجید بر احوال و آداب و زندگی عرب پیش از اسلام اطلاق شده . برای اینکه عرب در آن زمان « جاهل » بودند و بت پرست . پیوسته در جنگ و کشتار و خونریزی به سر می بردند شرابخواری و قمار بازی در میانشان رواج کامل داشت . حتی عده ای دختران خود را زنده به گور می کردند .

اما از لحاظ ادبیات ، عرب پیشرفته ترین ادبیات را در عصر جاهلی داشتند تا به حدی که آثار به جا مانده از ادبیات جاهلی تا امروز از بهترین نمونه های ادبیات عرب به شمار می روند .

دوره جاهلیت خود به دو عصر تقسیم شده :

- ۱- جاهلیت اول که از قدیمترین زمان تا قرن پنجم میلادی است.
- ۲- جاهلیت دوم که از قرن پنجم میلادی تا ظهور اسلام است^۱.

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۲-۲۹ .

ادبیات عصر جاهلی

ادبیات عرب از نظر عمر و زمان بسیار قدیم است. اما آنچه از ادبیات پخته و مسن جاهلی به ما رسیده بسیار اندک می‌باشد. پس معلوم می‌شود که اکثر شعر و نثر عصر جاهلیت از بین رفته، چنانکه ابو عمرو علا گفته «از آنچه عرب گفته جز اندکی به شما نرسیده و اگر همه‌اش می‌رسید علم و شعری بسیار بود»^۱. و چون شعر و نثر جاهلی در جایی ضبط و محفوظ نبوده بلکه از راه روایت نقل شده واضح است که اولاً همه آثار شعری و نثری آن دوره حفظ نشده و ثانیاً راویانی هم که حافظ و راوی ادبیات جاهلی بوده‌اند اغلب در جنگها و غزوات اسلامی در گذشته‌اند.

اکثر ادبیات جاهلی را اشعار تشکیل می‌دهد. از آثار نثری فقط پاره‌ای امثال و خطبه‌ها و قصه‌ها به ما رسیده است. برای تفصیل رگ: الحیاة الادبیة فی العصر الجاهلی، محمد عبدالمنعم خفاجی.

نثر دوره جاهلی

آثار نثری که از دوره جاهلی به ما رسیده، مخصوصاً درمقایسه با شعر جاهلی بسیار ناچیز است، زیرا عرب به روایت نثر همانند شعر اهمیت نداده، چنانکه ابن رشیق می‌گوید: عرب قطعاً سخن منثور

خوب را بیشتر از سخن موزون خوب گفته ، الا اینکه يك دهم نثر عرب حفظ نشده ، درحالی که يك دهم سخن موزونش از بین نرفته است^۱.

مختصات نثر جاهلی

- مختصات نثر جاهلی بطور خلاصه عبارت است از :
- ۱- الفاظی را که از حیث وزن و آهنگ متناسب و مشابه باشد کمتر بکار می بردند .
 - ۲- جمله ها و عبارتهایی را که بريك معنی دلالت می کنند کمتر استعمال می کردند .
 - ۳- در پرداخت عبارات به تکلف علاقه ای نداشتند .
 - ۴- از جمله های کوتاه استفاده می کردند مخصوصاً در حکم و امثال و وصایا .
 - ۵- تا آنجا که خللی بر معنی وارد نشود به ایجاز مایل بودند .
 - ۶- کنایه دور و استعاره کمتر بکار می بردند .
 - ۷- چه بسا امثال و حکم بدون مناسبت و ارتباط آشکار در ضمن سخن می آوردند^۲.
- برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، دكتور شوقی ضیف . الفن و مذاهبه فی النثر العربی ، دكتور شوقی ضیف .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۸۸ و ۸۹ .

۲- زیات ، ص ۱۹ . الوسیط ، ص ۲۱ و ۲۲ .

خطابه

خطابه در واقع نوعی سخنرانی است که همانند شعر اساسش خیال و تکیه‌اش بر بلاغت است چون خطیب حضوراً سخن می‌گوید در نتیجه دل شنونده را می‌رباید و عقلش را راضی می‌کند و روحش را تسخیر می‌نماید و تخیل وی را به کار می‌اندازد. خطیب آن قدرت را دارد که به دلخواه خود شنونده را به راه بکشاند و به کار و کوشش او دارد.

خطابه برای عرب دوره جاهلی از چند نظر مهم و ضروری بود:

- ۱- عرب بدوی بی‌سواد بود در نتیجه برای ادای مقاصد و نیات خود به جای نوشتن به گفتن پناه می‌برد.
- ۲- زمام فصاحت و بلاغت در دست زبان عرب بود. در کارهای بزرگ و پیشامدهای سخت خواص و عوام به حرف بزرگان گوش می‌دادند؛ چون داعی و مدعو، وحدت جنس و زبان داشتند.
- ۳- عرب جاهلی به قبایل و عشیره‌های کوچک و بزرگ مستقل پراکنده بودند. بنابراین خیلی ساده بود که هر گروه در محلی جمع شوند و به يك خطیب گوش فرا دهند.
- ۴- وسایل ارتباط جمعی نداشتند؛ پستخانه وجود نداشت؛ نامه نگاری و مقاله‌نویسی معمول نبود؛ پخش اخبار به صورت امروزی غیرممکن بود؛ بنابراین، همه قبایل نیازمند خطیبی بلیغ بودند تا مقاصد آنان را به دیگران برساند.

۵- برای دفاع از شرف و ناموس و مال و تحریک به انتقام .
 ۶- اصلاح ذات‌البین به هنگام درگیری جنگ^۱ .
 البته نظر بر اینکه حفظ و روایت نثر دشوارتر از شعر است اخبار و آثار خطبای نخستین به ما نرسیده . از طرف دیگر راویان هم همانند شعر ، خیلی بر این امر - روایت آثار نثری - توجه نکرده‌اند مگر خطابه‌ای را که حقیقه^۲ مقامی والا کسب کرده بود حفظ و روایت کرده‌اند^۳ .

در دوره جاهلیت هر قبیله ، همچنانکه برای خود شاعری داشت ، خطیبی هم داشت .

خطیب را عادت چنان بوده که ایستاده ، یاسوار بر مرکب ، خطبه می‌گفت تا صدایش رسا باشد و مؤثر افتد . حتی بر چیزی نظیر عصا و نیزه و غیره نیز تکیه می‌کرد .

قبایل عرب دوست داشتند که خطیبشان شجاع باشد و دارای صدای بلند و الفاظ فصیح و منطقی و محکم باشد و خودش شیک پوش و کریم‌الاصل باشد و به گفته^۴ خود عمل کند^۵ .

برای تفصیل رکن: الخطابه ، اصولها و تاریخها فی‌الزهر عصورها عند العرب ، محمد ابو زهره . الخطابه ، محمد عبدالغنی حسن . الحیاة الادبیه فی العصر الجاهلی ، محمد عبدالمنعم خفاجی . الامثال فی النثر العربی القديم ، عبدالمجید عابدین . جمهرة خطباء العرب ، احمد زکی صفوت .

۱- الوسیط ، ص ۲۵-۲۳ . زیات ، ص ۱۹ و ۲۰ . عمر فروخ ،

ج ۱ ، ص ۸۹ .

۲- الوسیط ، ص ۲۵ .

۳- الوسیط ، ص ۲۶ . زیات ، ص ۲۰ .

خطبای مشهور این دوره

خطبای دوره جاهلی بسیار بودند که از قدیمترین آنها کعب بن لؤی نیای هفتم حضرت پیغمبر و قیس بن خاریجه بن سنان خطیب جنگ داحس و غبرا و خوید بن عمرو غطفان خطیب یوم الفجار و قس بن ساعده ایادی و اکثم بن صیفی را می توان نام برد . شرح حال چند تن از آنانرا نظر به اهمیتشان در زیر می آوریم :

قس بن ساعده ایادی

قس بن ساعده ایادی اسقف نجران ، حکیم و شاعر و خطیب مشهور عرب در دوره جاهلی بود . به خدا ایمان داشت و مردم را با حکمت و موعظه حسنه به سوی خدای واحد دعوت می کرد گویند دو برادرش مردند و او به دست خود آنانرا به خاک سپرد و این حادثه سبب شد که او بکلی از دنیا رو گرداند و زاهد و متقی باشد^۱.

گفته اند او اول کسی است که بر جای بلند خطبه خوانده و در خطبه اش فصل الخطاب (امسابع) گفته و هنگام خطبه بر عصا یا شمشیر تکیه کرده است^۲.

قس بسیار فصیح بوده چنانکه فصاحت او ضرب المثل شده است^۳.

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۳ .

۲- زیات ، ص ۲۰ .

۳- نالینو ، ص ۹۸ .

حضرت پیغمبر در بازار عکاظ خطبه او را شنیده و در حق او فرموده است «رَحِمَ اللَّهُ قَسَا إِنِّي لَأَرْجُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يُبْعَثَ أُمَّةً وَاحِدَةً»^۱.
 قس عمر زیادی کرده و ۲۲ سال پیش از هجرت در گذشته است.^۲
 از جمله خطبه‌های او خطبه‌ای است که در بازار عکاظ خوانده و ابوبکر آنرا روایت کرده است.^۳ آن خطبه را چنین آغاز کرده :
 « أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا وَعُوا، مَنْ عَاشَ مَاتَ وَمَنْ مَاتَ فَاتَ، وَكُلُّ مَا هُوَ
 آتٍ آتٍ، لَيْلٌ دَاجٌ، وَنَهَارٌ سَاجٌ، وَسَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَنَجْمٌ كَزَهْرٍ،
 وَبِحَارٌ كَزَخْرٍ... »^۴ خطبه را با این ابیات پایان داده است :

فِي الذَّاهِبِينَ الْاَوَّلِيَّةِ	نَ مِنَ الْقُرُونِ لَنَا بَصَائِرُ
لَمَّا رَأَيْتُ مَوَارِدًا	لِلْمَوْتِ لَيْسَ لَهَا مَصَادِرُ
وَأَرَأَيْتُ قَوْمِي نَحْوَهَا	يَمْضِي الْاِصْغَارُ وَالْاِكْبَارُ
لَا يَرْجِعُ الْمَاضِي إِلَيَّ	وَلَا مِنَ الْبَاقِيْنَ غَاجِرُ
أَيَقْنَتُ أَكْسَى لَا مَحَالَةَ	هَ حَيْثُ صَارَ الْقَوْمُ صَائِرُهُ

این قول را هم به او نسبت داده‌اند «الْبَيِّنَةُ عَلَيَّ مَنْ ادَّعَى وَ
 الْيَمِينُ عَلَيَّ مَنْ أَكْتَرَ»^۵.

برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . البیان والتبيين ، ابو
 عمر الجاحظ . شعراء النصرانية ، قبل الاسلام ، لوس شیخو . امالی القالی . دائرة
 المعارف الاسلامیه .

۱- زیات ، ص .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۳ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ .

۴- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۳ .

۵- جمهرة خطب العرب ، ص ۳۵ و ۳۶ .

۶- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۲ . الوسيط ، ص ۳۰ .

اکثم بن صیفی

اکثم بن ریاح بن صیفی اهل حجاز، یکی از بلیغ‌ترین حکمای عرب بود به انساب‌آشنایی کامل داشت و کلامش دارای منزلتی بلند بود؛ حتی گفته‌اند پادشاهان و رؤسای قبایل برای استماع اندرزها و سخنان حکمت‌آمیزش به زیارت او می‌آمدند.

اکثم عمر زیادی کرده و بعثت پیغمبر را هم درک نمود و قوم خود را بر قبول اسلام ترغیب کرد اما در اسلام خود او سخنان گوناگون است مرگ او به سال ۱۰ ق. ه. (۶۱۲ م.) اتفاق افتاد.^۱ از جمله خطبه‌های او خطبه‌ای است که در حضور کسری خوانده^۲. از سخنان او است.

«قَبَاعِدُوا فِي الدِّيَارِ قَرَارِدُوا فِي الْمَوَدَّةِ»^۳.

برای تفصیل ر.ک: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، الوسيط، الشيخ احمد الاسكندري والشيخ مصطفى عناني. تاريخ الادب العربي، عمر فروخ.

عمر و بن معدی کرب زبیدی

عمر و بن معدی کرب زبیدی دلاور یمن، خطیب عرب و از پهلوانان جنگگ قادسیه می‌باشد. در تهور و شجاعت ضرب‌المثل شده

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲- الوسيط، ص ۳۲ و ۳۳.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۰۱.

است . به سال ۹ هجری بهنگام مراجعت حضرت رسول از جنگ تبوک ، پیغمبر را زیارت کرده و خود و قومش اسلام آوردند منتها پس از رحلت رسول اکرم مرتد شد ولی بعداً به اسلام برگشت و در راه حق بجهاد پرداخت . نزدیک به ۱۲ سال عمر کرد و به سال ۲۱ هجری در جنگ نهانند بشهادت رسید . از خطبه‌های اوست^۱ :

« إِنَّمَا الْمَرْءُ بِأَصْغَرِيهِ : قَلْبِيهِ وَلِسَانِيهِ ، فَبِلَاغِ الْمُنْطَقِ الصَّوَابِ ،
و مَلَائِكَةِ النَّجْعَةِ الْإِرْتِيَادِ ، وَ عَفْوِ الْإِرَائِ خَيْرٌ مِنْ اسْتِكْرَاهِ الْفِكْرَةِ ، وَ
تَوْقِيفِ الْخَبِيرَةِ خَيْرٌ مِنْ اعْتِسَافِ الْحَيْرَةِ ، فَاجْتَبِدْ طَاعَتَنَا بِلَفْظِكَ ،
وَ اكْتَنِمْ بَادِرَتَنَا بِحِلْمِكَ وَ أَلِنْ لَنَا كَنَفَكَ يَسَلْسُ لَكَ قِيَادَنَا ، فَإِنَّا
إِنْسٌ لَمْ يُوَقَّسْ صَفَاتَنَا قِرَاعُ مَنَاقِيرٍ مَنْ أَرَادَ لَنَا قَضْمًا وَلَكِنْ مَنَعْنَا
حِمَانًا مِنْ كُلِّ رَامٍ لَنَا هَضْمًا »^۲ .

از اشعار اوست که مثل شده :

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ شَيْئًا فَدَعُهُ وَ جَاوِزُهُ إِلَيَّ مَا تَسْتَطِيعُ^۳

برای تفصیل رک : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات ، تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ . الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . جمهرة خطب العرب ، احمد زکی صفوت .

شعر جاهلی

ادبیات عرب از لحاظ زمان مسلماً دارای تاریخی خیلی قدیم

۱- زیات ، ص ۲۲ .

۲- جمهرة خطب العرب ، ص ۲۸ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ .

است زیرا شعری که از دوره جاهلی به جای مانده ، معلوم می‌دارد که این چنین شعری پخته و پیشرفته لااقل هزار سال زمان طی کرده است .
اکثر ادبای جاهلی که اخبار و آثارشان به دست ما رسیده شعرا هستند زیرا شاعر جاهلی یگانه حافظ آبرو و ناشر مناقب و فضایل قبیله خود محسوب می‌شد. از طرف دیگر، شعر جاهلی ارزش تاریخی بسیار گرانبهایی دارد برای اینکه مهمترین وثیقه و مدرک تاریخی آن روزگار می‌باشد .

مشهور آنست که عرب از جمله مللی است که داری شعر زیادند و در این هنر تصرف عجیب و اقتدار لطیف دارند . عواطف و اعمال و مفاخر خود را بشعر بیان کرده‌اند چنانکه ابوهلال عسکری متوفی در ۳۹۵ هـ . گفته : «انساب و تواریخ و ایام و وقایع عرب را فقط از لابلای اشعارشان می‌توان دانست پس شعر دیوان عرب و گنجینه حکمت و آداب و علوم عرب می‌باشد»^۱.

برای تفصیل رء : بعث الشعر الجاهلی ، محمد مهدی البصیر . فی الشعر الجاهلی ، طه حسین . نقد کتاب الشعر الجاهلی ، محمد فرید وجدی . نقض الشعر الجاهلی ، محمد الخضر التونسي .

مقام شاعر در جاهلیت

ابن رشیق می‌گوید: وقتی شاعری در قبیله‌ای به وجود می‌آمد قبایل دیگر جمع می‌شدند و بر آن قبیله تهنیت می‌گفتند . میهمانیها و

جشنها برپای می‌کردند. زنان قبیله دور هم جمع می‌شدند و همانند جشنهای عروسی به پای کوبی و دف زنی می‌پرداختند. مردان و پسران قبیله به همدیگر تبریک می‌گفتند برای اینکه شاعر، حامی افتخارات قبیله‌اش بود. سلاحی بود که از نام نیکشان دفاع می‌کرد و جاودانه مشهورشان می‌ساخت.

البته این سرور و شادمانی و تهنیت‌گویی در سه مورد اتفاق می‌افتاد. وقتی پسر بچه‌ای به دنیا می‌آمد. وقتی شاعری ظهور می‌کرد و وقتی کره اسبی زاییده می‌شد.^۱

هر قبیله مشتاق بود که شاعر و رئیس و خطیبی داشته باشد. اما شاعر از دو تای دیگر بسرایشان گرامی‌تر بود. چنانکه جاحظ گفته: «خطبای دوره جاهلی بسیارند و شعرا بیشتر از آنان هستند اما آنکه هم شاعر باشد و هم خطیب اندک است»^۲. شاعر از لحاظ منزلت بالاتر از خطیب بود زیرا مردم از لحاظ ذکر آثارشان به شاعر بیشتر از خطیب نیاز داشتند.

متقدمین شعرای جاهلی از مبتذل ساختن هنر خویش و شعر را وسیله اغراض پست قرار دادن خودداری داشتند. اما رفته رفته این طریقه متروک شد و شاعران برای کسب مال مداحی اشخاص را اختیار کردند چنانکه به نظر بعضیها ابتدا اعشی شعر را وسیله کسب و معیشت خود قرار داد و نایغه، نعمان را وزهیر هر م بن سنان را مدح کردند. و مسلماً این امر تا اندازه‌ای از ارزش مقام شاعران کاست.

۱- العمدة، ج ۱، ص ۶۵.

۲- البیان والتبیین، ج ۱، ص ۲۵.

بادیه منبع شعر جاهلی بود و لذا بیشتر شعرای جاهلی چادر نشین بودند و شعرای شهر نشین بسیار محدود بودند .

برای تفصیل رُك : تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیة ، دکتور ناصر الدین الاسد .

شیاطین شعرا

اعتقاد عرب بر این بود که هر شاعری شیطانی دارد که الهام بخش اوست حتی گاهی تصور می کردند که شاعر با شیطان خود روبرو می شود و صحبت می کند و از او الهام می گیرد^۱.

از عجایب اعتقاد ایشان آن بود که خود شعر هم دو شیطان دارد یکی « هَوَیر » و دیگری « هَوَبل » که طرفداری هوبر موجب مقبولیت و اشتها شعر می شود و تأثیر دیگری یعنی هوبل باعث عدم رواج و اشتها شعر می گردد^۲.

عربها شیطان هر شاعری را به نامی می خواندند چنانکه شیطان اعثنی « مسحل » و شیطان امرؤ القیس « لافظ » و شیطان عبید بن ابرص « هبید » نامیده می شد^۳.

برای تفصیل رُك : شیاطین الشعرا ، عبدالرزاق حمیده . جمهرة اشعار العرب ، ابو زید قرشی .

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۵۱ و ۳۵۲ .

۲- جمهرة اشعار العرب ، ص ۲۰ .

۳- مصادر الشعر الجاهلی ، ص ۱۹۱ .

راویان شعر

در دوره جاهلیت وقتی شاعری بزرگ پیدا می‌شد مردی اشعار او را حفظ می‌داشت و روایت می‌کرد که او را «راویه» می‌گفتند. مشاهیر شعرای جاهلی هر کدام راویه‌ای داشتند و بعضی از راویه‌ها خود نیز شاعر بودند. راویه‌هایی نیز بودند که اختصاص به يك شاعر نداشتند بلکه حافظ و راوی اشعار چندین شاعر بودند. البته اعتماد عرب در جاهلیت بر حفظ بود زیرا کتابت مرسوم نبود.

معمولاً هر راویه در جاهلیت و اوایل اسلام پیرو شاعری مخصوص بود و او را بر دیگر شعرا فضیلت می‌نهاد.

کثیر عزه راویهٔ جمیل بئینه، و جمیل راویهٔ هدبة بن خشرم، و هدبه راویهٔ حطیثه، و حطیثه راویهٔ زهیر بود.

برای تفصیل رث: العمدة، ابن رشیق. مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخية، دکتور ناصرالدین الاسد، الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی.

طبقات شعرا

از شاعران دورهٔ جاهلی آنسانکه اخبارشان در کتب ادب نقل شده، در حدود صد و بیست نفر می‌باشند که همه‌شان عرب بودند و

۱- شوقی ضیف، ج ۱، ص ۱۴۲. جرجی زیدان، ج ۱، ص

۱۰۰ و ۱۰۱. زیات، ص ۴۵.

اغلبشان از عدنان ، اکثر آنان بادیه نشین بودند و در اخلاق و اغراض
یکسان و در دو قرن پیش از اسلام می زیسته اند .
اغلب شعرای جاهلی جنگنده و دلاور بودند و بیشتر اشعارشان
در فخر و حماسه بود .

این شعرا از حیث اغراض شعری ۱۳ طبقه تشکیل می دهند :

- ۱- اصحاب معلقات ۱۰ نفر .
- ۲- شاعرانی که امیر و پیشوای قوم خود بودند ۱۴ نفر .
- ۳- شاعران رزمنده و دلاور ۲۸ نفر .
- ۴- شاعرانی که حکیم بودند ۴ نفر .
- ۵- شاعران عاشق پیشه ۸ نفر .
- ۶- صعاليك (راهزنان) ۷ نفر .
- ۷- شاعران خنیاگر ۱ نفر .
- ۸- شاعران زن ۴ نفر .
- ۹- شاعران هجوگوی ۴ نفر .
- ۱۰- شاعرانی که وصف خیل کرده اند ۴ نفر .
- ۱۱- شاعرانی که از موالی بودند ۱ نفر .
- ۱۲- دیگر شاعران ۳۶ نفر^۱ .

برای تفصیل رك : تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان .

شعرای جاهلی از لحاظ شهرتشان در خوبی و شیوایی شعر نیز

به چند طبقه تقسیم شده اند :

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۸۲-۷۹ .

۱- طبقه اول . امرؤ القیس ، زهیر ، نابغه .

۲- طبقه دوم . اعشى ، عبید ، طرفه .

۳- طبقه سوم . عنتره ، عروة بن ورد^۱.

قرار دادن شعرا در این تقسیم بندی مسلماً از دید نقادان شعر مختلف می باشد . بدین معنی که نقادی شاعرانی را که در طبقه اول قرار داده ، نقادی دیگر بعضی از آن شعرا را در طبقه دوم و حتی در طبقه سوم آورده است^۲.

برای تفصیل رث : طبقات الشعرا ، محمد بن سلام الجمحی . طبقات الشعرا ، ابن الممتز . جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی .

بر حسب محل زندگی هم شعرا دو گونه بوده اند :

۱- شعرای اهل مدر یعنی شاعران شهر نشین .

۲- شعرای اهل وبر یعنی شاعران چادر نشین و بدوی^۳.

برای تفصیل رث : تاریخ الآداب العربیة ، کارلونا لینیو .

از لحاظ زمان نیز شاعران جاهلی و بعد از اسلام به چهار طبقه

تقسیم شده اند :

۱- طبقه جاهلیین ، یعنی شاعرانی که مطلقاً در دوره جاهلیت شعر

گفته اند .

۲- طبقه مخضرمین ، یعنی شاعرانی که در دوره جاهلیت و

اسلام شعر گفته اند .

۱- زیات ، ص ۴۵ و ۴۶ ، الوسیط ، ص ۶۰ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۸۴-۸۱ .

۳- نالینو ، ص ۷۱ .

۳- طبقهٔ اسلامیین ، یعنی شاعرانی که در صدر اسلام شعر گفته‌اند ولی سلیقهٔ عربیت خود را حفظ کرده‌اند .

۴- طبقهٔ مولدین یا محدثین ، یعنی شاعرانی که در دورهٔ امتزاج عرب و عجم و فساد زبان عربی شعر گفته‌اند . البته این طبقه مربوط به دورهٔ عباسی تا به امروز است^۱ .

برای تفصیل رء : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الوسيط ، الشيخ احمد الاسکندری .

بعضیها شاعران را با توجه به قصاید بسیار خوب شان به هفت طبقه تقسیم کرده‌اند بدین ترتیب :

۱- اصحاب معلقات ، که عبارتند از : امرؤ القیس ، زهیر بن ابی سلمی ، نابغة ذبیانی ، اعشى قیس ، لبید بن ربیعہ ، عمرو بن کلثوم ، طرفه بن عبد ، عنتره عبسی .

۲- اصحاب مجمرات ، که عبارتند از : عبید بن ابرص ، عدی بن زید ، بشر بن ابی حازم ، امیة بن ابی الصلت ، خدش بن زهیر ، عمر بن تولب .

۳- اصحاب منتقیات ، که عبارتند از : مسیب بن علس ، مرقش اکبر ، متمس ، عسرة بن ورد ، مهلهل بن ربیعہ ، درید بن صمة ، متنخل هدلی .

۴- اصحاب مذہبات ، که عبارتند از : حسان بن ثابت ، عبد الله بن رواحه ، مالک بن عجلان ، قیس بن خطیم ، احمیحة بن جلاح ، ابوقیس

۱- زیات ، ص ۴۵ و ۴۶ . الوسيط ، ص ۶۰ .

بن اسلت ، عمرو بن امرؤ القیس .

۵- اصحاب مرثی، که عبارتند از : ابو ذؤیب هذلی ، محمد بن کعب غنوی ، اعشی باهله ، علقمه حمیری ، ابو زبید طائی ، متمم بن نویره ، مالک بن ریب .

۶- اصحاب مشوبات، که عبارتند از: نابغه بنی جعدہ ، کعب بن زهیر ، قطامی ، حطیثه ، شماخ بن ضرار ، عمرو بن احمر ، تمیم بن مقبل .
۷- اصحاب ملحمات، که عبارتند از : فرزدق ، جریر ، اخطل ، عبید راعی ، ذوالرمة ، کمیت ، طرماح بن حکیم .

ابو زید قرشی در کتاب «جمهرة اشعار العرب» از هر يك از این شعرا يك قصیده به عنوان گزیده ترین قصاید عرب در دوره جاهلیت و اسلام آورده است^۱.

برای تفصیل رك : جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی . تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان .

خصایص شعر جاهلی

بادیه محل شعر جاهلی بود و بهمین جهت شعر جاهلی آئینه تمام نمای زندگانی بدوی است ، در اطراف جمل و طلل دور می زند و با اینکه در شهرها نیز شعری وجود داشتند با این حال فحول شعرای جاهلی بادیه نشین بودند تا آنجا که علمای شعر ، هیچ يك از شاعران شهر نشین را بر شاعران بادیه نشین ترجیح نداده اند .

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۸۱-۷۹ .

بنابراین می‌بینیم که خصایص شعر جاهلی جز آن‌دکی که رنگ تمدن و شهرنشینی دارد در اطراف بادیه و چیزهای مربوط به بادیه دور می‌زند^۱. خصایص شعر جاهلی را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

الف ، خصایص معنوی

۱- صدق و راستی و صراحت و آزادگی در تصویر عاطفه و تمثیل طبیعت .

۲- شعر جاهلی در درجه اول شعر وجدانی است و شعور و نفس گوینده‌اش را توصیف می‌کند .

۳- بساطت ، شاعر جاهلی مطابق طبع و سنجیه خود حرکت می‌کند ، در چیزی که نمی‌داند خود را بتکلف وادار نمی‌کند ، مثلاً طبع و سنجیه و بساطت و صدق همه‌اش در این شعر عنتره جمع آمده :

و لقد ذكركُكِ والرماح نواهلُ مِني وبيضِ الھند ققطر من دمي
فوددتُ ققبيل السیوف لانها لمعت كبارق عُرك المتبسم^۲

۴- قول جامع ، عرب عموماً و شاعران جاهلی خصوصاً به قول جامع مایل بودند تا آنجا که پیشینیان بر این روش مباحی بودند که معانی تام را در يك بيت بیاورند . چنانکه نقادان ادب از این بیت امرؤ القیس تعجبها کرده‌اند :

فِيسَا نَبِكَ مِنْ ذِكْرِي جَبِيبٌ وَمَنْزَلٌ

بِسَقِطِ اللَّوِيِّ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلٌ

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۵ و ۷۶ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۷ و ۷۸ .

و گفته اند که شاعر در این يك بیت هم خودش ایستاده و هم توقف دیگران را خواسته، هم گریسه کرده، هم گسریستن دیگران را خواسته، هم معشوق و هم منزل معشوق را یاد کرده است.

۴- اطالسه، شاعر جاهلی قصیده را طولانی می‌سازد و این روش در دوره جاهلیت مورد پسند واقع می‌شد.

۵- استطراد، گاهی شاعر جاهلی از موضوع اساسی قصیده خارج می‌شود و موضوعاتی را که از نزدیک یا دور با موضوع اصلی مربوط است می‌آورد.

۶- توسع خیال، افق پهناور بیابان، ایجاب می‌کرد که خیال شاعر جاهلی پهناور باشد^۱.

ب، خصایص لفظی

۱- غرابت الفاظ، عرب امروز در مطالعه اشعار جاهلی به الفاظی غریب برمی‌خورد که در مخاطبات و مکاتبات امروزی مألوف نیست. اما مسلماً این الفاظ غریب امروزی در آن زمان کاملاً فصیح بودند زیرا ممارست جاهلی در زندگی چادرنشینی با شتر و غیره، تمام کلمات متعلق به آن زندگی را برای ایشان مألوف و مانوس کرده بود.

۲- مناتت ترکیب، ترکیب شعر جاهلی متین است، یعنی مطابق قواعد زبان حرکت کرده، نه لفظی در غیرمحل واقعی آمده، نه تقدیم و تأخیری رخ داده، نه حشوی زاید بی فایده و نه حذفی بی سبب

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۷۸ - ۷۶.

نحوی در اشعار این دوره دیده می‌شود .

۳- تنقیح ، هرچند شعر جاهلی مطابق طبع و سجیت عرب جاهلی جاری شده و شاعر جاهلی ، برای نظم شعر راه تکلف در پیش نمی‌گیرد بلکه همچنانکه به ذهنش خطور می‌نماید به مردم عرضه می‌کند اما شاعرانی بودند که شعر خود را منقح می‌ساختند و رواة عرب این قبیل شاعران را « عبیدالشعر » نامیده‌اند چون اینان حواس و خواطر خود را به تنقیح شعر خود مشغول می‌داشتند^۱. جاحظ در این مورد گفته^۲: « بعضی از شعرای عرب ، زمانی طولانی، حتی يك سال ، روی يك قصیده خود کار می‌کرد این قبیل قصاید را « حولیات » « مقلدات » و « منقحات » می‌نامیدند .

اغراض و فنون شعر جاهلی

موضوعات شعر در این دوره عبارتند از :

۱- وصف اطلال ، شاعر به زیارت معشوق می‌آید اما می‌بیند که قبيلة معشوق ترك دیار کرده‌اند بنابراین در برابر ویرانه منزل معشوق می‌ایستد و به وصف محل چادر می‌پردازد و اشك شوق و حسرت می‌ریزد .

۲- وصف مرکب ، شاعر مرکبی (شتر یا اسب) را که برای

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۹ .

۲- البیان والتبیین ، ج ۲ ، ص ۹ .

رسیدن به نزد معشوق یا ممدوح سوار می‌شود توصیف می‌کند .

۳- وصف صید : شاعر جاهلی برای دو منظور صید می‌کرد : یا برای امرار معاش ، یا برای سرگرمی ، در هر صورت بتوصیف صید هم پرداخته است .

۴- وصف طبیعت، در ضمن گذر، هر چه از بیابان و دره و باد و باران و نهر و غیره دیده بتوصیفش می‌پردازد .

۵- حماسه ، توصیف جنگها و افتخار به خود یا نیاکان خود و شکیبایی بر حوادث از موضوعات شعر حماسی جاهلی است .

۶- ادب ، که حکمت نیز نامیده شده ، عبارت از ذکر آرای صائبی است که واقع را تصدیق می‌کند و نتیجه تجربیات زمانهای بسیار دور را در الفاظی کوتاه بیان می‌دارد .

۷- غزل ، غزل نیز یکی از موضوعات شعر جاهلی است، منتها شاعر جاهلی در غزل بسیار ساده و روان و اغلب غزل عقیف گفته است.

۸- فخر ، از توابع تعصب و زندقگی قبیله‌ای است . شاعر جاهلی اول به قوم و دوم به خودش افتخار می‌کند ، ارکان فخر در جاهلیت شرف اصل و کثرت عدد و شجاعت و جوانمردی و غیره است .

۹- مدح ، شاعران جاهلی مکارمی را که مایه فخر بود مدح می‌کردند ، مدح دوره جاهلیت بر دو نوع است : اول مدح برای سپاس و خوش آیندی ، که اغلب خاص اهل بسادیه بود . نظیر مدح امرؤالقیس و زهیر بن ابی سلمی . دوم مدح برای کسب ، که اغلب خاص شاعران شهری و شاعرانی بود که به شهرها تردد داشتند نظیر نابغه واعشی .

۱۰- رثاء، رثاء در واقع مدح مسرده است. شاعران جاهلی
 خصالی را که مایهٔ فخر بود در مرثیه می‌آوردند.

۱۱- هجو، شاعران جاهلی مخصوصاً در هجو عیوب اخلاقی
 را هجو می‌کردند نه عیوب جسمانی را. وانگهی اغلب هجو قبیله‌ای
 معمول بود تا هجو شخصی^۱.

بطور خلاصه تمسزل، فخر، حماسه، مدح، هجو، عتاب
 (گله و سرزنش)، انذار و اعتذار، استعطاف، اخلاق و پند و حکمت
 و وصف. همه این فنون و رشته‌ها در شعر جاهلی موجود است. منتها
 برخی از شاعران در بعضی از این فنون بیشتر شهرت یافته‌اند ولی
 همگی در سادگی معانی و عدم تکلف در مضمون تراشی (البته به شرط
 احاطه بر لغت عرب و فهم مقاصد این شاعران) شرکت دارند. زیرا
 زندگانی عرب در آن دوره يك زندگانی صحرا نشینی و عشایری و
 ساده بوده است و اثر تمدن و حضارت و شهری‌گری به هیچوجه در
 آن نمودار نیست. راستی و صراحت لهجه و آزادگی از خصایص
 این دوره است. شعر این دوره از آنجا که خالی از هرگونه تکلف و
 ظاهر سازی و تزویر و رنگ آمیزی است آئینهٔ محسوسات یا معقولات
 خیلی نزدیک به فهم و طبیعت است زیرا در این دوره برخلاف دوره‌های
 آیندهٔ عرب با فرهنگ و عادات و تقالید و اخلاق سایر ملل سامی یا
 آریایی آشنائی نیافته است تغییرات ایشان نیز ساده و واضح و خالی

از کنایات دور و استعارات پیچیده و تشبیهات عمیق می‌باشد. حوادث را در کمال روشنی و بدون آرایش و پیرایه با الفاظی فصیح توصیف می‌کنند. وصف ایشان نیز در محیط همان زندگانی صحرا نشینی خودشان می‌باشد. وصف دره و بیابان و قلال و جبال و آسمان و ستارگان و ابر و رعد و برق و خیمه و خرگاه و اسب و شتر و سلاح و وصف زندگانی بعضی افراد یا بعضی قبایل و غارت و جنگ و غیر ذلك، موضوع شعر وصفی جاهلی است. تمام این وصفها بدون مبالغه و با اختصار توأم است همچنین در وصف عشق و دوستی و کینه و شادی و اندوه و تمایل و نفرت بسیار سخن گفته‌اند.

در قصاید جاهلی غالباً وحدت موضوع یا تناسب در افکار شاعر نیست حتی اگر پاره‌ای از مطالب يك قصیده را حذف یا تقدیم و تأخیر کنند خللی به بساقی قصیده وارد نمی‌شود. زیرا شاعر در يك قصیده مطالب متنوع و موضوعات گوناگون از تغزل و فخر و مدح و هجا و وصف می‌آورد و دائم در انتقال است از موضوعی به موضوع دیگر که گاهی بعضی را کوتاه‌تر و برخی را درازتر بیان می‌کند. گذشته از اینها، شاعر جاهلی يك مبدأ و مذهب و مسلک خاص ندارد و اگر بخواهد هدفی در نظر بگیرد از حوادث جاری بین قبایل و عشایر عرب استفاده می‌کند و الهام می‌گیرد. گاهی بدون مقدمه و گاهی با پند و حکمت قصیده را آغاز می‌کند ولی اکثر اوقات قصیده را با تغزل و ذکر فراق و گریه بریار و دیار و خطاب به اطلال و دمن و سلام بر منزل معشوق و اینگونه مطالب شروع می‌کند و بعد از آن گریز می‌زند به وصف شتر یا اسب، سپس می‌پردازد به اصل مطلبی که در نظر داشته و برخی

اوقات در حین شروع به مقصود الفاظی می آورد که اشارات به گریز باشد و دیگر رعایت حسن تخلص که در دوره های نضج تمدن اسلامی مرسوم شعرا شده در شعر جاهلی دیده نمی شود .

برای تفصیل رث: مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاريخية، ناصرالدین الاسد. تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان. تاریخ الادب العربی، دکتور شوقی ضیف. تاریخ الادب العربی، عمر فروخ.

دوره های شعر جاهلی

برای سهولت تحقیق شعر دوره جاهلیت را به دو دوره یا عهد تقسیم کرده اند:

- ۱- عهد ظهور و استقرار شعر، که از سال ۴۹۴ تا ۵۳۴ میلادی است و جنگ مشهور بسوس در این عهد اتفاق افتاده .
- ۲- عهد ترقی و استحکام شعر، که از ۵۳۴ تا ۶۲۲ میلادی است و اشعار خود این دوره هم به دو گونه تقسیم شده است:
 - الف - معلقات ده گانه .
 - ب - اشعار دیگر شعرای عرب^۱ .

معلقات

«معلقات» جمع «معلقه» است به معنی آویخته، از ریشه «علق» مشتق شده، نام هفت تا ده قصیده طولانی است. معلقات مشهورترین

۱- تاریخ ادبیات عرب، ترجمانی زاده، ص ۳۳.

و بهترین قصاید دورهٔ جاهلی است که به حفظ و روایت آنها توجه شده و مورد عنایت دانشمندان شرق و غرب قرار گرفته ، شرحهای گوناگونی بوسیلهٔ علما بر آنها نوشته شده است . البته به مرور زمان معنی واقعی معلقات فراموش شده و وجه تسمیهٔ آنها شکل افسانه‌ای بخود گرفته است ما حاصل نظریهٔ دانشمندان آنست که آنها را «معلقات» یا «مذهبات» نامیده‌اند برای اینکه به خاطر شکوه و بلندی مقام ، آنها را با آب طلا بر روی کتان سفید نوشته ، از دیوار کعبه آویخته بودند^۱ حتی بعضی از آنها تا روز فتح مکه باقی بوده و بعضی را حریقی که پیش از اسلام در کعبه بوجود آمده از بین برده است^۲ . بعضی از دانشمندان اینها را بی اساس دانسته و گفته‌اند که «معلقه» از کلمهٔ «علق» بمعنی نفیس است^۳ . بعضیها گفته‌اند «علقوها بالذهن» یعنی آنها را بخاطر می‌سپردند و از بر می‌کردند^۴ . و گفته‌اند که هروقت قصیده‌ای بسیار خوب پیدا می‌شد ملك دستور می‌داد که «علقوا لنا هذه» (یعنی این قصیده را برای ما نگاه دارید) تا اینکه در خزینهاش نگاه می‌داشتند^۵ .

گزینش آنها توسط داوران ، در بازار عکاظ بوده که همه ساله در نزدیکی مکه تشکیل می‌یافت و شاعران در آنجا به رقابت شعری برمی‌خاستند و بهترین شعر خود را می‌خواندند^۶ .

۱- المقدم القربد ، ج ۵ ، ص ۲۶۹ .

۲- زیات ، ص ۳۳ .

۳- شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .

۴- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۵ .

۵- مصادر الشعر الجاهلی ، ص ۱۶۹ .

۶- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ .

جمع و نقل این قصاید به حماد راویه نسبت داده شده که در
 اواخر دورهٔ بنی‌امیه می‌زیسته است.^۱
 در تعداد معلقات و صاحبان آنها بین دانشمندان اختلاف هست،
 حماد راویه هفت معلقه (المعلقات السبع) جمع و روایت کرده بدین
 ترتیب: امرؤ القیس ، زهیر ، طرفه ، لبید ، عمرو بن کلثوم ، حارث
 بن حلزه و عنتره^۲. ابو زید قرشی هم آنها را هفت دانسته الا اینکه
 به جای حارث بن حلزه و عنتره، اعشی و نابغه را آورده است^۳ زوزنی
 (متوفی در ۴۸۶ هـ) هم آنها را هفت شمرده^۴. ابو ذکریا خطیب
 تبریزی هم با افزودن قصیدهٔ عبید بن ابرص شمارهٔ معلقات را ده
 دانسته است.^۵

« معلقات سبع » یا « مذہبات سبع » را « سبع طوال » و
 « سموط » نیز نامیده‌اند.^۶

در پایان این گفتار نظر ابن خلدون را عیناً می‌آوریم : « باید
 دانست که شعر دیوان عرب بوده و همه علوم و تواریخ و حکمت‌های آنان
 در آن منعکس می‌شده است و بزرگان و روسای قبایل عرب بدان شیفتگی
 نشان می‌داده‌اند چنانکه در بازار « عکاظ » برای سرودن (انشاد) شعر

- ۱- معجم الادباء ، ج ۱۰ ، ص ۲۶۶ .
- ۲- شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .
- ۳- جمهرة ، ص ۴۵ .
- ۴- زوزنی ، ص ۱۷۱ .
- ۵- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۳ .
- ۶- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۶ .

حاضر می‌شدند و هر يك از آنان شعر خود را بر بزرگان و فحول بیان و صاحبان بصیرت عرضه می‌کرده‌اند تا بافت یاسبک شعر آنان باز شناخته شود و سرانجام کار آنان به هم‌چشمی و مفاخره می‌کشید و بهترین اشعارشان را از ارکان بیت‌الحرام (کعبه) که جایگاه حج‌گزاری و خانه پدرشان ابراهیم بود فرو می‌آویختند چنانکه این شاعران به این امر نائل آمده بودند: امرؤ القیس بن حجر، نابغه ذیبانی، زهیر بن ابی سلمی، عنتره بن شداد، طرفه بن عبد، علقمة بن عبده، اعشى و دیگر کسانی که از اصحاب معلقات نه‌گانه بشمار می‌رفتند. و بر حسب آنچه درباره وجه تسمیه معلقات گفته شده است البته کسانی به آویختن شعر خود از خانه کعبه نائل می‌شدند که به نیروی خویشاوندان و عصیبت و مکانت خود در قبيله مضر بچنین کاری قادر باشند.^۱

برای تفصیل رُك : مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاريخية ، دکتر ناصر الدین الاسد. المقدفرید ، ابن عبدربه . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات. تاریخ الادب العربی ، شوقی ضیف .

A Literary History of the Arabs, R. A. NICHOLSON.

مشهورترین شاعران این دوره

۱- صاحبان معلقات

امرؤ القیس

امرؤ القیس ابو حارث حندج بن حجر کندی^۲ معروف به ملک

۱- مقدمه ، ص ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ .

۲- زوزنی ، ص ۵ . الشعر والشعرا ، ص ۳۷ .

الضلیل و ذوالقروح^۱ از شعرای یمن و پیشرو شاعران طبقه اول دوره جاهلی است و قدیمترین کسی است که راویان، شعر بسیار از او نقل کرده‌اند. پدرش آخرین پادشاه بنی اسد و مادرش فاطمه خواهر کلیب و مهلهل تغلیبی است.

امروالقیس به سال ۵۲۰ م. بدنیا آمد و در نجد در میان رعیت پدرش بزرگ شد. دوران جوانی را به لهو و لعب سپری کرد و روی همین مسأله از طرف پدر طرد شد. از این پس با جمعی از اوباش و بیابانگردان به خوشگذرانی و شکار و بیعاری پرداخت. این احوال ادامه داشت تا روزی در سرزمین یمن به او خبر رسید که بنی اسد پدرش را بخاطر استبداد و بد رفتاری کشته‌اند. امروالقیس برای اینکه عیش را بر باران منغض نکند داد و فریاد راه نینداخت فقط گفت: «ضیعنی آبی صغیراً وحمدنی ذمه کبیراً، لاصحو الیوم ولا سکر غداً، الیوم خمراً و غداً امر» آنگاه در صدد خونخواهی پدر برآمد و قبایل طرفدارکننده را بجنگ کشید ولی کاری از پیش نبرد تا بالاخره به قیصر روم پناهنده شد و در راه بازگشت دچار مرض آبله گشت و در انقره درگذشت و در همانجا مدفون شد^۲. و نیز گفته‌اند بوسیله قیصر مسموم گردید. مرگ او بین سالهای ۵۴۰ م. تا ۵۶۵ م. اتفاق افتاده است^۳.

از عنفوان جوانی شعر می‌گفت. شعرش دارای سبکی بسیار

۱- الاغانی، ج ۹، ص ۷۸.

۲- عمر فروخ، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۳- شعراء النصرانیة، ص ۶.

عالی است . مسافرت‌های زیاد و معاشرت‌های دایمی قریحه او را خوب پرورش داده و در نتیجه شعرش پر از معانی نو شده است . گفته‌اند در خطاب به اطلال و دمن و گریستن بر سرزمین معشوق و تشبیه زن به آهو و گاو وحشی اول شاعر است . در توصیف شب و اسب و شتر دقت بسیار بکار برده ، معلوم می‌شود که در اثر کثرت سواری با حرکات و رفتار اسب و شتر آشنایی کامل داشته است . حتی تقریباً در تمام قصیده‌هایش ابیاتی در وصف اسب پیدا می‌شود .

از شعر او رایحه شرافت و بزرگی و غیرت خونخواهان استشمام

می‌شود :

و لو أن ما أَسَعَى لِإِدَّتِي مَعِيشَةً

كَفَانِي وَلَمْ أَطْلُبْ قَلِيلًا مِنْ أَلْمَالِ

و لکنما آسعی لِمجِدِّ مؤثِّلِ

و قد یُدْرِكُ المَجْدَ المَوْثِلَ أمثالی

شعرش از خشونت و بدادوت خالی نیست ولی در همان الفاظ

خشن معانی بلیغ و اوصاف لطیف و تغزل رقیق نهفته است :

كَأَنَّ عَيْمُونَ السَّوْحَى حَوْلَ خِبَالِنَا

وَأَر حُلِينَا الْجَزَعُ الَّذِي لَمْ يَثْقُبْ

و یا :

و مَا ذَرَفَتْ عَيْنَاكَ إِلَّا لِتَضْرِبَنِي

بِسَهْمِيكَ فِي أَعْشَارِ قَلْبِي مَقْتَلِ

بسیاری از ابیات او در حکم مثل سایر است :

إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَخْزُنْ عَلَيْهِ لِسَانَهُ

فليس على شيءٍ سواهُ يخْزَانِ

امروءالقیس بسا عبید بن ابرص محاورات شعری داشته چنانکه
عبید گفته :

مَا حَيَّةَ مَيْتَةً قَامَتْ بِمَيْتَتِهَا

درداءُ ما آكْبَتَتْ سَنًا وَاضْرَامًا

امروءالقیس در پاسخ گفته :

قَلْبُكَ الشَّعِيرَةُ تُسْقَى فِي سَنَابِلِهَا

فَأَخْرَجَتْ بَعْدَ طَوْلِ الْمَتَكِ آكْدَاسًا

بطور کلی اغراض شعری او غزل و وصف طبیعت است .
مشهورترین قصیده‌های طولانی او معلقهٔ اوست به مطلع :

فِي فَنَائِبِكَ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٌ وَمَنْزِلٌ

بِسِقْطِ اللَّوِيِّ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلٌ

مفهوم کلی این قصیده : در برابر منزلگاه معشوق می‌ایستد و
بیادش گریه می‌کند. عشقبازیهای خود را بازگو می‌کند و درازی شب
و بیابان ، زوزهٔ گرگ و اسب و شکار و برق و سیل را توصیف
می‌کند .

این معلقه بسیار مشهور است تا آنجا که بعنوان ضرب المثل

گویند «مشهورتر از قفانبک» و «زیباتر از قفانبک» .

برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . شعراء النصرانية

قبل الاسلام ، لويس شيخو . الشعر والشعراء ، ابن قتيبيه . تاريخ آداب اللغة
العربية ، جرجي زيدان .

طرفه بن عبد

ابو عمرو طرفه بن عبد بکری از بزرگترین شاعران جاهلی است. در کودکی یتیم شد و عموهایش کفیل تربیت او شدند ولی به او نپرداختند و درباره او و مادرش ستمها کردند. او هم قصیده‌ای در هجو آنان ساخت به مطلع:

مَا تَنْظُرُونَ بِحَقِّ وَرْدَةٍ فَيَسْتَكْمُ

صَغَرَ الْبَنُونَ وَ رَهَطَ وَرْدَةَ غَيْبٍ^۱

از آن به بعد طرفه همه را هجو می‌گفت حتی عمرو بن هند پادشاه حیره را هجو کرد و بالاخره همان هجویات به مرگ او منجر شد چنانکه روزی با عمویش متلمس که او هم عمرو بن هند را هجو کرده بود به حضور عمرو آمدند عمرو روی خوش بر آنان نشان داد تا اعتمادشانرا جلب کند و دستور داد به هر يك از آنان صله‌ای بدهند و برای هر کدام نامه‌ای مهیور داد تا به عامل بحرین ببرند و از او هم پادشاه بزرگی بگیرند. در راه بحرین متلمس جوانی دید که خواندن می‌دانست نامه را داد تا برایش بخواند متن نامه این بود که وقتی متلمس این نامه را به تو داد دست و پای او را قطع کن و زنده بگورش کن. متلمس نامه را به رودخانه انداخت و به طرفه گفت بخدا نسأله تو هم همین مطلب را دارد ولی طرفه نپذیرفت و به راه خود ادامه داد به محض

اینکه به بحرین رسید مکعبر عامل بحرین او را گرفت و زنده بگورشی کرد^۱.

مرگ او به سن ۳۰ سالگی و به سال ۵۰۰ میلادی اتفاق افتاد^۲.
از نظر مقام شعری طرفه هنوز ۲۰ ساله نشده بود که جزو شعرای بزرگ درآمد حتی او را از طبقه اول شمرده اند^۳. با اینکه اشعار کمی دارد ولی فرهنگ نویسا اغلب ابیات او را مورد استشهاد قرار می دهند و او را بهترین و صاف نایه می دانند^۴.

طرفه باتفاق آرا صاحب معلقه است حتی بعضی از نقادان معلقه او را از تمام اشعار جاهلی برتر می دانند^۵. مطلع معلقه او اینست :

بِخَوْلَةٍ اِطْلَالَ بَيْرَقَةٍ كَهْمَدٍ

قَلْوَحُ كِبَاقِي الْوَشْمِ فِي ظَاهِرِ الْيَدِ

در سبب نظم معلقه اش گفته اند که برادرش معبد شتری داشت که گم شده بود طرفه به پیش عموزاده اش مالك می رود تا در پیدا کردن شتر به او کمک کند . ولی عموزاده به جای کمک شروع می کند به سرزنش طرفه ، در نتیجه قریحه طرفه به هیجان می آید و معلقه خود را می سازد^۶.

۱- زیات ، ص ۶۱ . الوسيط ، ص ۷۸ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

۳- » » ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

۴- الوسيط ، ص ۷۸ .

۵- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .

۶- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۶ .

مفهوم کلی معلقه او : باوصف خوله معشوقه خود شروع می کند
 آنگاه به توصیف شتر می پردازد ، ۳۵ بیت تنها در وصف شتر دارد که
 پیش از او سابقه نداشت. بعد به حکمت و اندرز می پردازد و عموزاده اش
 را از لحاظ ستمگری مورد نکوهش قرار می دهد و تأسف می خورد که
 نمی تواند جبران آن ستمها را بکند .
 بطور کلی شهرت طرفه به حماسه و فخر و هجا و مخصوصاً
 حکمت است .

بعضی از ابیات او مثل سایر شده است :

و ظلم ذوی القربی أشدّ مضاضةً

على المرء من وقع الحسام المهنّد

علاوه بر معلقه ، قصیده مشهور دیگرش رائیه ای است به مطلع :

أصحتّ اليوم أم شافتك هر

و من الحبّ جنونٌ مستمّر

برای تفصیل رکن : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . جمهرة اشعار العرب ،
 ابو زید القرشی . بر و کلمان ج ۱ ، ملحق ج ۱ . شعراء النصرانية قبل الاسلام ،
 لويس شيخو .

عبید بن ابرص اسدی

عبید بن ابرص از قبیله مضر ، یکی از شعرای طبقه اول است به
 سال ۴۵۵ م . به دنیا آمد . در جوانی شعر نمی گفت اما حادثه ای او

را به شاعری وا داشت بدین نحو که روزی به همراه خواهرش ساریه گوسفندانشان را خواستند آب بدهند مردی مانع شد . عیبند اندوهناک خوابید ، در خواب دید که مردی مجموعه‌ای از شعر در دل او القاء کرد و به او گفت برخیز ! عیبند برخاست و بعد از آن به تمرین شعر پرداخت تا آنجا که شاعر قبیله بنی‌اسد شد و بالاخره قصیده بایه‌اش را ساخت که از معلقات شمرده شده به مطلع :

أَقْفَرٌ مِنْ أَهْلِهِ مَلْحُوبٌ فَالْقَطِيبَاتُ فَالذُّنُوبُ^۱

این قصیده چهل و هشت بیت است که مفهوم کلی آن عبارت است از : در دیار معشوق می‌ایستد و به‌یاد او سیل آسا اشک می‌ریزد ، بعد به حکمت و توحید خدا می‌پردازد و با توصیف شتر و اسب قصیده را پایان می‌دهد .

متأسفانه با همه شهرت ، شعر کمتری از او به دست ما رسیده است . عیبند ندیم حجر بن حارث کندی پدر امرؤ القیس پادشاه بنی‌اسد بود و قصائدی در مدح او گفته است^۲ .

عیبند عمر زیادی کرد و مرگ او به سال ۵۴۵ م^۳ . به دست منذر بن ماء السماء اتفاق افتاد جریان کشته شدن او را چنین آورده اند که منذر در حال غضب دوندیمه‌اش را کشت بامدادان از کرده خود پشیمان گشت و برای هر کدام از آن دو مقبره‌ای ساخت و برای خود مقرر داشت که سالی دو روز در آن مقبره‌ها بنشیند . یکی بعنوان روز خوش

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ .

۲- « » « ج ۱ ، ص ۱۳۱ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

و دیگری بعنوان روز بد . هر کس روز خوش اول بار بسا او روبرو می شد صد شتر به او می داد و هر کس روز بد پیش او می آمد او را می کشت . قضا را عبید هم در یکی از روزهای بد پیش او آمد او هم عبید را کشت^۱.

عبید بن ابرص شاعری مكثر (بسیار شعر) و از اقدم شعرای عرب می باشد هنر شاعری او در فخر و وصف و حکمت و رثا است غزل هم دارد و شعرش روان و ساده است .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . دیوان عبید . بروکلمان ج ۱ . العمدة ، ابن رشیق . شعراء النصرانیة قبل الاسلام ، لويس شيخو . جمهرة اشعار العرب ، ابو زيد القرشی .

حارث بن حلزه یشکری

ابو ظلمیم حارث بن حلزه یشکری بکری، در میان بنی بکر همان مقام ریاست را داشت که عمرو بن کلثوم در میان بنی تغلب داشت . او هم نظیر عمرو بن کلثوم با قصیده معلقة خود مشهور شد . درباره معلقة او گفته اند : حارث به همراه مردانی از بنی بکر در جریان اختلاف بین تغلب و بکر ، در مجلس پادشاه حیره عمرو بن هند حاضر می شوند حارث احساس می کند که پادشاه طرفدار بنی تغلب است بنا بر این به هیجان می آید و قصیده معلقة خود را به مطلع :

أَذَقْتَنَا بَيْنَهَا أَسْمَاءُ رَبُّ مَا وَجَمَلُ مِنْهُ الثَّوَاءُ

می‌خواند و بدان وسیله توجه پادشاه را نسبت به قومش جلب می‌کند و با همین قصیده در آن مجلس به عمرو بن کلثوم غالب می‌آید.^۱

حارث عمری زیاد کرده چنانکه اصمعی ادعا نموده که او وقتی معلقه‌اش را خواند ۱۳۵ سال داشت^۲ گفته‌اند که حارث معلقه خود را فی‌البداهه در آن مجلس ساخت ولی این بعید به نظر می‌آید زیرا ابیاتی از آن دارای ایراداتی نسبت به بنی تغلب و تعریفات از عمرو بن هند است.

این قصیده حماسه‌ای است در توصیف وقایع و محتوای آن عبارت است از :

بعد از توقف در دیار معشوق به دفاع از حقوق و ابطال دروغهای بنی تغلب می‌پردازد و افتخارات بنی بکر را می‌شمارد و آنگاه به رسواییها و نقض صلح بنی تغلب اشاره می‌کند و به استمالت و جلب توجه عمرو بن هند می‌کوشد و خدمات بنی بکر را نسبت به او گوشزد می‌کند.

نظر براینکه حارث مرض برص داشت قصیده را در آن مجلس از پس هفت پرده می‌خوانده وقتی پادشاه این قصیده را می‌شنود آن چنان تحت تأثیر واقع می‌شود که دستور می‌دهد پرده‌ها را برمی‌دارند حارث را به حضورش می‌آورند و شاعر را بسیار عزیز می‌دارد.^۳

حارث از شعرای مقل (اندك شعر) است و علاوه بر معلقه اشعاری

۱- زیات ، ص ۶۶ و ۶۷ .

۲- ، ص ۶۶ و ۶۷ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

پراکنده در کتب ادب از او نقل شده است . اغراض شعری او اغلب فخر و حماسه می‌باشد و در فخر ضرب‌المثل شده چنانکه گفته‌اند : « افخر من حارث بن حلزہ »^۱ .

مرگ حارث بن حلزہ را به سال ۵۸۰ میلادی ذکر کرده‌اند^۲ .

برای تفصیل رثه : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، المفضلیات ، ابوالفضل الضبی ، طبقات الشعراء ، ابن سلام ، فی الادب الجاهلی ، طه حسین ، بروکلیمان ، ملحق ، ج ۱ .

عمر و بن كلثوم

ابوالاسود عمرو بن كلثوم بن مالك تغلبی در اوایل قرن ششم میلادی تولد یافته^۳ ، یکی از دلاوران عرب و از جمله شاعرانی است که با يك قصیده به شهرت رسیده است . مادرش لیلی دختر مهلهل شاعر مشهور بود . عمرو در میان قبیله تغلب در جزیره فراتیه (حوالی شام و عراق) پرورش یافت در ۱۵ سالگی رئیس قوم شد و در اغلب جنگها لشکر را مظفرانه هدایت کرد^۴ .

از نظر مقام شعری البته دیوان معروفی ندارد و اشعار پراکنده‌ای از او در کتاب اغانی آمده ، تنها شعر مشهورش معلقه اوست به مطلع :

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۵۲ .

۳- « » « ج ۱ ، ص ۱۴۲ .

۴- الوسیط ، ص ۷۶ .



إِلٰهُبِيْ بِصَحْنِكَ فَاصْبِحْنَا وَلَا تَبْقَى خُمُورَ الْإِنْدَرِيْنَا

می گویند این قصیده بالغ بر هزار بیت بوده که تنها قسمتی از آن به ما رسیده است. عمرو معلقه خود را به تعصب مادر و قبیله اش در برابر عمرو بن هند پادشاه حیره سروده. گفته اند عمرو بن هند بسیار خود پسند بوده چنانکه روزی به ندیماناش می گوید آیا در میان عرب کسی پیدا می شود که مادرش به مادر من خدمت نکند؟ جواب می دهند که آری، مادر عمرو بن کلثوم. می پرسد چرا؟ می گویند چون پدرش مهلهل بن ربیع و عمویش کلیب عزیزترین عرب و شوهرش کلثوم بن وائل شجاع ترین عرب و پسرش عمرو رئیس قوم می باشد. عمرو بن هند پیغامی به عمرو بن کلثوم می فرستد و از او می خواهد که مادرش از مادر پادشاه حیره دیدن کند. عمرو هم به همراه جمعی به حیره می آید و لیلی مادرش نیز در بین زنان قبیله به همراه عمرو می آیند. پادشاه حیره دستور داده بود که بارگاهش را بین حیره و هرات بزنند و از بزرگان ممالک عده ای را دعوت کرده بود. عمرو بن کلثوم وارد بارگاه می شود و مادرش لیلی هم به نزد هند می رود. پادشاه به مادرش گفته بود که وقتی غذا آمد خدمتکاران را دور بکنند و از لیلی بخواهد که خدمت کند وقتی غذا حاضر می شود هند می گوید لیلی آن بشقاب را بمن بده. لیلی می گوید هر که هر چه لازم دارد باید خودش بردارد هند دو مرتبه دستور می دهد و اصرار می کند لیلی هم فریاد می زند: ننگ! ننگ! ای تغلب کمک کنید! وقتی عمرو بن کلثوم

فریاد مادرش را می شنود خون به چهره اش می دود و تنها شمشیری را که در دیوار بارگاه آویزان بود می گیرد و بایک ضربت گردن عمرو بن هند را می زند . آنگاه بنی تغلب هر چه در بارگاه بود غارت می کنند و به طرف جزیره حرکت می نمایند . بعد از این جریان عمرو معلقه خود را می سازد^۱.

به نظر بعضیها - قسمتی از معلقه را در آن هنگام ساخته و قسمتی را در حادثه دیگری که بین او و عمرو بن هند پیش آمد می سازد . بدین ترتیب که عمرو بن هند بعد از جنگ بسوس تحت شرایطی بین بکر و تغلب آشتی داد - در آن مجلس عمرو بن كلثوم رئیس تغلب بود و نعمان بن حرم رئیس بکر . در میان دو امیر جدال در گرفت و عمرو بن كلثوم برخاست و معلقه خود را خواند .

حارث بن حلزه هم از طرف بکر معلقه خود را خواند . هنوز حارث قصیده خود را تمام نکرده بود که ابن كلثوم متوجه شد که پادشاه طرفدار بکر است این بود که خود و همراهانش عصبانی مجلس را ترك گفتند^۲.

همه افسراد قبیله تغلب ، از كوچك و بزرگ ، معلقه عمرو بن كلثوم را حفظ داشتند و همه جا می خواندند . موضوع معلقه عبارت است از : با وصف شراب و شرابخواری شروع می کند و آنگاه عمرو بن هند را مخاطب قرار داده به مباحثات خود و قومش می پردازد و بالاخره به جریان تحقیر مادرش اشاره می کند و حادثه شورش بر عمرو

۱- الوسیط ، ص ۷۶ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۳ .

بن هند و کشتن او را به تفصیل بیان می‌دارد و با فخر و عزت نفس قصیده را پایان می‌دهد. بطور کلی معلقه او در فخر و حماسه و حکمت دور می‌زند.

عمر او از معمرین بوده و بیش از صد سال عمر کرده و به سال ۶۰۰ م. در گذشته است.^۱

برای تفصیل رك: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، بروکلان، ملحق، ج ۱. جمهرة اشعار العرب، ابو زید القرشی. شعراء النصرانية قبل الاسلام، لویس شیخو. تاریخ الادب العربیة، نالینو.

نابغه ذبیانی

ابو امامه زیاد بن معاویه یکی از سه شاعر طبقه اول دوره جاهلی، از قبیله ذبیان است. علت اینکه او را نابغه لقب داده‌اند آنست که نسبت به شعرای زمانش اشعار زیاد داشت و یا اینکه ناگهان در سن بزرگی بشعر پرداخته است.^۲

نابغه از اشراف ذبیان بود اما چون شعر را وسیله کسب و درآمد قرار داد، تا اندازه‌ای از منزلت خود کاست.^۳

او را اولین شاعر درباری می‌دانند. روزگاری دراز ندیم و مداح ابو قابوس نعمان بن منذر بود و از بخشش‌های دربار نعمان ثروت سرشاری بدست آورد، تا آنجا که در ظرفهای طلایی و نقره‌ای غذا

۱- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- شوقی ضیف، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳- الوسیط، ص ۶۶.

می خورد. از این نظر مورد حسد و بغض واقع شده بود قضا را قصیده‌ای در وصف متجرده زن نعمان سرود به مطلع :

أَمِنْ آلِ مَيْمَةَ رَأَيْتُ أَوْ مُغْتَدٍ عَجَلَانَ ذَا زَادٍ وَغَيْرَ مَزُودٍ

این قصیده وسیله سخن چینی دشمنانش مخصوصاً منخل یشکری شاعر دیگر دربار درپیش نعمان شد^۱. و شاید علت غضب نعمان بر نابغه آن بوده که نابغه غسانیان را مدح می کرده است^۲. نابغه بناچار حیره را را ترك کرد و به غسانیان پناه برد و در نزد عمرو بن حارث پادشاه غسانی بسر برد و مداح او شد. ولسی بعد از مدتی به حیره برگشت و با سرودن قصایدی اعتذاری توجه نعمان را بخود جلب کرد و مورد عفو و مهر قرار گرفت^۳.

نابغه در میان شعرای معاصرش مقامی بزرگ داشت چنانکه در بازار عکاظ شاعران اشعار خود را پیش او می خواندند و او داوری می کرد^۴.

شعر نابغه تکلف ندارد؛ بسیار متین است؛ آهنگ دلچسب دارد چنانکه مردم از اشعار شعرای جاهلی تنها شعر نابغه را به آواز می خواندند^۵.

مشهورترین قصایدش معلقه اوست به مطلع :

۱- شعراء النصرانیه ، ص ۶۴۳ و ۶۴۴ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ : ص ۱۷۹ .

۳- زیات ، ص ۵۰ .

۴- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱۵ ، الوسیط ، ص ۶۷ .

۵- شعراء النصرانیه ، ص ۶۴۰ .

عُوجُوا فَحَيُّوا لِنِعْمِ دِمْنَةِ الدَّارِ

مَازَا تُحَيُّونَ مِن نُّؤْيٍ وَ أَحْجَارِ

شهرت نابغه در مدح و اعتذار است و حتی «اعتذاریات» اش بسیار

مشهور است :

فَإِنْ أَكُ مَظْلُومًا فَعَبْدٌ ظَلَمْتَهُ

وَ إِنْ كُنْتُ ذَاعَتَبَسِي فَمِثْلُكَ يُعْتَبُ

نابغه به سال ۶۰۸ م. درگذشت.

برای تفصیل رُك: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، شعراء النصرانیة قبل الإسلام،
لویس شیخو، جمهرة اشعار العرب، ابو زید القرشی، الشعر والشعرا، ابن قتیبہ،
تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف.

زهیر بن ابی سلمی

زهیر بن ابی سلمی بن ربیعہ بن ربیعہ بن ربیعہ مزنی یکی از شعرای
طبقه اول است. به سال ۵۲۰ م^۲. در نجد به دنیا آمد و در میان غطفان
پرورش یافت و در پیش بشامه شاعر حکیم و ثروتمند زمین گیر غطفان
که دایی پدرش بود^۳ شعر و حکمت آموخت و سپس شاگرد ناپدریش
اوس بن حجر پیشوای مکتب شعری اوسی شد و طریقه او را دنبال کرد^۴.
پدر و دایی و خواهران و پسرانش شاعر بودند.

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۱۷۹. شوقی ضیف، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- عمر فروخ، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳- زیات، ص ۵۲.

۴- الوسیط، ص ۶۹.

زهیر دارای اخلاقی بسیار نیکو و سعه صدر و حلم بود. مقامش در میان قوم بلند بود و ثروت زیاد داشت. در عین حال بسیار پرهیزگار و مؤمن به رستاخیز و حساب بود چنانکه می گوید :

يُوْخِرُ فَيُوَدِّعُ فِى كِتَابٍ فَيُدْخِرُ

لِيَوْمِ الْحِسَابِ اَوْ يُعْجِلُ فَيَنْقِمُ

زهیر مقرب امرای ذبیان خصوصاً هرم بن سنان و حارث بن عوف بود و مدایح بسیاری درباره آنان گفته است و اول قصیده‌ای که در مدح آنان سروده معلقه مشهورش می‌باشد به مطلع زیر :

اَمِنْ اَمْ اَوْغَى دِمْنَهُ لَمْ تَكَلِّمْ

بِحَوْمَانِ الذَّرَاجِ فَالْمَتَّئِلِمِ

این قصیده را به خاطر پایان یافتن جنگ داحس و غبرا بین عبس و ذبیان و تعریف از مسببین صلح سرود و محتوای آن عبارت است از : منزلگاه معشوق را توصیف می‌کند ، عقل سلیم را مدح می‌گوید و از جنگ و تهدید عبس یاد می‌نماید و از طرف ذبیان معذرت می‌خواهد و در ضمن حکمتها و مثلهای عمومی می‌آورد .

گفته‌اند زهیر قصیده را در مدت چهار ماه می‌سرود ، چهار ماه دیگر آن را تهذیب می‌کرد ، و در چهار ماه دیگر آن را بر نزدیکانش عرضه می‌نمود . بنابراین پیش از یکسال قصیده را بر عموم آشکار نمی‌کرد و روی همین اصل بعضی از قصاید او را «حولیات» خوانده‌اند^۱.
به اتفاق نقادان شعر، یکی از سه شاعر بزرگ طبقه اول شعرای

جاهلی است و حتی بسیاری از آنان زهیر را برتر از دو شاعر دیگر :
« امرؤ القیس و نابغه » می‌دانند به لادیل زیر :

۱- حسن ایجاز و حذف زواید کلام ، تا آنجا که لفظ اندک
در شعر او معانی بسیاری در بر دارد :

فما یك من خیر آتوه فانما توارحه آباء آبائهم قبل

۲- در خوبی مدح و دوری از دروغ در مدح ، او کسی را
مدح نکرده مگر با آنچه از اخلاق و صفات او آشنا بوده :

علی مکتربهم رزق من یعتردهم

و عند المقلین السماحة والبذل

۳- از نقیصه لفظی و معنوی حذر کرده و از استعمال کلمات
غریب و وحشی دوری جسته است :

ولو ان حمداً یخلد الناس اخلدوا

ولکن حمد الناس لیس بملحد

۴- سخن سخیف در شعرش راه نیافته ، هجو نگفته ، تا آنجا
که يك بار قومی را هجو گفت ولی بعد از کرده خود پشیمان شد .

۵- امثال و حکم بسیار در شعر خود آورده که این قسمت در
شعر جاهلی وجود نداشت^۱. بطور خلاصه زهیر ممتاز است با مدحیات
و حکمیات و بلاغتش^۲.

زهیر نزدیک به صد سال عمر کرده و کمی بیش از مبعث پیغمبر

۱- الوسیط ، ص ۷۱ و ۷۲ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱ .

به سال ۶۱۰ م . در گذشته است^۱.

برای تفصیل رُك : طبقات الشعراء ، ابن سلام . شعراء النصرانیة قبل الاسلام ، لويس شيخو . الشعر والشعراء ، ابن قتیبه .

عنتره بن شداد عبسی

عنتره بن شداد عبسی ، یکی از دلاوران و جوانمردان عرب در حدود سال ۵۲۵ م . بدنیا آمد^۲. ماسدش کنیزی حبشی و پدرش از سادات بنی عبس بود . عادت براین بوده که عربها کنیز زاده را به خانواده خود منسوب نمی کردند بلکه در شمار بردهها و غلامان در می آوردند روی همین اصل عنتره هم جزو بردههای پدرش بود و برایش شترچرانی می کرد . اما او تن به بردگی نداد و در حمله یکی از قبایل عرب به عبس ، شجاعت زیاد از خود نشان داد تا از طرف پدر آزاد شد و از آن به بعد پدرش او را بخانواده خود منسوب کرد^۳.

عنتره اشعاری زیاد دارد ، منتها راویان درباره آنها اختلاف نظر دارند ولی از جمله اشعارش که ثابت شده از اوست معلقه اش می باشد^۴ به مطلع :

هل عَادَرَ الشعراءُ مِن مَّتَرَدِمٍ
أَمْ هَلْ عَرَفْتَ السَّادِرَ بَعْدَ قَوَّهِمِ

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ .

۲- تاریخ ادبیات عرب ، ترجمانی زاده ، ص ۲۹ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۰۷ و ۲۰۸ .

۴- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۷ .

بعضی از راویان گفته‌اند که مطلع معلقهٔ او این بیت است :

يا دارَ عبلةَ بالجواءِ تعلّمي

و عَمِي صباحاً دارَ عبلةَ واسلمِي^۱

سبب نظم معلقه این بوده که روزی یکی از افراد قومش بر او خرده گرفت که سیاه است و کنیززاده و نمی‌تواند شعر بگوید^۲، او هم معلقهٔ خود را ساخت .

مفهوم کلی معلقهٔ او: باتوصیف دیار یار شروع می‌کند، معشوق خود « عبله » را به گلزاری دست نخورده و محفوظ تشبیه می‌نماید . در ضمن از کرم خلق و آزادگی طبع و شرافت و بخشندگی و دلیری و قهرمانی سخن می‌گوید .

شهرت عنتره به غزل و فخر و حماسه است .

زندگی افسانه‌ای او در اواخر قرن دهم میلادی داستانی بوجود آورده بنام « قصهٔ عنتره » که مشهور است^۳.

مرگ عنتره به سال ۶۱۵ م . روی داده است^۴.

برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس شيخو . جمهرة اشعار العرب ، ابو زيد القرشي . المقدم الفريد ، ابن عيبره . بروكلمان ، ج ۱ .

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۸ .

۲- » » ج ۱ ، ص ۱۲۷ .

۳- » » ج ۱ ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ .

۴- شعراء النصرانية ، ص ۷۹۴ .

اعشی قیس

ابو بصیر میمون بن قیس بن جندل یکی از شعرای بزرگ جاهلی در قریهٔ منفوحه در یمامه بدنیا آمده و پرورش یافته^۱. در آغاز راویةٔ دابی اش مسیب بن علس، یکی از شعرای اندک‌گوی شیواسخن، بود^۲.

اعشی اول کسی است که از راه شعر کسب کرده و از عالی‌ودانی یکسان مدح نموده و صله گرفته و این امر سبب نزول قیمت شعر او شده است^۳.

اعشی را صنایع العرب نامیده‌اند و گفته‌اند وقتی به طرب آید برتر از دیگران است چنانکه امرؤ القیس وقتی خشمناک شود و نابغه وقتی بترسد و زهیر وقتی رغبت کند برتر از دیگران هستند و از لحاظ وصف شراب بین شعرای جاهلی ممتاز است^۴.

بعضی‌ها او را از اصحاب معلقات دانسته‌اند و معلقهٔ او به مطلع زیر است:

ما بقاءَ الكبیرِ بِالْأَطْلَالِ و سؤالی و ما تُرَدُّ سؤالی^۵

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲- الوسیط، ص ۵۶.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۲۲.

۴- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۵- الوسیط، ص ۸۲. عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۲.

بعضیها قصیده مشهور دیگرش را به مطلع زیر معلقه شمرده اند :

وَدَّعَ حَرِيرَةَ اِنْ السَّرَكَبَ مَسْرَجَلُ

وَهَلْ تُطِيقُ وَ دَاعَا اِيهَا الرَّجُلُ

اعشی قصیده‌ای در مدح حضرت پیغمبر ساخت به مطلع :

اَلَمْ تَغْتَمِضْ عَيْنَاكَ لَيْلَةَ اَرْمَدَا

وَبِتَّ كَمَا بَاتَ السَّلِيمُ الْمُهَدَا

و حجاز را قصد کرد تا به حضور پیغمبر برسد . اما مشرکان از ترس تأثیر شعر او در قوم عرب ، صد شتر به او دادند که به مدینه نرود او هم از رفتن بمدینه و خواندن قصیده چشم پوشی کرد . اما در بازگشت وقتی به نزدیک یمامه رسید از شتر افتاد و در گذشت^۱ .
اعشی در اشعار خود نامهای فارسی پاره‌ای از ادوات و کلمه‌ها را بکار برده که می‌رساند این شاعر با ایرانیان تماس داشته است .

اعشی شاعری بسزرگ و مکرر است هر کس را مدح کرده مقامش را بسالا برده و هر که را هجو گفته منفورش ساخته ، چنانکه محلق نامی هشت دختر داشته که بعلت فقر کسی با آنان ازدواج نمی کرده ، قضا را اعشی او را مدح کرد و در بازار عکاظ آن را خواند هنوز سال به آخر نرسیده بود که همه دخترانش شوهر کردند و هر کدام زن اشرافی شدند^۲ .

۱- زیات ، ص ۵۷ . عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ . جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱۹ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ و ۲۲۳ .

فنون شعری او ، وصف شراب و تجانس شراب و تأثیر شراب ،
و شرابخواران و هجو و غزل و طرد (مخصوصاً توصیف گورخر) است .
مرگک اعشی بسال ۵۷ . (۶۲۹ م .) اتفاق افناده است^۱ .

برای تفصیل رگ : الاغانی ، ابوالفرج الاسفہانی ، تاریخ الاداب العربیة ،
نالینو . جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی . شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس
شیخو .

لبید بن ربیعہ

ابو عقیل لبید بن ربیعہ هامری مضرى ، از اشراف و دلاوران
قوم بود . در حدود سال ۵۴۰ م . به دنیا آمده^۲ و ۱۴۵ سال عمر کرده
که ۹۰ سال آن را در جاهلیت بسر برده است^۳ .

بعد از اسلام ، اسلام پذیرفت و در زمان عمر بن خطاب به کوفه
آمد و بقیة عمر را در آن جا سپری کرد^۴ .

لبید تمام اشعار خود را در دوره جاهلیت سروده و بعد از اسلام ،
قرآن را حفظ کرد و شعر را ترك نمود تا آنجا که تمام مدارك اتفاق
دارند که لبید بعد از اسلام شعری نگفته جز این يك بیت :

الحمد لله اذ لم يأتني اجلي حتى اكتسيت من الإسلام سريراً^۵

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .

۲- » » ج ۱ ، ص ۲۳۱ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۰ .

۴- زیات ، ص ۶۹ .

۵- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۲ . زیات ، ص ۶۹ .

بهمین جهت لبید شاعر جاهلی شمرده شده هر چند سالیان دراز در اسلام بسر برده است .

لبید از معمرین بوده چنانکه بحق گفته :

وَلَقَدْ سَمِّتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَطَوَّلِهَا

و سؤالِ هذا الناسِ كيف لبید^۱

لبید از صاحبان معلقات می باشد و معلقه او به مطلع زیر است :

عَفَّتِ الدِّيَارُ مَجْلَهَا فَمَقَامُهَا

بِمِئِي قَأَبْدِ غَوْلِهَا فِرْجَانِهَا

مفهوم معلقه او : بیاد یار و منزل معشوق شروع می کند و آنگاه به وصف شتر می پردازد و بالاخره زندگی و لذایت و جوانمردی و شجاعتش را شرح می دهد و بامباهات و فخر به قبیله اش پایان می رساند. معلقه اش دارای الفصاحه قوی و اسلوبی متین و آئینه تمام نمای زندگی بادیه و اخلاق ساده بدوی است .

لبید در بین شاعران جاهلی در رثاء و تصویر عواطف محزون صابر بهتر از همه است^۲.

مرگ او به سال ۳۵ هـ در اواخر خلافت عثمان بن عفان در کوفه اتفاق افتاده است^۳.

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی .

۱- زیات ، ص ۶۹ .

۲- زیات ، ص ۷۰ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۳۲ .

۲- دیگر شاعران دوره جاهلی

غیر از صاحبان معلمات ، مشهورترین شاعران دوره جاهلی عبارتند از :

شغری

شغری ازدی از شعرای راهزن و دلاور یمن بود گفته‌اند آن قدر تند می‌دوید که اسب او را نمی‌گرفت تا آنجا که در سرعت و تیز بینی و دها ضرب‌المثل شده‌است. گویند در دوره کودکی به وسیله قبیله بنی‌سلامان اسیر گشت وقتی بزرگ شد نذر کرد که صد نفر از آن قبیله را به قتل برساند از قضا نود و هشت نفر را کشت و پیش از آن که نذر خود را تمام کند در دام قبیله دشمن گرفتار آمد ، در کشمکش ، یکی از بازوانش قطع شد . شغری آن بازوی بریده را به صورت یکی از دشمنان زد و او را کشت ، ولی خودش هم مرد ؛ در حالی که یکنفر از نذر او کم بود . جنازه پوسیده او بر زمین مانده بود که یکی از دشمنانش ضمن عبور با لگد به جنازه او زد ، قضا را یکی از استخوانهایش به انگشت پای آن مرد فرو رفت و همان زخم سبب مرگ او شد و بدین ترتیب شماره کشته‌هایش به صد رسید .

شهرت شغری بوسیله قصیده‌ای است معروف به «لامیه العرب»

که در فصاحت و شیوایی مقامی بلند دارد و نمایانگر حیات بیابانگردی و راهزنی آن دوره می باشد به مطلع :

أَقِيمُوا بَنِي أُمَيِّ صُدُورَ مَطِيئَتِكُمْ

فَاتِنِي إِلَى قَوْمِ سِوَاكُمْ لَأَمِيلُ

قصیده‌ای دیگر هم از او در کتاب «مفضلیات» آمده به مطلع :

أَلَا أُمَّ عَمْرٍو أَجْمَعَتْ فَاسْتَقَلَّتْ

وَمَا وَدَّعَتْ جِيرَانَهَا إِذْ قَوَّلتُ

مرگ شنفری به سال ۵۱۰ اتفاق افتاده است.^۱

برای تفصیل رگ : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعراء ، ابن قتیبه . المفضلیات ، ابوالفضل الضبی . تاریخ الآداب العربیة ، نالیو . دائرة المعارف اسلامیة . بروکلان ، ج ۱ . ملحق ، ج ۱ .

فند زمانی

شهل بن شیبان بن ربیعہ بن زمان معروف به فند زمانی اهل یمامه و رئیس قوم و از دلاوران مشهور عرب بود .

شعرش ساده و دلچسب است و اکثر اشعارش درحماسه می باشد . فند بیش از صد سال عمر کرده و مرگش احتمالاً به سال ۹۲ ق . ه . (۵۳۰ م) اتفاق افتاده است.^۲

۱- مفضلیات ، ص ۱۹۴ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۱ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ .

از اشعار اوست در جنگ بسوس :

صَفَحْنَا عَنْ بَنِي ذَهْلٍ وَقَتَلْنَا الْقَوْمَ إِخْوَانَ
عَسَى الْإِسَامُ أَنْ يَرْجِعَنَّ أَقْوَامًا كَمَا كَانُوا

برای تفصیل رگ : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . شعراء النصرانية
قبیل الاسلام ، لويس شيخو .

تَأْبَطُ شَرَأْ

ثابت بن جابر فهمی از قبيلة قيس ملقب به « تَأْبَطُ شَرَأْ » عربی
سیاه بود ، علت ملقب بودنش به « تأبط شرأ » آن بوده که روزی
شمشیری در زیر بغل پنهان کرد و بیرون رفت وقتی او را از مادرش
پرسیدند جواب داد : نمی دانم ولسی « تَأْبَطُ شَرَأْ » (اسباب شری را
در زیر بغل پنهان کرد) و بیرون رفت^۱ .

تأبط شرأ از شاعران راهزن جاهلی بود حس بینایی و شنوایی اش
بسیار قوی بود خیلی تند می دوید تا بحدی که اسب و آهو را با پای
پیاده می گرفت .

اشعار او حماسی و فخری و مربوط به دلاوری و راهزنی است .
جاحظ درباره بعضی از اشعار او تردید دارد^۲ . شعر او و شعر دایی اش
« شنفری » بعثت نزدیکی مفهوم غالباً مخلوط شده اند .

مرگ او به سال ۹۲ ق . ه . (۵۳۰ م) اتفاق افتاده است^۳ .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۰۷ .

۲- « » ج ۱ ، ص ۱۰۸ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۲ .

قصیده‌ای در مدح عمش شمس بن مالک سروده و در آن حال خود را به بهترین وجه توصیف کرده :

قَلِيلُ التَّشْكِي لِدَلْمِهِمْ يُصِيْبُهُ

كثيْرُ الهوى شَتَى النوى والمسالِك^۱

برای تفصیل رك : الاغانى ، ابوالفرج الاصفهانى . بروكلمان ، ج ۱ ،
ملحق ، ج ۱ .

مهلهل بن ربیعہ

ابو لیلی عدی بن ربیعہ تغلبی دائی امرؤالقیس از قدیمترین شاعران جاهلی است. برادرش کلیب سر کرده لشکر بکر و تغلب ، شتر زنی به نام « بسوس » را کشت . پسر خواهر بسوس هم بنام جساس کلیب را به انتقام به قتل رسانید در نتیجه جنگ چهار ساله مشهور به « حرب بسوس » در میان بکر و تغلب در گرفت^۲.

مهلهل در آغاز کار عیاشی بود میخواره ، ولسی و قتی برادرش کلیب به قتل رسید دست از لهو و لعب برداشت و به رهبری قومش پرداخت .

مهلهل اول کسی است که قصیده طولانی گفته^۳ ، گویا اولین شعرش هم این بوده :

- ۱- نالینو ، ص ۷۲ و ۷۳ .
- ۲- شعراء النصرانية ، ص ۱۶۲ .
- ۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۱۰ .

كُنَّا نُنْغَرُ عَلَى الْعَوَاقِبِ آن قَرَى

بِالْأَمْسِ خَارِجَةً عَنِ الْإِوْطَانِ^۱

داستان پردازان عرب دربارهٔ عشقبازیهای او يك داستان حماسی به نام «قصهٔ زیر» ساخته‌اند که قهرمانش مهلهل است.^۲

اشعار او بطور پراکنده در کتب ادب آمده ، و اغلب در رثای برادرش کلیب و وقایع جنگگ بسوس است .

مرگ مهلهل به سال ۹۳ ق . ه . (۵۳ م .) اتفاق افتاده است.^۳

برای تفصیل رك : المهلهل الزیر سالم (قصه) ، حسن جوهر . الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . دیوان الحماسه ، ابوتمام . معجم البلدان ، یاقوت حموی .

مرقش اکبر

عوف بن سعد بن مالك معروف به مرقش اکبر به سال ۵۲۴ م . در یمن به دنیا آمد و در عراق پرورش یافت . از نظر اینکه نوشتن می‌دانست براغلب شعرای جاهلی امتیاز دارد چون در میان مردم حجاز مخصوصاً شعرا بندرت کسی نوشتن بلد بود^۴ .

مرقش عاشق دختر عمویش اسماء بود ولی به وصل او نرسید و از این نظر از عاشقان مشهور عرب به شمار رفته است.^۵



۱- جرجمی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۳۵ .

۲- » » ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .

۳- » » ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .

۴- » » ، ج ۱ ، ص ۱۵۶ .

۵- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۲۹ .

مرقش شاعری اندک گوی است و مشهورترین اشعارش در غزل می باشد. در حماسه و فخر هم شعر دارد.

از غزلهای اوست :

سَرَى لَيْلًا خَيْالًا مِّنْ سَلِيمِي فَآرَقْنِي وَاصْحَابِي هُجُودُ

مرگت او به سال ۵۵۲ م. اتفاق افتاده است.^۱

برای تفصیل رُك : بروكلمان، ملحق، ج ۱. الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی. المفضليات، ابوالفضل الضبی. الثمر والشعراء، ابن قتیبه. شعراء النصرانية قبل الاسلام، لويس شيخو.

زهیر بن جناب کلبی

زهیر بن جناب از مشهورترین امرای عرب در دوره جاهلی بود. اواخر قرن چهارم میلادی تولد یافته و بیش از ۱۵۰ سال عمر کرده^۲ و در اواخر عمر حس بینائی را از دست داده است. اندک شعری که از او به جای مانده می رساند که اشعارش ساده و در حماسه و حکمت است.

علاوه بر شعر خطبه هایی هم از او رسیده است.

این بیت مشهور را به او نسبت داده اند :

اِذَا قَالَتْ حِذَامٌ فِصْدًا قَوْهَا فَانْ اِثْقَالَ مَا قَالَتْ حِذَامٌ

مرگت زهیر در حدود سال ۵۶۰ م. بوده است.^۳

۱- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲- « » ج ۱، ص ۱۳۷.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۱۳۳.

برای تفصیل ركه : الاغانى ، ابوالفرج الاصفهانی . شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس شيخو . تاريخ العرب قبل الاسلام ، جواد على .

سموأل بن غریض

سموأل شاعری یهودی بود؛ نسبت او را به هارون برادر حضرت موسی می‌رسانند . در وفاداری ضرب‌المثل شده چنانکه گویند « اوفی من السموأل » یا « وفاء كوفاء السموأل » . در تیما - شمال مدینه - قصری داشته به نام ابلق که در آنجا زندگی می‌کرد. گفته‌اند امرء القیس شاعر معروف وقتی از طرف دشمنانش سخت تحت تعقیب بود به قصر سموأل پناه برد و پیش از ترك قصر پنج دست زره که از نیاکانش به ارث برده بود پیش میزبان به امانت گذاشت و از آنجا به نزد کنستانتین رفت و از او کمک خواست تا دوباره به سلطنت ازدست رفته برسد درخواست او ناموفق نبود اما در راه باز گشت مرگ او را در ربود . در این اثنا دشمن قدیمی او پادشاه حیره لشکری فرستاد تحت فرماندهی هارث بن ظلم، تا آن پنج زره را از سموأل تحویل بگیرند . لیکن سموأل از تحویل امانت خودداری کرد و در قصر خود به دفاع پرداخت. مهاجمان پسر او را گرفتند و تهدید کردند که اگر زره‌ها را ندهد خواهند کشت با اینحال سموأل از تحویل زره‌ها خودداری کرد و گفت با پسر من هر گونه رفتار کنید آزاد هستید ، من به میهمان خود خیانت نمی‌کنم و امانت میهمان خود را به کسی نمی‌دهم . فرمانده سپاه دشمن هم پسر او را با شمشیر دو نیمه کرد^۱.

شهرت سموأل با قصیده فخریه است به مطلع :

إذا المرء لم يدنس من اللوم عرضه

فكل رداءً يتركديه جميل

مرگت او به سال ۵۶۰ م . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رگ : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . تاریخ الاداب العربیة ،

نالینو . دائرة المعارف الاسلامیة .

افوه اودی

صلاة بن عمرو بن مالك معروف به افوه اودی رئیس و پیشوای

قوم و از مشهورترین شعرای جاهلی است . اکثر اشعارش در حکمت

و حماسه است و نقادان عرب او را شاعری حکیم شمرده اند^۲ . اما

جاحظ در شعر او تردید دارد^۳ .

این اشعار او از مشهورترین اشعار جاهلی در حکمت است :

والبيت لا يبتني الا له عمدا

ولا عماد اذا لم ترس اوتاد

فان كجمع اوتاد و اعمدة

و ساكن بلغوا الامر الذي نادوا

لا يصلح الناس فوضى لا سراة لهم

ولا سراة اذا جهالهم سادوا

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ .

۲- « » ج ۱ ، ص ۱۲۳ .

۳- الحيوان ، ج ۶ ، ص ۲۸۰ .

تهدی الامور باهل الراى ماصلحت

فان تَوَلَّوْا فِىْا لاشرارِ كَنَقاد

مرگک او احتمالا به سال ۵۶ م. ۱ یا ۵۷ م. ۲ اتفاق افتاده است.

برای تفصیل رك : الاغانى ، ابوالفرج الاصفهانى . شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس شيخو . تاريخ الآداب العربية ، نالينو . بروكلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

ورقة بن نوفل

ورقة بن نوفل بن اسد از قبیله قریش و از جمله کسانی است که در جاهلیت بت پرستی را کنار گذاشته بود ؛ کتاب می خواند و مردم را از خوردن قربانیهای بتها بساز می داشت و زبان عربی را به القباى عبرانى می نوشت^۲.

ورقة بن نوفل پسر عموی حضرت خدیجه همسر حضرت پیغمبر بود وقتی حضرت پیغمبر کلام جبریل را شنید خدیجه هراسناک پیش ورقه آمد و درباره آنچه پیغمبر دیده بود از او پرسید. ورقه گفت : « او همان ناموس بزرگی است که بر موسی نازل می شد . و محمد پیغمبر این امت می باشد »^۴.

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۳۳ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۳۲ .

۳- شعراء النصرانية ، ص ۶۱۶ .

۴- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۳ .

ورقه اشعاری دارد که در صدر اسلام خنیا گران به آواز می خواندند از آن جمله :

و لقد غزوتُ الحقُّ یُخْشیْ أهلهُ
بعْدَ الهُدُوِّ و بعد ما سَقَطَ النُّدیْ

از اشعار اوست در توحید و دین :

لقد نصحتُ لِاقوامٍ و قلتُ لهم
آنا النَّدیرُ فلا یغررکم احدُ

مرگ او به سال ۵۹۲ م . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، السیرة النبویة ، ابن هشام ، شعراء النصرانیة قیل الاسلام ، لويس شيخو ، بروكلمان ، ج ۱ .

اوس بن حجر

اوس بن حجر از شاعران بزرگ دوره جاهلی است حتی بعضیها او را در ردیف حطیثه و نابغه دانسته اند^۲. در جاهلیت شاعر قبیله تمیم بود. اوس شاعر غزل بود و هکذا در طرد (وصف شکار و گورخر و وصف سلاح خصوصاً تیر و کمان) شهرت داشت . هر چند در مکارم اخلاق و حکمت شعر زیاد دارد اما متأسفانه شعر را وسیله کسب قرار داده است .

اوس شعر خود را اصلاح و تنقیح می کرد . شاعران بعد از او

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۳ .

۲- « » « » ج ۱ ، ص ۱۷۹ .

هم روش او را سرمشق قسرار می‌دادند و از معانی اشعار او استفاده می‌کردند به حدی که سبک او به «مکتب اوسی» معروف شده است. از اشعار اوست در رثاء:

اَيْتَهَا النِّفْسُ اَجْمَلِي جَزَعًا

إِنَّ الَّذِي كَتَمَ هَيْنَ قَدْ وَقَعَا

اوس عمر دراز کرده و اندکی پیش از ظهور اسلام در گذشته است.^۱

برای تفصیل رك: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، الشعر والشعراء، ابن قتیبه، دائرة المعارف الاسلامیة، فی الادب الجاهلی، طه حسین، دیوان اوس بن حجر، تحقیق و شرح یوسف نجم، بروکلیمان، ج ۱، ملحق، ج ۱.

حاتم طائی

حاتم بن عبدالله از قبیله طی کنیه‌اش ابو سفانه در عرب سمبل سخاوت است تا آنجا که در مثل گویند: «اجود من حاتم طی». در ماه رجب که قبیله مضر در جاهلیت آن ماه را گرامی می‌داشت هر روز ده شتر قربانی می‌کرد و به مردم طعام می‌داد.^۱

ابن الاعرابی گفته: حاتم از شعرای عرب مردی بخشنده بود شعرش همانند سخاوتش بود هر وقت نبرد می‌کرد پیروز می‌شد؛ هر گاه غنیمت به دست می‌آورد می‌بخشید؛ و وقتی مسابقه می‌داد پیشی می‌گرفت.^۲

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳- شعراء النصرانیة، ص ۹۸.

اکثر اشعار او در سخا و فخر است :

إذا كان بعضُ المالِ ربّاً يَهْلِهِ

فَيَأْتِي بِحَمْدِ اللَّهِ مَالِي مُعَبِّدٌ

مرگ او به سال ۵۰۶ م . یا ۶۰۷ م . اتفاق افتاده است ^۱ .

برای تفصیل رُك : الاغانی، ابوالفرج الأسفهانى . الشعر والشعراء ، ابن قتیبه . شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس شيخو . بروكلمان، ج ۱، ملحق، ج ۱ ، المقدم الفريد ، ابن عید ربه .

عروة بن ورد

ابو نجد عروة بن ورد از بنی عبس ، شاعری دلاور و از راهزنان بود او را عمروة الصعاليك گفته‌اند چون به منزله رئیس راهزنان بود . بعضیها او را در جوانمردی و سخاوت بالاتر از حاتم دانسته‌اند^۲ .
کریم الاخلاق ، عقیف و وفادار بود .
شعر عروة در نفوس قبیله‌اش تأثیر فراوان داشت و اشعارش اغلب در فخر و حماسه و نسیب است .

ابو تمام از مقطعات او پنج قطعه در حماسه آورده است .
از اشعار اوست :

فَسِرْ فِي بِلَادِ اللَّهِ وَالتَّمِيسِ الْغِنَى

تَعَشْ ذَايسَارِ اَوْ تَمُوتَ فَتَعْبُدَا

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۸۶ .

۲- اغانی ، ج ۳ ، ص ۷۴ .

مرگ او به سال ۶۱۵ م . اتفاق افتاده است^۱ .
 برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعراء ،
 ابن قتیبه . بروكلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . الكلل ، المبرد .

قیس بن خطیم

قیس بن خطیم بن عدی اهل مدینه، شاعری بود دلاور و نیرومند،
 وقتی در مدینه جنگ بین اوس و خزرج در گرفت قیس با زبان و
 شمشیرش سبب فیروزی قومش (اوس) شد . وقتی اهل یثرب از
 خونریزی دل‌تنگ شدند و خواستند به دین اسلام در آیند قیس هم جزو
 کسانی بود که پیغمبر اسلام را بر آنان عرضه کرد ولی قیس اسلام
 نپذیرفت^۲ .

قیس در دوره جاهلیت بهترین شاعر مدینه بود . اغراض شعرش
 فخر و حماسه و غزل می‌باشد او از اصحاب مذہبات است و مطلع
 مذہب او اینست :

أَعْرِفُ رَسَمًا كَالطَّرَازِ الْمَذْهَبِ

لِعِمْرَةٍ وَحَشًا غَيْرَ مَوْقِفِ رَاكِبِ

به قول صاحب اغسانی قیس پیش از هجرت به سال ۶۱۲ م .
 به قتل رسیده است^۳ .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۰۳ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ .

ج ۱ . جهره اشعار العرب ، ابو زید القرشی .
برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . بروكلمان ، ملحق ،

امیه بن ابی الصلت

ابوعثمان امیه بن ابی الصلت شاعر ثقیف و از جمله کسانی است که در دوره جاهلیت متدین بودند. بر کتب قدما خصوصاً تورات آگاهی داشته و در اشعارش الفاظی غریب آورده که عربها آنها را نمی دانستند . شراب را حرام می دانست و در نبوت طمع داشت. وقتی حضرت محمد مبعوث شد از حسد کافر شد و گفت «امیدوار بودم که من پیغمبر باشم» کفر و حسد او به جائی رسید که قریش را علیه پیغمبر تحریک می کرد و در جنگ بدر به مرده های قریش مرثیه گفت . پیغمبر وقتی شعر او را شنید فرمود زبانش ایمان آورد ولی دلش کافر ماند^۱.
امیه از شعرای بزرگ شمرده شده ، و اغلب اشعارش درباره خدا و فرشتگان و قیامت است .

از اشعار اوست :

الْحَمْدُ لِلَّهِ مُمَسَّادًا وَمُصَبِّحَنَا

بِالْخَيْرِ صَبِّحَنَا رَبِّي وَمَسَّادًا

مرگ او به سال ۷ یا ۸ ه . (۶۲۹ م .) اتفاق افتاده است^۲.

ج ۱ . شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس شيخو . العمدة ، ابن رشيق .
برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج ، الاصفهانی . بروكلمان ، ملحق ،

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ .

۲- زیات ، ص ۷۶ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۱۷ .

بخش سوم

دوره صدر اسلام و اموی

۱- عصر صدر اسلام

از ظهور اسلام تا سال ۴۱ هجری

وقتی اسلام در جزیره العرب ظهور کرد، وضع کلی و جزئی عربها را دگرگون ساخت. قرآن و حدیث دلهای مسلمانان را تماماً اشغال نمود و در مکان اول اذهانشان جای گرفت. همه عادات و اخلاق و دیگر احوالشان را تغییر داد و در نتیجه، اثر آن در علوم و آداب عرب هم بظهور رسید. تغییراتی که اسلام در عرب بوجود آورد بطور خلاصه عبارتند از:

۱- اجتماع کلمه قبایل:

عرب در زمان جاهلیت تعصب قبیله‌ای و خانوادگی داشت. یمنی به حجازی فخر می‌فروخت، مضری به حمیری، و از این قبل. اما اسلام همه آنان را زیر کلمه «اسلام» جمع کرد چنانکه حضرت

رسول فرمود: «المسلمون اخوة» و در خطبه‌ای که روز فتح مکه بیان کرد فرمود: «يا معشر قريش ان الله اذهب عنكم فخوة الجاهلية و تعظمها بالاجاء . الناس من آدم و آدم من قراب»^۱.

در خطبه حجة الوداع نیز فرمود: «ايها الناس ان ربكم واحد وان اباكم واحد كلکم لآدم و آدم من قراب و اکرمکم عندالله اقربکم، ليس لعربي على عجمي فضل الا بالتقوى»^۲.

۲- انتشار عرب در جهان :

عربها که مردمانی بادیه نشین و خشن و در جزیره العرب محصور بودند، با ظهور اسلام و اجتماع کلمه، به فتوحات پرداختند و سرزمینها را فتح کردند و پرچم اسلام را در شرق و غرب به اهتزاز در آوردند و با تسخیر شهرها و کسب ثروت به شهرنشینی علاقمند شدند و در پی تمدن به شهرهای آباد مهاجرت کردند و با ملل دیگر آمیزش نمودند . بی‌تردید این اختلاط انقلابی در لغت و ادب عرب بوجود آورد ، هر چند ظهور آن به دوره بنی امیه و بعد از آن کشید .

۳- انتشار قرآن کریم :

عرب جاهلی هر وقت در مجلسی یا بازاری جمع می‌شدند شعر می‌خواندند و تفاخر و تفاضل می‌کردند . در حالی که بعد از اسلام در حفظ و قرائت قرآن کوشیدند ، حتی وقتی خلیفه اسلام عاملی به جایی

۱- ابن هشام ، ج ۲ ، ص ۲۱۹ .

۲- البيان والتبيين ، ج ۱ ، ص ۱۶۴ .

می‌فرستاد دستور می‌داد که از روی عدالت حکم راند و به مسلمانان قرآن و حدیث یاد بدهد^۱.

تأثیر این تغییرات در ادبیات و زبان

ظهور اسلام يك انقلاب دینی ، سیاسی و اجتماعی بود و قطعاً هر انقلابی در نفوس و اذهان پیروان خود تأثیراتی بجا می‌گذارد ، طبیعتاً این تأثیرات ، ادبیات و علوم آن مردم را هم تغییر می‌دهد . تغییراتی که اسلام در ادب جاهلی بوجود آورد سه نوع بود :

الف - پاره‌ای از ادب جاهلی را از بین برد .

ب - ادبیات نوینی بوجود آورد که پیش از آن سابقه نداشت .

ج - پاره‌ای از آن را متنوع کرد .

آدابی که اسلام از بین برد نظیر کهنانت و فروع آن بود ، چون احادیثی در تحریم آنها آمد^۲.

آدابی که اسلام بوجود آورد بعضی را اسلام اقتضا می‌کرد مانند علوم شرعی و زبانی ، و بعضی از ملل دیگر نقل شده مانند فلسفه و طبیعیات و طب .

اما آدابی که اسلام متنوعش کرد اکثر شعر و خطابه است که در جاهلیت هم بودند منتها اسلام بر رونق آنها افزود. البته در آغاز اسلام خطابه بر شعر پیشی گرفت چون اولاً در فتوح و غزوات مورد نیاز

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۱۶-۲۱۴ .

۲- مشکاة المصابیح ، بنقل از جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۱۶ .

مسلمانان بود و ثانیاً در نماز جمعه و نماز عیدین اسلام آنرا واجب نمود. در جاهلیت شاعر بر خطیب مقدم بود. چون برای بیان مآثر و تفخیم شأن و ترساندن دشمن به شعر نیاز داشتند. اما در صدر اسلام خطیب بر شاعر مقدم شد چون مسلمانان برای ترسانیدن دشمن و جمع احزاب بیشتر به خطابه نیازمند بودند تا شعر^۱.

برای تفصیل رُك : عصر النبی و بیئته قبل البعثة ، محمد عزة . تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ .

نثر در عصر صدر اسلام

نثری که از دوره جاهلیت به دست ما رسیده، خیلی اندک است ولی وقتی امثال و خطبه‌ها و وصایای دوره جاهلی را با خطبه‌ها و جملات قصاری که در پایان رسائل دوره اسلامی آمده، مقایسه می‌کنیم معلوم می‌شود که نثر صدر اسلام، دنباله نثر جاهلی است منتها اختلافاتی که این نثر با نثر دوره جاهلی دارد عبارتند از :

- ۱- نثر صدر اسلام از لحاظ مقدار، بیشتر از نثر دوره جاهلی است. قرآن کریم و احادیث و خطبه‌های حضرت پیغمبر و خطبه‌های خلفای راشدین و فرماندهان سپاه و روایاتی که حاوی مقدار زیادی از لغت و ادب و تاریخ و قصص است نثر این دوره را تشکیل می‌دهد.
- ۲- از حیث روایت معتبرتر از نثر دوره جاهلی است.
- ۳- نثر این دوره هم از حیث لفظ و عبارت و سبک و هم از

۱- البیان والتبیین، ج ۱، ص ۹۸.

نظر معنی و مفهوم از قرآن کریم بسیار متأثر شده است.^۱

برای تفصیل رث : الحياة الادبية بعد ظهور الاسلام ، محمد عبدالمنعم خفاجی . تطور الاساليب النثرية ، انیس المقدسی .

قرآن

قرآن اول کتابی است که در زبان عربی تدوین یافته و مطالعه آن برای تاریخ ادبیات عرب بسیار ضروری است . قرآن مظهر زندگانی معنوی و حیات ادبی عرب است که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی به سبکی کاملاً نو نازل شد که پیش از آن در ادبیات عرب سابقه نداشت . اعراب که شهبواران فصاحت بودند وقتی آیات قرآن را شنیدند در برابر فصاحت و بلاغت آن درماندند و بناچار گفتند که قرآن یا شعر شاعری است یا ساختهٔ ساحری یا سجع کاهنی.^۲

از زمان نزول قرآن عدهٔ زیادی از دانشمندان کوشیده‌اند که به سبک آن بنویسند اما هیچکدام در این کوشش توفیق نیافته‌اند و حتی نتوانسته‌اند نظیر يك سورة کوچک آنرا بوجود آورند . آیات قرآن در طول قرن‌ها همواره ، زینت بخش و مایهٔ استحکام خطابه‌های خطبا و منشآت منشیان و آثار سخنوران قرار گرفته است .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ و ۲۵۵ .

۲- زیات ، ص ۸۶ .

سبک قرآن

قرآن در مدت ۲۳ سال بر حسب حوادث و وقایع و مقتضیات احوال به لهجه قریش نازل شده ، ۱۱۴ سوره دارد که ۹۳ سوره آن در مدت ۱۳ سال در مکه نازل شده و ۲۱ سوره بقیه در مدت ۱۰ سال بعد از هجرت در مدینه نازل شده است . این ۱۱۴ سوره دارای موضوعات گوناگون و سبک‌های متفاوت‌اند که به اقتضای زمان و مکان و حادثه ، گاهی یک یا چند آیه و یا یک سوره نازل می‌شده ، و صحابه حضرت پیغمبر آن را حفظ می‌کردند یا کاتبان وحی بطور جداگانه می‌نوشتند . جمع و تدوین قرآن بعد از رحلت حضرت پیغمبر و ظاهراً بر حسب طولانی و کوتاهی سوره‌ها بوده نه بر حسب نزول سوره‌ها یا موضوعات^۱ .

سوره‌های مکی (یعنی آنها که در مکه نازل شده) اصول دین را در بر دارند و سوره‌های مدنی (یعنی آنچه در مدینه نازل شده) اصول احکام را بیان می‌دارند .

در قرآن مجید بیش از صد کلمه غیر عربی : فارسی ، یونانی ، نبطی ، حبشی و عبری و سریانی پیدا می‌شود که البته عربها این قبیل کلمه‌ها را تعریب کرده و در زبان خود به کار برده‌اند .

درباره این کلمه‌های غیرعربی قرآن دانشمندان تحقیقات دقیقی کرده و آنها را معلوم داشته‌اند .

جمع و تدوین قرآن

قرآن کریم - همانطور که گفتیم - برحسب وقایع و مقتضیات احوال در مدت ۲۳ سال نازل شد ، و پایان آن در سال دهم هجرت ، سه ماه پیش از رحلت حضرت رسول بود . پیغمبر در زمان حیات خود دستور داده بود که هر چه از آیات نازل می شود بنویسند . کاتبان وحی آیات را روی استخوان و چوب و سنگ و غیره می نوشتند . وقتی حضرت پیغمبر رحلت فرمود تمام قرآن هم مکتوب بود و هم صحابه حفظ داشتند .

در زمان خلافت ابوبکر ، در جنگ یمامه ۷۰ یا ۷۰۰ نفر از حافظان قرآن بقتل رسیدند عمر ابوبکر را در جریان امر گذاشت و پس از مذاکرات به جمع و تدوین قرآن اتفاق کردند . بنابراین زید بن ثابت - یکی از کاتبان وحی - را مأمور این کار کردند . او هم آیات قرآن را از سطور و صدور جمع کرد و بصورت کتاب درآورد . این صحف در زمان حیات پیش ابوبکر بود . بعد تا زمان مرگ پیش عمر بود و بعد از مرگ او پیش دخترش حفصه ماند .

در زمان خلافت عثمان اختلاف لهجهها اختلاف قراءتها را پیش آورد بعضیها بعنوان صدق روایت و حسن قراءت بر سایرین فخر فروختند و همدیگر را تخطئه کردند بنابراین عثمان دستور داد که زید بن

۱- زیات ، ص ۹۲ .

۲- الوسیط ، ص ۱۰۱ .

ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث قرآن را بصورت فعلی ترتیب دادند و همان قرآن در همه جا منتشر شد .

برای تفصیل رك : الاتقان فی علوم القرآن ، السیوطی . البرهان فی علوم القرآن ، الزرکشی . تاریخ القرآن ، الزنجانی . القراءات واللہجات ، عبدالوہاب حمودہ .

قرآن کریم و تاریخ ادبیات عرب

علوم و ادبیات در تمدن اسلامی افزایش یافت تا آنجا که شماره علوم در دین و زبان و تاریخ و ادبیات و شعر و غیره ، از سیصد گذشت و اکثر این علوم در سایه قرآن کریم بوجود آمد به حدی که دانشی نبود که از تأثیر قرآن بطور مستقیم یا غیرمستقیم به دور باشد .

در آغاز اسلام ، وقتی اعراب از جزیره خود بیرون می رفتند در دستشان جز قرآن کتابی نداشتند بنابراین حل تمام مسائل خود را از آن می آموختند و در همه چیز بدان مراجعه می کردند . سبک نگارش قرآن اعراب را به شگفتی واداشته بود چون نظیرش را نه در نثرهای مسجع کاهنان و نه در شعرهای موزون و مقفی شاعران دیده بودند . از طرف دیگر ، قرآن با این هردو مخالفت داشت ، نه شعر بود ، نه نثر مسجع ؛ بلاغت و روش تعبیرات قرآن نظیری در زبان عرب نداشت . اسلوب قرآن و محتوایش از شرایع و احکام و قصص انبیا ، اعراب را مسحور ساخت . بنابراین شروع کردند به خواندن قرآن و فهم احکامش ، و بدین ترتیب قرآن اول کتاب مدونی است که عربها به حفظ و قرائت و فهم آن پرداختند .

قراعت آیات قرآن و فهم مسائل و درك مفاهيم موضوعات آن، دانشهای زیادی را بوجود آورد که پیش از قرآن وجود نداشتند. همه این دانشها برای قرآن و توسط دانشمندان اسلامی وضع شد. این دانشها هرچند در آغاز بسیار ابتدائی و بصورت مقدمات بود ولی رفته رفته موشکافیها در هر يك بعمل آمد بحدی که درباره هر يك از آنها کتابهای زیاد و بزرگی تألیف یافت.

برای تفصیل رك : جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد جریر طبری. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبری. اللغات فی القرآن، ابو محمد اسماعیل حداد. المفردات فی غریب القرآن، راغب الاصفهانی. المتوکل فی ماورد فی القرآن باللغة الحبشیه والفارسیه والهنديه والترکیه، السیوطی. مجاز القرآن، ابو عبیده معمر بن المثنی. لباب النقول فی اسباب النزول، السیوطی. الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم، السیوطی. تاریخ القرآن، ابو عبدالله الزنجانی. اعجاز القرآن، الباقلائی.

خطابه در صدر اسلام

قرآن بلاغت و حکمت و شیوایی خطابه را تکمیل نمود و خطابه را به کمال مطلوب خود نزدیک کرد. خطبا از سبک قرآن پیروی کردند و در خطابه به آیات قرآن و احادیث نبوی استشهد نمودند. حتی بعضی خطابهها را آیات قرآن تشکیل می داد، چنانکه معصب بن زبیر وقتی وارد عراق شد و خواست که مردم را به اطاعت از برادرش عبدالله تحریک کند بالای منبر رفت و گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، طه، تلك آيات الكتاب المبين، فتتلوا عليكم من نبياء موسى وفرعون بالحق لقوم يؤمنون، إن فرعون علا في الارض و جعل اهلها شيعاً

يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اِجْنَائَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ» (و با دست به سوی شام اشاره کرد) (وَخُرَيْمِدُ اَنْ تَمَنَّ عَلَى السَّيِّدِيْنَ اسْتَضَعِفُوْا فِى الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اِثْمَةً وَ نَجْعَلِهِمُ الْوَارِثِيْنَ) (و با دست بسوی حجاز اشاره کرد) « وَكُمِّنَّ لَهُمْ فِى الْاَرْضِ وَخُرَيْرَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوْا يَحْذَرُوْنَ » (و با دست به طرف عراق اشاره کرد^۲) .

خطابه در دوره اسلامی فصل مهمی از تاریخ ادبیات عرب را بخود اختصاص می‌دهد . زیرا که طبق مقررات شرعی اسلامی ، در هر روز جمعه و همچنین در اعیاد فطر و قربان ، خواندن دو خطبه از طرف خلیفه اسلام واجب است . بنابراین هر يك از خلفای صدر اسلام بتعداد ایام جمعه در تمام سالهای خلافت و مناسبات دیگر به اقتضای پیش آمدها خطابه ایراد می‌کردند^۳ .

دعوت به دین اسلام و امر به معروف و نهی از منکر، و مبارزه با بدعتها ، از مضامین مختلف خطابه در این عصر بود . بطور خلاصه ، خطابه وظیفه و سایل ارتباط جمعی امروزی را بهعهده داشت .

مختصات خطابه در دوره اسلامی

اغراض و معانی خطابه در اسلام از چند نظر با دوره جاهلیت

متفاوت شد :

- ۱- قرآن ، ۶/۲۸ ، ۱-۶ .
- ۲- البیان والتبیین ، ج ۲ ، ص ۲۳۹ .
- ۳- تاریخ ادبیات عرب ، ترجمانی زاده ، ص ۹۴ .

۱- خطابه در این دوره رنگ دینی بخود گرفت، نظیر خطبه‌های نماز جمعه و عید فطر و عید قربان و غیره که برای تبلیغ دین ایراد می‌شد.

۲- ظهور اختلاف بین مذاهب و مسالك سیاسی، سبب شد که خطابه در امور سیاسی استخدام شود در حالی که در مقام مقایسه، در دوره جاهلیت کمتر بود.

۳- الفاظ خطابه ساده و صاف شد و از سبع کاهنان برکنار ماند.

۴- با حمد و ستایش خدا شروع شد.

۵- از اسلوب قرآن پیروی کرد و از آیات مدد گرفت، حتی بعضی پیشوایان دین واجب دانسته‌اند که خطبه جمعه مشتمل بر آیه‌ای باشد^۱.

برای تفصیل رء: الفن و مذاهبه فی النشر العربی، شوقی ضیف. جمهرة خطب العرب، احمد زکی صفوت. دائرة المعارف الاسلامیة.

خطبای مشهور این دوره

حضرت پیغمبر

حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم قریشی بامداد روز دوازده ماه ربیع الاول سال عام الفیل (۵۷۱ م)^۲ در مکه بدنیا آمد. در چهار ماهگی یعنی وقتی که هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته

۱- الوسیط، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲- زیات، ص ۱۷۷.

پدر را از دست داد. مادرش آمنه نیز در شش سالگی او درگذشت. از این بعد، زیر نظر پدر بزرگ و آنگاه عمویش ابوطالب پرورش یافت. در بیست و پنج سالگی با خدیجه دختر خویند، که در این وقت چهل خاله بود، ازدواج کرد. در سن چهل سالگی در غار حراء نزدیکی مکه جبرئیل به او نازل شد و بدو گفت که پیغمبر خدایی و باید مردم را به طرف خدای یگانه دعوت کنی. حضرت محمد (ص) در آغاز خویشان خود را به اسلام خواند و دعوت او نهان بود. سپس مردم را آشکارا به اسلام دعوت کرد. چون مشرکان قریش به آزار او برخاستند در سال سیزدهم بعثت از مکه به مدینه که یثرب نام داشت هجرت فرمود. و تا پایان زندگی در آنجا بماند. در طول دعوت با مشرکان جنگها کرده. جنگهایی که خود پیغمبر در آنها شرکت داشته «غزوه» نامیده شده و جنگهایی را که در آن یکی از یاران خود را بفرماندهی سپاه معین کرده «سریه» گفته اند. حضرت رسول در شب سیزدهم ربیع الاول سال ۱۱ هجری پس از ۲۳ سال (۱۳ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه) دعوت مردم به اسلام در سن ۶۳ سالگی دار فانی را وداع فرمود.

اول خطیب دوره اسلامی حضرت محمد است که به اتفاق علمای اسلام و متخصصان ادب فصیح‌ترین سخنور عرب بوده است. کلامش منزه و میری از عیوب لفظی و معنوی و مشتمل بر حکمت و دانش و بینش بوده. سرتاسر گفتارش متصف به حد اقصای فصاحت و بلاغت و بمقاد حدیث مشهور «أَوْقَيْتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» سخنان آن حضرت در نهایت ایجاز جامع محسنات ظاهر و باطن و آرایش لفظی و بدایع

معنوی است . از حضرت رسول خطبه‌هایی در کتب مختلف ادب و سیرت و تاریخ ضبط شده است^۱.

برای تفصیل رك : اعجاز القرآن والبلاغة النبوية . مصطفى صادق الرافعی .
المعاهدات والمحادثات فی عهد الرسول ، حسن خطاب الوزير . كشف النعمة فی مدح
سیدالامة ، محمود البارودی .

حضرت علی بن ابی طالب

حضرت علی بن ابی طالب به سال ۲۳ ق . ه . . ۶۰۰ م .^۲ در مکه بدنیا آمد و در خانه رسالت پرورش یافت . بعد از بعثت پیغمبر اول کسی است که اسلام آورده و در تمام غزوات با پیغمبر حاضر بود . در غزوة تبوك چنان شجاعت و دلاوری و جانبازی در راه خدا از خود نشان داده که به حق او را شیر خدا لقب داده‌اند . در پیش پیغمبر چنان مقامی کسب کرد که حضرت دختر خود فاطمه را به عقد او در آورد . در روز هجرت نیز علی در مکه ماند تا سپرده‌های مردم را به صاحبانشان برگرداند .

بعد از قتل عثمان (۳۵ هـ - ۶۵۶ م) علی بر مسند خلافت نشست و مدت پنج سال به خلافت پرداخت و بالاخره در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هـ (۶۶۱ م) به دست ابن ملجم (یکی از خوارج) به قتل رسید . حضرت امام علی حکیمی خردمند و خطیبی بزرگ و فرزانه بود^۳.

۱- جمهرة خطب العرب ، ص ۶۰-۵۱ .

۲- تاریخ ادبیات عرب ، ترجمانی زاده ، ص ۹۴ .

۳- العمدة ، ج ۱ ، ص ۲۱ .

دیوانی به آن حضرت منسوب است که ۱۴۰۰ بیت دارد .
 از حضرت علی خطبه‌ها و اوامر و رسایل و حکم و مواعظ
 زیاد در کتابهای مختلف آمده که مجموع آنها را سید شریف رضی
 (متوفی در ۴۰۶ هـ .) در کتابی به نام «نهج البلاغه» گرد آورده است .
 نهج البلاغه چنان عظمت و اعتلایی در ادب و فقه و سیاست و علم الاجتماع
 و حکمت و موعظه دارد که از قدیم تا بدین روزگار دانشمندان بسیار
 مانند ابن ابی الحدید (۶۵۵ هـ .) بر این کتاب شرحها نوشته‌اند .
 برای تفصیل رک : جمهرة خطب العرب ، احمد زکی صفوت . نهج البلاغه .
 شیخ محمد عبده . غرر الحکم ، حاجی محمد علی انصاری .

شعر در عصر صدر اسلام

اکثر شعرای جاهلی دلاوران و رزمندگان و امرا بودند و اغلب
 اشعار آنان نیز در فخر و حماسه و کشمکش بین قبایل بود و مرجع
 همه اینها تعصب قبیله‌ای بود ؛ هر قبیله برتری را تنها برای خود
 می‌خواست . اما وقتی اسلام آمد و عرب را جمع کرد و تعصب قبیله‌ای
 از بین رفت دیگر از این بسابت نیازی به شعر و شاعران نبود . اسلام
 قریحه شعری آنانرا به‌خطابه معطوف کرد که شعر منشور است و از طرف
 دیگر در ذم شعرا آیه‌ای هم در قرآن نازل شد : « وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ
 الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ » .

علاوه بر این پیغمبر اسلام هم به شعر چندان راغب نبود. با وجود این شعری را هم که برای دفاع از حق یا تبلیغ دین اسلام سروده می‌شد می‌پسندید. چنانکه فرموده است: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً» و نیز از فرمایشهای آن حضرت است که «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ قَوْلُ لَبِيدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَّاهُ اللَّهُ بِاطْلٍ»^۱ حتی خیلی دوست می‌داشت که شعر امیه بن ابی‌الصلت را بشنود که غالباً ذکر خدا و قیامت در آنها بود^۲.

در حیات پیغمبر شاعرانی بوسیله شعر به اسلام و پیغمبر و مسلمانان حمله کردند و شاعرانی هم در برابر آنها به دفاع از اسلام و پیغمبر برخاستند مشهورترین شعرائی که مسلمانان را هجو می‌کردند سه نفر بودند: عبدالله بن زبیری، ابوسفیان، عمرو بن عاص. و مشهورترین شاعران مسلمان نیز که به دفاع از اسلام و پیغمبر برخاستند سه نفر بودند: حسان بن ثابت، کعب بن مالک، عبدالله بن رواحه.

خلفای راشدین هم در مورد شعر و شاعران از حضرت پیغمبر پیروی می‌کردند و مسلمانان را به جای شعر به حفظ قرآن تشویق می‌نمودند اما در این دوره برای تفسیر قرآن شعر نیز مورد نیاز واقع شد چنانچه ابن عباس گفته: هر گاه در خواندن قرآن چیزی را ندانستید آنرا در اشعار عرب جستجو کنید^۳.

از خود خلفای راشدین هم اشعاری روایت کرده‌اند. چنانکه

۱- العمدة، ج ۱، ص ۱۲.

۲- مشکوة المصابیح، ص ۴۰۹ به نقل از جرجی زیدان، ج ۱،

ص ۲۱۹.

۳- العمدة، ج ۱، ص ۱۱.

يك قصیده حماسی به ابوبکر نسبت داده‌اند و ابیاتی هم از عمرو عثمان نقل کرده‌اند . اما از حضرت علی اشعار زیادی روایت کرده‌اند که پاره‌ای از آنها را در صفین فرموده است . در میان خلفا کسی نبود که شعر نگوید یا به شعر تمثیل نجوید^۱ . منتها خلفا شاعران را از هجو مسلمانان برحذر می‌داشتند چنانکه عمر از حطیبه تعهد گرفت که مسلمانی را هجو نکند^۲ .

از نظر تقسیم بندی ادواری ، ادبیات این عصر - عصر پیغمبر و عصر خلفای راشدین - مشهور است به ادب مخضرم . زیرا مردم این دوره ، در دو عصر زندگی کرده‌اند : عصر جاهلیت و عصر اسلام . روی این اصل شاعرانی که هم در دوره جاهلیت شعر می‌گفتند و هم بعد از ظهور اسلام شعر سروده‌اند ، بطور کلی شعرای مخضرمین نامیده شده‌اند . هرچند درباره بعضی از شعرا بین نقادان ادب و راویان شعر اختلاف نظر هست ، مثلا لبید را که هم در جاهلیت زندگی کرده و هم بعد از اسلام زنده بوده ، بنا به قاعده عمومی ، مخضرمی باید بحساب می‌آمد اما نقادان و راویان او را شاعری جاهلی دانسته‌اند ؛ بعلت اینکه شاعریت او بیشتر در دوره جاهلی بوده است . یا اعشی را که بعد از اسلام هم زنده بوده و حتی قصیده‌ای در مدح حضرت رسول تهیه کرده بود ، ولی بعلت اینکه همواره مشرك مانده ، شاعری جاهلی شمرده‌اند .

اما کعب بن زهیر ، عبدالله بن رواحه ، خنساء ، ابو ذؤیب هدلی ،

۱- العمدہ ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

۲- العقد القرید ، ج ۳ ، ص ۱۱۱ .

مالك بن ريب ، حسان بن ثابت ، حطيئه ، همگی شعرای مخضرمين هستند زیرا هم در دوره جاهليت شعر گفته‌اند و هم وقتی اسلام آمده، همه اسلام آورده‌اند و باز شعر گفته‌اند^۱.

برای تفصیل رك : شعرالمخضرمين دائرالاسلام فيه ، يحيى الجبوری . الاسلام والشعر ، يحيى الجبوری . المدائح النبويه ، زکی مبارک .

اغراض و فنون شعر در صدر اسلام

موضوعات شعر در صدر اسلام عبارتند از :

- ۱- نشر عقاید دین و حکمت و تحریک به پیروی از اسلام .
 - ۲- تحریض بر مبارزه و ترغیب به نیل شهادت برای اعتلای کلمه خدا .
 - ۳- هجو ، که عده‌ای اسلام و پیغمبر و مسلمانان را هجو می‌کردند و عده‌ای هم به دفاع از اسلام برمی‌خواستند^۲.
 - ۴- توصیف کارزار و محاصره و فتح شهرها و غیره .
 - ۵- نسیب و غزل عقیف که خلاف اسلوب جاهلیت بود .
- بطور خلاصه شعر اسلامی اغلب در رثای شهدا و مدح پیغمبر و اسلام است . در این نوع شعر حکم و امثال و مواعظ و مکارم اخلاق بسیار است و اغلب متأثر از قرآن و احادیث نبوی می‌باشد . يك نوع

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۶۰ .

۲- الوسيط ، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ و ۳۵۷ .

شعر هم که مخصوص این دوره می‌باشد « بدیعیات » نامیده شده یعنی قصایدی که در مدح حضرت رسول سروده شده است.^۲

خصایص شعر در صدر اسلام

شعر این دوره ، در مقایسه با دوره‌ای دیگر خیلی اندک است . بخشی از آن از هر نظر به سبک جاهلی شبیه است و بخشی دیگر رنگ اسلامی دارد . مدح کم است و مبالغه در مدح خیلی کم و هجو و فحش هم در شعر اندک آمده است^۱ .

از نظر معانی شعرای این دوره هنوز تصور و تخیل دوره جاهلی را کنار نگذاشته‌اند برعکس در سایه قرآن و حدیث رسول الله طبعشان رقیق و ذهنشان روشن و وجدانشان آگاه شده ، در نتیجه به تربیت فکر و تقریب معنی توفیق یافته‌اند .

از لحاظ الفاظ نیز از همان فورم تألیف لفظ و متانت اسلوب که در دوره جاهلیت عادتشان بود خارج نشده‌اند . الا اینکه باز هم در سایه حفظ و دراست قرآن و حدیث، بدون تردید الفاظ شعری این عصر در خوبی سبک و متانت و سادگی و نزدیکی بفهم بر دوره جاهلی رجحان دارد^۲ .

برای تفصیل رك : الوسيط ، الشيخ احمد الاسكندرى . الفن و مذاهبه فى الشعر العربى ، شوقى ضيف . تاريخ الادب العربى ، عمر فروخ . تاريخ الادب العربى ، شوقى ضيف .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ .

۲- الوسيط ، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ .

شاعران مشهور این دوره

عبدالله بن رواحه

عبدالله بن رواحه از بزرگان دوره جاهلیت و از شعرای مخضرمین است به سال ۶۲۲ م اسلام آورد و در انتشار اسلام کوششها کرد تا جائی که نزد حضرت پیغمبر مقامی بلند یافت . بعد از اسلام در دفاع از دین اسلام و رد مشرکان و در مدح پیغمبر شعر می گفت .
از اشعار اوست :

فَاتَىٰ وَ إِنِ عَنفَتُمُونِي لَمَسَائِلُ

فِئْدِي لِرَسُولِ اللَّهِ أَهْلِي وَ مَالِيَا

أَطْعَنَاهُ لَمْ نَعْدِيهِ فِينَا بَغِيرِهِ

شِهَابًا لَنَا فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ هَادِيَا

عبدالله بن رواحه به سال ۵۸ . (۶۲۹ م) شهید شده است .
برای تفصیل رُكْ : المؤتلف والمختلف ، آمدی . شاعر علی سریر من ذهب ، محمد جمیل سلطان .

اغلب عجلی راجز

اغلب بن عمرو یکی از معمرین دوره جاهلیت ، در حدود سال

۷۰ پیش از هجرت متولد شده^۱؛ بعد از ظهور اسلام مسلمان شد و با مهاجرین هجرت کرد.

اغلب عجلی اول کسی است که رجزهای طولانی ساخته. پیش از او عرب رجز را در جنگ و شتر رانی و مفاخرت می خواندند و از چند بیت تجاوز نمی کرد ولی بعد از «اغلب» مردم از سبک او پیروی کردند^۲.

از اشعار فخریه اوست:

نَحْنُ بَنُو عَجَلٍ إِذَا إِحْمَرَ الْحَدَقُ

و لَيْسَ الْإِبْطَالُ مَا ذَى الْحَلَقِ

اغلب عجلی در واقعه نهوند به سال ۲۱ هـ در گذشت^۳.

برای تفصیل رء: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، بروکلمان، ج ۱، تاریخ الادب العربیة، نالینو.

زید الخیل

ابو مکنف زید بن مهلهل طائی، چون اسبان مشهوری داشت زید الخیل نامیده شده، در دوره جاهلیت از دلاوران راهزن بود، به سال ۹ هجری با قبیله بنی طی بحضور پیغمبر رسید و اسلام آورد پیغمبر هم از آمدنش خوشحال شد همان روز لقب او را به «زید الخیر» عوض کرد این عادت حضرت پیغمبر بود که کسانی که اسلام می پذیرفتند

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۷۲.

اگر نامشان قبیح بود به نامی نیک عوض می فرمود^۱.
 زیدالخیبر شاعری مخضرمی است شعر و خطابه اندک گفته و
 اغلب اشعارش در مفاخرات و جنگهایش می باشد .
 زید سه پسر داشت که همه شان شاعر بودند^۲.
 گویا وفاتش در اواخر خلافت عمر اتفاق افتاده است^۳.
 از شعرهای حماسی اوست :

انا الفارس الحامی الحقیقه والذی

له المکرمات و اللہی و المآثر^۴

برای تفصیل رگ : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، بروکلیمان ، ملحق ،
 ج ۱ ، السیره النبویه ، ابن هشام . الاصابه ، ابن حجر .

کعب بن زهیر

کعب بن زهیر بن ابی سلمی ، شاعر مخضرمی است بعد از ظهور
 اسلام برادرش بجیر اسلام آورد کعب از این امر خشمگین شد و پیغمبر
 را هجو کرد پیغمبر هم او را تهدید نمود . کعب وقتی از همه جا ناامید
 شد بمدینه آمد و بوسیله ابوبکر بحضور پیغمبر رسید و قصیده ای را
 که در مدح آن حضرت ساخته بود خواند البته تشبیب و تغزل را من باب
 ادب نخواند بلکه از ابیات مدحیه شروع کرد به مطلع :

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۷۸ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۷۸ .

۴- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۶ .

بَاتَتْ سَعَادُ فِقْلَبِي الْيَوْمَ مَتَبُولُ

مَتَيْمٌ إِكْرَهَالِمِ يَصْفَدَ مَتَبُولُ

حضرت برده خود را به کعب خلعت بخشید. این برده سالها در خانواده او ماند تا آنرا به بیست هزار درهم به معاویه فروختند و بعد به چهل هزار درهم برای منصور عباسی خریدند^۱. کعب شاعر بزرگی است بعضی از نقادان شعر او را همردیف پدرش زهیر و نابغه می‌دانند خلف احمر می‌گوید: اگر زهیر ابیاتی نداشت که مردم آنها را بهتر می‌دانند می‌گفتم کعب در شعر بهتر از زهیر است^۲.

اغراض شعری کعب، مدح و هجا و فخر و حماسه است.

مرگ او به سال ۲۶ هـ (۶۴۵ م.) اتفاق افتاده است^۳.

برای تفصیل رُك: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، الشعر والشعرا، ابن قتیبه، جمهرة اشعار العرب، ابو زید القرشی، ج ۱، ملحق، ج ۱. دائرة المعارف الاسلامیه.

ابو ذؤیب هذلی

ابو ذؤیب خویند بن خالد هذلی از قبيلة بنی سعد است. جاهلیت و اسلام را درك کرده و بعد از ظهور اسلام مسلمان شده و در مدینه اقامت گزیده و در فتوحات اسلامی هم شرکت کرده است. پنج پسرش

۱- الوسیط، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲- الشعر والشعرا، ص ۵۸.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۸۲، جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۸۳

در مصر در عرض يك سال به مرض طاعون مردند و او را داغدار کردند^۱. بگفته ابن سلام ابو ذؤیب شاعر بزرگی است چنانکه از حسان پرسیده‌اند بهترین شاعر کیست؟ جواب داده: بی‌تردید بهترین قبیله‌ها از نظر شعر و شعرا قبیلهٔ هذیل است و بهترین شاعر قبیلهٔ هذیل، ابو ذؤیب می‌باشد^۲.

اغلب اشعار ابو ذؤیب که به ما رسیده مرثی است و پاره‌ای خمریات و غیره است.

از قصیدهٔ معروف او در مرثیهٔ پسرانش:

أَمِنَ الْمَنُونُ وَ رَبِّهَا قَتَوَجَعُ وَ الدَّهْرُ لَيْسَ بِعَمْتَبٍ مِّنْ يَجْزَعُ^۳

ابو ذؤیب در زمان خلیفهٔ سوم به سال ۲۸ هـ در گذشته است^۴.

برای تفصیل رُك: دیوان ابو ذؤیب هذلی (یوسف هل). بروکلمان، ج ۱، ملحق، ج ۱. تاریخ الاداب العربیة، نالینو.

ابو محجن ثقفی

ابو محجن عبدالله بن حبیب از بنی ثقیف طائف یکی از شاعران دلاور است وقتی پیغمبر طائف را به سال ۸ هـ محاصره کرد ابو محجن از آنجا دفاع نمود. سال بعد ابو محجن با دیگر اهالی طائف اسلام آورد، اما شراب خواری را تَسْرُك نکرد حتی چندین مرتبه عمر بن

۱- عمر فروخ، ج ۱ - ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲- طبقات الشعراء، ص ۲۹.

۳- مفضلیات، ص ۸۵۰.

۴- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۹۱.

خطاب او را حد زد. در جنگ قادسیه باز هم شراب نوشید سعد بن ابی وقاص نیز او را زندانی کرد. مردم جنگ می کردند، ابو محجن هم که پای در زنجیر داشت جنگ را می پاید. بعد از لختی به نگهبان خود گفت مرا آزاد کن هر گاه مسلمانان فتح کردند و سالم ماندم قطعاً برمی گردم و پایم را در زنجیر می گذارم. محافظ او را آزاد کرد. او هم نیزه ای برداشت و با مشرکان بجنگ پرداخت و باعث شکست و فرار مشرکان شد. سعد گفت اگر ابو محجن زندانی نبود می گفتم که این دلاور ابو محجن است وقتی مسلمانان پیروز شدند ابو محجن به زندانش برگشت. سعد گفت تو را دیگر هرگز بخاطر شراب حد نمی زنم. ابو محجن هم گفت. من هم بخدا بعد از این هرگز شراب نمی خورم^۱.

ابو محجن شاعر مخضرمی و اندک گوی است. اغلب اشعارش در اطراف شراب دور می زند اندکی هم در مدح و فخر و حماسه است. از اشعار اوست در فخر و حماسه:

لَا قَسَالَ الْإِنْسَانُ عَن مَّالِي وَكَثْرَتِهِ

وَسَأَلِ الْقَوْمَ مَا حَزَمِي وَمَا خُلِقِي

گویا ابو محجن در زمان عثمان به سال ۲۸ هـ (۶۵۰ م) در گذشته و قبرش در گرگان یا آذربایجان است^۲.

برای تفصیل رُك: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی. البیان والتبیین، الجاحظ. بروکلیمان، ج ۱، ملحق، ج ۱. دیوان ابو محجن نفی. طبقات الشعراء ابن سلام. عیون الاخبار، ابن قتیبه.

۱- طبقات الشعراء، ص ۶۸. الشعر والشعراء، ص ۲۵۲.

۲- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۹۲.

عروة بن حزام

عروة بن حزام از جمله شعرای عاشق پیشه‌ای است که در راه عشق مرده‌اند. از دوران طفولیت با دختر عمویش عفراء به هم عشق می‌ورزیدند ولی وقتی عروة خواست با معشوق ازدواج کند عمویش به جهت فقیر بودن شاعر دخترش را به‌عروه نداد و به‌عقد مرد ثروتمندی درآورد. این امر وجود شاعر عاشق را روز بروز زار و نزار کرد تا بالاخره به سال ۳۰ هـ (۶۵۰ م) درگذشت^۱.

می‌گویند عفراء روزی برقبر عروه گذشت در کنار قبر او ایستاد و آن قدر گریه و زاری کرد تا همانجا مرد^۲.

عروه شاعری اندک‌گوی بوده و شهرت او بسا قصیده‌ای است که درباره عفراء سروده که قصیده‌ای است بسیار فصیح، روان و سنگین به مطلع:

خَلِيلِيْ مِنْ عَلِيَا هَلَالِ بْنِ عَامِرٍ

بَصْنَعَاءَ عَوْجَا الْيَوْمَ فَانْتَظِرَانِيْ

الا اینکه این قصیده که فعلا ۲۳۸ بیت است احتمالاً در اول کوتاه بوده و بعدها توسط دیگران ابیاتی بر آن اضافه شده است^۳.

برای تفصیل رُكْ: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی. الشعر والشعرا، ابن قتیبه. ذیل امالی قالی. بروکلمان، ملحق، ج ۱. شعر عروة بن حزام، تحقیق ابراهیم السامرائی و احمد مطلوب.

۱- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲- الشعر والشعراء، ص ۳۹۷.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۹۸.

خنساء

ام عمرو تماضر دختر عمرو بن شرید ملقب به خنساء بهترین شاعره عرب است در رثاء^۱. پدر و دو برادرش معاویه و صخر از بزرگان قبیله مضر بودند. خنساء از زیباترین زنان عصر خود بود. با اینکه در بدن صمه رئیس قبیله هوازن با او ازدواج کرد ولی خنساء ترجیح داد که از او جدا شود و با یکی از مردان قبیله خود ازدواج کند^۲.

در عکاظ در حضور نابغه قصیده‌ای خواند به مطلع :

قَدَىٰ بَعِينِكَ اُمُّ بَالَعَيْنِ عُوَّارُ

اُمُّ ذَرَفَتْ اُمُّ خَلَّتْ مِّنْ اَهْلِهَا الدَّارُ

نابغه را خیلی خوش آمد بحدی که گفت اگر آن شاعر نابینا، یعنی اعشی، قبل از تو شعر نخوانده بود ترا بر تمام شاعران این فصل ترجیح می‌دادم^۳.

از جریر پرسیدند بهترین شاعر کیست؟ جواب داد من بودم

اگر خنساء نبود^۴.

اغلب اشعار خنساء در رثای برادرش معاویه و بیشتر از آن در

رثای برادر ناتنی‌اش صخر است که در جاهلیت در جنگ یوم الکلاب

۱- الوسیط، ص ۱۵۶.

۲- زیات، ص ۱۴۹.

۳- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴- الوسیط، ص ۱۵۷.

کشته شدند^۱ این حادثه آنقدر خنساء را متأثر و محزون کرد که پیش از اسلام و بعد از اسلام برای صخر گریه می کرد و بالاخره در اثر کثرت گریه نابینا شد .

خنساء بعد از اسلام به همراه قومش اسلام آورد و از اشعار خود برای حضرت پیغمبر می خواند^۲.

هرچهار پسرش در راه اسلام به شهادت رسیدند وقتی خبر مرگ آنان به خنساء رسید گفت « الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم و أرجوان یجمعنی بهم فی مستقر رحمته^۳ » .

و بالاخره به سال ۲۴ هـ (۶۴۵ م) یا ۴۲ هـ (۶۶۳ م) در سن ۸۹ سالگی در بادیه درگذشت^۴.

از اشعار اوست در رثای برادرش صخر :

يَذْكُرُنِي طُلُوعُ الشَّمْسِ صَخْرًا وَ أَذْكَرُهُ لِكُلِّ غُرُوبِ شَمْسٍ
وَ لَوْلَا كَثْرَةُ الْبَاكِينَ حَوَّلِي عَلَي إِخْوَانِهِمْ لَقَتَلْتُ نَفْسِي

برای تفصیل رك : الاغانى ، ابوالفرج الاصفهاني . الشعر والشعرا ، ابن قتيبه . ديوان خنساء . البيان والتبيين ، الجاحظ . بروكلمان ، ملحق ج ۱ . طبقات الشعراء ، ابن سلام . ديوان الحماسة ، ابوتمام . تاريخ الاداب العربية ، نالينو . دائرة المعارف الاسلامية .

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۶ .

۲- الوسيط ، ص ۱۵۶ .

۳- زیات ، ص ۱۴۹ .

۴- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۱۸ .

حسان بن ثابت

الولید حسان بن ثابت انصاری شاعر پیغمبر اسلام در سال ۶۰ ق. ه. در مدینه بدنیا آمد.^۱

در دوره جاهلیت غسانیان و ملوک حیره را مدح می کرد و صله می گرفت. وقتی حضرت پیغمبر بمدینه مهاجرت فرمود حسان با انصار اسلام آورد و مدیحه را منحصر به حضرت پیغمبر کرد و به شعرای قریش پاسخ داد و مورد تأیید و تشویق پیغمبر واقع شد.^۲

حسان یکی از شعرای بزرگ و بهترین شاعران شهری است. در هجو قریش که با رسول خدا قرابت داشتند به راهنمایی ابوبکر با منتهای دقت هنرنمایی کرده و با حرارت و صدق لهجه شعر گفته است. اثر دین جدید و تأثیر قرآن در معانی و الفاظ او بخوبی پدیدار است و بحق باید گفت: حسان مؤسس شعر دینی و آغازگر فن شعر در مدح پیغمبر (بدیعیات) است.^۳

از جمله دفاعیاتش از پیغمبر اینکه هشتاد و هفت نفر از قبیله تمیم که در میانشان زبرقان بن بدر بود به حضور حضرت پیغمبر رسیدند. زبرقان قصیده‌ای در فخر خودشان خواند پیغمبر هم دستور داد حسان بر آنان پاسخ دهد حسان برخاست و این قصیده را خواند:

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۳۲۶.

ان الذوائب من فيهر واخوتهم
 قد بينوسنه للناس كُتبعُ
 يرضى بها كل من كانت سريره
 تقوى الاله و بالامر الذي شرعوا^۱
 حسان بیش از صد سال عمر کرده و به سال ۵۴ هـ (۶۷۴ م.)
 در گذشته است.^۲

برای تفصیل رك : الاغانى، ابوالفرج الاصفهانی . جهره اشعار العرب ،
 ابوزید القرشى . دیوان حسان بن ثابت . بروكلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

حطیئه

جرول بن اوس عبسی ملقب به حطیئه از کنیزکی بنام ضراء
 بدنیا آمده چون نسبش معلوم نبود هیچ يك از برادران و اقربای
 نامادریش که از قبیلۀ هذیل بودند او را به خود منسوب نکردند . مدتی
 در پی الحاق نسب خود را به این در و آن در زد ، ولی جز ناکامی و
 سرافکنندگی به دست نیاورد . از اینرو زمین و زمان را به باد ناسزا
 گرفت و همه حتی مادر و زن و فرزندان و خودش را هجو گفت.^۳
 همچنانکه اصمعی گفته : حطیئه گدا صفت و دنی طبع، بسیار
 شر و اندك خیر ، بخیل و فاسد دین ، پرورش یافت.^۴

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۲۶ .

۳- الوسیط ، ص ۱۶۱ .

۴- زیات ، ص ۱۵۵ .

حطیثه شاعر هجو است همانند کژدم به هر کس دست یافته با نیش هجای خود آزرده و پول گرفته و زندگی را از این راه ، یعنی هجو مردم و کسب مال گذرانیده و به هر محلی رسیده ، مردم از ترس هجایش عطایای زیادی به او داده‌اند تا از شر زبانش در امان باشند .
اکثر هجویاتش درباره زبرقان بن بدر است که از صحابه پیغمبر و از عاملان عمر بن خطاب بود . عمر بناچار آبروی مردم را در مقابل سه هزار درهم از او خریداری کرد ولی باز دست از هجو برنداشت در نتیجه او را زندانی کرد . حطیثه از زندان ابیات شکوائیه‌ای بر عمر نوشت :

مَاذَا تَقُولُ لِأَفْرَاحِ بَدْنِي مَرَّخٍ

حُمَرَ الْحَوَاصِلِ لِأَمْسَاءٍ وَلَا شَجَرٍ

خلیفه او را از زندان آزاد کرد ولی تهدید نمود که اگر به هجو ادامه دهد زبانش را قطع می‌کند^۱.

اگر خست نفس و دیانت اخلاق و بخل شدیدی در حق کسی که براو نیکی کرده و طمع در جمع مال بهر طریقی که باشد نداشت ، البته بهترین شاعر مخضرمین بود اما مع الاسف خدا و شرف و جوانمردی در شعر او مقامی ندارد . در شعر از پیروان مکتب شعری اوسی است . از سبک زهیر بن ابی سلمی خوشش آمده ولی از حکمت و معرفت و حسن خلق او استفاده نکرده است .

از هجویات اوست درباره زبرقان :

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۳۳ .

دَعِ المَكارِمَ لا تُرَحلُ لِیُغَیَّتَها

واقَعِدْ فَإِنَّكَ اِنتِ الطَّاعِمُ الكاسِی

بالاخره به سال ۵۹ هـ (۶۷۸ م .) مرگ زبانه آگین او را

خاموش کرد.

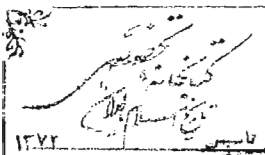
برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . المقد الفرید ، ابن عبدربه . دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- عصر اموی

عصر اموی دوره دولت بنی امیه است در شام از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲ هجری که تقریباً ۹۰ سال می باشد . خلقایی که در این دولت حکومت کردند دو شاخه هستند : شاخه سفیانی ، شاخه مروانی .

بعد از جنگ صفین معاویة بن ابی سفیان ، خود را خلیفه شام نامید و بیست سال حکومت کرد از ۴۱ تا ۶۰ هـ . و بدین ترتیب حکومت را در بنی امیه و دودمان خود (شاخه سفیانی) تثبیت نمود . تنها مسأله دشوار برای معاویه آن بود که حجاز و عراق و مصر و ماورای آن هیچکدام از او تبعیت نمی کردند و در این کشورها رقبای نیرومندی داشت . اما معاویه به سادگی بر مصر و بر قسمتی از عراق مستولی شد .

بزرگترین دشمن او عبدالله بن زبیر بود که تمام حجاز و بخشی از عراق تحت نفوذ او بودند .



معاویه پسرش یزید را جانشین خود کرد که در سیاست توانائی پدر را نداشت و واقعه جگرسوز کربلا در زمان او اتفاق افتاد (۱۰ محرم ۵۶۱ هـ - ۱۰/۱/۶۸۰ م) و چند واقعه دیگر نیز رخ داد که در نتیجه دشمنان بنی امیه در عراق و حجاز زیاد شدند.

بعد از یزید پسرش معاویه بحکومت رسید. جوانی بود بسیار ضعیف و علیل و به زودی مرگ او را در ربود. بعد از او بر سر خلافت نزاع برخاست و عده‌ای مخصوصاً از سران بنی امیه به خلافت چشم طمع دوختند و بالاخره مروان بن حکم در سایه سیاست و زیرکی‌اش بر دیگران پیروز شد الا اینکه بناچار با عبدالله بن زبیر بجنگ پرداخت و به او هم غلبه یافت و دوباره خلافت در بنی امیه مستقر شد منتها در شاخه جدیدی که در تاریخ به نام (شاخه مروانی) معروف شده منسوب به مروان بن حکم، که ۱۰ ماه حکومت راند و پس از وی پسرش عبدالملک بخلافت رسید و ۲۱ سال خلافت کرد از ۶۵ تا ۸۶ هـ. سرکرده او حجاج بن یوسف ثقفی بر عبدالله بن زبیر چیره شد و بقتلش رسانید و تمام مردم حجاز را مطیع خلیفه کرد. آنگاه نفوذ بنی امیه را تا خراسان و بلاد ترک و سند و مغرب ادامه داد.

در اولین حکومت اموی تا زمان عبدالملک دفاتر دولتی در عراق به زبان پهلوی و در شام به زبان رومی و در مصر به زبان قبطی نوشته می‌شد ولی عبدالملک دستور داد که همه را به زبان عربی برگردانند. و بدین ترتیب زبان عربی زبان رسمی امپراطوری اموی معرفی شد. بعد از عبدالملک پسرش ولید ده سال حکومت راند که در زمان او فتح مغرب و اندلس انجام گرفت و آبادی و تمدن گسترش یافت.

بنی امیه سیاست تعصب نژادی عربی در پیش گرفتند و این امر برموالی (مسلمانان غیرعرب، ایرانی و ترك) سخت آمد و نیز با خاندان حضرت علی میانه خوشی نداشتند و از ترس اینکه مبادا رشته خلافت را از دست آنان بدر آورند از قتل و کشتار دودمان علی خودداری نکردند. از طرف دیگر موالی هم دور آل علی گرد آمدند و برای انقلاب علیه حکومت اموی به دعوت برخاستند و برای مخالفت با بنی امیه که شعارشان سفید بود پرچم سیاه برداشتند.

بالاخره خلفایی چون عمر بن عبدالعزیز (۹۹ هـ) و یزید بن عبدالملك (۱۰۱ هـ) روی کار آمدند که سیاست ضعیفی داشتند. در نتیجه دشمنان بنی امیه دعوت خود را آشکار کردند و به مبارزه علنی برخاستند تا جایی که حکومت بنی امیه به سال ۱۳۲ هـ در شرق منقرض شد.^۱

برای تفصیل رك : الدولة الاموية في الشام، انيس زكريا النصولي. تاريخ الدولة العربية من ظهور الاسلام الى نهاية الدولة الاموية، قلهاوزن. فجر الاسلام، احمد امين.

زندگی عرب در عصر اموی

زندگی عرب در جاهلیت بر تعصب قبیله‌ای قائم بود. این تعصب یکی از علل جنگها و خونریزیهای آنان بود نظیر جنگ بسوس بین بنی بکر و بنی تغلب و حرب داحس و غبرا بین بنی عبس و بنی ذبیان. وقتی اسلام آمد، تعصبا را از میان برداشت و همه عربها را به ملت واحدی تبدیل کرد. اما بنی امیه تعصب نژادی را دوباره زنده کردند و

بعد مسألهٔ خلافت هم عرب را به شعباتی تقسیم کرد که ظاهراً دینی و فکری بود اما باطناً و حقیقهٔ سیاسی :

الف - اهل سنت ، که می گفتند خلافت به اختیار پیشوایان جامعه است و قریش شایسته تر از همه هستند .

ب - شیعه ، که طرفداران آل علی بودند و معتقد بودند که خلافت بنا به نص در خاندان علی (ع) معین شده است .

ج - خوارج ، عقیده داشتند که خلافت يك امر دنیوی است برای ادارهٔ امور ، وقتی مردم به ادارهٔ امور متفق شدند دیگر نیازی به خلیفه نمی ماند و مردم حق دارند که هر که را بخواهند به ریاست خود برگزینند .

د - مرجئه ، بنی امیه بودند که می گفتند ما از خلیفه اطاعت می کنیم ولو فاسق باشد و وضع خلیفه را به خدا وا می گذاریم . خدا خودش به حساب او می رسد^۱ .

برای تفصیل ركن : العصیة عند العرب فی الجاهلیة والاسلام حتی زوال دولة بنی امیه ، علی مظهر . احزاب المعارضة السیاسیة الدینیة فی صدر الاسلام ، الخوارج والشیعة ، یولیوس قلهاوزن . الفرق بین الفرق ، ابو منصور بندادی .

تمدن عرب در این عصر

تمدن عرب در زمان بنی امیه گسترش یافت . شهرها و مسجدها و قصرها ساخته شد حجاج شهر « واسط » را بین کوفه و بصره بنا نهاد . سلیمان بن عبدالملك « لد » را ساخت و حتی عده ای از خلفا در بادیهٔ شام بیلاق و قشلاق بوجود آوردند . ثروت سرشار از تمام نقاط

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۳ .

امپراطوری اسلام، به شام و دمشق سرزیر شد و رفته رفته شهرهای دیگر هم ثروتمند شدند چنانکه نوشته‌اند که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز مردی می‌خواست زکات پرداخت کند در سرتاسری امپراطوری اسلامی مستحقی پیدا نمی‌کرد.

علل این تمدن و ثروت از بسیاری جهات حیات عرب و مسلمانان را تغییر داد.

حجاز سرزمینی بود فقیر و لم یزرع، وقتی اسلام آمد و حجاز مرکز دولت و امپراطوری شد ثروت کثیری از راه مالیات بدانجا سرزیر شد. چون اسلام انتشار یسافت و دولت بنی امیه در خارج از حجاز مستقر شدند دو جریان جدید رخ داد: مردم از نظر شرعی و بخاطر نزدیکی بخدا صدقات بسیاری خاص حجاز کردند تا قسمتی از زکات به مسلمانان مکه و مدینه برسد.

دولت اموی سیاستش چنان اقتضا می‌کرد که مردم حجاز را بوسیلهٔ مادیات سرگرم کنند تا با پرداختن به تمتع دنیا، از طلب سلطنتی که بخاطر تمتع دنیوی مورد آرزوی خواهندگان است مشغول دارند و از اصرار در کسب خلافت منصرف کنند.

در حجاز ثروت زیاد شد مردم آنجا در عیش و عشرت غرق گشتند. قصرها و خانه‌های رفیع ساخته شد. مجالس لهو و محافل عیش برپا گردید. بازیهای نرد و شطرنج و شکار و اسب دوانی سرگرمی مردم شد. رفته رفته مجالس شراب و عیاشی جای گزین سرگرمیهای سالم گردید و این مجالس عیش و نوش و فساد شهرهای امپراطوری اسلام را یکی بعد از دیگری فرا گرفت.^۱

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۳۵۲ و ۳۵۵.

برای تفصیل رُك : المجتمعات الإسلامية في القرن الهجري الاول ، شكري فيصل . الحياة العربية في المئة سنة الاولى بعد وفاة النبي العربي ، جبرائيل الجبور .

نسل جدید

فتوحات اسلامی عرب را با دیگر ملت‌ها معاشر کرد، نتیجهٔ عرب‌ها با دختران ملل دیگر ازدواج کردند و در نتیجه نسل جدیدی به دنیا آمدند از عرب و غیر عرب . این نسل جدید بیشتر از خود عرب در لهو و لعب فرو رفتند ، کنیزکان در مجالس عیاشی ظاهر شدند و شعرا هم آنها را در شعر داخل کردند و این یکی باب جدیدی در لهو و لعب گردید . موسیقی هم رونق بخش آن مجالس شد که در این قسمت هم هنر و ذوق ایرانی و رومی دخیل بود . البته حجاز مرکز این تحول و مردم حجاز سازندگان این دگرگونی بودند .

برای تفصیل رُك : التاريخ السياسي للدولة العربية ، عبدالمنعم ماجد . تاريخ العراق في ظل الحكم الاموي السياسي ، علي حسن ، تاريخ الدولة العربية من ظهور الاسلام الى نهاية الدولة الاموية ، قلهاوزن . الدولة الاموية في الشام ، انيس زكريا النصولي . الاسلام والحضارة العربية ، محمد كرد علي . الجوازي المغنيات ، فايد العروس . مجالس الادب عند نساء العرب ، وداد سكاكيني .

جنبش علمی و فقهی

دگرگونی عرب منحصر به جنبهٔ اجتماعی نشد بلکه این دگرگونی در جنبه‌های دیگری هم بظهور رسید . زبان و نحو و ادبیات و فقه و طب و علم کلام (که عبارت از دفاع از عقاید دینی با دلایل عقلی است)

دچار این تحول گردید . زندگی سیاسی از جنبه نظری در بیرون کشیدن آراء در صحت خلافت و شروط حکم گسترش پیدا کرد و از نظر عملی هم قیام احزاب و مبارزه در راه پیروزی مبادی آن احزاب ، توسعه یافت؛ البته در محافل علم با جدال و مباحثه و در میادین جنگ با نبرد و مبارزه . علاوه بر شیعه و سنی و مرجئه و خوارج ، معتزله هم در عصر اموی بظهور رسید که این یکی عقل را در امور دین حکم قسار دادند . البته در این مورد از فلسفه متأثر بودند که به تازگی در میان عرب رخنه کرده بود ، اما علمای اهل سنت (غیر از خوارج و معتزله و غلاة شیعه) عقل را از قضاوت در امور دینی ناتوان می دانستند و در این مسائل داوری را بعهده وحی و به اخباری که در این مورد رسیده بود می گذاشتند^۱ .

برای تفصیل ركه : فجر الاسلام ، احمد امین . الملل والنحل ، شهرستانی . احزاب المعارضة السياسية السنیة فی صدرالاسلام ، الخوارج والشیعة ، یولیوس قلهاوزن .

انواع ادبیات عرب در عصر اموی

ادبیات عرب در این عصر به دو نوع تقسیم می شود :

الف - ادبیات جدید ، که عبارت بود : اولاً علوم یا ادبیاتی که اسلام اقتضا می کرد نظیر علوم قرآن و حدیث و فقه و علوم زبانی و تاریخ و جغرافیا که این نوع را علوم اسلامی نامیده اند . ثانیاً آنچه تمدن اسلامی ایجاب می کرد از قبیل علمی که از یونان و ایران و غیره نقل شد و این نوع را ادبیات دخیل نامیده اند .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۵ و ۳۵۶ .

ب - ادبیات قدیم که در عصر صدر اسلام و خلفای راشدین موجود بود نظیر شعر و خطابه و امثال و غیره .

بطور خلاصه در عصر اموی ادبیات جاهلی نضج گرفت و ادبیات اسلامی بوجود آمد و نقل از ادبیات بیگانه آغاز شد .

از آنجایی که هر علمی همانند موجودات زنده برای خود ادواری دارد که عبارت است از : دور تکوین (ولادت) ، دور نمو (طفولیت) ، دور بلوغ (جوانی) ، دور نضج (کهنالت) ، دور تشعب (پری) . می بینیم که پاره ای از علوم در عصری بوجود می آید ، در عصری دیگر نمو می کند و در عصری دیگر بدور بلوغ می رسد و گاهی يك علم در يك عصر ادوار گوناگون خود را طی می کند .

عصر اموی دوره آغاز تمدن اسلامی یا دولت اسلامی است . اکثر علوم در این عصر بوجود آمده؛ در عصرهای بعدی نمو و نضج یافته اند .

بعد از اسلام دو قسم از علوم بوجود آمد : علوم اسلامی ، علوم دخیل .

منظور از علوم اسلامی ، علمی است که اسلام آنها را اقتضا می کرد و عبارتند از : علوم دینی ، علوم زبانی ، تاریخ و جغرافیا^۱ .

علوم دینی

منظور از علوم دینی ، علمی است که از قرآن و حدیث استخراج

۱ - جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۳۶ و ۲۳۷ .

شده و مهمترین آنها علوم قرآن ، و حدیث و فقه است . هر يك از اینها دارای شاخه‌هایی است که بتوالی نسلها بوجود آمده است . در عصر اموی این علوم در مرحله تکوین بودند و عبارت بودند از : قراءت قرآن ، حدیث (ضبط حدیث) و فقه .

بصره و کوفه

بصره و کوفه در بادی امر بخاطر اقامت سپاهیان بنا شده بود ولی بمرور زمان که اقامت سپاهیان طولانی شد ، شروع کردند به ساختن بازارها و قصرها . عربها به این دو شهر نقل مکان کردند و عادات و اخلاق جاهلیت را با خود بدانجا بردند و در آنجا به چند قبیله تقسیم شدند : عرب یمن در يك طرف شهر و عرب حجاز در طرف دیگر شهر اقامت گزیدند و در آنجا بازارهای ادب همانند بازارهای جاهلی برای مفاخره و شعر خواندن بنا نهادند که مشهورترین آنها در بصره «مِ بَد» بود که یکی از بازارهای آنجا و معروف به «سوق الابل» بود و بعدها محله بزرگی شد و مجالس شعر و ادب در آنجا تشکیل می یافت .

در صدر اسلام مدینه پایتخت مسلمانان و مقر دانشمندان بود . ولی در زمان بنی امیه مخصوصاً بنا به سیاست عبدالملك مروان شعرا و ادبا از شهرها و جاهای دیگر به بصره گرد آمدند تا جایی که در این زمان شام دارالخلافه و بصره دارالعلم شد و در سرتاسری قلمرو بنی امیه شاعر و خطیبی نماند مگر اینکه به بصره و کوفه آمدند .

بنابراین مقدمات ، بصره و کوفه در عصر اموی مرکز علم و ادب و ملجاء شعرا و خطبا گردید و شعرا و خطبا در مرید یا جاهای دیگر به مفاخره و مناظره برخاستند^۱.

البته بصریون در لغت و ادب عمیق‌تر از کوفیون بودند و کوفیون دانش و ادب را از بصریون یسار می‌گرفتند . اما شعر مخصوصاً در کوفه بیشتر از بصره بود .

برای تفصیل رء : دائرة المعارف الاسلامیة . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان .

قراءت قرآن

قدیمترین علوم شرعی اسلامی علم قراءت قرآن است . قراءت در صدر اسلام شأنی بزرگ داشت . کسانی را که قرآن حفظ داشتند « قراء » می‌گفتند به مرور مردم هر شهر در قراءت قرآن از يك قاری پیروی کردند و از بین قراءتهای متعدد قرآن ، هفت قراءت مشهور مورد قبول عامه واقع شد و این هفت قراءت اصول علم قراءت گردید . البته بعضی‌ها ده قراءت دانسته‌اند^۲.

این « قراء » هفت گانه که اغلب‌شان موالی هستند و بعضیها بعد از دوره اموی زیسته‌اند عبارتند از :

۱- الاغانی ، ج ۲ ، ص ۱۸۲ و ج ۳ ، ص ۵۱ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۴۱ .

- ۱- عبدالله بن کثیر (متوفی ۱۲۰ هـ) از موالی و اصلش از فارس بود^۱.
- ۲- عاصم بن ابی النجود (متوفی در ۱۲۷ هـ)^۲.
- ۳- عبدالله بن عامر یحصبی (متوفی در ۱۱۸ هـ).
- ۴- علی بن حمزه ابوالحسن کسائی (متوفی ۱۸۹ هـ).
- ۵- حمزة بن حبيب زیات (متوفی ۱۵۶ هـ).
- ۶- ابو عمرو بن علاء (متوفی ۱۵۵ هـ).
- ۷- نافع بن ابی نعیم (متوفی ۱۶۹ هـ) اصلا اصفهانی بود.
برای تفصیل رك : القراءات واللہجات ، عبد الوہاب حمودہ . الاتقان فی علوم القرآن ، سیوطی . البرہان فی علوم القرآن ، زرکشی .

کتابهای قرائت قرآن

قراء هفت گانه اصول قراءات خود را در کتابهایی تدوین نکرده اند اما قراءات آنان با اسناد نقل شده و بعد از نضج تمدن اسلامی در بغداد و قرطبه و غيره کتابهایی در علم قراءت تألیف شده که مشهورترین آنها عبارتند از :

- ۱- کتاب الابضاح فی الوقف والابتداء، تألیف محمد بن قاسم انباری متوفی در ۳۲۸ هـ.
- ۲- کتاب التیسیر فی القراءات السبع، تألیف ابن صیرفی متوفی در ۴۴۴ هـ.

۱- ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲- القهرست، ص ۲۹.

- ۳- جامع البیان فی القراءات السبع ، تألیف ابن صیرفی متوفی در ۴۴۴ هـ .
- ۴- مفردات القراءات السبع ، تألیف ابن صیرفی متوفی در ۴۴۴ هـ .
- ۵- حرز الامانی و وجه التهانى فى القراءات السبع . منظومه‌ای است از محمد بن فیره شاطبی متوفی در ۵۹۰ هـ .
- ۶- المقدمة الجزریه فی علم التجوید ، منظومه‌ای است از ابن جزری متوفی در ۸۳۳ هـ .
- برای تفصیل رك : التیسیر فی القراءات السبع ، ابن الصیرفی . کتاب النشر ، ابن الجوزی . الفهرست ، ابن الندیم .

تفسیر

عربها در آغاز دعوت اسلام هر وقت سوره یا آیه‌ای خوانده می‌شد نظر به آشنایی به مفردات و ترکیبات، معانی آیات را می‌دانستند و کاملاً درك می‌کردند چون قرآن به زبان آنان و سبک بلاغت‌شان بود. وانگهی اغلب مطالب قرآن دربارهٔ احوال آن زمان بود بنابراین فهمش ساده می‌نمود و هر گاه در فهم مطلبی به اشکال بر می‌خوردند از پیغمبر می‌پرسیدند او هم شرح می‌داد و اصحاب آنرا حفظ می‌کردند و به همدیگر نقل می‌نمودند و تابعین هم از اصحاب یاد می‌گرفتند .

وقتی اسلام به صورت دولتی بزرگ درآمد مسلمانان به احکام و قوانینی که از آن استنباط می‌شد نیازمند شدند توجه به تفسیر فزونی یافت و قراء و مفسرون مرجع مسلمانان شدند تا آنان احکام را استخراج

نمایند . اینها اولین فقهای بودند که در آغاز اسلام و تا اواخر قرن اول تفسیر را بطور شفاهی به همدیگر نقل می کردند .

بنا به مشهور اول کسی که تفسیر تدوین کرده ، مجاهد متوفی در ۱۰۴ هـ . است ولی در واقع اول مفسر در جهان اسلام ابن عباس عموزاده حضرت پیغمبر است . شاید تفسیر مجاهد همان تفسیر ابن عباس است که مجاهد آنرا روایت کرده است^۱ . شیعیان هم قدیم ترین تفسیر را به حضرت امام محمد باقر نسبت می دهند .

برای تفصیل رء : فجر الاسلام ، احمد امین . دائرة المعارف الاسلامیة .
الفهرست ، ابن الندیم .

حدیث

حضرت رسول افصح مردم بود . اقوال او همه اش راهنمای سعادت و وسیله حل مشکل بود روی همین اصل مسلمانان مشتاق بودند که گفتارهای آن حضرت را به خاطر بسپارند . وانگهی برای فهم معانی قرآن از جمله چیزهای مورد نیاز اقوال پیغمبر بود . حدیث عبارت از قول پیغمبر است و قدیمترین کسانی که آنها را شنیده اند و حفظ کرده اند ، صحابه بودند .

احادیث نبوی با عباراتی بیان شده که در فصاحت و بلاغت و ایجاز و بیان بعد از قرآن قرار گرفته ، تأثیر احادیث نبوی در ادبیات عرب در درجه بعد از قرآن است . مخصوصاً حکم و جوامع کلم آن

حضرت بهترین نمونه برای هرادیب و عالی ترین زیور برای آرایش سخن هرکاتب و خطیب می باشد .

در صدر اسلام برای یاد گرفتن احادیث نبوی از شهرهای دور به مکه و مدینه و بصره و کوفه مسافرت می کردند .

جعل حدیث

بعد از قتل عثمان ، جعل حدیث و اختلافات مسلمانان درباره خلافت سبب شد که هر فرقه برای اثبات ادعای حقانیت خود به استنباط ادله و استخراج احادیث پردازند و بمرور فرقه‌های مختلف به جعل احادیث از خود پرداختند . مثلاً مهلب بن ابی صفره احادیثی از خود جعل کرد تا امر مسلمانان را تقویت کند و خوارج را تضعیف نماید^۱ .

وقتی فتنه‌ها از میان برخاست و مسلمانان شروع به تحقیق درباره احادیث کردند تا صحیح را از فاسد جدا سازند کتابهای زیادی در این مورد تألیف کردند و برای احادیث مراتب معین نمودند و اصطلاحات خاصی برای این مراتب وضع کردند مانند : صحیح ، حسن ، ضعیف ، مرسل ، منقطع ، معضل ، شاذ ، غریب^۲ .

مشهورترین محدثان زمان بنی‌امیه که بعضیها بعد از بنی‌امیه زیسته‌اند عبارتند از :

۱- ابن خلکان ، ج ۲ ، ص ۱۴۶ .

۲- ابن خلدون ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ .

۱- ابن ابی ملیکه متوفی در ۱۱۹ هـ . که از بزرگترین شاگردان ابن عباس بود .

۲- اوزاعی عبدالرحمن بن عمرو متوفی در ۱۵۹ هـ . ، محدث و فقیه شام که خیلی‌ها از جمله عبدالله بن مبارک از او یاد گرفته‌اند .

۳- حسن بصری ، فقیه و محدث مشهور بصره که از قدیمترین متکلمان است متوفی در ۱۱۰ هـ .

۴- شعبی ، ابو عمر و عامر بن شرحبیل متوفی در ۱۰۴ هـ . مشهور آنست که تدوین حدیث تا زمان عمر بن عبدالعزیز (آغاز قرن دوم) بدر ازا کشیده، الا اینکه از زمان حضرت رسول بعضی احادیث تدوین می‌شد . مثلاً تدوین عبدالله بن عمرو بن عاص معروف است . ولی اصحاب و تابعین اول به پیروی از پیغمبر که می‌ترسید مسلمانان با پرداختن بر کارهای دیگر از قرآن غافل شوند ، از تدوین احادیث اکراه داشتند ولی این امر از پرداختن بعضی از تابعین به تدوین پاره‌ای احادیث جلو گیری نکرد . تا اینکه در زمان عمر بن عبدالعزیز مسلمانان بتدوین عمومی پرداختند و اول کسی که به این امر پرداخت ابن شهاب زهری متوفی در ۱۲۴ هـ . بود . در بصره نیز سعید بسن ابو عروبه و ربیع بن صبیح و در شام ولید بن مسلم ، در ری جریر بن عبدالرحمن ، در خراسان عبدالله بن مبارک ، در کوفه ابو بکر بن ابی شیبه بود . بعد از اینها قدیمترین کسی که در احادیث کتاب تدوین و تألیف کرده مالک بن انس است و نام کتابش «الموطأ» می‌باشد .

برای تفصیل رُك: فجر الاسلام ، احمد امین . دائرة المعارف الاسلامیة . الخطط ، المقریزی . جامع بیان العلم . ابن عبدالبر . قوت القلوب ، مکی . تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة ، مصطفی عبدالرزاق .

فقه

وقتی اسلام بصورت حکومتی بزرگ در آمد امرای اسلام نیازمند احکامی شدند تا مردم در میان خود و روابط و معاملاتشان از روی آنها حکم کنند و نظر بدهند پس مراجعه کردند به قرآن و حدیث، و احکام را از آن استخراج نمودند و حکومت خود را با آنها نظم دادند و بین مردم از روی آنها حکم نمودند .

مسلمانان احکام خود را از قرآن و حدیث استخراج کردند و هنوز دو قرن نگذشته بود که فقه اسلامی تدوین یافت .

اساس فقه اسلامی قرآن است . در زمان حیات پیغمبر مسلمانان احکام خود را از پیغمبر می پرسیدند و آن حضرت بطور شفاهی برایشان بیان می داشت . در آن زمان نیازی به نظر یا قیاس نبود . اما وقتی پیغمبر رحلت کرد صحابه به قرآن و سنت رجوع کردند . قراء قرآن اولین فقهای مسلمانان بودند . البته آنان هم درباره مسائل شرعی از صحابه یاری گرفتند منتها وقتی کشورهای اسلامی توسعه یافت طبعاً احکام فقهی نیز رو به تکامل رفت و فقیهان و دانشمندان علوم دینی به وجود آمدند .

نخستین فقیهان اسلام صحابه حضرت پیغمبر بودند و اولین آنان نیز خلفای راشدین بودند . بعد از آنان عبدالرحمن بن عوف ، ابی بن کعب ، عبدالله بن مسعود ، معاذ بن جبل ، عمار بن یاسر . زید بن ثابت ، سلمان ، ابوالدرداء و ابو موسی اشعری بودند . فقیهان بعدی تابعین

بودند و بسدین ترتیب فقه اسلامی بوسیله این فقها در جهان اسلام پخش شد .

در صدر اسلام ، فقه و قراءت و تفسیر و حدیث يك علم بودند . اما رفته رفته این علوم از همدیگر جدا شدند و هر کدام به صورت علم مستقلی درآمدند . و وقتی فقه علمی مستقل گردید دانشمندان این علم را « فقیه » نامیدند . فقها مقامی بزرگ در حکومت اسلامی داشتند چنانکه کارهای بزرگ حکومتی توسط رأی فقها حل و فصل می شد^۱ .

برای تفصیل رك : فجر الاسلام ، احمد امین . محاضرات فی تاریخ الفقه الاسلامی ، محمد یوسف موسی . تاریخ التشریح الاسلامی ، محمد خضری . دائرة المعارف الاسلامیة .

علوم زبانی

منظور از علوم زبانی ، علمی است که به ضبط زبان عربی مربوط می شود از قبیل صرف و نحو و غیره ، که از بین همه آنها تنها نحو و حرکات و نقطه در عصر اموی تکوین یافت .

نحو

عرب در هنگام ظهور اسلام اعراب کلام خود را همچنانکه در قرآن آمده رعایت می کردند ، مگر موالی و دیگر بیگانگان که حتی در زمان خود حضرت رسول هم در تلفظ و اعراب کلمه ها اشتباه می کردند چنانکه در حضور پیغمبر از مردی که در اعراب کلمه ها خطا کرده بود

یاد کردند ، فرمود « ارشدوا احاکم فقد ظل^۱ ». الا اینکه این تلفظ غلط بعد از فتوح و انتشار عرب در جاهای دیگر ، بیشتر شد و رهبران و عاملان نگران این اشتباهات - مخصوصاً در قراءت قرآن گردیدند و در نتیجه نیاز شدیدی به ضبط قراعد زبان عربی احساس نمودند .

واضع یاتدوین کننده علم نحو بالاجماع ابوالاسود دؤلی متوفی در ۶۹ هـ . می باشد که گفته است این علم را از علی علیه السلام آموخته است ، منتها قواعدی که ابوالاسود وضع کرده کامل برای رفع نیاز نبوده بلکه قاعده‌هایی برای تمیز منصوب از مرفوع و اسم از فعل و غیره ضبط نمود . البته در دوره آینده علم نحو نضج گرفت و بصورت کاملی درآمد^۲.

حرکات

در اوایل اسلام قرآن در سینه‌های قراء محفوظ بود و در سایه دقت و توجه آنها باکی از اختلاف قراءات نمی‌رفت . حتی تا نیمه قرن اول مسلمانان قرآن را بدون نقطه و حرکه می‌خواندند ولی رفته رفته ، ضبط حرکات کلمه‌ها مورد نیاز قرار گرفت و اول بار کسی که باین امر موفق شد ابوالاسود مذکور بود که برای فتحه ، نقطه‌ای در بالای حرف قرار داد و برای ضمه نقطه‌ای در سمت راست و برای کسره نقطه‌ای در زیر حرف گذاشت^۳ . عربها از این ببعده این حرکات را بکار بردند

۱- المزهر ، ج ۲ ، ص ۱۹۹ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۱ و ۲۵۲ .

۳- الفهرست ، ص ۴۰ .

و معمولا این نقطه‌ها (حرکات) را به رنگی غیر از رنگ خود حروف می‌نوشتند^۱.

نقطه

عرب وقتی خط خود را از سریانی و نبطی اقتباس کرد خالی از نقطه بود چون خطوط سریانی حتی تا امروز نقطه ندارد. مسلمانان رفته رفته متوجه شدند که تشخیص حروف متشابه مانند «س» و «ش» و «ب» و «ت» بدون نقطه دشوار می‌نماید. بنابراین آنچنانکه ابن خلکان حکایت می‌کند «حجاج بن یوسف در زمان عبدالملک بن مروان کاتبان خود را وادار کرد تا علامتهایی برای تشخیص حروف وضع کنند، گفته می‌شود که نصر بن عاصم براین امر پرداخت و نقطه را اختراع کرد^۲. البته نقطه‌هایی که نصر بکار برد ابتدایی و ناقص بوده، رفته رفته بوسیله دیگران نقطه هم شکل کامل بخود گرفت و بصورت امروزی درآمد^۳.

برای تفصیل ركه: ضحی‌الاسلام. احمد امین. دائرة المعارف الاسلامیة.

تاریخ و جغرافیا

عرب جاهلی غیر از اخبار پراکنده چیزی به نام تاریخ نداشت.

۱- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۲- ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

وقتی اسلام ظهور کرد، و مسلمانان بفتوحات و جنگها پرداختند همانند دیگر علوم به وضع تاریخ آغاز کردند. تاریخ عرب دو شاخه پیموده است:

- ۱- تاریخ اسلام که عبارت است از تاریخ حوادث و قضایای مسلمانان و شرح حال مردان بزرگ آنان.
- ۲- تاریخ ملل دیگر که از زمان بنی امیه بنقل و شرح آن اقدام نمودند. چون خلفای بنی امیه به شناخت اخبار مشاهیر ملل دیگر بسیار راغب و مشتاق بودند.

معاویه هر شب تا پاسی از شب گذشته، با اصحاب اخبار می نشست و آنان از اخبار و ایام عرب و عجم و سیاستمداران هر قوم و جنگها و فتوحات و تدابیر ملل عالم برایش نقل می کردند. بعد يك سوم شب را می خوابید آنگاه بیدار می شد و غلامانی که بحفظ و خواندن کتب تاریخ مأمور بودند می آمدند و در حضور او بخواندن کتابهای تاریخ می پرداختند^۱.

اما تدوین تاریخ بزبان عربی از زمان بنی امیه آغاز شد. صاحب الفرست از کتابهایی در موضوعات مختلف نام می برد که ابو محنف ازدی از اصحاب علی (ع) تألیف کرده، حاوی تراجم مشاهیر و غیره بوده. و نیز از کتاب دیگری نام می برد که در قرن دوم هجری در سیرت معاویه و بنی امیه تألیف یافته. الا اینکه از کتب تاریخ و ادب که در عصر بنی امیه تألیف شده چیزی تا امروز بدست نیامده است^۲.

۱- مسعودی، ج ۲، ص ۵۲.

۲- جرعی زیدان، ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

از جمله علوم تاریخی که در عصر بنی امیه بوجود آمده علم انساب است که هر چند از علوم دوره جاهلی بود ولی مسلمانان صدر اسلام هم برای اثبات انسابشان بدان نیازمند شدند و اول کسی که بدان محتاج گشت زیاد بن ابیه بود که معاویه وی را بخود منسوب کرد تا بوسیله او بر دشمنانش پیروز گردد .

و اما علم جغرافی از علوم دخیل است که عربها از دیگر ملل نقل کرده اند ، هر چند از عصر بنی امیه آغاز شده ولی نضج و تکامل آن در دوره عباسی بوده است .

برای تفصیل ر: دائرة المعارف الاسلامیة . فجر الاسلام ، احمد امین .

علوم دخیل

منظور از علوم دخیل ، دانشهایی است که مسلمانان از دیگران به زبان عربی نقل کرده اند که عبارت از علوم یونان و ایران و هند و غیره است که بنا بر مشهور این جمله در دوره عباسی انجام یافته ، الا اینکه عربها از زمان بنی امیه به نقل آنها آغاز کرده بودند منتها چیزی از آن ترجمه ها تا کنون بدست نیامده است .

گویا اول کسی که بر این امر پرداخته ، خالد بن یزید بن معاویه متوفی در سال ۸۵ هـ است که او را حکیم می گفته اند . خالد بن یزید بعد از وفات برادرش معاویه دوم در خلافت چشم داشت ولی مروان بن حکم حکومت را از او گرفت و در نتیجه خلافت از دودمان ابو سفیان به

دودمان مروان منتقل شد . وقتی خالد که دارای هوشی سرشار بود از خلافت ناامید گشت به کسب دانش پرداخت ، و از يك راهب رومی بنام مریانوس علم شیمی آموخت . آنگاه دستور داد که این علم را به زبان عربی نقل کنند و مردی بنام اسطفان قدیم بر این کار پرداخت و این نخستین ترجمه در عالم اسلام است از زبانی به زبان دیگر^۱ .

خالد در علم نجوم هم علاقه داشت و برای ترجمه این علم هم مخارجی صرف کرد اما از این ترجمه‌ها هنوز چیزی پیدا نشده .
پاره‌ای از دانشمندان شام هم به نقل بعضی از کتابهای طب پرداختند . از جمله طیبی بنام ماسرجویه معاصر مروان بن حکم و ساکن بصره ، کتابی در طب به عربی ترجمه کرده و عمر بن عبدالعزیز این کتاب را در خزائن کتب در شام پیدا کرده و علما را به پخش و نشر آن ترغیب نموده است .

بگفته ابن الندیم ، سالم که کاتب هشام بن عبد الملك بود رسائل ارسطو به اسکندر را ترجمه کرده است^۲ .

نثر تفصیلی

دیوان رسائل

طرز کتابت ایجازی و اختصاری قدیم ، در اثر توسعه قدرت

۱- الفهرست ، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ .

حکومت عرب ، و کثرت وظایف مملکتی در دوره امویان تطور و گسترش پیدا کرد و دواوینی نظیر: دیوان مالیات ، دیوان مهر و امضای خلیفه و دفتر نامه‌های رسمی به دواوین عهد خلفا اضافه شد . البته در تشکیل آنها از فکر و روش نویسندگان غیر عربی هم استفاده کردند . پیش از این در عراق و فارس با روش ایرانی و در شام با روش و زبان یونانی و در مصر با زبان قبطی دفاتر را می‌نوشتند . اما وقتی عبدالملک بن مروان روی کار آمد تمام دفاتر به زبان عربی برگردانده شد و از آن بعد زبان و خط عربی زبان و خط دفاتر دولتی گردید .

رفته رفته رسائل رو به اتساع گذاشت چنانکه پیش از انقضای حکومت بنی‌امیه رساله به صورت کتابت در آمد و دارای اصول و قواعد شد و بالاخره ترسل در این عصر هنری رسمی گردید^۱ .

اول کسی که در ترسل تفرقی بدست آورد ابو علاء سالم است که به زبان عربی و یونانی تسلط داشت . بعد از او شاگردش عبدالحمید بن یحیی راه و رسم کتابت فارسی را در عربی وارد کرد و در این هنر به مقام پیشوائی رسید^۲ .

برای تفصیل رگ : الفن و مذاهبه فی النثر العربی ، شوقی ضیف . رسائل البلغاء ، محمد کرد علی . تطور الاسالیب النثریة ، انیس مقدسی . من حدیث الشعر والنثر . طه حسین .

عبدالحمید بن یحیی کاتب

ابو غالب عبدالحمید بن یحیی بن سعید عامری اصلاً ایرانی به

۱- الوسیط ، ص ۱۲۷ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۷۷ - ۳۷۵ .

سال ۶۰ هـ . در شهر انبار بدنیا آمد^۱ ولی بعد ساکن شام شد. در جوانی معلم کودکان بود ، بعد نویسندگی را پیش دامادش ابوالعلاء سالم بن عبدالله کاتب هشام بن عبدالملک آموخت . و دبیر یزید بن عبدالملک شد وقتی مروان بن محمد والی ارمنستان و آذربایجان شد ، دبیر او گردید و پس از رسیدن مروان بخلافت عبدالحمید هم با او از ارمنستان به دمشق آمد و کاتب اول خلافت اموی شد .

در شورش خراسانیان و کشته شدن خلیفه، عبدالحمید نیز به سال ۱۳۲ هـ . در بوسجیر به قتل رسید^۲.

عبدالحمید در علوم انسانی و عربی دانش وسیعی داشت باتفاق اهل ادب او استاد هنر کتابت رسائل است و اول کسی است که راه نامه نگاری را هموار کرده و بخشهای آن را جدا نموده . رسائل را طولانی داشته و بلاغت را در ترسل بکار برده است .

رسائل عبدالحمید زیاد از هزار است که بعضی از آنها کوتاه و بعضی بلند می باشد .

ابوهلال عسکری گفته « عبدالحمید کاتب امثلة کتابت را از زبان فارسی استخراج کرد و تحویل زبان عربی داد » در تعقیب همین نظر عسکری می گویند « و دلیل این ادعا آنست که تراجم خطب فرس و رسائلشان بطرز خطب عرب و رسائل آن است . فرس هم امثالی دارد نظیر امثال عرب از لحاظ معنی و صبیغه ، و چه بسا لفظ فارسی در پاره ای از آنها فصیح تر از لفظ عربی است »^۳.

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۲۳ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۵۶ .

۳- کتاب الصناعین ، ص ۶۹ .

عبدالحمید اندک شعری هم داشته که ابن قتیبه ابیاتی از آنها را روایت کرده است.^۱

برای تفصیل رُك: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۱۲۲، امراء البیان، کرد علی، رسائل عبدالحمید بن یحیی، شیخ طاهر جزائری.

روایت و تألیف

در عصر اموی روایت گسترش یافت، قاریان قرآن قراعت و تفسیر قرآن را روایت کردند محدثان احادیث حضرت رسول را از پیشینیان و صحابه روایت کردند. علمای لغت و امثال و نحو و ادب و تاریخ هم به روایت پرداختند. آنچنانکه از کتاب «الفهرست» معلوم می‌شود تدوین تا این زمان معمول بوده در عصر اموی مألوف شد. معاویه به عبید بن شریب، دستور داد که اخباری را که برایش نقل می‌کرده تدوین کند. در این عصر اولین تدوین به معنی تألیف منسوب است به وهب بن منبه (متوفی ۱۱۴ هـ) در اخبار. و در فقه هم تألیفی به محمد بن عبدالرحمن عامری (متوفی ۱۲۰ هـ) نسبت داده شده. و در حدیث هم تألیفی به محمد بن مسلم زهری (متوفی ۱۲۲ هـ) منسوب است. متأسفانه از این تألیفات و تدوینها چیزی به ما نرسیده است.^۲

برای تفصیل رُك: الفهرست، ابن الندیم، تاریخ الادب العربی، عمر فروخ.

۱- الشعر والشعرا، ص ۵۵۳.

۲- عمر فروخ، ج ۱، ص ۳۷۹.

خطابه در این دوره

خطابه در این دوره دنبالهٔ خطابه در صدر اسلام است. اما چند چیز بر آن علاوه گشت: از جمله خطابه در این عصر طولانی شد، چون از لحاظ دگرگونی اداری و سیاسی و تبلیغ اوامر دولت، خطبا بناچار سخن را بسط و گسترش دادند. انقلابات و جنگها نیز والی یا فرماندهان را وادار کرد که برای اقناع طرف و تهدید شنونده خطابه های مفصلی القا کنند. از طرف دیگر در این عصر طبقهٔ مولدین بوجود آمدند (آنان که یکی از پدر و مادرشان عرب و دیگری غیرعرب بود)، این طبقه سخن موجز عرب را همانند خود عرب نمی فهمیدند؛ از این نظر خطیب نیز مجبور می شد يك معنی را با ترکیبهای متشابه و نزدیک بهم بیان دارد. این مسأله هم یکی از علتهای طولانی بودن خطابه بود. از اختصاصات خطابه در این دوره یکی هم وجود عنصر تهدید بود، چون حاکمان اموی در آغاز کار خطابشان به مخالفان حکومت بود روی همین اصل، غالباً این قبیل خطابه ها حاوی تهدیدات سختی است.

برای تفصیل رك: جمهرة خطب العرب، احمد زکی صفوت. امراء البیان، محمد کردعلی. اعلام الادب فی عصر بنی امیه، محمد عبدالمنعم خفاجی. دراسات فی الادب الاسلامی، محمد خالف الله.

خطبای مشهور این دوره

زیاد بن ابیه

ابو مغیره زیاد بن سمیه مشهور به زیاد بن ابیه به سال اول هجری در مکه بدنیا آمد^۱. مادرش سمیه کنیزی از طائف و پدرش نامعلوم بود و به همین سبب مردم او را زیاد بن سمیه می‌نامیدند، ولی بعدها به زیاد بن ابیه مشهور گشت.

زیاد مردی بسیار هوشیار و مدبر و مقتدر بود. حضرت علی (ع) او را امیر فارس کرد. بعد از شهادت آن حضرت (۴۰ هـ) معاویه به لطایف حیل وی را به نسب خود ملحق نمود و او را برادر پدری خود خواند و بدین ترتیب او را بسوی خویش جلب کرد و حکمرانی بصره و خراسان و سمنان و سپس هند و بخارا را به وی سپرد^۲.

زیاد از مشهورترین خطبای دوره اموی است خطبه‌های سیاسی و اداری بسیار دارد که در کتابهای ادب پراکنده است مشهورتر از همه خطبه «بتراء» است که برخلاف عادت خطبا آنرا با حمد خدا آغاز نکرده، این خطبه را به سال ۴۵ هـ. وقتی وارد بصره شد ایراد کرد^۳. زیاد اول کسی است که در «مثالب» (معايب قومی) کتاب تألیف کرده است^۴.

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲- «د» ج ۱، ص ۳۸۷.

۳- زیات، ص ۱۹۱.

۴- الفهرست، ص ۸۹.

مرگ او به سال ۵۳ هـ . (۶۷۳ م) در کوفه اتفاق افتاده است^۱.
از خطبهٔ براء :

« اما بعد ، فإنَّ الجَهْلَةَ الجَهْلَاءَ والضَّلَالَةَ الحمیاءَ . والغیَّ
المُوفی باهله علی النار ما فیہ سفهاؤکم ویشتمل علیه حلماؤکم
من الامور العظام التي ینبئُ فیها الصغیر ولا یتجاشی عنها الكبیر »^۲.
برای تفصیل رگ : الفهرست ، ابن الندیم . شخصیه زیاد بن ابی سفیان ،
محمد خلف الله . السیاسة عند العرب ، عمر ابوالنصر .

سحبان وائل

سحبان بن زفر بن ایاد معروف به سحبان وائل باهلی در جاهلیت
به دنیا آمده ، در دورهٔ اسلام بشهرت رسیده و در زمان معاویه منزلتی
بزرگ داشته است .

سحبان خطیبی مقتدر و فصیح و بلیغ بود ساعتها سخن می گفت
بی آنکه خسته شود یا لکنتی در زبانش پیدا شود تا آنجا که «خطیب عرب»
نامیده شده . علاوه بر بلیغ و فصیح بودن از حکمای مشهور بوده است .
مرگ سحبان به سال ۵۴ هـ . (۶۷۴ م) اتفاق افتاده است^۳.
نمونه ای از خطبهٔ منسوب به او :

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۸۸ .

۲- « » ، ج ۱ ، ص ۳۸۹ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۴۹ .

۴- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۹۱ . الوسیط ، ص ۱۱۵ .

« إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلَاغٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ ، أَيُّهَا النَّاسُ ، فَخُذُوا
 مِنْ دَارِ مَمَرِكُمْ لِدَارِ مَمَرِكُمْ ، ... »
 برای تفصیل ر.ک : تاریخ الادب العربی . عمر فروخ .

حجاج بن یوسف ثقفی

حجاج بن یوسف به سال ۴۲ هـ . در شهر طائف بدنیا آمد^۱ او
 و پدر و برادرش معلم بودند ولی حجاج کمی بعد تعلیم را ترک کرد
 و جزو سپاهیان اموی در آمد در مراتب سپاهی مرتباً ترقی می کرد تا
 اینکه عبدالملک بن مروان سرکردگی قشونی را که به جنگ عبدالله بن
 زبیر می فرستاد بعهده او گذاشت . حجاج در این جنگ به عبدالله بن
 زبیر پیروز شد و عبدالله بقتل رسید (سال ۷۳ هـ) .
 حجاج دواوین حکومتی را از زبان پهلوی به زبان عربی باز
 گردانید .

و اما از لحاظ خطابه حجاج خطیبی بزرگ بود . از مشخصات
 خطبه های او جزالت لفظ ، متانت ترکیبات و کوتاهی جملات و موازنه
 بین جمله هاست و سجع در آنها کم است . اما اقتباس از قرآن کریم
 و شعر و امثال در آنها بسیار است . خطبه های او مخصوصاً پر از تهدید
 دشمنان است و ارباب مخالفان .

از خطبه های مشهور او خطبه ای است که به وقت ورود به عراق
 با مقام استانداری بیان کرده . دیگری خطبه ای است که بعد از واقعه
 دیر جماجم (نزدیک کوفه) ایراد کرده است .

۱- الوسیط ، ص ۱۱۶ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۲۹ .

حجاج بالاخره بعد از يك عمر قدرت و كشتار و ستمگری به سال ۹۵ هـ (۷۱۵ م) زندگی پر آشوبش را وداع گفت.^۱
نمونه‌ای از خطبه او:

انا ابن جلا و طلاع الثنايا متى أضع العمامه كعبر فونى
«يا اهل الكوفه انى لأحمِلُ الشرَّ بحمليه و اخذوه بنعله و
اجزیه بمثله ...» .

«إنى و الله ، يا اهل العراق و معدن الشقاق و النفاق و مساوى
الأخلاق ...»^۲ .

برای تفصیل رك : الحجاج بن يوسف ، ابراهيم الكيلانى . الحجاج ،
حیات و خطابه ، على صافى حسين .

حسن بصرى

ابوسعید حسن بن معیار بصرى ، بسال ۲۱ هجرى در مدینه
بدنیا آمد^۲ و در « وادى القرى » (شمال حجاز) بزرگ شد ، سپس
به بصره کوچ کرد. در اینجا بود که به حسن بصرى شهرت یافت. حسن
بصرى معتقد بود که « عثمان بن عفان » مظلوم کشته شده و نیز به نظرش
حکمت در میان على و معاویه بعد از جنگ صفین درست نبود. زیرا
صاحب حق نباید حکمت را بپذیرد^۳.

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۵۰ .

۲- د ، د ، ج ۱ ، ص ۵۵۲ .

۳- د ، د ، ج ۱ ، ص ۶۲۵ .

۲- الكامل ، ص ۵۶۲ .

روزی از حسن بصری درباره مرتکب گناه کبیره پرسیدند اندکی در جواب در ماند (چون میخواست درباره این مسأله شرح دهد) اما شاگردش واصل بن عطاء در جواب پیشدستی کرد و گفت که مرتکب کبیره در مرحله‌ای میان دو مرحله است : مؤمن مطلق نیست برای اینکه یکی از امور ایمان را ترك کرده، کافر مطلق هم نیست برای اینکه همیشه اعمالی موافق ایمان انجام می‌دهد . بلکه او فاسق است که در مرحله بین ایمان و کفر قرار گرفته . پس مرتکب گناه کبیره در نظر واصل نه در دنیا کشته می‌شود و نه در آخرت جاودانه در دوزخ می‌ماند .

روی همین اصل واصل از استادش جدا شد ، و شروع کرد به اقرار گرفتن از کسانی که اعتقاد او را پذیرفتند برای اینکه انسان در اعمالش مختار و آزاد است . حسن بصری گفت « اعتزل عناالواصل » از آن زمان پیروان واصل معتزله نامیده شدند .

حسن بصری از راویان حدیث و واعظی بزرگ و خطیبی فصیح بود و شخصاً بسیار متقی و پرهیزگار بود .

مرگ او به سال ۱۱۰ هجری در بصره اتفاق افتاد^۱.

برای تفصیل رکن : الحسن البصری ، سیره ، شخصیت ، تالم و آراه ، احسان عباس .

واصل بن عطا

ابو حذیفه واصل بن عطا بسال ۸۰ هجری در مدینه تولد یافت^۲

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۲۷ .

۲- « » ، ج ۱ ، ص ۷۲۱ و ۷۲۲ .

بعد به بصره مسافرت کرد و در آنجا حسن بصری را که به سن کهولت رسیده بود ملاقات نمود.

واصل بن عطا پیشوای مذهب معتزله است که عقل را بر منطق برتر می‌داند. عقیده‌ی اصل بر چهار رکن تکیه دارد:

الف - نفی صفات از خدا (برای اینکه اگر ما قائل به صفت خدا باشیم مانند علم و اراده و غیره باید بپذیریم که این صفت قدیم است. در اینصورت صفات در قدمت با خدا شریک می‌شوند، در حالیکه قدمت اخص صفات خداست؛ با پذیرفتن صفات خدا بدو قدیم اعتقاد می‌رسانیم یعنی دو خدا می‌پذیریم).

ب - قائل بودن به قدر، یعنی قدرت انسان بر اعمالش (انسان خیر و شر را به اختیار خود انجام می‌دهد).

ج - باور داشتن مرحله‌ی بین دو مرحله (مرتکب گناه کبیره نه مؤمن مطلق است نه کافر مطلق، بلکه فاسقی است بین مؤمن و کافر).

د - اهل سنت و جماعت اعتقاد داشتند که مبارزان جنگ جمل و صفین خطا کار نبودند زیرا هر دسته برای خود و به اجتهاد خود عمل می‌کرد. بنابراین آنها در نیت خود مصیب بودند و گناهی نداشتند ولی اصل معتقد بود که یکی از دو دسته بناچار فاسق است.

واصل مخرج «ر» نداشت اما از اعاجیب سخنوران روزگار بود، زیرا هرگز کلمه‌ای بکار نمی‌برد که «ر» داشته باشد.

غالباً در بازار «غزل» بصره می‌نشست و بهمین جهت ملقب

به «غزال» شده بود^۱.

مرگت و اصل به سال ۱۳۱ هجری اتفاق افتاده است^۲.
برای تفصیل رگ: تاریخ الادب العربی، عمر فروخ.

شعر در دورهٔ بنی‌امیه

هنگام ظهور اسلام ادبیات عرب عبارت بود از اشعار دورهٔ جاهلی که تصویر احساسات و امیال و آرزوهای ایشان از آن زندگانی ساده بود، وقتی اسلام آمد عرب مواجه شدند با يك دعوت شگفت انگیزی که بهیچوجه سابقهٔ ذهنی به آن نداشتند. صدائی بگوش ایشان رسید که سخت آنها را از حالت موجود و اختلاف و شقاق و نفاق بین عشایر و طوایف، تحذیر و به وحدت و اتحاد و اتفاق و دور انداختن هرگونه دشمنی دعوت می‌کرد و ایشان را از بت پرستی به توحید و یکتا پرستی وارد می‌ساخت. این صدا، صدای قرآن بود، بااسلوب و عبارات و سخنانی که در میان فصحا و شعرای عرب معهود نبود. این صدا و ندا ایشان را از خواب عمیق بیدار کرد و اندک اندک همه را بسوی آیین جدید که مستلزم تغییر کلی در تمام شئون زندگانی بود، کشانید. و بعد از حوادث بسیار و وقایع گوناگون تقریباً تمام عرب در زیر لوای اسلام جمع آمدند و قرآن را در ادب و اخلاق و دین و سیاست و اجتماع پیشوای خویش ساختند.

۱- الکامل، ص ۵۴۶. البیان والتبیین، ج ۱، ص ۳۳.

۲- عمر فروخ، ج ۱، ص ۷۲۱.

چند سالی بعد از ظهور اسلام شاعرانی که ایمان نیاورده بودند با دین جدید دشمنی و بدگوئی آغاز کردند، در اوایل از جانب مسلمین جوابی به آنها داده نمی‌شد و لیکن چون آنان به رویه خود ادامه دادند، شاعران بزرگی مانند حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک که بطوع و رغبت اسلام را قبول کرده و از جان و دل ایمان آورده بودند به میدان مبارزه با بدگویان آمدند ولی جواب گویی و معارضات ایشان از حدود دین و ادب خارج نبود و قصدشان هدایت و ارشاد بود نه نزاع و مهاجرات و مجبور بودند که در مقابل تبلیغات باطل از حق دفاع کنند. اندک اندک صدای باطل خاموش شد و کلمه حق اعتلا یافت و اسلام رونق گرفت و آتش فتنه فرو نشست و نزاع شاعران از میان برخاست و به جای آن، مدائح پیغمبر (ص) و اسلام و اصحاب او جلوه گر شد. وقتی کار اسلام رونق گرفت و فتح و فیروزی اسلام در جزیره پدیدار گشت، دواعی و موجبات سرودن شعر تقریباً رو به انقراض نهاد و به جای آن تلاوت آیات قرآن و بهره بردن از احکام و اخلاق و فصاحت و بلاغت این کتاب آسمانی رواج یافت. در دوره خلفای راشدین تا مدتی عرب چنان سرگرم تأسیس دولت و فتوحات و کارهای مملکتی بودند که مجال گفت و شنید در شعر کمتر پیدا می‌شد. از نصف اخیر دوره خلافت عثمان که کم کم نائره انقلاب زبانه می‌کشید و بذر فتنه و اختلاف پاشیده می‌شد، دوباره اختلاف و تفرقه در میان عرب پدیدار گشت و بالخصوص بعد از قتل عثمان این اختلاف به اوج و شدت خود رسید. بنی‌امیه به پیشوائی معاویه لوای مخالفت با امامان برافراشتند. در این غوغا و آشوب بود که دوباره

شاعران عرب عرض وجود کردند ، گروهی به طرفداری بنی هاشم و جماعتی به حمایت بنی‌امیه برخاستند . در سایر فرق هم مثل خوارج و زبیرین یعنی اتباع عبدالله بن زبیر شاعرانی ظهور کردند .

در این دوره ، شاعران نقش سیاسی مهمی ایفا می‌کنند که در تاریخ اسلام چنین نهضتی در عالم شعر و چنان فرصتی برای دخالت شاعران در سیاست نظیر نداشته است .

شعر سیاسی این دوره در واقع آئینه افکار احزاب و فرق مختلف اسلام و تصویری از زندگانی و طرز اندیشه ایشان در خلافت و حکومت و شوری و شرایط و جهات استحقاق پیشوا و زمامداران می‌باشد ، و این صفت یعنی دخالت در امور بزرگ سیاسی و مملکتی و انتخاب رئیس حکومت ، و سایر امور اجتماعی بزرگترین مشخص و ممیز شعر این دوره می‌باشد . قبل از این دوره شعر سیاسی مطلقاً وجود نداشت ، و نهایت امرش این بود که در حماسه سرایی و اختلاف قبایل و عشایر ، مفاخرت بین آنها بکار میرفت ولی در این دوره کار شعر بالا گرفته و نقش سیاسی بسزگی دارد و سخن از انتخاب رئیس مملکت و زعیم انقلاب می‌راند ، و در تأیید احزاب و فرق بکار می‌رود ، و در مهمات امور کشوری و تشکیلات دولتی يك فاتح و يك دین و آیین جدید و جهانگیر تبلیغات می‌کند .

سیاست بنی‌امیه چنان مقتضی بود که شاعران را به سوی خود جلب کنند و بین خود شاعران هم رقابت و همچشمی و اختلاف اندازند . تا از یکسو ایشان را مدح کنند و از سوی دیگر همدیگر را هجو گویند و مردم را هم به تماشای مهاجات شاعران سرگرم و مشغول سازند . از

اینرو مهاجرات شاعران در این دوره به شکل و تصویری عجیب نمودار شد که در هیچ دوره و زمان سابقه نداشت .
از شعرای این دوره نسبت به هم هجاهای شگفت انگیز بیادگار مانده است . این نوع شعر « نقائض » نامیده شده که هنر خاص دوره اموی است .

منظور از نقائض (جمع نقیضه) آنست که شاعر با قصیده خود معانی قصیده دشمن را نقض می کند و فخر دشمن را به هجو برمی گرداند و فخر واقعی را به خود نسبت می دهد . البته نقیضه معمولاً در همان وزن و قافیه قصیده دشمن است .

چنانکه اخطل گفته :

خَفَّ الْقَطِينُ فَرَا حَوْا مِنْكَ اَوْ بَكَرُوا
وَاَزَعَجْتَهُمْ نَوَى فِى صَرَفِهَا غَيْرُ

جریر هم به او پاسخ داده :

قُلْ لِلدِّيارِ سَقَى اَطْلَالُكَ الْمَطْرُ

قَدْ هَجَتِ شَوْقاً وَاذَاتَنْفَعِ الذِّكْرُ

نقائض جریر و فرزدد که در نهایت متانت و استحکام و جزالت هستند ، صفحات بلکه رسالات بزرگی از تاریخ ادبیات را اشغال کرده است .

کانون این منازعات و مجادلات شعری در عراق بود و میدان این گوی و چوگان بازی مرید بصره و بازار کوفه بود وزعمای مشهور این جدال و کشاکش جریر و فرزدد و اخطل و کمیت و راعی و امثال ایشان بودند .

ارزش نقائص

نقائص از جهات مختلف دارای ارزش می‌باشد :

۱- از نظر سیاسی ، نقائص نزاع و جدال و کشمکشهای سیاسی عصر اموی را که بر سر خلافت بین بنی‌امیه و دشمنان بود ترسیم می‌کند بنابراین، بهترین نمایانگر اختلافات و مبارزات احزاب سیاسی این عصر می‌باشد .

از نظر اجتماعی ، مجموع شعر اموی می‌رساند که بدایت هنوز بر جامعه بنی‌امیه غالب بوده است زیرا شعر این عصر پر از مفاخر جاهلی و بدوی است نظیر افتخار به انساب و جنگها و خونخواهی‌ها . حتی شعرای مناقضات تا اواخر بنی‌امیه زندگی شهری را در باب معایب قومی می‌شمردند . اخطل انصار را هجو می‌کند که زراع بودند جریر هم تا آخر عمر بنی‌مجاشع را هجو می‌کند که آهنگران بوده‌اند .

از نظر معنوی ، نقائص از نظر لغوی ارزش فراوان دارد . زیرا شعرای مناقضات زبان عربی را همچنانکه در دوره جاهلیت بوده صاف و خالص حفظ کرده‌اند .

مقدار زیادی از الفاظ را حفظ کرده‌اند تا آنجا گفته‌اند : اگر فرزوق نبود يك سوم و بلکه دو سوم لغت عرب از بین می‌رفت .
شعرای نقائص لغات عربی را در معنی صحیح آن بکار برده‌اند . ترکیبات زبان را هم بر اسلوب عربی قدیم استعمال کرده‌اند چنانکه می‌توان گفت که نقائص ممزوجی از معانی قدیم و جدید است اما به زبان قدیم .

از نظر ادبی، نقائص نقلیسه آشکاری است از معلقات. تقلیدی در شکل قصیده و کثرت اغراض و طول قصیده و در بسیاری از خصایص دیگر مانند: فخر به انساب و هجای قبیله‌ای و نسیب در آغاز قصاید. از طرف دیگر شعرای مناقضات فن جدیدی به شعر عربی افزودند که عبارت از فن شعر سیاسی است یا اگر دقیق بگوییم این فن را که طلابه آن در دوره جاهلیت، مخصوصاً در شعر نابغه ظاهر شده بود، آنچنان گسترش دادند که آنرا - شعر سیاسی را - فن تازه‌ای قرار داد. از نظر فکری، شعرای نقائص معاصر نشأت علم کلام بودند؛ فرزوق و جریر چند سال بعد از حسن بصری در گذشتند. علی رغم اینکه بصره - مرکز حرکت فلسفی - بازار بزرگ این نقائص بود. اما مسائل جدال دینی و قضایای بحث عقلی به مناقضات راه پیدا نکرده بنابراین حرکت فکری جدید در نقائص ظاهر نشده است.^۱

یکی دیگر از مقتضیات سیاست بنی‌امیه این بود که جوانان حجاز را از مسافرت به اطراف و اکناف ممالک اسلامی ممانعت می‌کردند در عوض عطایای فراوان به ایشان می‌دادند این جوانان که وارث اموال بسیاری از پدران فاتح خود بودند در نتیجه عطایای سرشار بنی‌امیه ثروت و مکنت گزاف و کلانی بدست آورده بودند و چون راه عمل و مسافرت و دیگر مشاغل جدی بر آنان بسته بود به اقتضای جوانی و بیکاری و توانگری بخوش گذرانی و ملاعب و ملاحی سرگرم شدند و جز معاشقه و مغالزه و تمتع از لذائذ جسمانی موجبات امرار وقت نداشتند و بالطبع قریحه شعر و شاعری هم در ایشان پیدا گشت و این

زندگانی پر نعمت و مرفه و خوشی و شادی و سرور و جوانی موضوع شعر آنان شد .

از سوی دیگر ، شعرای بادیه نشین که در اثر مراوده با شهر نشینان تحت تأثیر قرار گرفته بودند در نتیجهٔ این زندگانی جدید طبع شاعرانهٔ ایشان هم لطیفتر گشت و بوضعی بسیار تند و حاد عواطف عشقی در ایشان برانگیخته شد و شروع کردند به سرودن اشعار عشقی و تغزلات پر شور ، ولی به اقتضای طبیعت بادیه نشینی ، سروده‌هاشان هم از حیث لفظ پاک و عفیف بود و هم از حیث معنی مبری از آلاش شهوت و هوسهای ناروا، و به این ترتیب شعر تغزلی شورانگیز و شیوایی در ادبیات عرب جلوه گر شد که تا آنزمان باین شور و باین حدت و گرمی و به این صفا و پاکی شعری دیده نشده بود و این عشق همان است که در تاریخ ادبیات عرب بنام «عشق عذری» (منسوب به قبیلهٔ بنی عذره) مشهور گشته و در آن دوره انگیزهٔ داستانهای مفصل و شورانگیزی مانند حکایات لیلی و مجنون عشق عذری بوده است^۱.

این اشعار عشقی تغزلی که سرچشمهٔ آن چنانکه دیدیم حجاز بود کم کم به شام و عراق نیز سرایت کرد و بدعتی شد که هر شاعری هر چند بویی هم از عشق به مشامش نرسیده بود قصائد خود را با تغزلات سوزناک یا شور انگیزی می سرود . گویند شاعری بنام (ابن المولی) بنزد عبدالملک بن مروان آمد و شعر بسیار رقت آور و عاشقانه ای انشاد نمود در ضمن قصیده تغزلی بنام لیلی ساخته بود . عبدالملک چنان متأثر شد که دلش بحال شاعر سوخت و از او پرسید که این لیلی کیست

که تو تا این درجه مفتون و دلباخته او هستی؟ بگو تا من و سایل ازدواج تو را با او فوراً فراهم کنم . شاعر گفت این لیلی وجود خارجی ندارد این کمان که در دست من است مدتهاست که نام لیلی براو نهاده‌ام و در اشعار خود بنام او تغزل می‌کنم^۱.

بعد از این تفصیل این نتیجه بدست می‌آید که شعر در دوره بنی‌امیه بدو صفت از شعر دوره جاهلی ممتاز و متفاوت است :

اول از جنبه سیاسی .

دوم از لحاظ عشقی و غزل .

البته سایر انواع شعر از قبیل مدح و رثا و حماسه و وصف و بند و حکمت و غیر ذلك هم بوده و به اقتضای زمان تطوری در آنها هم پدیدار گشته ، لیکن از جنبه سیاسی و عشقی بکلی متفاوت با دوره جاهلی است و از آن دو لحاظ باهم قابل مقایسه نیستند .

خصوصیات شعر در این دوره

از آنجایی که احوال کلی عرب در عصر اموی با دوره جاهلیت و صدر اسلام تفاوت زیاد پیدا کرد قطعاً تأثیر این اختلاف در زائیده قریحه و ذوق شاعران این عصر نیز بظهور رسید . خلاصه مختصات شعر در این عصر عبارت است از :

۱- خلو شعر از کلام وحشی ، نزدیکی عصر اموی به دوره جاهلی و رغبت بنی‌امیه به بداوت و تقلید آنان از ادبیات و اشعار جاهلی باعث

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۸۷ .

بود که شعر این عصر دارای بلاغت جاهلی و دور از رکاکت باشد و اسلام نیز اسلوب قرآن و حدیث را در آن وارد کرد در نتیجه شعر عصر اموی از ترکیبات غریب و کلام وحشی بدور ماند و از حیث بلاغت بهتر از ادوار دیگر شد.

۲- کثرت تشبیب و غزل، خلفای راشدین اجازه نمی‌دادند که شاعری در تغزل قدمی فراتر از ادب و عفت بگذارد تا آنجا که تشبیب را گناهی می‌شمردند که حد و تنبیه داشت. اما وقتی حکومت به بنی‌امیه رسید و پایتخت از مدینه به دمشق انتقال یافت، و آمیزش بایگانگان زیاد شد و عرب با مظاهر تمدن آشنا گردیدند و هیبت عفت از دلها بیرون رفت و سخت‌گیری خلفای راشدین در این مورد بفراموشی سپرده شد، غزلسرایی مخصوصاً در شهر ساده نمود چون معاویه شهریان را در نعمت و لهو و لعب سرگرم کرده بود تا مبادا احدی به فکر خلافت بیفتد در نتیجه مردم برای مغنیان و دیگر وسائل عیاشی پول صرف کردند و عیش و عشرت جای فعالیت و کارهای جدی را گرفت، شعرا نیز به تشبیب و غزلسرایی جسارت پیدا کردند.

۳- مهاجرت بین شعرا، شاعران جاهلی به تفاخر می‌پرداختند و هر کدام شجاعت و بزرگواری و پیروزیها و دیگر فضایل قوم خود را بیان می‌داشت. و به ندرت شاعری به هجو می‌پرداخت. در حالی که در عصر اموی دایره هجو وسیعتر شد و شعرا همدیگر را هجو کردند.

۴- وصف خمیر، خمریات بی آنکه فن مستقلی باشد در شعرا عشی یکی از اغراض قصیده جاهلی بود وقتی اسلام ظهور کرد، چون اسلام

شراب را حرام کرده بود شاعران این دوره از وصف بساده استنکاف کردند تنها اخطل که نصرانی بود بوصف شراب پرداخت و اشعار فصیح و زیادی در این موضوع ساخت البته او هم در این کار از پیروان اعشی بوده است. علاوه بر او در اواخر بنی امیه یکی از فحول شعرا بنام ابوالهندی که اوائل عباسیان را نیز درک کرده در وصف شراب ترانه‌های بسیار سروده و راه را برای شعرای عباسی هموار و آماده ساخته است.

خلاصه امتیاز شعر این دوره از دوره جاهلی بیشتر از لحاظ هدف و منظور است لیکن از نظر تخیلات و تصورات شاعرانه و از حیث سبک و اسلوب چندان با دوره جاهلی تفاوت ندارد چون بیشتر شعرای این دوره مخضرمین بوده‌اند و غالباً زمان کودکی یا جوانی را در دوره جاهلیت گذرانیده‌اند و تأثیر اسلام و قرآن در شاعرانی قوی بوده است که در سایه اسلام پرورش دیده‌اند و در زمان اسلام تولد یافته و از دوران کودکی و طفولیت تحت تأثیر بلاغت و فصاحت و سبک و اسلوب قرآن قرار گرفته‌اند اینان هستند که در الفاظ و عبارات، طراوت و تازگی خاصی دارند و نظم و ترتیب در اندیشه و افکارشان محسوس است و رقت و لطافتی بسزا در عواطف ایشان احساس می‌شود و جلال و شکوهی در طرز بیان و آهنگ سخن دارند و الحاصل تأثیر قرآن در شعر عرب آنی نبوده بلکه تدریجی بوده است.^۲

۱- عمر فروخ، ج ۲، ص ۶۴.

۲- زیات، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

شعرای این دوره از نظر اغراض شعری

اگر شاعران این عصر را از نظر اغراض شعری با دوره جاهلیت مقایسه کنیم می‌بینیم که اغراض شعری عصر اموی بسا اغراض شعری دوره جاهلی اختلاف فاحشی دارد. در دوره جاهلی اکثریت با دلاوران و رزمندگان و امرا بود، در حالی که در عصر اموی چون دلاوران و امرا به کارهای دولتی و حکومتی پرداختند پس این قبیل شاعران در عصر اموی بسیار اندک بودند. آثار تمدن در عصر اموی با کثرت عشاق و اهل غزل ظاهر شد در حالی که در شعر دوره جاهلی بنظر نمی‌رسد و غزل سرایان کم بودند. در عصر اموی چند نفر شاعر باده گسار و لا ابالی پیدا شدند که در عصر جاهلی بسیار اندک بود. الا اینکه اکثریت شاعران در عصر اموی با طبقه‌ای است که برای دفاع از احزاب گوناگون به شعر سیاسی پرداخته‌اند و اینان را «شعرای سیاست» نامیده‌اند.

از نظر اغراض شاعران، این عصر به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱- دوره اول: از آغاز دولت اموی (۴۱ هـ) تا مرگ

معاویه و آغاز خلافت مروان بن حکم (۶۴ هـ) می‌باشد. تعداد شاعران این دوره (دوره معاویه) از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کرد؛ و تقریباً نصف اینها دشمنان بنی امیه و از طرفداران و انصار علی (ع) بودند. و اغلب اشعار سیاسی می‌گفتند یا بنفع بنی امیه یا علیه آنان.

شاعران ضد بنی امیه نعمان بن بشیر انصاری، ابن مفرغ حمیری،

ابوالاسود دؤلی و مسکین دارمی بودند .

طرفداران معاویه عبارت بودند از: ولید بن عقبه، ابن ارقطه محاربی، متوکل لیشی .

۲- دوره دوم: از خلافت مروان بن حکم (۶۴۳ هـ .) تا خلافت یزید بن عبدالملک (۱۰۱ هـ .) است .

خلفای این دوره ، مروان و پسرش عبدالملک ، ولید ، سلیمان و عمر بن عبدالعزیز است و لکن قسمت اعظم این دوره در زمان عبدالملک بن مروان می باشد تا آن جا که این دوره را به او منسوب کرده ، دوره عبدالملک گفته اند^۱. در ایام این خلیفه اختلاف احزاب شروع شد و طالبان خلافت رو به افزونی گذاشت و جنگها در گرفت و بازار شعر برای اتحاد احزاب یا تفرقه اندازی بین آنها رواج یافت .

اکثر شعرای عصر اموی در این دوره (دوره عبدالملک) ظهور کرده اند و تعدادشان به ۱۰۰ می رسد که شعرای سیاست و غزل و ادب و غیره هستند . فحول شعرای این دوره اخطل و جریر و فرزذق بودند .

۳- دوره سوم: از خلافت یزید بن عبدالملک (۱۰۱ هـ .) تا ۱۳۲ هـ . یعنی انقضای بنی امیه است . این دوره عصر فساد اخلاقی و عیش و عشرت بوده، از خلفای این دوره ، یزید بن عبدالملک و ولید بن یزید می باشد . شعرای این دوره هم از نظر تعداد به اندازه شعرای دوره اول است، ولی برخلاف آنها اغلب اهل عیش و نوش بودند . مشهورترین آنها عبارت بودند از: یزید بن طثریه ، ابن میاده ، رؤبه بن عجاج^۲ .

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۷۷ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۷۷ و ۲۷۵ .

برای تفصیل رك : الشعر فى العصر الاموى، خليل مردم . التطور والتجديد فى الشعر الاموى ، شوقى ضيف .

رجز

رجز قدیمترین بحر و یکی از اوزان اصیل شعر عربی است . در دوره جاهلیت بهنگام محاربه یا مفاخره بالبدیهه و ارتجالی رجز را در دو یا سه بیت می گفته اند ، رفته رفته برطول ابیات آن افزودند و به صورت طولانی درآمد . گفته اند اول کسی که رجز را طولانی کرده اغلب عجللی در زمان حضرت پیغمبر و بعد از او رؤبة بن عجاج بوده است^۱ . در عصر اموی عده ای از شعرای بدوی مخصوصاً این فورم شعر را مورد توجه قرار دادند تا آنجا که بعضی از شاعران فقط رجز گفتند . از مشهورترین رجز سرایان: اغلب عجللی، ابو النجم و عجاج را می توان نام برد^۲ .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامية .

اخطل

ابو مالك غياث بن غوث تغلبی ملقب به اخطل و ذوالصليب ، حدود سال ۲۰ هـ (۶۴۹ م)^۳ در حیره بسدنيا آمد و در همانجا پرورش یافت و جوانی فصیح زبان و خبیث نیت و میخواره بار آمد

- ۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۶۷ .
- ۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶۹ .
- ۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۵۵ .

با اینکه نصرانی بود، اما چندان به رسوم مسیحیت پابند نبود. اخطل از همان جوانی به شعر پرداخت و کعب بن جعیل شاعر تغلب را هجو کرد و رسوایش ساخت و از این زمان شهرت او در همه جا پخش شد و بالاخره در شعر به جایی رسید که در تاریخ ادب عربی نامش به عنوان یکی از سه شاعر بزرگ دوره اموی ثبت گردید.^۱

یزید بن معاویه پیش از رسیدن به خلافت از کعب بن جعیل خواست که انصار را هجو کند اما کعب از اینکار خودداری کرد و برای این امر اخطل را نشان داد. یزید هم اخطل را فرا خواند و هجو انصار را از او خواست. اخطل گفت از معاویه می ترسم. یزید گفت از او مترس من پشتیبان تو هستم، در نتیجه اخطل قصیده ای ساخت در هجو انصار که این از آن قصیده است:

ذَهَبَتْ قَرِيضٌ بِالْمَكَارِمِ وَالْعَلَى

وَاللَّوْمُ تَحْتَ عَمَائِمِ الْاَنْصَارِ

بزرگان انصار از شنیدن این شعر خشمناک شدند و بر معاویه شکایت کردند. معاویه وعده داد که زبان اخطل را ببرد. اخطل به یزید پناه برد و یزید هم مانع آن تهدید شد و وقتی خود یزید به خلافت رسید اخطل بیشتر مقرب شد حتی عبدالملک بن مروان آن قدر مقام اخطل را بالا برد که اخطل بدون اجازه به حضور خلیفه وارد می شد. عبدالملک عطایای زیادی بر او بخشید و او را «شاعر خلیفه» و «شاعر بنی امیه» نامید.^۲

۱- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۸۵.

روزی فرزدق و جریر و اخطل در حضور بشر بن مروان والی کوفه (۷۰ - ۷۳ هـ) جمع بودند سیاست بشر اقتضا می کرد که میان شعرا فتنه اندازد . روی همین اصل در همان جلسه به اخطل گفت « بین جریر و فرزدق داوری کن » اخطل گفت . ای امیرالمؤمنین مرا معذور دار . بشر اصرار ورزید و بالاخره اخطل گفت : فرزدق شعر را از سنگ بیرون می کشد و جریر از دریا می گیرد . این حکم بر جریر خوش نیامد بنابراین اخطل را با این شعر هجو کرد :

يا ذالغبَاوةِ اِنْ بَشراً قَدْ قَضَى

أَنْ لَا تَجُوزَ حَكُومَةَ النَّشْوَانِ

اخطل هم جواب جریر را داد و جریر دوباره اخطل را هجو گفت و این کار ادامه یافت و به مهاجرات تندی منجر شد .
نقادان شعر اخطل را شبیه شعر نابغه ذبیانی می دانند زیرا هردو بدوی بودند شهر نشین ؛ هردو شاعری بودند که مدح را وسیله کسب قرار دادند . اخطل حتی در معانی شعر از نابغه، تقلید نموده است .
شهرت اخطل اساساً به مدح ملوک و وصف خمر است .
در وصف خمر از اعشی متأثر شده و ادوات و مجالس خمر را بخوبی توصیف کرده ، البته نصرانی بودن او هم بر این امر کمک نموده است زیرا شاعران اسلامی از ترس ، « حد » نمی توانستند به وصف خمر بپردازند .

اخطل تا زمان عمر بن عبدالعزیز در دربار بنی امیه بود اما این خلیفه بر او بی توجه بود . در زمان ولید نیز بازاریش بکلی سرد شد و مورد

بی‌مه‌ری خلیفه واقع گشت تا به سال ۹۵ هـ . در گذشت^۱.

برای تفصیل رُك : شعر الاخطل ، روایة الیزیدی عن السکری . نقائض جریر والاخطل ، محمد بن حبیب . راس‌الادب المکمل فی‌حیة‌الاخطل ، عبدالرحیم محمود مصطفی . شعراء‌النصرانیة قبل‌الاسلام ، لوئیس شیخو .

فرزدق

ابو فراس همام بن غالب تمیمی دارمی به‌سال ۲۰ هـ . (۶۴۲ م.) در بصره بدنیا آمد و در همان شهر پرورش یافت^۱. به علت درشتی صورتش که شبیه فطیر بوده « فرزدق » لقب یافته است^۲. از همان دوره طفولیت ملکه شعر در او هویدا بود . پدرش در ۱۵ سالگی او را پیش حضرت علی آورد و گفت که شاعر است . امام فرمود به او قرآن یاد بده . فرمایش آن حضرت دردل فرزدق مؤثر افتاد، بحدی که قسم خورد پیش از حفظ قرآن شعر نگوید . روی این عزم علی رغم بی‌سواد بودن قرآن را حفظ کرد^۳. فرزدق یکی از سه شاعر بزرگ دوره بنی‌امیه است و از لحاظ شعر فخری بهترین شاعر عصر اموی است . فرزدق معاصر جریر بود و پنجاه سال همدیگر را هجومی کردند و کار این هجو بجائی رسید که عده‌ای شاعر از هر طرف جانبداری می‌کردند.

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۵۵۲ .

۲- » » ، ج ۱، ص ۶۴۹ .

۳- » » ، ج ۱، ص ۶۴۹ .

۴- الوسیط ، ص ۱۷۲ .

شعر فرزدق در تاریخ ادبیات عرب چنان مقامی دارد که دانشمندان لغت معتقدند اگر شعر فرزدق نبود يك سوم زبان عرب از بین می‌رفت زیرا اغلب اسالیب و الفاظ عرب جاهلی در شعر او آمده است.^۱

فرزدق به آل بیت علی علاقه داشت هر چند گاهی خلاف اعتقادش تظاهر می‌کرد. روزی هشام بن عبدالمکک در مکه مشاهده کرد که مردم نظر به مهابت و اجلال امام چهارم برایش راه باز می‌کنند تجاهل کرد و پرسید این مرد کیست؟ فرزدق قصیده میمیه‌ای در آنجا خواند به مطلع:

هذا الذي تعرفُ البطحاءُ وطأته

و البيتُ يعرفُه والجلُ والحرمُ^۲

از اقوال فرزدق که ضرب‌المثل شده :

فيا عجبا حتى كليبُ تسبني كأن ابها نَهشِلُ و مجاشعُ

فرزدق نزدیک به صد سال عمر کرد و به سال ۱۱۰ هـ.^۳ یا ۱۱۴ هـ.^۴

در بصره در گذشت .

برای تفصیل رك : دیوان الفرزدق ، جمع عمر جمال . کتساب النقائص ، نقائص جریر و الفرزدق ، انطونی اشلی . تاریخ الادب العربیة ، نالینو .

جریر

جریر بن عطیه بن خطفی تمیمی ، به سال ۳۰ هـ . (۶۵۰ م .)

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۹۵ .

۲- » » ، ج ۱ ، ص ۳۹۲ .

۳- » » ، ج ۱ ، ص ۲۹۳ .

۴- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۵۰ .

بدنیا آمده، در بسادیه پرورش یافته و به شعر آغازیده است. گاهی به بصره و شام می‌رفت و به مدح بزرگان آنجا می‌پرداخت و وقتی مقام و منزلت فرزدق را دید که از راه شعر بدست آورده، آرزو کرد که ای کاش مانند او ترقی می‌کرد.

چون آتش مهاجرات بین او و فرزدق شعله‌ور شد یمامه را بقصد بصره ترک کرد و با یزید بن معاویه و حجاج بن بشر مروان و سپس با عبدالملک آشنا شد و در حضور خلیفه قصیده‌ای خواند و مورد توجه واقع شد و صله بزرگی دریافت کرد.

نقادان شعراتفاق دارند که جریر در غزل و رثا و هجا بر اقرانش برتری داشته و همه کسانی را که با او مهاجرات داشتند مغلوب کرده غیر از اخطل و فرزدق که علیه او متحد بودند. جریر در هرباب شعر ابیاتی دارد که بصورت ضرب‌المثل در آمده و نمونه اعلا شده. مثلا گفته‌اند بهترین شعر عشقی در ادبیات عرب این شعر جریر است :

ان العیونَ التی فی طرفها حورٌ

قَتَلْنَا کُم لَم یُحِیْسِنَ قِتْلَانَا

و بهترین شعر مدحی این بیت اوست (امدح شعر) :

أَلَسْتُمْ خَیْرَ مَنْ رَکِبَ الْمَطَايَا وَأَخْدَى الْعَالَمِیْنَ بَطُونِ رَاحٍ

و بهترین شعر در فخر این بیت است (افخر بیت) :

إِذَا غَضِبْتَ عَلَیْکَ جَنُودِکَ مِیمٍ حَسِبْتَ النَّاسَ کَلْهَمِ غِضَابَا

و بهترین بیت در هجو بدون بکار بردن فحش این بیت است :

فُغِضَ الطَّرْفَ اِنَّكَ مِنْ ذَمِيرٍ فَلَا كَعْبًا بِلَغْتٍ وَلَا كِبَالًا

و صادق ترین شعر این است (اصدق بیت) :

إِنِّي لَا رَجُو مِنْكَ خَيْرًا عَاجِلًا

و النفسُ مَوْلَعَةٌ بِحَبِّ الْعَاجِلِ

و مشهور ترین شعر از لحاظ تهکم این بیت است :

زَعَمَ الْفِرْزَدِقُ أَنْ سَيَقْتُلُ مَرَبَعًا

أَبْشِرْ لَطُولِ سَلَامَتِهِ يَا مِرْبَعُ^۱

شهرت اصلی جریر در سایه مهاجرات با فرزدق و دیگر شاعران

معاصر خود بود .

جریر به سال ۱۱۱ هـ^۲ یا ۱۱۵ هـ^۳ چند ماه بعد از فوت فرزدق

در یمامه در گذشت .

برای تفصیل رگ : بروکلان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . دیوان جریر ،

عبدالله اسماعیل الصادی . نقائض جریر والفرزدق . نقائض جریر والاخلط ،

صالحانی .

کمیت بن زید اسدی

ابو مستهل کمیت بن زید اسدی حدود سال ۶۰ هـ (۶۸۰ م)

در کوفه تولد یافت و در لغت و انساب و ایام عرب اطلاعات وسیعی

۱- الوسيط ، ص ۱۷۷ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۸۸ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۶۵ .

کسب کرد و در همان شهر مدتی به تعلیم کودکان پرداخت^۱. از کودکی به شعر پرداخته و اشعار زیادی گفته است و چون شیعه اهل بیت بود اغلب اشعارش در مدح حضرت پیغمبر و بنی هاشم است. این مدایح او مشهوراند به «هاشمیات»، البته ارزش تاریخی هاشمیات بیشتر از ارزش ادبی آنها است^۲. کمیت از آغاز از راه شعر کسب نمی کرد ولی بعدها شعر را وسیله درآمد قرار داد تا جایی که با وجود تشیع بخاطر کسب مادیات بنی امیه را هم مدح کرد.

درباره کمیت گفته اند که ده خصیلت داشته که شاعران دیگر نداشتند: خطیب بنی اسد، فقیه شیعه، حافظ قرآن، جسور، کاتب خوشخط، عالم به انساب، جدلی و مناظر و اول کسی است که درباره تشیع آشکارا مناظره کرده، تیراندازی ماهر و بی نظیر در بنی اسد دلاور میدان کارزار و سخی و مقدس بود^۳.

مرگ او به سال ۱۲۶ هجری اتفاق افتاد، بدین ترتیب که یوسف بن عمر ثقفی والی کوفه را به سختی هجو کرد، نگهبانان او هم با شمشیر وی را بقتل رساندند^۴.

کمیت قصیده درازی دارد که در آن بنی امیه را بعلت عداوتشان با بنی هاشم عتاب و سرزنش می کند. این قصیده در جمهرة اشعار العرب آمده به مطلع:

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۶۹۷.

۲- » » ج ۱، ص ۶۹۸.

۳- تاریخ ادبیات عرب، ترجمانی زاده، ص ۸۶.

۴- عمر فروخ، ج ۱، ص ۶۹۸.

ألا أرى الإيامَ يَقْضِي عَجِيبَهَا
 بطولٍ ولا الآحداثُ كَفَنِي خُطُوبِهَا
 یکی از هاشمیات مشهور او ۱۴۰ بیت دارد به مطلع زیر :
 طَرِبْتُ وَمَا شَوْقاً إِلَى الْبَيْضِ اطْرَبُ
 وَلَا لَعْباً مَنَى وَ ذَو الشُّوقِ يَلْعَبُ
 وَلَمْ قُلْهُنِي دَارٌ وَلَا رَسْمٌ مَنزَلِي
 وَلَا يَتَطَرُّ بَنِي بَنَانٍ مُخَضَّبُ
 وَلَعَنَ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالنَّبِي
 وَ خَيْرِ بَنِي حَرَاءَ وَالْخَيْرِ يُطَلَّبُ
 بَنِي هَاشِمٍ رَهْطَ النَّبِيِّ فَاتَنِي
 بِهِمْ وَ لَهُمْ أَرْضِي مَرَاراً وَ أَغْضَبُ

برای تفصیل ركه: الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الموشح ، المرزبانی .
 بروكلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . امالی المرتضی . التطور والتجديد فی الشعر الاموی ،
 شوقی ضیف . البيان والتبيين ، الجاحظ . الكميت بن زيد الاسدي شاعر الشهمة
 السياسي ، احمد صلاح نجا .

فزلسرایان مشهور این دوره

مجنون لیلی

قیس بن ملوح بن مزاحم العامری معروف به « مجنون لیلی »
 اهل نجد است . بعضی از راویان او را شخص تاریخی موجود می دانند
 و بعضی ها نظر دارند که شخصیتی خرافی افسانه ای است^۱ .

۱ - عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۳۶ .

قیس عاشق لیلی دختر مهدی بن سعد بود هر دو ازدوران کودکی همدیگر را دوست داشتند ، وقتی عشقشان زبانه زد خاص و عام شد پدر لیلی راضی نشد که دخترش را به قیس بدهد به زور او را به ازدواج مرد دیگری در آورد . از این ببعده عشق قیس به جنون تبدیل شد و همیشه لیلی را در اشعار خود ذکر می کرد و دیدار معشوق را آرزو می نمود تا بالاخره در ایام مروان بن حکم (۶۴ - ۶۵ هـ) عمر بن عبدالرحمن عوف او را تهدید نمود که در صورت نزدیکی به لیلی وی را به قتل می رساند^۱ .

قیس شاعری است که الفاظ رقیق و لطیف دلکش در اشعار خود بکار برده است. روایان اشعار زیادی به او نسبت داده اند که اغلب همان اشعار را از دیگران هم نقل کرده اند .

قصه لیلی و مجنون اثر عمیقی در ادبیات فارسی و ترکی هم بجای گذاشته است .

از اشعاری که به مجنون لیلی نسبت می دهند و خیلی مشهور است چند بیت در زیر می آوریم :

تَدَاوَيْتُ مِنْ لَيْلِي بِلَيْلِي مِنْ الْهَوَى

کَمَا يَتَدَاوَى شَارِبُ الْخَمْرِ بِالْخَمْرِ

و یا :

فِي لَيْلٍ كَمْ مِنْ حَاجَةٍ لِي مِهْمَةٍ

إِذَا جِئْتُمْ بِاللَّيْلِ لِمِ أَدْرِمَاهِيَا

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۳۷ .

مرگ او در حدود سال ۷۰ هـ . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، بروكلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . دیوان قیس بن الملوح العامری المعروف بمجنون لیلی .

جمیل بن معمر

جمیل بن عبدالله بن معمر معروف به جمیل بئینه از قبیلهٔ عذره به سال ۴۰ هـ . (۶۶۰ م .) در وادی القری در شمال حجاز بدنیا آمده^۲ و در جوانی به عشق بئینه دختر عموی خود گرفتار شده ، گویا تا سرحد پرستش همدیگر را دوست می‌داشتند .

جمیل از همان اوایل عشق دربارۀ بئینه غزل گفته ، قصیده‌ها ساخته تا نامش مشهور شده است . اما خانوادهٔ بئینه او را به همسری مرد دیگری درآوردند ، جمیل نیز ، بستگان معشوق را هجو کرد و در نتیجه خانوادهٔ بئینه از جمیل پیش مروان بن حکم والی معاویه شکایت کردند والی جمیل را تهدید بقتل کرد و او هم از بیم جان در بدر شد و به یمن فرار کرد . بعد خانوادهٔ بئینه به شام مسافرت کردند . جمیل هم در پی آنان به شام رفت . باز از دست او شکایت کردند تا بالاخره به مصر پناه برد که والی آنجا عبدالعزیز مروان بود . عبدالعزیز مقدم او را گرامی داشت^۳.

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۴۳۷ .

۲- « » ، ج ۱ ، ص ۴۷۹ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۲۳ .

جمیل شاعر فصیحی است و به نظر نقادان مقدم بر تمام غزل سرایان معاصرش می باشد .

اغلب اشعارش غزلیاتی است در عشق بشینه که با عباراتی ساده و آرام و پر از احساسات گرم و آتشین سروده شده . قسمتی هم در مدح و هجاء و فخر است . از زیباترین اشعار او دربارهٔ بشینه :

ألا لیستَ ریعانَ الشبابِ جدیدُ

و دهرأ توئی یسا بئینَ یعودُ

ألا لیستَ سعری هل آجیتن لیلة

جوادی القُری ؟ ائی اذن لَسعیدُ

مرگ او به سال ۸۲ هـ . ناکام و نکو نام در مصراع اتفاق افتاده است^۱ .

برای تفصیل رُک : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . المؤلف ، آمدی . البیان والتبیین ، الجاحظ . تاریخ الاداب العربیة ، نالینو . دیوان جمیل بشینه ، بطرس البستانی .

عمر بن ابی ربیعہ

ابوالخطاب عمر بن ابی ربیعہ قرشی به سال ۲۳ هـ . (۶۴۴ م .) شبی که عمر بن خطاب وفات یافت در مدینه بدنیا آمد بنابراین بنام خلیفه نامیده شد و کنیه اش ابوالخطاب و ابو حفص شد^۲ .

عمر در مدینه بزرگ شد و علوم زمان خود را از قبیل قرآن و

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۴۷۹ .

۲- « » ، ج ۱ ، ص ۵۳۶ .

حدیث و فقہ و روایت و ادب و خواندن و نوشتن آموخت و از کودکی به شعر پرداخت .

شعرش اغلب دربارهٔ زنان و عشق‌بازی با زنان است بحدی که شعر او ممنوع‌الرویہ بود . هشام بن عروہ گفته : « نگذارید جوانان شعر عمر را بخوانند چون به زنا تحریک می‌شوند^۱ . »
عمر در غزل از جمیل تقلید کرده ، الا اینکه جمیل تنها غزل را دربارهٔ معشوق خود می‌گفت ولی عمر دربارهٔ تمام زیبا رویان شعر می‌سرود ولو اینکه عشقی در میانہ نبود .

عمر از بزرگترین غزل سرایان عرب است . نقادان را نظر بر این است که در حجاز کسی بهتر از جمیل و عمر غزل نگفته است . عربها به تقدم قریش در هر چیز مقرر بودند جز شعر ، تا اینکه عمر بن ابی ربیعہ ظهور کرد و در شعر هم قریش را مقدم کرد^۲ .

عمر احتمالاً حدود سال ۹۳ هـ . در اواخر خلافت ولید بن عبدالملک در یمن درگذشته است^۳ .

از غزل‌های اوست :

كِدْتُ يَوْمَ الرَّحِيلِ أَقْضِي حَيَاتِي

نیتنی مت قبل یوم الرحیل

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الأصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . ابن خلکان . المقد الفرید ، ابن عبدربه . دائرة المعارف الاسلامیة . دیوان عمر بن ابی ربیعہ ، بشیر يموت .

۱- الاغانی ، ج ۱ ، ص ۳۵ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۲۴ .

۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۳۷ .

کثیر عِزَّة

ابو صخر کثیر بن عبدالرحمن از « بنی خزاعه » معروف به « کثیر عزه » (عزه نام معشوقه اش بود) به سال ۴۵ هـ . (۶۶۵) تولد یافته^۱. از شیعیان بسیار متعصب دودمان ابوطالب بود . از همان آغاز جوانی « عزه » را دوست می داشت و به او عشق می ورزید . ولی عزه هم هر چند در او ایل او را دوست نداشت ، بمرور او هم عاشق « کثیر » شد . و با آنکه کثیر با عزه ازدواج کرد . با این حال « همیشه » عاشق « عزه » بود . « عزه » قبل از « کثیر » در گذشت و « کثیر » درباره او مرثیه ای گفت .

کثیر در عین حال که از غلات شیعه بود « عبدالملک بن مروان » و برادرش « عبدالعزیز » والی مصر را مدح می گفت و از صلوات آنها بهره مند می شد^۲.

از اشعار اوست درباره عزه :

وما كنت أدري قبل عِزَّة ما البِئحَا

و لا موجعات القلبِ حتى تَوَلَّيتِ

مرگ او به سال ۱۰۵ هـ . اتفاق افتاد^۳.

برای تفصیل رُك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعراء ، ابن

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۱۷ .

۲- « » ، ج ۱ ، ص ۶۱۸ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۳۲ .

قتیبه . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . العقداالفرید . ابن عبدربه . شرح دیوان
کثیر بن عبدالرحمن الخزائی المعروف بکثیر عزه ، هنری بیرس .

ذوالرّمه

ابو حارث غیلان بن عقبه از شعرای عشاق و معشوقه‌اش میه
دختر مقاتل منقری است که دختری پری زخسار بود. او را «ذوالرمه»
یعنی صاحب ریسمان کوتاه نامیده‌اند زیرا ستون وسط خیمه‌ای را که
بسیار کهنه بود ولی هنوز قطعه‌ای از ریسمانهای اطراف خیمه را داشت
توصیف کرده بود.^۱

ذوالرمه به سال ۷۷ هـ . بدنیا آمد و در بادیه پرورش یافت.^۲ به
کوفه و بصره بسیار رفت و آمد داشت . درباره او گفته‌اند که کوتاه
اندام سیاه پوست زشت بود ؛ اما در عوض بسیار باهوش و بینا و فصیح
بود. خواندن و نوشتن می‌دانست با اینکه این امر در بادیه عیب شمرده
می‌شد . و در بادیه خواندن و نوشتن یاد می‌داد . خودش هم بسیار
پارسا بود.^۳

ابو عمرو بن علاء متوفی در ۱۵۴ هـ . گفته : « ان الشعر فتح
بامری القیس و ختم بنی الرّمه »^۴ ابن قتیه می‌گوید « او از لحاظ
تشبیه بهترین شاعر و از نظر تشبیب قوی ترین و از حیث وصف بیابان

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۷۷ .

۲- « ، ج ۱ ، ص ۶۷۷ .

۳- « ، ج ۱ ، ص ۶۷۷ .

۴- البیان والتبیین ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

و ریگستان و آب و باران پر قدرت ترین است . ولی وقتی به مدخ و هجو پرداخته ، طبعش بر او خیانت کرده است^۱ .
در مهاجرات جریر و فرزدد هم شرکت کرده است و طرف فرزدد را گرفته است .

از اشعار اوست :

ما جالُ عینکَ منها الماءُ ینیبُ

کانه من کلسی مفرقه سرب

ذوالرمه در حدود ۴۰ سالگی به سال ۱۱۷ هـ در گذشته ، قبرش در بادیه معروف بوده است^۲ .

برای تفصیل رثه : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . ابن خلکان . جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی . تاریخ الاداب العربیة ، نالینو .

خلاصه

خلاصه این فصل آنست که بنی امیه ادبیات دوره جاهلی را پرورش دادند مخصوصاً شعر و خطابه را . در روزگار ایشان بازار ادب در بصره و کوفه رواج یافت و ترقی کرد و تعداد شعرا رو بفزونی گذاشت . شعرا در هر باب شعر گفتند هر چند همه سروده های آنها به ما نرسیده است .

۱- الشعر والشعرا ، ص ۲۹ .

۲- ابن خلکان ، ص ۵۳۵ .

تکوین فقه و تفسیر و نحو و ضبط و خط و نقطه و حر که مربوط به این عصر است .
در این دوره زبان عربی در ممالک اسلامی رسوخ کرد . و نقل علوم طبیعی از زبانهای دیگر به عربی هم در این عصر آغاز شد .
اما مهمترین کتابهایی که در علوم شرعی بالغوی یا ادبی یا تاریخ و جغرافیا، یا هر نوع علم دیگر، تألیف یافته، محصول دوره بعد، یعنی عصر عباسی است؛ حتی شعر اموی هم بوسیله رواة عصر عباسی به دست ما رسیده است.^۱

بخش چهارم

دوره عباسی

عصر عباسی از سال ۱۳۲ هـ . (۷۴۹ م .) با سقوط دولت بنی امیه در شام و قیام دولت بنی عباس در کوفه (عراق) شروع می شود و به سقوط بغداد به دست هولاکو به سال ۶۵۶ هـ . (۱۲۵۸ م .) پایان می یابد .

دولتهای بزرگ و کوچکی که در طی این پنج قرن و نیم روی کار آمده اند ، همه عربی نبودند بلکه بعضی از دولتها غیر عربی و غیر عباسی بودند که در اطراف خلافت عباسی بوجود می آمدند و بعداً استقلال می یافتند و چه بسا نفوذ بعضی شان تا بغداد ادامه می یافت .

اما از حیث ادبیات ، اختصاصات ادبیات عباسی در شعر و نثر نه تنها تا آخر دوره پیشرو بود بلکه تا قرن سیزدهم هجری هم ادامه داشت و عده زیادی از گویندگان و شعرا سبک عباسی را اصالة یا تقلیداً پیروی می کردند البته آنانکه اصالت داشتند در ادبیات عرب نامی جاودان یافته اند و آثاری بی مانند بوجود آورده اند و کسانی که اصالت نداشتند به فراموش شدگان تاریخ پیوسته اند^۱.

خلاصه‌ای از تاریخ دولت بنی‌عباس

به سال ۱۳۲ هـ . دولت عربی متعصب بنی‌امیه منقرض شدند و بنی‌عباس حکومتی دینی جامعی بوجود آوردند و خلافت از شام به عراق منتقل شد .

بنی‌عباس از نسل عباس عموی حضرت رسول بودند . مؤسس خلافت عباس ابوالعباس سفاح (۱۳۶ - ۱۳۲ هـ .) بود که به پشتیبانی ایرانیان بنی‌امیه را از میان برداشت و نخست کوفه را پایتخت قرار داد ولی بعد چون کوفه مرکز علویها بود شهر انبار را به‌عنوان پایتخت برگزید .

سفاح چهار سال حکومت کرد و بعد از او برادرش ابو جعفر منصور روی کار آمد .

منصور به سال ۱۳۵ هـ . بغداد را بنا نهاد و آن را پایتخت خود قرار داد . این شهر از شام دور و به ایران نزدیک بود ، از این زمان نفوذ ایرانیان در دربار خلافت عباسی بیشتر شد و وزارت عباسیان به دست برمکیان افتاد . اما رشید به سال ۱۷۸ هـ . برمکیان را از میان برداشت و در نتیجه مردم از تمدن ایرانی که بسختی اخلاق و عادات و آداب عربی را تحت الشعاع قرار داده بود روی برتافتند و دوباره تعصب عربی زنده شد . در ایام هارون علوم و آداب و هیبت حکومت و ثروت ملی و آبادی شهرها گسترش یافت تا آنجا که عصر هارون الرشید اوج تمدن و شکوه و علم و ادب عباسیان شمرده شده است .^۱

بعد از هارون سه پسرش امین و مأمون و معتصم به خلافت رسیدند هارون به سال ۱۷۵ هـ . امپراطوری عباسی را بین مأمون و امین تقسیم کرد ، بغداد و سرزمینهای غرب آنرا که عنصر عربی در آنجاها بیشتر بود برای مأمون معین نمود و برای امین قسمتهای شرقی بغداد را که عنصر ایرانی در آنها بیشتر بود تعیین کرد . شاید فلسفه این تقسیم آن بوده که مادر امین عرب بود و مادر مأمون ایرانی . اما بزودی نزاع بین دو برادر در گرفت و بالاخره به قتل امین منجر شد (۱۹۹ هـ) . از این بعد امپراطوری عباسی تحت اختیار مأمون قرار گرفت . مأمون بعد از مرگ برادر سیاست ایرانی علوی را کنار گذاشت و حتی پایتختش مرو را ترك نمود و به بغداد رفت (۲۰۴ هـ) . الا اینکه نفوذ ایرانی در دولت و آرتش و حیات اجتماعی بکلی نابود نشد . اما وقتی معتصم به سال ۲۱۸ هـ . روی کار آمد ترکها را در آرتش وارد کرد تا جلوی نفوذ ایرانی را بگیرد . چون لشکر ترك در بغداد رو به فزونی گذاشت شهر سامرا (در جهل کیلومتری شمال بغداد) را برای سکونت ارتشیان بنا کرد . ذکر این نکته هم بجاست که مادر معتصم ترك بود ، بنابراین ، سامرا یعنی مرکز و مسکن لشکر ترك هم در این زمان برای مدتی پایتخت عباسی شد .

از حوادث مهم زمان خلافت معتصم خوابیدن فتنه بابك خرم دین بود .

بعد از معتصم دو فرزندش الواثق بالله (۲۲۷ هـ) و متوکل (۲۳۲ هـ) . بمخلافت رسیدند . در این موقع قدرت ترکها در حکومت بیشتر شده بود چنانکه هر که را میخواستند بقتل می‌رساندند و هر کس

را دوست داشتند روی کار می آوردند و بالاخره به سال ۲۴۷ ه. خود متوکل را به قتل رسانیدند و از این به بعد خلافت عباسی تنها يك حکومت ظاهری و رسمی شد و خلفا به هیچ وجه قدرت و نفوذ واقعی نداشتند^۱.

دگرگونی اجتماعی در دوره عباسی

دگرگونی اجتماعی عرب از زمانی آغاز شد که سپاهیان اسلامی به اقطار عالم در شرق و غرب حرکت کردند و عرب بدوی در شهرها سکونت گزیدند و بامردم مغلوب آمیزش کردند و با زیبا رویان ایرانی و ترکی و رومی ازدواج نمودند، این حوادث نتایج زیر را به بار آورد:

۱- عربها با غیر عرب معاشر شدند از تمدن مادی و اسلوب فکری ملل دیگر اقتباس کردند و در عقاید دینی بحث و جدل پیش آمد اعمال انسان، ذات و صفات خدا، مسألة جبر و اختیار و غیره مجادلات فکری و عقیدتی شد نتیجه آن از اواسط عصر اموی جنبش «معتزله» آغاز گشت و در عصر عباسی گسترش یافت، معتزله عقل را حاکم بر تمام امور می دانستند حتی در عقاید.

اما حکومت عباسی از این قبیل حرکت های فکری به نفع خود بهره برداری کردند و هر کس را خلاف حکومت خود دیدند به عنوان دفاع از حقیقت و دین از میان برداشتند.

۲- ازدواج با غیر عرب در سبک طعام و لباس و آداب معاشرت

۱- عمر فروخ، ج ۲، ص ۳۶ - ۳۳.

عرب تأثیر فراوانی گذاشت همچنانکه عرب خالص فضیلتی بر غیر عرب قایل نبود ، نسل جدید هم عقیده داشتند که عرب در هیچ چیز بر دیگران فضیلتی ندارند این برابری بین عرب و غیر عرب («شعوبیه») نامیده شده است .

در حکومت عباسی طبقه‌ای تأثیر عمیقی در زندگی جدید گذاشت؛ این طبقه جاریه‌ها بودند . جاریه در اصل دختر و زن جوان است اما در اصطلاح یعنی کنیزك . جاریه‌ها در عصر عباسی خدمه منازل نبودند بلکه زیر دست و تحت نظر استادانی انواع علوم را نظیر فقه و احکام و اقسام هنرها از قبیل خنیاگری ، رقص یا شعر یاد می‌گرفتند . آنگاه این جاریه‌ها به قیمتهای گزاف فروخته می‌شدند . حتی بعضی از جاریه‌ها شاعر هم بودند . مردم با جاریه‌ها ازدواج می‌کردند و گاهی فرزندان جاریه‌ها مشهورتر از فرزندان آزادگان به‌بار می‌آمدند ، مانند منصور و رشید و مأمون و معتصم ؛ البته کثرت کنیزکان در دربارهای خلفا و امرا و محافل لهو و لعب باعث فساد اجتماعی و تباهی اخلاق شد .

۳- تعرب، یعنی تشبه به عرب در بین موالی زیاد شد ؛ تا آنجا که انساب عربی به‌خود می‌پیوستند چنانکه ابوتمام رومی شد : حبیب بن اوس بن حارث بن قیس... بن عدی بن عمرو بن حارث بن طی بن ازد... بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان^۱ . همچنین مسلمانان از ترك و فرس و روم رنگ عربی به‌خود گرفتند . زبان عربی زبانشان شد ، تاریخ عربی تاریخشان ، و زندگی عربی زندگی‌شان گردید . حتی آنانکه به‌دین اسلام درنیامده بودند و اهل کتاب (یهود و نصاری)

۱- تاریخ بغداد ، ج ۸ ، ص ۲۴۸ .

بودند بظاهر فرقی از این نظر با مسلمانان نداشتند و چه بسا نام و کنیهٔ عربی بکار می‌بردند .

۴- عرب در اصل - جز اندکی - بدوی بودند و صحرا نشین، همیشه در پی آب و غذا کوچ می‌کردند و دوستی‌ها و دشمنی‌ها و تعصبات قومی خود را به همراه چادر خود - به هر جا می‌رفتند با خود می‌بردند . اما شهرنشینی آنان را به لهو و لعب و داشت و شجاعت و بزرگواری و وفاداری و دیگر صفات نیک را از دستشان گرفت و عادات تمدن را همانند شراب خواری و عیش و عشرت‌ها جانشین آن صفات نیک نمود . هر چند شهرنشینی هم مزایایی داشت از قبیل توسعهٔ آبادانی و پیشرفت دانش و هنر و مسافرت‌های زیاد که باعث می‌شد عرب‌ها با اقوام گوناگون و فرهنگ و تمدن جدید آشنا بشوند .

۵- فورم دولت و حکومتی که عرب پیش از اسلام داشت برای امپراطوری جدید و جامعهٔ جدید مناسب نبود . سرزمین‌هایی که جدیداً فتح می‌شد برای خود حکومت‌هایی داشتند . عرب در استفاده از مهارت و تخصص دولتیان این سرزمین‌ها خودداری ننمودند ؛ مثلاً ایرانیان برای رسیدن به حکومت عباسیان را یاری کردند ، عباسیان هم برای ادارهٔ حکومت ایرانیان را روی کار آوردند تا آنجا که تمام کارهای حکومتی عباسیان را ایرانیان در دست داشتند .

برای تفصیل رء : تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف . تاریخ الدولة العربیة و سقوطها ، قله‌اوزن ، ترجمهٔ ابو زید .

دوره‌های عصر عباسی

دولت عباسی از چند نظر با دولت اموی اختلاف داشت :
 دولت اموی، عرب بدوی بود، در حالی که دولت عباسی رنگ ایرانی داشت جز از حیث زبان و ادبیات که پیوسته عربی بود. در این عصر ادبیات و علوم عرب پیشرفت کرد و ریشه گرفت و دانشهای پیشینیان به زبان عربی ترجمه شد، شعرا و ادبا و نحوین و مورخان و لغت شناسان و فقها و مفسران و اهل حدیث و فلاسفه و اطبا پیدا شدند.
 زمان دوره عباسی در بغداد اندکی بیش از پنج قرن است؛ از انقراض بنی امیه (۱۳۲ هـ) تا سقوط بغداد بدست هلاکو به سال ۶۵۶ هـ.

ادبیات عرب، در طول این مدت با تغییرات دولتها و غلبه ملتها بنا به اقتضای انقلابات سیاسی یا اجتماعی دگرگون شد.
 دانشمندان تاریخ ادبیات عرب، عصر عباسی را بنا به خصائص هر عصر از نظر اختلاف اقوال اجتماعی یا سیاسی یا نظر به اختلاف دولتهایی که زمام امور را در هر عصر بدست گرفته‌اند به چهار عصر تقسیم کرده‌اند :

- ۱- عصر اول عباسی : از ظهور دولت عباسی یعنی ۱۳۲ هـ تا اول خلافت متوکل به سال ۲۳۲ هـ.
- ۲- عصر دوم عباسی : از خلافت متوکل به سال ۲۳۲ هـ تا استقرار دولت آل بویه در بغداد به سال ۳۳۴ هـ.

- ۳- عصر سوم عباسی : از استقرار آل بویه به سال ۳۳۴ ه .
تا ورود سلجوقیان به بغداد به سال ۴۴۷ ه .
- ۴- عصر چهارم عباسی : از ورود سلجوقیان به بغداد تا سقوط
آنان بدست تاتار به سال ۶۵۶ ه .^۱

ادبیات دوره عباسی و خصایص آن

ادبیاتی که در صدر دولت عباسی بوجود آمد معروف است به « ادبیات عباسی » منسوب به حکومت آن عصر، و « ادب مولد » (چون بسیاری از ادبای آن دوره « مولدین » بودند یعنی از پدر و مادری به دنیا آمده بودند که یکی عرب و دیگری غیرعرب بوده) ، یا « ادبیات محدث » (زیرا ادبای این دوره نسبت به ادبای جاهلی و اموی متأخر بودند) . با این ترتیب خود ادبیات هم « مولد » بود زیرا از لحاظ معانی و اسلوب عربی خالص نبود .

در این دوره فنون و معانی و اغراضی به ادبیات عرب وارد شد که قبلاً در آن سابقه نداشت مانند غزل مذکر و خمریات و زیاده روی در اوصاف شهر نشینی و اهمال در تعصب عربی بدوی . شکوه جمل و طلل جای خود را به گردشگاهها و زیبا رویان داد . ذوق جدید ، آثار تقلید از پیشینیان و احترام بر آنان را کنار گذاشت و به جای آن فرار از زندگی بدوی و اغراض گذشتهگان را جایگزین کرد .

از نظر اسلوب، آشنایی به خصایص الفاظ و ترکیبات، ضعیف شد ولی تعبيرات رقیق گردید هر چند کثرت صنایع ادبی مخصوصاً جناس و طباق تکلف پیش آورد .

نثر هم در دوره عباسی دگرگونی بزرگی یافت و تألیف به اصطلاح

امروزی آغاز گردید^۱.

علوم ادبی

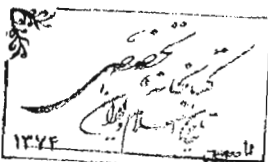
مراد از ادبیات در آغاز اسلام، جمیع اقوال و اشعار و اخبار و امثال عرب بود تا در تفسیر و ضبط الفاظ قرآن و فهم آیات از آنها کمک گرفته شود. این امر از قرن اول هجری مورد توجه قرار گرفت. چنانکه ابن عباس می گفت: « هر گاه در قرآن مجید چیزی را نفهمیدید حل آنرا در اشعار عرب جستجو کنید زیرا شعر دیوان عرب است^۲ ». آنگاه ابوالاسود دؤلی برای ضبط معانی، علم نحو را اختراع کرد. و برای اشتشهاد در صرف و نحو نیز به جمع اقوال و اشعار عرب نیاز افتاد و دولت اموی در احیای لغت و ادب جاهلی کوشید و کسانی را که در حفظ و نقل ادبیات جاهلی دستی داشتند مورد محبت قرار داد؛ بدین ترتیب بنای علوم ادبی در این دوره پی ریزی شد.

ادبا در دوره عباسی

رغبت به زبان و ادبیات مخصوصاً در عصر اول عباسی زیاد شد. چون خلفای اول عباسی و وزرای ایشان که برامکه بودند به علم و ادب و شعر رغبت فراوان داشتند، رغبت و علاقه شان هم منحصر به شعر

۱- عمر فروخ، ج ۲، ص ۳۹ و ۴۰.

۲- العمدة، ج ۷، ص ۱۱.



نبود بلکه دانشمندان و ادبا را از کوفه و بصره برای افاضه و تعلیم فرزندانشان می‌آوردند چنانکه منصور شرقی قطامی را آورد تا به‌پسرش مهدی ادبیات و نسب بیاموزد. مهدی هم به ادبیات و ادبا، علاقه‌مند بار آمد و مفضل ضبی «مفضلیات» را برای او تألیف کرد. مجالس بسیاری برای مناظره بین ادبا و نحوین ترتیب می‌داد که کسائی و یزیدی و دیگران در آنها حاضر می‌شدند^۱. بعد، از کسائی خواست که به‌پسرش هارون الرشید تعلیم بدهد.

وقتی خلافت به هارون الرشید رسید احترام خاصی به استادش کسائی قابل شد تا آنجا که وی را در حضورش روی صندلی می‌نشاند. و از او خواست که به‌پسرش امین تعلیم بدهد. هارون علاقه شدیدی به استماع مناظرات ادبا داشت؛ مجالسی برای مناظره اصمعی و ابو عبیده برپا می‌داشت. هر وقت دلتنگ می‌شد راویان را دعوت می‌کرد که برایش اخبار عرب بگویند. وقتی خوشش می‌آمد پاداشی بالغ بر صد هزار درهم می‌بخشید^۲ و زرا و امرای این حکومت نیز در نزدیکی به اهل علم از خلفا پیروی می‌کردند چنانکه برامکه بزرگترین مشوق علم و ادب بودند.

عربها در صدر اول به جای ادبیات به سیاست و شعر و خطابه می‌پرداختند؛ زیرا در ضبط کلام یا قرائت قرآن از استشهاد و یادگیری قواعد و حفظ الفاظ بی‌نیاز بودند اما بیگانگانی که از ایرانیان و غیره، اسلام می‌آوردند، برای فرا گرفتن زبان عربی بسرفواعد و شواهد

۱- الاغانی، ج ۱۸، ص ۷۶.

۲- طبقات الادبا، ص ۱۶۲.

محتاج می‌شدند زیرا زبان عربی زبان مادری‌شان نبود و چون اکثرشان چیزی نداشتند در پی کسب رزق و امرار معاش بودند؛ برای یادگیری ادبیات به بصره و کوفه وارد می‌شدند. این دو شهر در مرز بادیه بودند یا بعبارت دیگر واسطه اتصال بین تمدن و بداهت بودند در زمان عباسیان و رودشان زیادتر شد چون عباسیان در عراق سکنی گزیدند که نزدیک این دو شهر بود و جماعتی زیاد از قبایل عرب هم در صدر اسلام در آنجا سکنی گزیده بودند و موالی‌شان نیز با آنان در آنجا زندگی می‌کردند از این موالی گروهی ادیب برخاستند که در جهان ادب دارای فضیلتی بزرگ هستند. اکثر آنان از موالی بنی‌اسد بودند که در جوار کوفه فرود آمده بودند و سایرین نیز جوار بصره را برای زندگی انتخاب کرده بودند^۱.

رواة ادب

عده‌ای از این ادبا به جمع اشعار و اخبار و امثال عرب پرداختند که «رواة» نامیده شده‌اند زیرا آنچه را که از عرب بسادیه - که زبان‌شان عربی خالص بود - می‌شنیدند روایت می‌کردند. البته همانطور که فساد و تباهی در اعراب کلمات، دانشمندان را داشت که در پی چاره‌سازی برآیند و علم نحو را تدوین کنند، معانی لغات و طرز استفاده از کلمات نیز بمرور زمان دست خوش عیب و لحن و فساد گشت و به همین سبب دانشمندان زبان متوجه این مطلب شدند و بجمع و تدوین لغات و تحقیق و بیان معانی آنها پرداختند

۱- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۰۷.

و چون بیشتر لحن و فساد در شهرها دیده می‌شد و عربهای بادیه و صحرا نشین زبانشان خالص و خالی از فسادمانده بود دانشمندان لغت شروع بسیاحت و مسافرت بمیان قبایل عرب در بادیه نمودند . هر چه از آنان می‌شنیدند بقلم آورده و بطور صحیح و دقیق ضبط می‌کردند . بعد از چندی خود اهل بادیه هم چون دیدند که بازار ضبط لغات رواجی دارد و مردم شهرها و خواص بنظر احترام بکلام صحیح و فصیح می‌نگرند ، بشهرها روی آوردند و دانش‌پژوهان از روی لهجه و آهنگ و ادای آنها کتاب و دفتر و دیوان ترتیب دادند تا آنجا که روایت لغات و کلمات یکی از موارد استفاده مالی و مادی مردم گشت . این موضوع در اواخر دوره بنی‌امیه آغاز گردید و در بصره و کوفه و سپس در بغداد رواج کامل یافت . برخی از فصحای مشهور که لغویون از آنها روایت کرده‌اند مثل ابوالبیداء و ابوالمهدیه و جرمازی نامشان در تاریخ لغت ثبت گردیده است و تنی چند از علمای لغت که رنج صحرا نوردی و بیابان‌گردی و کوه پیمائی را در راه جستجوها و کنجکاوای‌های علمی بر خود هموار کرده‌اند و تاریخ ادبیات عرب مرهون زحمت و فعالیت ایشان است نامشان بدین قرار است : قتاده سدوسی و ابوعمر بن العلاء و ابو عبیده و اصمعی و ابو زید انصاری و نصر بن شمیل و ...^۱

برای تفصیل رء : الوسيط ، الشيخ احمد الاسكندري . تاريخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان . تاريخ ادب العربی ، احمد حسن الزيات .

معروفترین روایة ادب

ابو عمرو بن علا

ابو عمرو زبّان بن علا یکی از قراء سبعة^۱ به سال ۶۷ هـ (۴۸۷ م) در مکه بدنیا آمده^۲، از ترس حجاج با پدرش از کوفه فرار کرد. ابو عمرو خود از اشراف عرب بود. فرزدق و دیگران او را مدح گفته‌اند در علم قرائت و ایام عرب آگاهترین مردم بود و به جمع کردن علوم و اشعار عرب علاقه و افری داشت.

اکثر نحاة آن روزگار نحو را از او یاد گرفته‌اند گویا دو کتاب هم تألیف کرده به نام: مرسوم المصحف و شرح دیوان خریق، ولی هیچیک به ما نرسیده است.

مرگ او به سال ۱۵۴ هـ. در کوفه اتفاق افتاده است.^۳

برای تفصیل رك: كتاب الاشتقاق، ابن درید، البیان والتبیین، الجاحظ. دائرة المعارف الاسلامیه.

ابو عبیده معمر بن مثنی

ابو عبیده معمر بن مثنی ایرانی الاصل و از يك خانواده یهودی

۱- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲- عمر فروخ، ج ۲، ص ۷۳.

۳- الاعلام.

است به سال ۱۱۰ هـ (۷۲۸ م .) در بصره بدنیا آمده^۱ و از اخفش کبیر و ابو عمرو بن علا و دیگران دانش آموخته است. معتقد بمذهب خوارج و از طرفداران سخت شعوبیه بود^۲. در مجلس هارون الرشید با اصمعی مناظره و مناقشه داشت . عده‌ای از دانشمندان تربیت یافته او هستند . اخباری را که مورخان عرب تا امروز نقل کرده‌اند همه را او روایت کرده است^۳.

ابو عبیده تألیفات زیادی داشته، چنانکه صاحب‌الفهرست ۱۰۵ تألیف به او نسبت داده است . از آثار او که در دست است کتاب « نقائص جریر و فرزدق » می‌باشد .

مرگ او به سال ۲۱۰ هـ . در بصره اتفاق افتاده است^۴.

برای تفصیل رء : الفهرست ، ابن الندیم . دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن خلکان .

ابو زید انصاری

ابو زید سعید بن اوس انصاری به سال ۱۱۹ هـ . در بصره به دنیا آمده^۵. در همانجا بزرگ شد و از دانشمندی نظیر ابو عمرو بن علا و مفضل ضببی دانش آموخت . از نظر روایت لغت موثق‌تر از اصمعی و ابو عبیده است چنانکه سیبویه هر وقت می‌گفت : « سمعت الثقة »

۱- الاعلام .

۲- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ .

۳- المنهر ، ج ۲ ، ص ۳۸ .

۴- دائرة المعارف الاسلامیة .

۵- الاعلام .

منظورش ابو زید بوده است . با عرب بسادیه تماس داشته و اشعار و اخبار بسیاری از آنان یاد گرفته است . او تنها دانشمند بصری است که از کوفیون روایت کرده است . از کتابهای اوست : کتاب النوادر . کتاب المطر .

مرگ ابو زید به سال ۲۱۵ هـ . اتفاق افتاده است^۱ .

برای تفصیل رُك : ابن خلکان . الفهرست ، ابن الندیم . معجم الادباء ، باقوت . دائرة المعارف الاسلامیة .

اصمعی

عبدالمک بن قریب اصمعی به سال ۱۲۳ هـ . (۷۴۰ م .) در بصره متولد شد^۲ لغت و حدیث و قراعت را از دانشمندان زمان فرا گرفت و با عربهای بادیه بسیار معاشرت کرد و از آنان شعر و ادب و لغت یاد گرفت . در زمان هارون الرشید به بغداد آمد و شاگرد خلیل بن احمد و خلف احمر شد .

درباره اصمعی و ابو عبیده از ابو نواس پرسیدند : جواب داد که ابو عبیده اخبار اولین و آخرین را می‌داند ، اما اصمعی بلبلی است که با نغمه‌هایش شنوندگان را به طرب می‌آورد^۳ .

اصمعی دانشمند لغت و راوی و نقاد شعر بود ، نحو را بخوبی

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

۲- « » ج ۲ ، ص ۲۰۵ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱۵ .

می‌دانست چنانکه دربارهٔ نحو و ادب قولش معتبر بود. ادعا می‌کرده که ده هزار قصیده حفظ دارد. در اواخر عمر به زهد گروید، و از دربار خلافت کناره گرفت حتی مأمون او را بحضور طلبید ولی او به بهانهٔ ناتوانی و پیری از رفتن سر باز زد. البته در آن اوقات فتنهٔ خلق قرآن برپا بود و اصمعی از معرکه بدور ماند و گوشه‌گیری اختیار کرد. مأمون همواره برای رفع مشکلات ادبی و لغوی خود بر او پیغام می‌فرستاد.

اصمعی در حدود ۴۲ جلد کتاب تألیف کرده که بیشتر آن دربارهٔ لغت عرب است. از آن جمله: کتاب الخیل، کتاب النخل، کتاب دلایل، کتاب اسماء الوحوش و کتاب معانی الشعر است، اما متأسفانه اغلب این کتابها به دست نیامده. وفاتش به سال ۲۱۶ هـ. در سن نود سالگی اتفاق افتاده است.^۱

برای تفصیل رُك: الفهرست، ابن الندیم، ابن خلکان. الاصمعی، احمد زکی. الاصمعی، حیات و آثاره، عبدالجبار الجومرد.

رواة شعر

عده‌ای از راویان اغلب به روایت شعر پرداخته‌اند و تمام هم خود را به جمع و حفظ و تدوین شعر عرب جاهلی و غیره صرف کرده‌اند. البته این راویان غیر از آن راویانی هستند که مخصوص شعرا بودند و هر کدام راویة شاعری بودند و شعر شاعر خود را می‌خواندند.

۱- عمر فروخ، ج ۲، ص ۲۰۵.

شاعران جاهلی خیلی زیاد بودند ولی تنها اخبار در حدود صد و چند^۱ نفر از آنان به ما رسیده و بقیه به علت اینکه خودشان و راویه هایشان در جنگهای زمان حضرت رسول و خلفای راشدین مرده‌اند از بین رفته است .

وقتی در صدر اسلام مسلمانان در تفسیر و قرائت به داشتن معانی الفاظ نیازمند شدند سعی کردند که اشعار و اقوال و امثال عرب را جمع کنند بعد رفته رفته بعضیها اختصاصاً به جمع شعر پرداختند و بعضیها به شواهد نحو و یا امثال و یاروایت لغت مشغول شدند . مشهور آنست که اخبار جاهلیت پیش از اسلام مدون نبوده ، ولی ظاهراً بخشی از آن مربوط به ایام منازره در نزد مردم حیره مدون بوده است^۲ .

مشهورترین این راویه‌ها عبارتند از : حماد راویه ، مفضل ضیبی ، خلف احمر .

معروفترین رواة شعر

حماد راویه

حماد بن میسره اصلش از دیلم و معاصر بنی امیه و بنی عباس است . در حدود سال ۷۵ هـ . به دنیا آمده در آغاز جوانی معاشر راهزنان و دزدان بود روزی به خانه‌ای دستبرد زد و کتابی به دستش

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ .

۲- » » ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ .

افتاد که حاوی اشعاری از انصار بود بسا خواندن آن به ادبیات و شعر علاقه پیدا کرد و به فراگیری ادب و شعر و ایام عرب و لغات پرداخت و در علم و ادب به جایی رسید که «راویه» لقب گرفت. ولید بن یزید خلیفه اموی از او پرسید که به چه مناسبت ملقب به راویه شدی؟ گفت: من برای هر یک از حروف هجا صد قصیده از اشعار جاهلی روایت می‌کنم، و هکذا از هر شاعری که امیر المؤمنین می‌شناسد یا از او شعری شنیده، و نیز از کسانی که آنان را نمی‌شناسی و از آنان شعری نشنیده‌ای. هر کس شعری از قدیم و جدید برایم بخواند می‌توانم قدیم و جدید آنرا تشخیص بدهم. ولید در این مورد او را بوسیله متخصصان آزمایش کرد و دید راست می‌گوید بنابراین پاداش بزرگی برایش مقرر کرد. حماد در آن آزمایش دو هزار و نهصد قصیده جاهلی روایت کرد و صد هزار درهم پاداش گرفت.^۱

گاهی شعری می‌ساخت و به شعرای قدیم نسبت می‌داد چنانکه عربی قصیده‌ای در پیش حماد خواند که گوینده شعر معلوم نبود حماد گفت این قصیده را به طرفه نسبت دهید.

«معلقات سبع» را حماد جمع کرده، بعلاوه اشعار اکثر قبایل و اکثر شعرای بنی‌امیه را هم او جمع‌آوری نموده است.^۲

مرگ او به سال ۱۵۶ هـ. اتفاق افتاده است.^۳

برای تفصیل رُك: الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی. معجم الادباء، یاقوت. دائرة المعارف الاسلامیه. کتاب المعارف، ابن قتیبه.

۱- جرجی زیدان، ج ۲ ص ۱۲۰.

۲- وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۹۲.

۳- دائرة المعارف الاسلامیه.

مفضل ضبّی

ابوالعباس مفضل بسن محمد ضبّی یکی از مشهورترین علمای کوفه است که به سال ۱۰۰ هـ در کوفه به دنیا آمده است^۱.
 راویۀ اخبار و لغوی و نحوی و نقاد شعر و یکی از قراء بود کتاب «المفضلیات» را به نام مهدی خلیفه عباسی تألیف کرده که ۱۲۶ قصیده از اشعار جاهلی و اسلامی در آن هست^۲.

علاوه بر «المفضلیات» کتاب «الامثال» و کتاب «الاختیارات» و کتاب «معانی الشعر» و «کتاب الالفاظ» را هم تألیف کرده است.
 مرگ او به سال ۱۸۷ هـ اتفاق افتاده است^۳.

برای تفصیل رء: الفهرست، ابن الندیم، معجم الادباء، یاقوت، میزان الاعتدال، الذهبی، غایة النهاية، ابن جزری، بغیة الوعاة، السیوطی.

خلف احمر

خلف بن حیان احمر اصلش از فرغانه^۴ عالم نسب و نحو و اخبار و یکی از مشهورترین راویه‌ها و نقادان شعر است. خودش شاعری خوب بود چنانکه کسی نمی‌توانست بین شعری که روایت می‌کرد و

۱- عمر فروخ، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- الاعلام.

۳- «ج ۲، ص ۱۱۹».

۴- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۲۱.

شعری که خود می ساخت فرقی بگذارد .

صاحب « الفهرست » يك كتاب از او نقل می کند^۱.

وفات خلف در سال ۱۸۰ هـ . اتفاق افتاده است^۲.

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم . معجم الادباء ، یاقوت . الاعلام ، الزرکلی .

ادبا و مؤلفان معروف این دوره

ابن قتیبه

ابو محمد عبدالله بن قتیبه دینوری به سال ۲۱۳ هـ . در کوفه به دنیا آمد^۳ و از علمای آنجا تفسیر و حدیث و لغت و نحو ادب و تاریخ یاد گرفت ، چون مدتی زیاد در دینور به قضاوت پرداخته ، به دینوری مشهور شده . بعداً مدتی هم در بغداد به تدریس اشتغال داشته است . او فقیهی دانشمند و ادیبی نقاد و لغوی و نحوی بود . خطیب اهل سنه، علیه معتزل بود و باشعوبیه مخالفت می کرد حتی کتابی در رد آنها تألیف کرده بنام « التسوية بين العرب والعجم و تفضيل العرب » از اینکه مردم به علوم جدید روی می آوردند انتقاد می کرد چون معتقد بود که این امر مردم را از علوم دین و لغت و ادب باز می دارد . او اول کسی است که به نقد ادبی پرداخته، از جمله کتابهای مشهورش « الشعر و الشعرا » است که تاریخ ادبی شعرای جاهلیت و اسلام و قسمتی از عصر عباسی است .

۱- الفهرست ، ص ۵۵ .

۲- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۲۲ .

۳- دائرة المعارف الاسلامية .

و هکذا « ادب الکاتب » است که در آن از هنر نویسندگی و قوانینی که مورد نیاز نویسندگان و دانشمندان است بحث کرده . این کتاب نیز بسیار مشهور است .

عیون الاخبار ، که حاوی ده کتاب است .

کتاب المعارف ، که از قدیمترین کتب تاریخ است .

ابن قتیبه به سال ۲۷۶ هـ . در بغداد در گذشت^۱ .

برای تفصیل رء : الفهرست ، ابن الندیم . بغية الوعاة ، السيوطي . ابن قتيبه ، محمد زغلول سلام . ابن قتيبه العالم الناقد ، عبدالحميد سند . ابن خلکان . الانساب ، السمعاني .

ابن عبدربه

ابو عمر احمد بن محمد بن عبدربه به سال ۲۴۶ هـ . در قرطبه بدنیا آمد^۲ و پرورش یافت و بتحصيل علوم عربی از شعر و اخبار و نوادر و تاریخ و لغت و نحو پرداخت و در تمام این علوم به درجه کمال رسید و بیشتر از همه دانشمندان از این علوم حفظ کرد . در جوانی به شعر دست یازید و قصاید و مقطعات بسیار لطیفی سرود تا آنجا که متنبی وقتی شعر او را شنید وی را (ملیح اندلس) نامید^۳ . در اوایل عمر بسیار عیاش و خوشگذران بود ولی در اواخر عمر عیاشی را کنار گذاشت و توبه کرد و اشعاری را که در غزل و لهُو سروده بود کار بیهوده شمرد و بجای آنها در همان وزن و قافیه قصایدی در زهد

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۹۷ .

۲- دائرة المعارف اسلامية .

۳- زیات ، ص ۳۲۲ .

و پارسایی ساخت و آنها را «محصات» نامید^۱.
 او یکی از مخترعان «موشحات» است^۲ متأسفانه از اشعار او
 چیز زیادی به دست ما نرسیده است.
 ابن عبدربه همواره در قرطبه محترم بود و در اواخر عمر چند
 سالی هم دچار فلج شد و بالاخره به سال ۳۲۸ هـ درگذشت^۳.

کتاب العقد الفرید :

شهرت عمده ابن عبدربه مربوط است به کتاب «العقد الفرید»
 که به نظر نقادان عرب گنجینه‌ای است که خلاصه علوم آن عصر را
 در بر دارد : طب ، موسیقی ، اخبار ، انساب ، لغت ، امثال ، شعر ،
 عروض و غیره ...

این کتاب نخستین کتابی است که بابهای منظمی دارد . مؤلف
 کتاب را برحسب موضوعات تقسیم کرده و هربابی را بنام یکی از
 سنگهای قیمتی نامیده است . این کتاب تا امروز همواره مورد توجه
 دانشمندان جهان قرار گرفته و جزو کتابهای کلاسیک ادبیات عرب
 می‌باشد .

برای تفصیل رك : ابن‌خلکان . معجم الادباء ، یاقوت . یتیمه الدهر ، ثعالبی .
 بغية الوعاة ، السيوطی . دائرة المعارف الاسلامية . تاریخ علماء الاندلس ، ابن
 الفرضی . الاعلام ، الرزکلی .

۱- الوسيط ، ص ۲۲۴ .

۲- زیات ، ص ۳۲۲ .

۳- دائرة المعارف الاسلامية .

ابوالفرج اصفهانی

ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی به سال ۲۸۴ هـ . در اصفهان بدینا آمد^۱ و در بغداد پرورش یافت . از ابن درید و ابوبکر اخباری و اخفش اصغر و طبری و غیره دانش کسب کرد و از اخبار و انساب و اشعار و ایام عرب بسیاری فرا گرفت . علاوه بر لغت و نحو از عده‌ای از دانشهای طبیعی نظیر طب و نجوم آگاهی کامل یافت و آنگاه پنجاه سال صرف تألیف کتاب اغانی کرد و آنرا به حلب آورد و به سیف الدولة بن حمدان تقدیم نمود اما سیف الدولة پاداش شایانی بر او نداد او نیز به بغداد بازگشت و به سال ۳۵۶ هـ . در همان جا درگذشت^۲ .

ابوالفرج مذهب شیعه زیدی داشته و علاوه بر اغانی کتاب « دیارات » و کتاب « مقاتل الطالبین » را تألیف کرده که دومی به فارسی هم ترجمه شده است .

کتاب الاغانی :

هارون الرشید به خنیاگران از جمله ابراهیم موصلی دستور داد که صد آهنگ برایش انتخاب کنند . ابوالفرج آن صد آهنگ را اساس کتاب خود قرار داد و کتابش را « الاغانی » نامید (ج اغنیه به معنی آهنگ و آواز) در بیان هر آهنگ شرح حال آهنگ ساز را بتفصیل آورده و به ذکر حال شعرا و ادبا و خنیاگران مرد بازن پرداخته،

۱- الاعلام .

۲- دائرة المعارف الاسلامیة .

در ضمن آثار و اخبار و اشعار، تاریخ عرب و ملوک عرب را هم به میان آورده است^۱.

مورخان و نقادان عرب متفقند که این کتاب در موضوع خود بدیل ندارد و اگر این کتاب تألیف نمی‌یافت بسیاری از اخبار جاهلیت و صدر اسلام و بنی‌امیه از بین می‌رفت.

گفته‌اند صاحب بن عباد هر وقت مسافرت می‌کرد سی‌شتر کتابهای او را حمل می‌کرد وقتی این کتاب را بدست آورد از حمل دیگر کتب در سفرها بی‌نیاز شد^۲.

برای تفصیل رُك : تاریخ بغداد، خطیب بغدادی . یتیمه الدهر، ثعالی . معجم الادباء، یاقوت . ابن خلکان . بروکلان، ج ۱ . ملحق، ج ۱ .

ابن رشیق قیروانی

ابوالعباس حسن بن رشیق به سال ۳۹۰ هـ در محمدیه بدنیا آمد^۳ و مقدمات ادبیات را در آنجا یاد گرفت سپس به قیروان مسافرت کرد و پادشاه آنجا المعز الفاطمی را مدح کرد و شهرت یافت و در همان شهر بود تا اینکه عربها بآنجا حمله کردند و ساکنان آنجا را بهلاکت رسانیدند و آنجا را ویران کردند. ابن رشیق هم بناچار از قیروان به صقلیه کوچ کرد و بالاخره به سال ۴۵۶ هـ^۴ یا ۴۶۳ هـ^۵ در آنجا درگذشت.

۱- زیات، ص ۲۶۳ و ۳۶۴ .

۲- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۳۲۶ .

۳- دائرة المعارف الاسلامیة .

۴- » » » .

۵- الاعلام .

ابن رشیق کتابهای بسیاری تألیف کرده که مشهورترین آنها کتاب «العمدة فی صناعة الشعر و نقده» است در نقد شعر .

برای تفصیل رك : بساط العقیق فی حضارة القیروان و شاعرها ، حسن حسنی عبدالوهاب . بغیة الوعاة ، السیوطی . فوات الوفیات ، الکتبی . دائرة المعارف الاسلامیة .

تدوین و تألیف

مظهر ادبی که در دوره عباسی بسیار چشمگیر شد تدوین و تألیف بود . ادبیات قدیم بر روایت متکی بود ، یعنی مردم از طریق زبان و بطور شفاهی مطلب را بهم نقل می کردند . اما در دوره عباسی تدوین شروع شد و راویان و علماء هرچه می شنیدند یا بر ذهنشان خطوط می کرد می نوشتند .

تدوین در جهات متعدد حرکت می کرد :

۱- اثبات روایات همچنانکه شنیده می شد (مخصوصاً آنچه به حدیث و تاریخ مربوط بود) .

۲- اثبات معانی روایات بعد از ایجاز آنچه طولانی یا مکرر بود (خصوصاً در آنچه متعلق بود به تاریخ ادبیات و اصول اجتماعی) .

۳- تنظیم روایات (تا آنجا که امکان داشت متشابه آنها را در يك محل جمع می کردند) .

۴- تألیف ، یعنی تدوین کننده ، نظام معینی برای مواد ادبی یا علمی وضع می نمود .

۵- ترجمه در دوره عباسی توسعه یافت و حکم و آداب سلوک

و فنون علم و فلسفه از زبانهای فارسی و سریانی و یونانی و هندی معمول شد .

۶- چه بسا تدوین‌کننده روایات ، در صحت و ارزش روایت، نظری را بر نظری ترجیح می‌داد یا آنچه را که از شعر و نثر تدوین می‌یافت تفسیر می‌کرد و این حرکت طلیعه « نقد » شد و رفته رفته در کتابهای خود مقطع خاصی را به نقد لغوی یا بلاغی یا ادبی معین کردند و از این بعد کتابهای نقد بوجود آمد^۱.

نثر در این دوره

انقلاب دوره عباسی که تأثیری شگرف در افکار و عقاید مردم بوجود آورده بود ، در زمینه ادبیات نیز دگرگونی پراهمیتی ایجاد کرد . تشکیلات بزرگ حکومتی و توسعه مناطق تحت نفوذ خلفا و همچنین اختلاف و آزادی مذاهب و عوامل دیگر ، باعث شد که نثر علاوه بر دفترنویسی و انشای رسائل ، که تنها مقاصد نثر دوره اموی بود ، در زمینه‌های دیگر نیز از قبیل تألیف و ترجمه و مقالات و مقامات و عهدود و مناظره و نامه‌های مختلف مانند تبریک و امتنان و تسلیت و غیره ، پیشرفت و توسعه پیدا کند .

در این دوره ، نویسندگی جای خطابه را گرفت و در ایفای وظایف سیاسی و تبلیغات به تبع دواوین تنوع پیدا کرد .

در آغاز این دوره ، سبک نویسندگی همان سبک عبدالحمید بود که عبارت از آوردن جملات کوتاه و غلو آمیز و آراسته بود خصوصاً این سبک در نامه‌ها و توقیعات بیشتر بچشم می‌خورد زیرا اکثر این نامه‌ها برای خلفا و وزرا بود .

بعد از آنکه عربها به خوشگذرانی پرداختند و بیشتر از پیش با ایرانیان اختلاط پیدا کردند و از خوی آنان تأثیر پذیرفتند ، سبک پیشینیان را رها کردند و شیوه دیگری برای نگارش انتخاب کردند . در این دوره نویسنده يك معنی را با جملات متوالی ادا می‌نماید و این تکرار را بلیغتر و مؤثرتر از ایجاز می‌شمارد و از اختصار و کوتاهی جملات صدر اسلام اجتناب می‌کند .

اما بعد از ضعف خلافت ، بتدریج این سبک نویسندگی ارزش خود را از دست داد و تطویل و تضمین اشعار و سجع در جملات ، که برای شرح و حلاجی هرچه بیشتر معانی و مضامین بود ، جای خود را به يك عده جملات بسیار زیبا و آرایش یافته و مسجع ولیکن تو خالی و بی‌معنی داد. نویسندگان چنان در سجع و ترصیع و تضمین اشعار غلو و اغراق بخرج دادند که معانی و مبانی جملات فاسد و تباه گشت چنانکه شمشیری چوبین را در غلافی زرین قرار دهند حتی این روش در کتابهای تاریخی نظیر تاریخ عتبی و فتح قدسی نیز دیده می‌شود. تقسیمات سبک نویسندگی در عصر عباسی : نویسندگان این دوره

نسبت به چهار دوره عباسی به چهار طبقه تقسیم می‌شوند :

طبقه اول : پیشوای این طبقه ابن مقفع است و اختصاصات سبک این طبقه عبارتست از آوردن عبارات گوناگون و جملات بریده از هم

و هموزنی کلمات و سادگی و توجه بمعنی و دوری از سجع واجتناب از آوردن کلمات غریب و وحشی و الفاظ عامیانه، چنانکه خود ابن مقفع در تعریف بلاغت می‌گوید: «بلاغت آنست که اگر جاهل بشنود گمان برد که توانا بر گفتن مثل آنست»^۱ از پیروان این سبک می‌توان یعقوب بن داود (متوفی در ۱۸۷ هـ) و جعفر بن یحیی (متوفی در ۱۸۷ هـ) و حسن بن سهل (متوفی در ۲۳۶ هـ) و عمرو بن مسعده (متوفی در ۲۱۷ هـ) و سهل بن هارون (متوفی در ۲۱۵ هـ) را نام برد.

طبقه دوم: این طبقه را پیروان جاحظ تشکیل می‌دهند، سبک جاحظ در سادگی و جزالت عبارت، شباهت زیادی به طبقه اول دارد، اما از اختصاصات این سبک می‌توان تقطیع جمله به قسمت‌های مختلف مقفی و مرسل و کثرت اطناب در الفاظ و جمله‌ها و آمیزش با شوخی و مزاح برای رفع خستگی و ملال خواننده و آوردن جمله‌های معترضه و عالی را نسام برد. ابن قتیبه (متوفی در ۲۷۶ هـ) و مبرد (متوفی در ۲۸۶ هـ) و صولی (متوفی در ۳۳۵ هـ) از این طبقه‌اند.

طبقه سوم: پیشوایشان ابن العمید است، که بدیع‌ترین و دلچسب‌ترین سبک‌های این دوره را بوجود آورد. در این شیوه نویسنده نثر خود را مقید بقیود مختلف می‌کند. و نثر وی شباهت زیادی بسبک تقلیدی فرنگیها دارد. در واقع نثر این طبقه شعریست که وزن ندارد و از قیودی که در این شیوه رعایت می‌شود می‌توان: سجع کوتاه، جناس، تضمین لطیفه‌ها و آوردن نکته‌های ظریف تباریخی و علمی و

استشهاد بنظم در اثنای نثر، توسع درخیال و تشبیه، برگزیدگی معانی و مضامین را نام برد. رجال این طبقه عبارتند از: صاحب بن عباد، (متوفی در ۳۸۵ هـ)، وزیر مهلبی (متوفی در ۳۵۲ هـ)، خوارزمی (متوفی در ۳۸۳ هـ)، بدیع (متوفی در ۳۹۸ هـ)، صابی (متوفی در ۳۸۴ هـ) و ثعالبی (متوفی در ۴۲۹ هـ) (مقامات از آثار این طبقه است).

طبقه چهارم: پیشرو این طبقه قاضی فاضل است. این سبک در واقع همان اصول سبک سوم را رعایت می‌کند با این فرق که، نویسندۀ این طبقه، بیش از پیش به سجع و بدیع و نیز توریه و جناس اهتمام می‌ورزد، تا جایی که نویسندگی در این طبقه به صناعت محض تبدیل شده است و بتدریج نوشته‌ها دارای الفاظ بسیار و معانی اندک شده‌اند. ابن‌الثیر صاحب «المثل السائر» (متوفی در ۶۳۷ هـ) و کاتب‌اصفهان‌ی (متوفی در ۵۰۲ هـ) از رجال درجه اول این طبقه‌اند. با وجود این تقسیمات، ذکر این نکته ضروری بنظر می‌رسد، که سبکهای گوناگون و مختلف در یک عصر موجود بود، فی‌المثل در عصر جاحظ، ابن‌عبدربه، پیرو ابن‌مقفع بود و شریف‌رضی، در عصر ابن‌العمید، از حضرت امام علی (ع) تقلید می‌کرد. با همه اینها نویسندگان هر دوره‌ای را با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی همان دوره، رشته مخصوصی بهم‌دیگر مربوط می‌کرد.

برای تفصیل رگ: تطور الاسالیب النثرية، انیس المقدسی. الفن و مذاهبه فی النثر العربی، شوقی ضیف.

نویسندگان مشهور این دوره

ابن مقفع

عبدالله بن المقفع اصلاً ایرانی و نامش روزبه بن دادویه^۱ بود به سال ۱۶۰ هـ در قریه جور (فیروز آباد کنونی) بدنیا آمد^۲ و در بصره پرورش یافت. از همان دوره طفولیت علاقمند علم و ادب بود. چون پدرش دادویه مجوس بود، ابن مقفع هم در بادی امر مجوس بار آمد ولی بعد در زمان عباسیان اسلام آورد و از آن ببعده معروف شد به عبدالله ابن مقفع^۳.

ابن مقفع بسیار ذکی بود تا آنجا که گفته‌اند بعد از صحابه، عرب ذکی‌تر از خلیل و عجم ذکی‌تر از ابن مقفع نداشته است^۴. به ادبیات پهلوی و عربی نیک آگاهی داشت و در ادب عرب و عجم بسیار چیره دست بود در بلاغت زبان و ترجمه و اختراع معانی و ابداع سیر پیشوای همه بود، تا آنجا که گفته‌اند: ابن مقفع اولین مترجم در جهان اسلامی است^۵.

در دوره بنی‌امیه منشی داود بن عمر بود و در زمان بنی‌عباس

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- عمر فروخ، ج ۲، ص ۵۱ .

۳- زیات، ص ۲۲۶ .

۴- » ، ص ۲۲۷ .

۵- » ، ص ۲۲۸ .

منشی عیسی بن علی عم منصور خلیفه عباسی شد. تا به سال ۱۳۹ هـ^۱. یا ۱۴۳ هـ^۲ در سن ۳۶ سالگی به قتل رسید.

ابن مقفع با اینکه ۳۶ سال بیشتر عمر نکرد با این حال در نثر پیشوای طبقه اول از نویسندگان دوره عباسی است. آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشته که عبارتند از :

- ۱- کلیله و دمنه که از اصل پهلوی به عربی برگردانده .
- ۲- الادب الصغیر در اخلاق .
- ۳- الادب الکبیر در اخلاق .

علاوه بر اینها ابن مقفع اندکی هم شعر خوب دارد .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة . ابن خلكان . الفهرست ، ابن الندیم . ابن المقفع ، حنا الفخوری . ابن المقفع ، سلیم الجندی .

جا حظ

ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ به سال ۱۶۰ هـ در بصره بدنیا آمد^۲ و در همان شهر علم و ادب، پرورش یافت و هوش سرشار و کوشش خستگی ناپذیر و عشق به مطالعه او را یکی از پیشوایان مسلم ادب کرد .

در پیش (مسجدین) یعنی دانشمندانی که در مسجد تدریس

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۵۲ .

۳- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۰۴ .

می‌کردند، به کسب علم و ادب پرداخت و علوم عربی را از ابو عبیده معمر بن مثنی و اصمعی و غیره، و نحو را از اخفش، و علم کلام را از ابو اسحق ابراهیم نظام معتزلی فرا گرفت.^۱

جاحظ بسیار زشت منظر بود بحدی که وقتی نبوغ او به گوش متوکل رسید خواست برای تربیت پسرش او را بمعلمی انتخاب کند ولی چون او را دید دستور داد هزار درهم به او بدهند و بازش گردانند.^۲ جاحظ در زبان و ادب مکتب خاصی دارد و پیشوای ادبای دوره دوم عباسی است.

جاحظ از فضیلت معتزله بود اما در مسائلی از معتزله جدا شد و عده‌ای از او پیروی کردند که معروفند به جاحظیه.^۳

در اواخر عمر به مرض فلج گرفتار شد و بالاخره به سال ۲۵۵ هـ که نزدیک به ۱۰۰ سال عمر کرده بود درگذشت.^۴

جاحظ تألیفات بسیار دارد نزدیک به ۲۰۰ جلد که مشهورترین آنها عبارتند از:

- ۱- کتاب الامامه که مورد توجه مأمون واقع شد.
- ۲- کتاب الحيوان که به ابن زیات وزیر معتصم اهدا کرد و پنج هزار درهم جایزه گرفت.
- ۳- کتاب البيان والتبيين که به قاضی احمد بن ابی دؤاد اهدا

۱- عمر فروخ، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- الاعلام.

۴- عمر فروخ، ج ۲، ص ۳۰۵.

کرد و پنج هزار درهم جایزه گرفت .

۴- کتاب البخلاء .

۵- کتاب المحاسن والأضداد .

برای تفصیل رُک : ابن خلکان . الجاحظ والحاضرة العباسیه ، ودیعه طه النجم . الجاحظ ، حیاته و ادبه و فکره . جمیل جبر .

ابن العمید

ابوالفضل محمد بن حسین معروف به ابن العمید اصلاً ایرانی و اهل قم است . حدود سال ۳۰۰ هـ . به دنیا آمد^۱ و در خانواده علم و ادب پرورش یافت . و در انشاء و ترسل و فلسفه و نجوم به درجه کمال رسید . گفته اند «بدئت الكتابة بعبد الحمید و ختمت بابن العمید^۲» تا آنجا که «استاد» نامیده شد^۳ و در سایه حافظه بسیار قوی محفوظاتی زیاد از جمیع دانشهای زمان خود کسب کرد تا آنجا که ملقب به «جاحظ ثانی» شد . بعد بخارا را ترک کرد و به سرزمین جبل رفت و با حکومت آل بویه به کارهای دولتی پرداخت و روز به روز ترقی کرد تا اینکه به وزارت (رکن الدوله) رسید و همانند برمکیها به بذل و بخشش پرداخت در نتیجه شعرا و دانشمندان از بغداد و شام و مصر به نزدش آمدند .

ابن العمید در هر دو شعر و نثر دست داشت و لکن شهرتش

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۵۰۰ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۱۳ .

۳- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۵۰۰ .

به نثر است . در نثر صاحب مکتبی می باشد که ممزوجی از سبک ابن مقفع و جاحظ است با بکار بردن صناعات لفظی و تمایل به تکلف .
از اشعار اوست :

و جفاء حیلٍ كنتُ أحسبُ أنه

عَوْنِي عَلَى السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ

أبکی و یضحکة الفراق و لن قری

عجبا کحاضر ضحکة و بکائی

مرگ او به سال ۳۶ هـ . در همدان اتفاق افتاد .

برای تفصیل رُك : ابن خلکان . یتیمه السدر . ثمالی . دائرة المعارف
الاسلامیة . مثالب الوزیرین : اخلاق الصاحب بن عباد و ابن العمید ، ابو حیان
التوحیدی .

قاضی فاضل

قاضی فاضل ابو علی عبدالرحیم به سال ۵۲۹ هـ (۱۱۳۵ م) .
به دنیا آمده . از پیشروان انشا در دوره چهارم عباسی است و در صنایع
لفظی و معنوی به اوج تکلف رسیده بود . گفته اند رسائل او بالغ بر
صد مجلد بوده ولی آنچه بدست آمده بسیار اندک است . اسلوب
قاضی فاضل در انشا به « طریقه الفاضلیه » معروف شده و بعد از او مورد
تقلید نویسندگان واقع شده است .

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۴۱۱ .

مرگ قاضی فاضل به سال ۵۹۶ هـ . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رگ : دیوان القاضی الفاضل، احمد احمد بدوی . ابن خلکان . بروکلیمان ، ج ۱ . الاعلام ، الزرکلی .

خطابه در عصر عباسی

در آغاز این دوره ، خطابه برای انجام مقاصد سیاسی و مملکتی اهمیت شایانی داشت ، و خلفا و داعیان خلافت در آن مهارت تامی داشتند . چنانکه منصور و مهدی و رشید و مأمون و داود بن علی و خالد بن صفوان و شیبب بن شیبب از خطبای مهم این عصرند . اما پس از آنکه موالی به روی کار آمدند و قدرت خلفا به سستی گسرائید و بازار جنگ و جدال از گرمی افتاد ، خطابه نیز قدرت خود را ازدست داد و رساله‌ها و فرمانها ، نقش خطابه را ایفا کردند و مواردی که خطابه ایراد می‌شد به روزهای جمعه و جشنها محدود گردید .

موقعی که آل بویه بر خلفا مسلط شدند، انشای خطبه را به علمای با کفایت سپرده و خلفا را خانه نشین کردند . در این دوره بود که خطبائی نظیر خطیب بغدادی و خطیب تبریزی بوجود آمدند امارته رفته خود عربها نیز مانند ملل دیگر فصاحت خود را در تکلم صحیح عربی از دست دادند و این ازدست دادن قدرت انشای خطبه، سبب شد که مردم و پیشوایان دینی به حفظ کردن خطبه‌های پیشین پناه برند و آنها را بدون توجه به معانی و مضامین آن در بالای منابر نشخوار کنند^۲.

۱- الاعلام .

۲- الوسیط ، ص ۱۸۹ و ۱۹۰ .

برای تفصیل رتبه: تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف. جمهرة خطب العرب، احمد زکی صفوت.

علم لغت

علم لغت که منتهی شده به فرهنگ نویسی، از اواخر دوره اموی و اوایل عصر عباسی شروع شده و در قرن پنجم و ششم به کمال رسیده است. فرهنگها یا قاموسهای عربی کلا بر دو نوع اند:

اول «قاموسهای لفظی» که در آن از لفظ به معنی می‌رسند یعنی لفظ معلوم است ولی معنای آن مجهول می‌باشد در چنین قاموسها معنی آنرا پیدا می‌کنند.

دوم «قاموسهای معنوی» یعنی معنی معلوم است و در این قبیل قاموسها لفظی را که بر آن معنی دلالت دارد پیدا می‌کنند.

نخستین کسی که در زبان عربی به تألیف فرهنگ پرداخته خلیل بن احمد (متوفی در ۱۸۰ هـ) می‌باشد که کتاب لغتی به نام «العین» تألیف کرده است. پس از او مؤرج سدوسی (متوفی در ۱۹۵ هـ) و نصر بن شمیل (متوفی در ۲۰۳ هـ) و ابوعلی قطرب (متوفی در ۲۰۶ هـ) و ابن الاعرابی (متوفی در ۲۳۱ هـ) و ابو عمرو هروی (متوفی در ۲۵۵ هـ) و ابو حاتم سجستانی (متوفی در ۲۵۵ هـ) و ابو العباس میرد (متوفی در ۲۸۵ هـ) هر کدام کتابهایی در لغت عرب تدوین کرده‌اند که بعضی چاپ شده و بعضی بصورت خطی در کتابخانه‌های دنیا محفوظ است و بعضی هم هنوز بدست نیامده است!

هشمورتین فرهنگهای عربی

- ۱- الجمهرة فی اللغة ، تألیف ابن درید متوفی در ۳۲۱ هـ .
 - ۲- التهذیب ، تألیف ازهری متوفی در ۳۷۰ هـ .
 - ۳- المحيط ، تألیف صاحب بن عباد متوفی در ۳۸۵ هـ .
 - ۴- المجمل ، تألیف ابن فارس ، متوفی در ۳۹۰ هـ .
 - ۵- الصحاح ، تألیف جوهری ، متوفی در ۳۹۸ هـ .
 - ۶- المخصص ، تألیف ابن سیده ، متوفی در ۴۵۸ هـ ،
 - ۷- لسان العرب ، تألیف ابن منظور ، متوفی در ۷۱۱ هـ .
 - ۸- القاموس ، تألیف فیروزآبادی ، متوفی در ۸۱۷ هـ .
- برای تفصیل رك : المعارف ، ابن قتیبه . معجم الادباء ، یاقوت . طبقات النحویین ، الزبیدی .

نحو و صرف

بصریون و کوفیون

چنانکه گذشت واضع علم نحو بالاجماع ابو الاسود دؤلی متوفی در ۶۹ هجری است که از سادات تابعین و یاران حضرت علی (ع) بود. راویان در علت اقدام او به وضع علم نحو اختلاف نظر دارند. خود ابو الاسود می گوید که نحو را از حضرت علی (ع) یاد گرفته است^۱. البته ابو الاسود مقدمات نحور ابنا نهاد و دیگر دانشمندان بصره و کوفه آن را تکمیل کردند .

دانشمندان بصره در ضبط و تکمیل قواعد نحو به دانشمندان کوفه

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ .

پیشی دارند. و همینها به ضبط قواعد و تألیف آن پرداخته‌اند چنانکه ابوالاسود واضح نحو است، ابن ابی اسحق خضرمی اول کسی است که در نحو علت را پیش کشیده^۱، عیسی بن عمر ثقفی نیز اول کسی است که در این علم کتاب: «الجامع» و «الاکمال» را تألیف کرده^۲. و هارون بن موسی نخستین کسی است که قواعد نحو را ضبط کرده است و سیبویه نخستین کسی است که به تهذیب ابواب نحو اقدام کرده و کتاب کاملی در این علم تألیف نموده است^۳.

تاعصر عباسی علم نحو در مساجد بصره و کوفه تدریس می‌شد و دانشمندان این دو شهر روابط و ضوابط این علم را تحقیق می‌کردند و در کتابها به تدوین آن می‌پرداختند.

با اینکه کوفیون علم نحو را از بصریون یاد گرفتند اما در بعضی از قوانین نحو با بصریون مخالفت کردند. بصریون معتقد به تساوتر و قیاس بودند اما کوفیون به کلام عرب تکیه داشتند. مناظرات و مناقشات سختی بین دانشمندان دو شهر در گرفت و هر کدام دارای مذهب خاصی شدند چنانکه مناظره سیبویه و کسائی در مسأله زبوریه مشهور است^۴. از طرف دیگر کوفیون هم در وضع علم صرف توفیق یافتند. مشهور آنست که واضع علم صرف معاذبن هراء می‌باشد^۵. در پرتو تعلیمات معاذبن هراء گروهی بسیار از نحویون پرورش یافتند که بالاتر

۱- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- طبقات الادباء، ص ۲۸.

۳- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴- رك به ص ۲۲۲ همین کتاب.

۵- المزهر، ج ۲، ص ۴۰۰.

از همه ایشان علی بن حمزه کسائی است که امام کوفیون و یکی از قراء سبعة می باشد^۱.

ذکر این نکته هم مهم است که بسا اینکه بصریون در عالم علم عمیق تر از کوفیون بودند اما بعد از قیام دولت عباسی سیاست این دولت چنان ایجاب کرد که کوفیون را بالاتر از بصریون بگیرند و معلمان و مربیان فرزندان خود را از میان دانشمندان کوفی انتخاب کنند.

این طرفداری و ترجیح بخاطر آن بود که کوفیون در سیاست یار و یاور عباسیان بودند. اختلاف بصریون و کوفیون چنان اهمیتی یافت که به عنوان علمی مستقل شناخته شد و بسیاری از علما در موضوع خلاف بصریون و کوفیون کتاب و رساله نوشتند. چنانکه کتاب «الانصاف» ابوالبرکات بغدادی (متوفی در ۵۵۷ هـ) در این باب معروف است.

حال بر این منوال بود تا آنکه قدرت علمی به دنبال سیاست و حکومت به شهر بغداد انتقال یافت و علمای هردو شهر بصره و کوفه روی به بغداد نهادند.

در بغداد علما مکتب جدیدی تأسیس کردند که حاصل آرای هردو مکتب بود. این مکتبهای سه گانه دانشمندان بزرگی بوجود آورد که تألیفات و رسالات گوناگون از ایشان به یادگار ماند.

برای تفصیل رگ: به تاریخ آداب اللغة العربية، جرجی زیدان. ضحی الاسلام. احمد امین. دائرة المعارف الاسلامية. الانصاف فی مسائل الخلاف، جاروینه کوسوت. اسرار العربية، سیبولد، تحقیق محمد بهجة البيطار.

مشهورترین دانشمندان نحو

سیبویه

ابو بشر عمرو بن عثمان مشهور به سیبویه یکی از موالی است که به سال ۱۴۰ هـ . در بیضا نزدیکی شیراز از نژاد ایرانی بدنیا آمد^۱ و در بصره پرورش یافت و علم نحو را از خلیل و یونس و عیسی بن عمر یاد گرفت و پیشوای بصریون شد .

در ایام هارون الرشید به بغداد رفت و برای مناظره با کسائی در مجلسی جمع آمد . کسائی (کوفی) از او پرسید : یا بصری ، چگونه می گویی : « هَدَكُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ الْعَرَبَ أَشَدَّ لَسَعَةً مِنَ الزُّبُورِ فَإِذَا هُوَ هِيَ أَوْ فَإِذَا هُوَ إِيَّاهَا » سیبویه پاسخ داد که می گویم : « فاذا هو هي » . کسائی گفت هردو وجه درست است . اهل مجلس هم با کسائی هم‌رأی شدند^۲ (در حالی که نظر کسائی درست نبود) در این حال سیبویه از آنجا به شیراز برگشت و ظاهراً عمر زیادی بعد از آن نکرد و در حدود چهل سالگی به سال ۱۸۰ هـ . در گذشت^۳ .

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۲۰ .

۲- تفصیل این مناظره بطور منظوم در کتاب مغنی ذیل حرف (اذا) آمده است مطلع آن اینست :

وَالْعَرَبُ قَدْ يَحْدِفُ الْأَخْبَارَ بَعْدَ إِذَا

إِذَا عَنَّتْ فُجَاءَةَ الْأَمْرِ السَّدى دَهْمَا

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۲۱ .

سیبویه از بزرگترین علمای نحو و اول کسی است که در علم نحو منظم بحث کرده و اولین کتاب کامل در این علم «الکتاب» اوست. این کتاب از زمان تألیف، مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است. سیبویه شاگردان زیادی هم تربیت کرده که مشهورترین آنها ابوالحسن اخفش است که مسن‌تر از خود سیبویه بود.

برای تفصیل رء : الفهرست ، ابن الندیم . ابن خلکان . معجم الادبائه ، یاقوت . بروکلیمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . اخبار النحویین البصریین . سیبویه امام النحاة ، علی الجعدی ناصف .

کسائی

ابوالحسن علی بن حمزه مشهور به کسائی ایرانی الاصل، در علم نحو امام کوفیون در کوفه به دنیا آمد و شاگرد خلیل بن احمد شد و از حمزه زیات علم قرائت فرا گرفت آنگاه قرائتی برای خود برگزید و از قراء سبعة شد^۱.

در ایام مهدی خلیفه عباسی به بغداد آمد و ماه رمضان در دربار خلیفه قرآن قرائت می‌کرد. از آن پس عهده دار تعلیم امین و مأمون شد و در یکی از سفرها هارون الرشید او و قاضی محمد بن حسن را همراه خود به خراسان برد و به سال ۱۸۹ هـ. در محلی به نام زنبویه نزدیک ری هر دو درگذشتند. رشید در سوک آنان گریست و گفت « فقه و ادب عرب را در ری دفن کردم^۲ ».

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۳۷ .

۲- الوسیط ، ص ۲۳۲ .

کسانی مورد توجه خلفای عباسی و برامکه بود حتی در مجلس مناظره با سیبویه در مسأله زنبوریه تعصب امین نسبت به او سیبویه را مغلوب ساخت.^۱

کسانی در علم نحو و قرائت چند کتاب تألیف کرده که اغلب ازین رفته، تنها رساله‌ای به « نام لحن العامه » از او به جای مانده است. برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم . معجم الادباء ، یاقوت . الاعلام ، الزرکلی . الانساب ، السمانی . ابن خلکان . تهذیب اللغة ، ازهری .

مقامات

مقامات جمع مقامه است که از مقام گرفته شده، به معنی محل قیام و بتدریج در معنی مجلس به کار رفته و حتی به کسانی که در مجلس می‌نشینند، مقامه و مجلس گفته شده، تا بالاخره خطبه یا موعظه و نظیر آن را که مجلس برای آن برپا می‌شود، مقامه یا مجلس نامیده‌اند. مانند : مقامات خطبا و مقامات قصه سرایان و مقامات زاهدان^۲. بطور کلی منظور از مقامات « مقامه » در ادبیات، حکایت کوتاهی به شکل درام از زبان يك قهرمان خیالی مشتمل بر عبرت و اندرز است.

علاوه بر قهرمان، مرد دیگری هم پای پای قهرمان حرکت می‌نماید و جریانه‌های او را نقل می‌کند که این دومی را هم « راوی » می‌گویند^۳. این انشای هنری یا قطعه ادبی از نظر فورم ظاهری تشکیل

۱- الاعلام .

۲- زیات، ص ۳۹۸ .

۳- عمر فروخ، ج ۲، ص ۲۱۳ .

می‌یابد از نثری مسجع و عبارتهای فصیح و آراسته .
مقامه نویسی از اواسط دوره عباسی بوجود آمده که عصر تفنن ادبی و انشای هنری بود .

در اینکه چه کسی برای اول بار «مقامه» نوشته ، اختلاف هست . حریری^۱ و قلقشندی^۲ واضح آن را بدیع الزمان همدانی می‌دانند ، ولی جرجی زیدان می‌گوید که بدیع الزمان در مقامه نویسی از سبک رسائل استادش امام لغوی احمد بن فارس (متوفی در ۳۹۰ هـ) اقتباس و پیروی نموده است^۳.

ابن عبدربه^۴ و ابن قتیبه هم مقامه نویسی را به عهدی دورتر از زمان بدیع الزمان می‌کشانند بدین معنی که ابن درید (متوفی در ۳۲۱ هـ) چهل گفتار ادبی ذوقی بوجود آورده^۵، بعد از او بدیع الزمان ۴۰ مقامه به معارضه او نوشته است. در هر صورت مقامه به شکل دقیق و منظم آن مربوط است به بدیع الزمان همدانی .

برای تفصیل رء: كتاب المقد الفرید ، ابن عبد ربه . دائرة المعارف الاسلامیة . مقامات بدیع الزمان الهمدانی .

بدیع الزمان همدانی

ابوالفضل احمد بن حسین همدانی معروف به بدیع الزمان به سال

- ۱- مقامات الحریری ، ص ۱۳ .
- ۲- صبح الاعشی ، ج ۱۴ ، ص ۱۱۰ .
- ۳- تاریخ آداب اللغة العربیة ، ج ۲ ، ص ۳۱۹ .
- ۴- المقد الفرید ، ج ۲ ، ص ۶۵ .
- ۵- زیات ، ص ۳۷۴ .

۳۵۸ هـ . در همدان بدنیا آمد^۱. از احمد بن فارس و عیسی بن هشام انصاری کسب دانش کرد، آنگاه همدان را ترك کرد و در ری به صاحب بن عباد پیوست و نزد او ثروت و شوکتی بدست آورد . ولی این ارتباط چندان دوام نیافت و بدیع به گرگان و نیشابور سفر کرد و در آنجا چهار صد مقامه املا کرد و در همان شهر با ابوبکر خوارزمی مناظراتی بعمل آورد بعد در سیستان به خلف بن احمد (متوفی ۳۹۹ هـ) پیوست و در نزد او هم به نوایی رسید و بالاخره به هرات رفت و به سال ۳۹۸ هـ . در حالی که هنوز به چهل سالگی نرسیده بود این جهان را ترك کرد^۲.

بدیع الزمان حافظه‌ای بسیار قوی داشت قصیده‌های بسیار طولانی را با يك بار شنیدن حفظ می کرد در بدیهه گوئی هم نابغه بود . سرعت انتقالش آنچنان قوی بود که يك قصیده فارسی را برایش می خواندند در همان حال آنرا به شعر عربی برمی گرداند و نیز نامه مفصلی را از آخر شروع به نوشتن می کرد و به اولش می رسید .

در هر دو شعر و نثر دست داشت اما شهرتش به نثر می باشد که در این قسمت آثارش عبارتند از رسائل و مقامات .

راوی مقامات بدیع الزمان عیسی بن هشام و قهرمان مقاماتش ابوالفتح اسکندری است .

علاوه بر رسائل و مقامات ، دیوان شعری هم از بدیع الزمان در دست است .

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۵۹۵ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۱۹ .

برای تفصیل رك : يتيمة الدهر ، ثعالبی . معجم الادبساء ، ياقوت . ابن خلکن . بديع الزمان الهمدانی ، مارون عبود .

حریری

ابو محمد قاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریری به سال ۴۴۶ هـ . در بصره بدنیا آمد^۱ و در همانجا به تحصیل لغت و نحو و ادب پرداخت تا نادره^۲ زمان خود شد .

هرچند حریری شاعر ، کاتب ، لغوی ، نحوی و صاحب مقامات است ، اما شهرت اصلی او مربوط به مقامات می باشد که پنجاه مقامه است به سبک مقامات بديع الزمان همدانی .

مقامات حریری حاوی فنون ادب و حکم و امثال عرب ، از همان زمان مورد توجه دانشمندان شرق و غرب قرار گرفته و شرحهای بسیار بر آن نوشته شده است . قهرمان این مقامات ابو زبید شروجی و راوی آنها حارث بن همام می باشد .

حریری علاوه بر اشعار زیاد و مقامات ، تألیفات دیگری هم

دارد بدین ترتیب :

درة الغواص فی اوهام الخواص ، در این کتاب اغلاطی را که نویسندگان در آثار خود در غیر معنی خود کلمه به کار برده اند توضیح داده است .

ملحة الاعراب، ارجوزه ای است در نحو .

حریری به سال ۵۱۶ هـ . در بصره در گذشت.^۱
 برای تفصیل رتک : معجم الادباء ، یاقوت . ابن خلکان . الانساب ، السمعی .
 المقامة ، شوقی ضیف . دائرة المعارف الاسلامیة .

داستان در ادبیات عرب

داستان در دوره جاهلی و عصر اموی از ضعیف‌ترین شاخه‌های ادب عرب بود تا اینکه در دوره عباسی ابن مقفع و دیگران به ترجمه داستان‌هایی از قبیل «کلبله و دمنه» ، «رستم و اسفندیار» ، «دارا و بت زرین» و غیره از زبان فارسی ، و «سند بادکبیر» و «سندباد صغیر» و غیره ، از زبان هندی شروع کردند .
 اما داستانهای خاص عرب از قرن سوم بی‌بعد بوجود آمده است . مشهورترین داستانهای عرب عبارت است از : «قصه عنتره» ، «الف لیله و لیله» ، «ابو زید هلالی» ، «قصه الزیر» ، «الملک سیف» ، «الملک الظاهر» ، «علی الزبیق» و «فیروز شاه» .

«قصه عنتره»

قصه عنتره بزرگترین داستان حماسی عشقی عربی است که از چند داستان تو در تو ، تشکیل یافته و آداب جاهلیت و خلقیات و جنگها و عادات و رسوم عرب جاهلی را مجسم می‌سازد . مشهور آنست که این داستان در اواخر قرن چهارم هجری بوسیله شخصی به نام

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

یوسف ابن اسماعیل در زمان خلیفه العزیز بالله فاطمی (۳۷۶-۳۶۵) در مصر ساخته شده است. داستان عنتره بهترین و مفیدترین داستان عرب است که به زبانهای خارجی هم ترجمه شده است.^۱

« الف لیلة و لیلة »

الف لیله یا هزار و یک شب مجموع قصه‌هایی است که پیش از قرن چهارم هجری از زبان فارسی به عربی برگردانده شده، بعدها داستانهایی بر آنها اضافه شده و به صورت امروزی درآمده است. گویا اصل این کتاب در زبان فارسی کوچک بوده و به هزار افسانه شهرت داشته، عربها این کتاب را از بهلوی به عربی ترجمه کرده و بمرور از اساطیر عرب و هند و یهود و اخبار خلفا و امرا و فارسان و سخاوتمندان دوره جاهلیت و اسلام هم بر آن افزوده‌اند.^۲

برای تفصیل رُك: فی اصول الادب، احمد حسن الزیات. تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان. تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف.

تفسیر

علم تفسیر که در عهد اموی بوجود آمده بود مانند دیگر علوم، در این دوره نضج یافت و مفسران تفسیرهای بزرگی تألیف کردند که شرح حال چند تن از مشهورترین آنها را در زیر می‌آوریم:

۱- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- زیات، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.

مشهورترین مفسران این دوره

طبری

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری به سال ۲۰۴ هـ . در آمل بدنیا آمد^۱ علم حدیث را از علمای همان شهر فرا گرفت آنگاه به زی مسافرت کرد و از دانشمندان آنجا علوم مختلف را کسب کرد . در تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و نحو و لغت و علوم ادبی به درجه پیشوایی رسید حتی به علوم دیگر نظیر حساب و جبر و منطق و طب و غیره آشنا شد و تصانیف زیادی بوجود آورد که مشهورترین آنها عبارتند از :

- ۱- جامع البیان عن تأویل آی القرآن معروف به «تفسیر طبری» قدیمترین تفسیر مفصل می باشد که بدست ما رسیده است .
 - ۲- کتاب الامم والملوک معروف به «تاریخ طبری» که از زمان حضرت آدم تا سال ۳۰۲ هـ . را در بر دارد .
- وفات طبری به سال ۳۱۰ هـ . اتفاق افتاده است^۲ .
- برای تفصیل رک : الفهرست ، ابن الندیم . الطبری ، احمد محمد الحوفی . الانساب ، السمانی .

زهمخسری

جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر زهمخسری ، به سال ۴۶۷ هـ .

- ۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۸۸ .
- ۲- جرّی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۳۱ .

در زمخشر خوارزم به دنیا آمد^۱، بعد به بغداد رفت و مسافرت‌های زیادی کرد و چون مدتی هم مجاور مکه شد، بهمین سبب او را «جار الله» نامیده اند.

در لغت و نحو و بیان و تفسیر و حدیث پیشوای عصر خود بود و در تمام این دانشها مردم به او رجوع می‌کردند.

زمخشری معتزلی بود و عقیده خود را آشکار می‌کرد. معتزله در آن روزگار آزادگانی بودند که اعتقاد خود را بصراحت آشکار می‌کردند^۲.

تمام تألیفات زمخشری در ادبیات عرب مقام بزرگی دارند از جمله:

الكشاف عن حقائق التنزيل، که تفسیر قرآن است بسیار مهم، کشف الظنون پنج صفحه در توصیف این کتاب دارد^۳.

المفصل فی النحو. که بعداً آنرا خلاصه کرده و «نموذج» نامیده است. این هر دو کتاب مورد توجه دانشمندان قرار گرفته‌اند. اساس البلاغه، فرهنگی است به زبان عربی، که در روال خود بی‌بدیل است.

مرگ او به سال ۵۳۸ هـ. در جرجانیه خوارزم اتفاق افتاده است^۴.

برای تفصیل رء: ابن خلکان. الانساب، السمعانی. معجم الادباء، یاقوت. دائرة المعارف الاسلامیة. الزمخشری، احمد محمد الحوفی.

۱- عمر فروخ، ج ۳، ص ۲۷۷.

۲- جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۹.

۳- کشف الظنون، ص ۱۴۲۵.

۴- جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۸.

شیخ طبرسی

ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی ، محقق و لغوی و مفسر بزرگ ایرانی، از اعظام علمای امامیه در قرن ششم هجری (حدود سال ۴۷۲ هـ . به دنیا آمده و سال ۵۴۸ هـ . فوت کرده است) تألیفات زیادی دارد از آن جمله تفسیر معروف «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» است که از معروفترین تفسیرهای قرآن و جامع صرف و نحو و لغت و معانی و شأن نزول و مطالب تاریخی و فنون ادبی مربوط به آیات می باشد^۱.

برای تفصیل رك : ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) . الاعلام ، الزركلی . امل الآمل ، الحر العاملی . كشف الظنون ، حاجی خلیفه . سفينة البحار ، مجلسی . الذریعة ، حاجی آقا بزرگ .

فخرالدین رازی

ابو عبدالله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين الرازی ، معروف به «ابن الخطیب» به سال ۵۴۴ در ری به دنیا آمده^۲. فخر رازی فقیه اصولی و عالم ریاضی و طبیعی و فیلسوف بود؛ نحو و ادب را هم می دانست . بدو زبان عربی و فارسی و عظیمی گفت و بالاخره در علم کلام و معقولات سرآمد زمان بود .

۱- مجمع البیان ، ج ۱ ، ص (و) .

۲- ریحانة الادب ، ج ۳ ، ص ۲۰ و ۲۱ .

۳- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۲۴۲ .

او در غالب اصول مسلم فلسفی شك کرده و به فلاسفه پیشین ایراداتی وارد آورده ، و روی همین تشکیک او را « امام المشککین » لقب داده‌اند.^۱

فخر رازی در علوم گوناگون تألیفات مهمی دارد که از آن جمله « مفاتیح الغیب » یا « تفسیر الکبیر » است .

مرگ او به سال ۶۰۶ هـ . در هرات اتفاق افتاده است.^۲
برای تفصیل رگ : دائرة المعارف الاسلامية . الاعلام . الزرکلی . ابن خلکان .

فقه

علم فقه در صدر اسلام پیدا شد ولی ضبط و تدوین احکام آن در این دوره انجام یافت .

در آغاز مرکز فقها و مقر محدثان و کعبه طلاب فقه و رواة حدیث مدینه بود ، اما وقتی بنی عباس روی کار آمدند علم فقه در میان مردم عراق هم شایع شد .

نظر به اینکه رواة حدیث در آغاز کار زیاد بودند فقهای حجاز بعضی احکام خود را روی استنباط از قرآن و حدیث قرار داده بودند روی همین اصل آنها را « اصحاب حدیث » گفته‌اند و پیشوایشان مالک بن انس است . اما فقهای عراق چون در روایت قدرت داشتند و از سنت چندان آگاه نبودند در استنباط احکام فقه ، قیاس را مبنای روش

۱- فرهنگ معین .

۲- الاعلام .

خود قرار دادند اینها را « اصحاب رای » نامیده‌اند و پیشوایشان ابو حنیفه نعمان است^۱.

برای تفصیل رُك : فجر الاسلام ، احمد امین . محاضرات فی تاریخ الفقه الاسلامی ، محمد یوسف موسی . دائرة المعارف الاسلامیة .

فقهای بزرگ

ابو حنیفه نعمان

ابو حنیفه نعمان بن ثابت پیشوای مذهب حنفی اهل کوفه است و به سال ۸۰ هـ . دنیا آمده^۲، پدرش ایرانی بود. ابو حنیفه دانشمندی بود بسیار پارسا ، منصور خلیفه عباسی خواست او را به قضاوت بگمارد ولی او خودداری کرد و مقاومت او در برابر منصور و تمایلش به علویها سبب شد که زندانی شود و به سال ۱۵۰ در زندان درگذشت^۳.

ابو حنیفه در فقه به « قیاس » اتکا داشت. تألیفات منسوب به او عبارتند از :

۱- الفقه الاکبر (در اصول دین)

۲- مسند ابو حنیفه ، که شاگردانش جمع کرده‌اند .

۳- المخارج فی الحیل (در فقه)

برای تفصیل رُك : ابن خلکان . الفهرست ، ابن الندیم . تذکرة الحفاظ ، الذهبی . فجر الاسلام ، احمد امین .

۱- زیات ، ص ۳۸۰ .

۲- زیات ، ص ۳۸۱ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ .

مالك بن انس

ابو عبدالله مالك بن انس پیشوای مذهب مالکی به سال ۹۵ هـ . در مدینه تولد یافت^۱ و بعد از فراگیری علوم دینی در فقه پیشوا شد گویند به خلع منصور و بیعت محمد بن عبدالله از آل علی فتوی داد و روی همین رأی هفتاد ضربه تازیانه خورد . اما روز بروز احترام و عزت بیشتری یافت^۲ .

مالك به سال ۱۷۹ هـ . در گذشت^۳ .

تالیفاتش عبارتند از :

- ۱- الموطأ ، که اساس مذهب مالکی است .
- ۲- کتاب المسائل که شاگردش ابن عبدالحکم تدوین کرده .
- ۳- رساله‌ای در وعظ .

برای تفصیل رك : الانساب، السمعانی. فجر الاسلام، احمد امین. بروكلمان، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . دائرة المعارف الاسلامية .

امام شافعی

ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی به سال ۱۵۰ هـ . در غزه بدنیا آمد^۴ و بعد از دو سال به همراه خانواده به

- ۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ .
- ۲- زیات ، ص ۳۸۲ .
- ۳- الوسیط ، ص ۲۳۷ .
- ۴- الوسیط ، ص ۲۳۷ .

مکه آمد و در میان بنی‌هذیل پرورش یافت هنوز ۱۵ ساله نشده بود که قرآن و علوم ادبی را فرا گرفت و الموطأ را حفظ کرد .
 به سال ۱۹۵ به بغداد رفت علمای آنجا اطراف او را گرفتند و از حضورش فیض یافتند و به سال ۱۹۹ به مصر رفت و بقیه عمر را در آنجا به عبادت و قرائت و تألیف پرداخت تا به سال ۲۰۴ هـ . در همانجا درگذشت^۱.

به گفته صاحب الفهرست^۲ بیش از صد تألیف داشته ولی آنچه باقی مانده عبارتند از :

- ۱- کتاب الام در فقه ، که ربیع بن سلیمان روایت کرده است .
- ۲- السنن الماثوره .
- ۳- اصول الفقه ، در اصول .
- ۴- مسند الشافعی در حدیث .

برای تفصیل رء : الانساب ، السمعانی ، معجم الادباء ، یاقوت . دائرة المعارف الاسلامیة . فجر الاسلام ، احمد امین . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

امام احمد بن حنبل

امام ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی پیشوای مذهب حنبلی به سال ۱۶۴ هـ . در بغداد به دنیا آمد^۳. برای جمع و حفظ احادیث سرزمینهای اسلامی را زیر پا گذاشت تا آنجا که يك ملیون حدیث

- ۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۳ .
- ۲- » » ، ص ۲۶۳ و ۲۶۴ .
- ۳- الوسیط ، ص ۲۳۸ .

حفظ کرد و از بین آنها ۴۰ هزار حدیث برگزید و آنها را در کتابش «المسند» تدوین کرد. او از شاگردان امام شافعی بود. در زمان معتصم از او خواستند که قائل به خلق قرآن باشد او نپذیرفت در نتیجه ۲۹ تازیانه خورد^۱، ولی بقیه عمر را در نهایت شرف و عزت به سر برد و به سال ۲۴۱ هـ در گذشت. در تشییع جنازه او ۸۰۰۰۰۰ هزار مرد و ۶ هزار زن شرکت داشتند^۲. اهم مؤلفاتش عبارتند از:

- ۱- المسند فی الحدیث، که پسرش عبدالله روایت کرده.
- ۲- کتاب السنة مؤصل المعتقد الی الجنة.
- ۳- کتاب الزهد.

برای تفصیل رگ: دائرة المعارف الاسلامیة. تذكرة الحفاظ، الذهبی. بروکلیمان، ج ۱، ملحق، ج ۱.

علم حدیث

در دوره عباسی به تشویق خلفا، دانشمندان به تدوین احادیث می پرداختند و ابو جعفر منصور اول خلیفه عباسی است که بر این امر توجه داشته است چنانکه در زمان او مالک بن انس کتاب «الموطأ» را در حدیث و فقه تألیف کرد.

اما با گذشت زمان هر کس برای اثبات حقانیت عقاید خود به جعل احادیث پرداختند و رفته رفته بدعت جعل حدیث رواج یافت. نتیجه این جریان آن شد که عده ای به نقد و جدا کردن احادیث صحیح

۱- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲- زیات، ص ۳۸۵.

از غیر صحیح اهتمام ورزیدند .

قدیمترین کسی که به نقد احادیث پرداخته اسحق بن راهویه (متوفی در ۲۳۸ هـ) است که حدیث را از فقه جدا کرد^۱. و بعد از او بخاری و مسلم دو کتاب «الصحیح» را تألیف کردند. بعد از آنها چهار کتاب «الصحیح» در یک عصر تألیف شد .
برای تفصیل رگ : دائرة المعارف الاسلامیة . فجر الاسلام ، احمد امین .

محدثان بزرگ

بخاری

ابو عبدالله محمد بن ابوالحسن اسماعیل بخاری به سال ۱۹۴ هـ در بخارا بدنیا آمد^۲ در همانجا پرورش یافت قرآن را حفظ کرد و از نه سالگی به فراگیری حدیث پرداخت ، هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که ده ها هزار حدیث حفظ داشت . به سال ۲۱۱ هجری در معیت پدر و مادر به مکه رفت و بعد از حج با آنان به موطن خود بازگشت تا براندوخته احادیث خود بیفزاید . بعد به کشورهای شرقی مسافرت کرد و از علما و فقهای هر کشوری دانشی اندوخت و بالاخره به سرزمین اجدادی برگشت . قضا را در آنجا گرفتار فتنه بحث «خلق قرآن» شد و نظر داد که قرآن قدیم است و مخلوق نیست در نتیجه مطرود

۱- زیات ، ص ۳۷۸ .

۲- دائرة المعارف الاسلامیة .

شد و از بخاری تبعید گردید و به سال ۲۶۵ هـ . در سه فرسخی سمرقند در گذشت^۱.

کتاب او « الجامع الصحیح » است که مدت ۱۶ سال رنج برده و نه هزار حدیث در آن گرد آورده است .

برای تفصیل رء : الطبقات الشافعية ، السبکی . طبقات الحفاظ ، الذهبی .

مسلم قشیری

ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری به سال ۲۰۶ هـ . در نیشابور بدنیا آمد^۲ و برای فراگیری علم حدیث به حجاز و شام و مصر مسافرت کرد و از بخاری و دیگران علم آموخت و کتاب « الجامع الصحیح » را که یکی از « الصحاح الستة » می باشد در علم حدیث تألیف کرد .

مسلم قشیری به سال ۲۶۱ هـ . در نیشابور در گذشت^۳.

برای تفصیل رء : طبقات الحفاظ ، الذهبی . دائرة المعارف الاسلامية .

ابن ماجه

محمد بن یزید بن ماجه قزوینی از دانشمندان علم حدیث و مؤلف

۱- زیات ، ص ۳۷۹ . الاعلام .

۲- زیات ، ص ۳۷۹ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۲۶ .

یکی از «الصحاح» است . به سال ۲۰۹ هـ . تولد یافته^۱ و در طلب علم حدیث به بصره و کوفه و بغداد و مکه و شام و مصر مسافرت کرده و کتاب «السنن» یکی از «الصحاح الستة» را در علم حدیث تألیف نموده است . ابن ماجه به سال ۲۷۳ هـ . در گذشت^۲ .

برای تفصیل رُك : طبقات الحفاظ ، الذهبي ، دائرة المعارف الاسلامية . الاعلام ، الزركلي . بروكلمان ، ج ۱ .

ابو داود

ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی یکی از بزرگترین حافظان حدیث بود به سال ۲۰۲ هـ . به دنیا آمد^۲ و از جوانی برای جمع احادیث سفرهای طولانی کرده و کتابی بنام «السنن» یکی از «الصحاح الستة» در علم حدیث تألیف نموده است . مرگ او به سال ۲۷۵ هـ . در بصره اتفاق افتاده است^۴ .

برای تفصیل رُك : طبقات الحفاظ ، الذهبي . بروكلمان ، ج ۱ . دائرة المعارف الاسلامية .

ترمذی

ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی مؤلف کتاب «الجامع الصحیح»

۱- دائرة المعارف الاسلامية .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۴۶ .

۳- دائرة المعارف الاسلامية .

۴- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ .

در علم حدیث است که به سال ۲۷۹ هـ . در گذشته است^۱.
 برای تفصیل رُک : الانساب، السمعانی. طبقات الحفاظ، الذهبی. دائرة
 المعارف الاسلامیة .

نسائی

ابو عبدالرحمن احمد بن علی نسائی مؤلف کتاب « السنن »
 یکی از « الصحاح الستة » در حدیث می باشد و به سال ۳۰۳ هـ . در
 مکه فوت کرده است^۲.
 برای تفصیل رُک : طبقات الحفاظ، الذهبی. دائرة المعارف الاسلامیة .
 مفتاح السعادة، طاشکیری زاده .

کلینی

شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، اهل
 ری از کابر علما و فقها و محدثین شیعه در قرن سوم و چهارم هجری است.
 کلینی تألیفاتی دارد که معروفتر از همه کتاب « الکافی فی علم
 الدین » می باشد که تألیف آن بیست سال بطول انجامیده و یکی از کتب
 اربعة شیعه است .

مرگ او به سال ۳۲۹ هـ . اتفاق افتاده است^۳.

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۴۷ .

۳- الاعلام .

برای تفصیل رُك : ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) . الاعلام ، الزرکلی .

ابن بابویه

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به « صدوق » از علما و محدثین بزرگ شیعه است . مدتی در بغداد تدریس می کرد اما در اواخر عمر در ری متوطن شد . صدوق حدود ۳۰۰ جلد کتاب نوشته که از جمله کتاب « من لا یحضره الفقیه » یکی از کتب اربعه شیعه می باشد . مرگ او به سال ۳۸۱ هـ . اتفاق افتاده است^۱ .

برای تفصیل رُك : ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) . فرهنگ معین ، محمد معین .

شیخ مفید

ابو عبدالله محمد بن محمد ملقب به « مفید » به سال ۳۳۶ هـ . به دنیا آمده و به سال ۴۱۳ هـ . در گذشته است^۲ .

شیخ مفید از بزرگان متکلمین و فقهای معروف شیعه و سردهسته علمای اصولی شیعه می باشد حدود دویست جلد در اصول و فقه و کلام تألیف دارد از آن جمله : « الاعلام فیما اتفقت الامامیه علیه من الاحکام »

۱- فرهنگ معین .

۲- الاعلام .

و « الارشاد » و « اصول الفقه » .

برای تفصیل رك : الذریعه ، آقا بزرگ تهرانی . الاعلام ، الزرکلی .
ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) .

شیخ طوسی

ابو جعفر محمد بن حسن طوسی به سال ۳۸۵ هـ . در طوس به دنیا آمد . و به سال ۴۰۸ هـ . از خراسان به بغداد رفت و چهل سال در آنجا اقامت کرد و بعد به نجف رفت و به سال ۴۶۰ هـ . در آنجا گذشت .
شیخ طوسی از بزرگترین علمای دینی شیعه و صاحب تألیفات متعدد مهم است که از آن جمله کتاب « التبیان » در تفسیر قرآن و کتاب « تهذیب الاحکام » و کتاب « استبصار فی ما اختلف من الاخبار » که هر دو از کتب اربعه شیعه می باشند .

برای تفصیل رك : الذریعه ، آقا بزرگ تهرانی . الاعلام ، الزرکلی .
ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) .

علم کلام

علم کلام اساساً مربوط به دوره بنی امیه است اما در عصر عباسی گل کرد و شکل گرفت . منظور از آن بطور خلاصه بحث در عقاید دینی با دلایل عقلی و فلسفی است .

صحابه پیغمبر و تابعین در عقاید خود به ظاهر قرآن و سنت

استدلال می کردند ، اما اقوام غیر عربی که با افکار و مذاهب گونه گونه بدین اسلام درمی آمدند با این نوع استدلال قانع نمی شدند و مجادله آنان در شبهات عقیدتی با قیاسات صناعی و عقلی فزونی می یافت . در این برخورد عقاید ، علمای اسلامی هم بناچار با همان شیوه به معارضة آنان برخاستند در نتیجه علم کلام بوجود آمد . البته انتقال فلسفه یونان به عرب هم در ایجاد علم کلام بی تأثیر نبود^۱ .

تدوین علم کلام برای اول بار به تشویق مهدی خلیفه عباسی به عمل آمد^۲ .

از این مباحثات و مناقشات دو فرقه جدا شدند :

فرقه ای که اعتقادی نزدیک به مذهب سلف داشتند جماعت و اصحاب حدیث نامیده شدند .

فرقه ای هم که در بعضی مسائل با آنان مخالفت ورزیدند و از آنان کناره گرفتند به « معتزله » معروف شدند ؛ حکومت عباسی هم از این مذهب جانبداری کردند و تقویتشان نمودند .

ابوالحسن اشعری نیز از مذهب معتزله و سایر مذاهب ، يك مذهب کلامی به وجود آورد که بعدها « مذهب اشاعره » نامیده شد . متکلمان مشهور عبارتند از :

۱- امام ابو حنیفه که قدیمترین کتاب « الفقه الاکبر » را در علم کلام تألیف کرده .

۲- ابو حذیفه واصل بن عطا . متوفی در ۱۳۱ هـ .

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ .

۲- الوسیط ، ص ۲۳۹ .

ابو هدیل محمد علاف متوفی در ۲۳۲ که در اعتزال شیخ
بصریها بود .

ابو علی محمد جبائی متوفی در ۳۰۳ که در زمان خود امام
متکلمین بود .

ابو الحسن اشعری متوفی در ۳۲۴ هـ . شاگرد جبائی پیشوای
مذهب اشعری و مؤلف « مقالات الاسلامیین » .

برای تفصیل رگ : العقیة والشریعة فی الاسلام ، جولد تسیهر . دائرة
المعارف الاسلامیة . ضحی الاسلام ، احمد امین . فجر الاسلام ، احمد امین . تاریخ
الفلسفة فی الاسلام . دی بور .

تصوف

نشأت تصوف در محیط اسلامی مربوط به اوایل قرن دوم هجری،
یعنی پس از انقراض بنی امیه است و اولین کسی که لقب صوفی براو
اطلاق شده ، شیخ ابو هاشم کوفی متوفی در ۱۵۰ هجری است^۱ . ولی
نضح و تکامل و گسترش تصوف از اوایل قرن سوم ، مخصوصاً بعد از
انتقال فلسفة یونان به جهان اسلامی شروع می شود .

مهمترین آثار نثری و نظمی درباره تصوف در دوره عباسی
تألیف یافته که از قدیمترین و مشهورترین آثار منشور تصوف کتابهای
زیر را می توان نام برد :

۱- کتاب اللمع ، تألیف ابو نصر سراج (متوفی در ۳۷۸ هـ .)

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۲۵ - ۲۴۲ .

- ۲- قوت القلوب ، ابو طالب مکی (متوفی در ۳۸۶ هـ .)
 ۳- الرسالة القشیریه ، تألیف ابوالقاسم عبدالکریم قشیری
 (متوفی در ۴۶۵ هـ .)
 ۴- عوارف المعارف ، تألیف ابو حفص عمر بن محمد ملقب
 به شهاب الدین سهروردی (متوفی در ۶۳۲ هـ .)
 ۵- احیاء علوم الدین ، تألیف حجة الاسلام غزالی (متوفی در ۵۱۲ هـ .)
 ۶- الفتوحات المکیه ، تألیف محیی الدین ابن عربی (متوفی
 در ۶۳۸ هـ .)
 ۷- صفوة الصفوة ، تألیف ابو الفرج بن الجوزی (متوفی در ۵۹۷ هـ .)
 برای تفصیل رك : فی التصوف الاسلامی و تاریخه ، نیکلسون ، ترجمه
 شریبه . المقیة و الشریعة فی الاسلام ، جولدا نسیهر ، ترجمه محمد یوسف موسی .

علوم بلاغت

معانی و بیان و بدیع

پس از آنکه دانشمندان الفاظ پراکنده لغت عرب را گردآوری کردند و قاموسها ضبط گردید به بحث در بلاغت کلام پرداختند و از این راه بوضع و پیدایش علوم بدیع و معانی و بیان توفیق یافتند .
 گویا اول کسی که در این علوم به تدوین کتاب پرداخته ابو عبیده شاگرد خلیل بن احمد است که در علم بیان کتاب «مجاز القرآن» را تألیف کرده است^۱.

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ .

اما معلوم نیست در علم معانی چه کسی اولین تألیف را بوجود آورده ؟ الا آنکه جاحظ در کتاب « البیان والتبیین » خود قسمتی از اغراض علم معانی را بیان کرده است^۱.

علم بدیع هم اول بار بوسیله ابن المعتز (متوفی در ۲۹۶ هـ .) و قدامة بن جعفر (متوفی در ۳۱۰ هـ .) تدوین یافته است^۲.

این علوم بوسیله دانشمندان بعدی تکامل می‌یافت تا اینکه عبدالقاهر جرجانی (متوفی در ۴۷۱ هـ .) ظهور کرد و دو کتاب بسیار مشهور تألیف کرد : « دلائل الاعجاز » در علم معانی و « اسرار البلاغه » در علم بیان^۳.

بعد از او سکاکی (متوفی ۶۲۶ هـ .) کتاب بزرگ « مفتاح العلوم » را در این علم بوجود آورد^۴.

اما مشهورترین کتاب علوم بلاغت بعد از مفتاح العلوم سکاکی، کتاب « تلخیص » خطیب قزوینی (متوفی در ۷۳۹ هـ .)^۵ و کتاب « مطول » سعدالدین تفتازانی (متوفی در ۷۹۱ هـ .) است که شرح کتاب تلخیص می‌باشد^۶.

برای تفصیل رء : دائرة المعارف الاسلامية . نقد ، شوقی ضیف . المثل السائر ، ضياء الدين بن الاثير . اساس البلاغة ، الزمخشري .

۱- زیات ، ص ۳۷۵ و ۳۷۶ .

۲- الوسيط ، ص ۲۲۹ و ۲۳۰ .

۳- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۱۸۳ .

۴- « » ، ج ۳ ، ص ۱۸۴ .

۵- فرهنگ معین .

۶- دائرة المعارف الاسلامية .

فلسفه

آزادی فکر در اسلام سبب تعدد فرقه‌ها از جمله ظهور معتزله شد، که قوانین دینی را با احکام عقلی تطبیق می‌کردند. در حالی که بنی‌عباس به قیاس ورأی تمایل داشتند اما مأمون از مذهب اعتزال جانب‌داری کرد و به خلق قرآن قائل شد و آتش جدال بین سنت و اعتزال انداخت و بهتر دید که برای قهر و غلبه بر دشمنان و مخالفان خود به منطق و فلسفه یونان روی آورد و بهمین جهت دانشمندان را به ترجمه کتب فلسفی وا داشت و مردم را تشویق کرد که فلسفه یاد بگیرند و در جدل از آن استفاده نمایند^۱. نتیجه این مقدمات، علم کلام را بوجود آورد که مبدع ظهور فلسفه در عرب گردید.

معتزله فلسفه را سلاحی علیه اهل سنت گرفتند. اهل سنت هم مردم را از آموختن فلسفه بر حذر داشتند تا آنجا که فلسفه مرادف کفر و زندقه شد و فیلسوف مورد حمله و مسخره جامعه قرار گرفت. این شیوه در زمان مأمون و معتصم و واثق که حامیان فلسفه و پشتیبانان حکمت بودند در خفا بود ولی در زمان متوکل و اخلافش که به ظاهر می‌خواستند سنت را زنده کنند و بدعت را از بین ببرند مخالفت با فلسفه آشکار شد و مجبور کردند که طرفداران و علاقمندان فلسفه مجامع پنهانی تشکیل دهند. از مشهورترین این مجامع «اخوان الصفا و خلان الوفا» است که در اواسط قرن چهارم هجری برای بحث در اقسام فلسفه

و نشر آن تشکیل یافت ، اخوان الصفا پنجاه رساله در فلسفه نوشتند که حاوی زبده حکمت و فلسفه یونان اند^۱.

بدین ترتیب فلسفه در میان عرب رواج یافت و فلاسفه اسلامی در کشورهای عربی پیدا شدند و آثار گرانقدری در فلسفه بوجود آوردند .

برای تفصیل رك : تاريخ الفلسفة في الاسلام ، دی بور . دائرة المعارف الاسلامية ، تاريخ الادب العربي ، احمد حسن الزيات .

فلاسفه بزرگ این دوره

يعقوب الكندي

اولین فیلسوف عرب ابو یوسف یعقوب بن اسحق الکندی متوفی در ۲۴۶ هـ . است که معاصر مأمون و معتصم عباسی بود^۲. در طب و فلسفه و منطق و حساب و هندسه و نجوم و موسیقی متبحر بود و در این علوم ۲۳۱ جلد کتاب تألیف کرده است .

در ترجمه از یونانی به عربی از همه بهتر بود الا اینکه مثل دیگران ترجمه را وسیله کسب قرار نداده بود . اکثر آثار او از بین رفته و آنچه بجای مانده است عبارت است از :

۱- کتابی در الهیات ارسطو

۲- رساله‌ای در موسیقی

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ۳۹۴ .

۲- زیات ، ص ۱۸۷ .

۳- رساله‌ای در معرفه قوی الادویه المركبه^۱.

برای تفصیل رك: اخبار الحكماء ، ابن قفطی . دائرة المعارف الاسلامية .
الفهرست ، ابن التديم .

فارابی

ابو نصر محمد بن محمد فارابی ملقب به معلم ثانی به سال ۲۶۰ هـ در فاریاب ماوراءالنهر بدنیا آمد^۲ و به قصد تحصیل علوم به بغداد رفت و علوم فلسفی را آنجا یاد گرفت و همه کتب ارسطو را مطالعه کرد و آنها را شرح نمود و بعد به دمشق رفت و در آنجا به تألیف و تعلیم پرداخت تا به سال ۳۳۹ هـ در گذشت^۳.

فارابی یکی از بزرگترین فلاسفه دوره اسلامی است. آثار مهمی بوجود آورده که بعضی از آنها به لاتینی ترجمه شده و مشهورترین آنها عبارتند از :

۱- مبادی آراء اهل المدينة الفاضلة .

۲- رسائل فارابی .

برای تفصیل رك: ابن خلکان . فارابی ، عباس محمود . الاعلام ، الزركلی .
دائرة المعارف الاسلامية .

ابن سینا

ابو علی شیخ الرئیس حسین بن عبدالله بن سینا به سال ۳۷۰ هـ .

۱- الفهرست ، ص ۳۱۵ و ۳۱۶ .

۲- دائرة المعارف الاسلامية .

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۵۰ .

در قریه خرمیثن یکی از قراء بخارا به دنیا آمد^۱. در دوره طفولیت به بخارا رفت و در آنجا قرآن را حفظ کرد و مقدمات علوم را فرا گرفت. بعد به علم طب راغب شد اصول آنرا از ابو سهل مسیحی آموخت و فروع آنرا پیش خود خواند و هنوز ۱۶ سالگی را تمام نکرده بود که در این علم به مقامی رسید که اطبا از هر طرف برای فراگیری و استشاره به نزد او می آمدند. آنگاه بر اثر معالجه نوح بن منصور سامانی به دستگاه سامانیان راه یافت و از کتابخانه معتبر سامانی استفاده بسیار نمود. در ۲۲ سالگی پدرش فوت کرد و او به خوارزم رفت و از آنجا به گرگان وارد شد. بعد به همدان رفت و وزیر شمس الدوله دیلمی شد، چندی بعد به اتهامی چهار ماه زندانی گسردید و از آنجا به اصفهان پیش علاءالدوله فرار کرد تا در سال ۴۲۸ که با علاءالدوله به همدان می رفت بیمار شد و در همان شهر در گذشت^۲.

ابن سینا طبیعی ماهر و فیلسوفی بزرگ بود. بیش از صد جلد کتاب و رساله تألیف کرده که مشهورترین آنها عبارتند از :

۱- الاشارات والتنبيهات ، در منطق و حکمت

۲- کتاب الشفا ، در فلسفه

۳- کتاب القانون ، در طب

ابن سینا اشعاری به عربی و فارسی دارد که مشهورترین آنها قصیده ای است بسیار معروف که در آن کیفیت هبوط روح و حلول آن

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- الاعلام .

در جسم و عود آن به عالم مجرد روحانی با بیانی شیوا آمده ، مطلع
قصیده این است :

هَبِطْتَ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ

ورقضاء ذات تعزز و تمنع

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة . ابن خلكن . الاعلام ،
الزركلی .

غزالی

حجة الاسلام ابو حامد محمد بن حامد غزالی طوسی به سال
۴۵۰ در طایران طوس به دنیا آمد^۱ و مقدمات علوم را در آنجا آموخت
بعد به نیشابور رفت و در خدمت امام الحرمین ابوالمعالی جوینی فقیه
و متکلم بزرگ شافعی بتحصیل پرداخت . آنگاه به خدمت نظام الملك
وزیر رسید . نظام الملك مقدم او را گرامی داشت و وقتی بر میزان
فضیلتش آگاه شد منصب تدریس در نظامیة بغداد را به او محول کرد .
بعد از مدتی غزالی تدریس را کنار گذاشت تا تنها به مطالعه پردازد و
پس از مطالعات فراوان بر او مسلم شد که فلسفه و دین سازگار نیستند
از آن پس با سلاح و منطق خود فلاسفه به مخالفت آنان پرداخت و
روی همین اصل ملقب به حجة الاسلام گردید^۲ .

به سال ۴۸۸ یعنی در حدود ۴۰۰ سالگی تحولی در روح او پدید
آمد و طریق تزهّد و تصوف در پیش گرفت ؛ بغداد را به قصد شام و

۱- الاعلام .

۲- زیات ، ص ۳۸۹ .

اورشلیم و حجاز و اسکندریه ترك کرد. بعد به طوس برگشت و به تعلیم و تألیف پرداخت و در خانقاه و مدرسه‌ای نزدیک خانه خود به عبادت و افادت مشغول گردید تا به سال ۵۰۵ در طوس در گذشت و در طایران بخاک سپرده شد^۱.

آثار عربی غزالی عبارتند از :

- ۱- کتاب « البسیط والوسیط والوجیز » در فقه شافعی .
- ۲- احیاء علوم الدین، در تصوف و فلسفه اخلاقی اسلام .
- ۳- تهافت الفلاسفه ، در رد فلاسفه یونان و پیروان آنان .
- ۴- مقاصد الفلاسفه .

برای تفصیل رگ : غزالی نامه ، جلال همایی . الاعلام ، الزرکلی .
شذرات الذهب ، ابن خلکان .

ابن رشد

ابوالولید محمد بن احمد بن رشد به سال ۵۲۰ هـ . در قرطبه بدنیا آمد^۲ فقه و طب و فلسفه را از علمای عصر خود یسار گرفت و در حکمت به مطالعه عمیقی پرداخت تا عالمی بزرگ شد .

به سال ۵۴۸ ابن طفیل او را پیش ابویعقوب یوسف بن عبدالؤمن برد که از علاقمندان فلسفه بود . ابن رشد کتابهای ارسطو را برای او خلاصه کرد . سپس مدتی قضاوت اشبیلیه را داشت و بالاخره به مراکش

۱- زیات ، ص ۳۸۹ .

۲- الاعلام .

رفت و سال ۵۹۵ هـ در آنجا درگذشت.^۱

ابن رشد می‌کوشید که بین فلسفه و دین وفق دهد و در این باره کتاب « فصل المقال بين الشريعة والحكمة من الاتصال » و « مناهج الادلة في عقائد الملة » را تألیف کرد. در رد « تهافت الفلاسفه » غزالی هم کتاب « تهافت التهافت » را نوشت .

برای تفصیل ر. ک : دائرة المعارف الاسلامية. الاعلام، الزركلى. ابن خلكان.

تاریخ

هرچند تاریخ نویسی در دوره بنی‌امیه شروع به تکوین کرده بود و اول کتابی که در این فن تدوین یافته ، کتابی است که عبید بن شریه برای معاویه نوشته است^۲، اما شاید بدین علت که عباسیان در محو آثار اموی تعمدی داشتند چیزی از آن بدست ما نرسیده است . در هر صورت تاریخ نویسی به معنای حقیقی در عصر اول عباسی آغاز شد منتها تألیف کتابهای تاریخی مربوط است به دوره دوم عباسی .

در آغاز کار ، تاریخ مقصور بود به تدوین مسائلی که به مقتضای دین مورد نیاز بود مانند « مغازی » برای آگاهی از زمانها و مکانهایی که آیات در آنها نازل شده بود یا احادیث در آنها گفته شده بود و « فتوح » برای آگاهی از فتوحات اسلامی و تعیین خراج و جزیه . و « طبقات » برای آشنائی با صحابه و تابعین که رواة شریعت و ادب بودند ، البته

۱- دائرة المعارف الاسلامية .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۸ .

عرب در این نسوع تاریخ نویسی از قدیمترین ملتها هستند و هکذا « انساب » برای تمیز اشراف قریش و سادات قبایل، تا مراتب و مقامهای ایشان در ایام عرب معلوم گردد و غیره .

معروف ترین مؤلفان این قبیل تاریخها عبارتند از :

شیخ ابو اسماعیل محمد ازدی متوفی در اواسط قرن دوم هجری مؤلف کتاب « فتوح الشام »^۱.

ابو عبدالله محمد واقدی متوفی در ۲۰۷ هـ . که در الفهرست ۲۸ کتاب از آثار او نام برده شده از جمله : کتاب « مغازی » و کتاب « فتوح الشام » و غیره^۲.

اما ظهور تاریخ عمومی در ادبیات عرب مربوط است به دوره دوم عباسی، چون وقتی عرب از راه ترجمه به تواریخ ملل دیگر آشنا شدند از روال آنان در تاریخ نویسی پیروی کردند و به تألیف تاریخهای عمومی پرداختند .

مهمترین این تاریخها عبارتند از :

۱- تاریخ یعقوبی ، تألیف احمد بن ابو یعقوب معروف به یعقوبی (متوفی ۲۷۸ هـ)

۲- فتوح البلدان ، تألیف ابو جعفر احمد بن یحیی البلاذری (متوفی در ۲۷۹ هـ)

۳- الاخبار الطوال ، تألیف دینوری (متوفی در ۲۸۲ هـ)
تاریخ عمومی است شبیه تاریخ یعقوبی ، این کتاب در ۲۷۷ هجری به وفات معتصم خاتمه یافته .

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۹ .

۲- « » ج ۲ ، ص ۱۷۰ .

- ۴- تاریخ طبری ، تألیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری (متوفی در ۳۱۰ هـ .) تاریخ عمومی است از خلقت آدم تا سال ۳۰۲ هـ .
- ۵- مروج الذهب ، تألیف مسعودی (متوفی در ۳۴۶ هـ .)
- ۶- سنی ملوک الارض والا نبیاء ، تألیف حمزه اصفهانی (متوفی در ۳۵۰ هـ .)
- ۷- الفهرست ، تألیف ابوالفرج محمد بن اسحق بن یعقوب الندیم معروف به « ابن الندیم » اولین کتابی است که در ادبیات عرب و علوم مختلف آن تألیف یافته و در شرق و غرب بسیار مشهور است .
- ۸- الکامل فی التاریخ ، معروف به تاریخ ابن اثیر، که مشهورترین کتاب تاریخ و از موثق ترین مصادر تاریخ اسلامی از زمان حضرت آدم تا سال ۶۲۸ هـ . است .
- ۹- المنتظم فی تاریخ الامم ، تألیف ابو الفرج بن الجوزی (متوفی در ۵۹۷ هـ .) تاریخ عمومی است از خلقت آدم تا ظهور اسلام و از آن ببعد تا ۵۷۵ هـ جری که بترتیب سالها تنظیم یافته است .
- برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامية . علم التاریخ ، ترجمة المبادی .

کتابهای طبقات

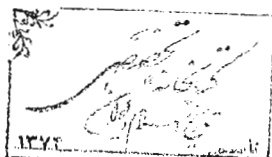
دانشمندان قرآن و قراءت و حدیث و نحو و ادبیات برای تحقیق در علوم دینی به بحث در اسانید آنها و تفریق بین ضعیف و متین آنها پرداختند و این امر آنان را به نظر در شرح حال و سایر احوال راویان آن اسانید کشانید تا آنجا که آشنایی به متون و اسانید اخبار و احاطه به احوال ناقلان و راویسان و تعیین عادلان و ثقات و مردودان آنها از

شروط اجتهاد در فقه گردید روی این اصل رواة هر فنی را به طبقاتی تقسیم کردند ، در نتیجه کتابهایی در شرح حال علما و ادبا و فقها و نحوین و غیره به نام « طبقات » تألیف یافت ؛ از آن جمله : طبقات الشعراء ، طبقات الادباء ، طبقات النحاة ، طبقات الفقهاء ، طبقات الصحابه والتابعین ، طبقات المحدثین ، طبقات المفسرین ، طبقات الحفاظ ، طبقات الاطباء ، حتی طبقات المغنین و غیره .

قدیمترین این کتابها ، « طبقات الشعراء » تألیف ابن سلام و « طبقات الصحابه » تألیف ابن سعد معروف به کاتب واقدی است .
برای تفصیل رگ : تذکره الحفاظ ، ذهبی . دائرة المعارف الاسلامیة .

انساب

انساب که عبارت از شناخت نسب يك قوم یا يك قبیله یا يك فرد است از دوره جاهلیت مورد عنایت بوده تا آنجا که انساب عرب از زمانهای بسیار دور تا ظهور اسلام ، در شش مرتبه یا طبقه ترتیب یافته است : اول « الشعب » ، دوم « القبیله » ، سوم « العمارة » ، چهارم « البطن » ، پنجم « الفخذ » ، ششم « الفصیلة » . منظور از « شعب » دورترین نسب است مانند عدنان و قحطان . و منظور از « قبیله » تقسیماتی است که در شعب بوجود آمده مانند ربیعه ، مضر . و منظور از « عمارة » بخشهایی است که در انساب قبایل بعمل آمده . مانند قریش و کنانه . و منظور از « بطن » تقسیماتی است که در انساب عمارة پیش آمده ، مانند بنی عبد مناف و بنی امیه . و مقصود از « فصیله » مانند



بنی ابوطالب و بنی عباس می باشد .

متخصصان علم انساب را « نسابه » می نامیدند. نسابه های جاهلی زیاد بودند تا آنجا که هر قبیله ولو کوچک برای خود نسابه ای داشت. مشهورترین « نسابه » ها عبارت از « دغفل سدوسی » و « ابن لسان » و « عبدالله بن عبدالحجر »^۱ بودند .

نیاز مسلمانان به انساب سبب شد که این مسأله در دوره اموی بصورت علمی در آید و اول کسی که بعد از اسلام نیازمند نسب شد زیاد بن ابیه بود که معاویه وی را به نسب خود منسوب کرد تا بوسیله او بر دشمنانش پیروز گردد . و بدین منظور بگفته ابن الندیم « نسب نامه » ای تهیه کرد و به پسرش داد^۲.

در دوره عباسی هم چند نفر از علمای انساب پیدا شدند که مشهورترین آنها عبارتند از :

۱- ابوالمنذر هشام بن محمد کلبی ، نسابه و عالم به اخبار و ایام و مثالب و وقایع عرب بود . هشام بگفته ابن الندیم در حدود صد کتاب تألیف کرده که مهمترین آنها کتاب « النسب الکبیر » است که حاوی انساب مهمترین قبایل عرب می باشد .

۲- هشام بن عدی کوفی متوفی در ۲۰۷ هـ .

۳- المدائنی متوفی در ۲۲۵ هـ^۳.

۴- ابو سعد عبدالکریم محمد سمعانی متوفی در ۵۶۲ هـ . که

۱- بلوغ الارب، ج ۳، ص ۱۹۶. بیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- « » ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

مشهورترین کتاب انساب را تألیف کرده و به نام «انساب السمعانی» در شرق و غرب شهرت یافته است.^۱

برای تفصیل رك : دراسات اسلامية ، جولد تسهیر . تاریخ العرب قبل الاسلام ، جواد علی .

سیره نبوی

از اواخر قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری عده‌ای به تدوین و جمع سیره نبوی که «مغازی» هم نامیده شده اشتغال ورزیده و کتابهایی تألیف کرده‌اند که از جمله کتاب «المغازی» از زهری (متوفی در ۱۲۴ هـ) و کتاب «المغازی» از موسی بن عقبه (متوفی در ۱۴۱ هـ) می‌باشد.^۲

قدیمترین کتاب در سیره رسول اکرم را محمد بن اسحق (متوفی در ۱۵۱ هـ) تألیف کرده است. ولی مشهورترین کتاب سیره را عبدالملک بن هشام (متوفی در ۲۱۳ هـ) تألیف کرده که به «سیره ابن هشام» مشهور است. این کتاب در باره حضرت رسول قدیمترین و موثق‌ترین مأخذ است.^۳

برای تفصیل رك : تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان . بنية الوعاة ، السیوطی . المعارف ، ابن قتیبه .

۱- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۷۷۲ و ۷۵ .

۲- » » ج ۲ ، ص ۱۷۲ .

۳- » » ج ۲ ، ص ۱۷۲ .

جغرافیا

علم جغرافیا بعد از نقل علوم قدما به زبان عربی آغاز شده و از جمله ترجمه کتاب بطلمیوس است که عربها در تقویم بلدان بر آن تکیه داشتند الا اینکه مسلمانان پیش از آگاهی از آن کتاب روی نیاز قومی به وضع جغرافیا شروع کرده بودند. البته تدوین کتابهای جغرافیا از قرن سوم هجری شروع شده، ولی نضج و تکامل آن مربوط به قرن چهارم هجری می باشد^۱.

برای تفصیل رك: دائرة المعارف الاسلامية. الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجری، ترجمة ابي ريدة.

مشهور ترین مؤلفان کتابهای جغرافی

ابن خردادبه

ابوالقاسم عبیدالله بن خردادبه (متوفی در اواسط قرن سوم هجری) معجوس بود به دست برامکه اسلام آورد. چندین کتاب تألیف کرده که فقط کتاب «المسالك والممالك» اش بدست آمده و منتشر شده است^۲.

برای تفصیل رك: الفهرست، ابن الندیم. دائرة المعارف الاسلامية.

۱- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۲- « » ج ۲، ص ۲۳۶.

يعقوبی

احمد بن ابو يعقوب معروف به يعقوبی که شرح حالش جزو مورخان هم آمده کتابی در جغرافیا به نام « کتاب البلدان » تألیف کرده که از امهات کتب می باشد و منتشر شده است^۱.

برای تفصیل رك : معجم الادباء ، ياقوت . الاعلام ، السزركلی . دائرة المعارف الاسلامية .

ابن رسته

ابو علی احمد بن عمر بن رسته دائرة المعارفی به نام « الاعلاق النفیسة » به سال ۲۹۰ هـ . در اصفهان تألیف کرده ، که معروف است و به زبان آلمانی هم ترجمه شده است^۲.

برای تفصیل رك: بروکلمان ، ج ۱ . دائرة المعارف الاسلامية . فی المكتبة الجغرافية ، دی غویه .

ابن الحائك

ابو محمد حسن بن احمد معروف به « ابن الحائك » (متوفی در ۳۳۴ هـ) چندین کتاب در هیأت و طبیعیات و جغرافیا تألیف کرده از آنجمله کتاب « صفة جزيرة العرب » در وصف کوهها و شهرها و معادن و آثار جزيرة العرب ، که دارای فواید بسیار مهمی می باشد^۳.

برای تفصیل رك : طبقات الامم ، صاعد . اخبار الحكماء ، ابن القفطی .

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۳۷ .

۲- » » ، ج ۲ ، ص ۲۳۸ .

۳- » » ، ج ۲ ، ص ۲۳۹ .

محاضرات

محاضرات جمع محاضره است بمعنی معلومات ادبی و تاریخی که در مجالس علما رد و بدل می‌شود. از طرف دیگر، علمی است که بدان ملکه‌ای حاصل می‌شود که سخنی از دیگری می‌آورند که از جهت معانی با مقام مناسب می‌افتد و فایده آن پرهیز از خطا در تطبیق آن سخن است با مقتضای مقام مخاطب از جهت معانی اصلی. خلاصه محاضرات عبارت از بکار بردن سخن بلغاست در اثنای سخن، بطریقی که در جایی مناسب بر سبیل حکایت ایراد گردد^۱.

عربها این فن را در دوره خلافت ابو جعفر منصور بدست ابن مقفع با ترجمه کتاب کلیله و دمنه از فارسی به عربی، اخذ کردند. بنابراین اساس این فن، همین ترجمه کلیله و دمنه بوده است. اما رفته رفته این فن نیز مثل دیگر علوم نضج یافت و رو بتکامل نهاد.

مشهورترین مؤلف در این علم، ابو حیان توحیدی (متوفی در ۸۴۰ هـ) است که کتاب «المحاضرات و المناظرات» را تألیف کرده است. دیگر، کتاب «الدر و الغرر»، تألیف الشریف الرضی (متوفی در ۴۳۶ هـ) است.

اما مشهورترین کتاب محاضرات، کتاب «محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء» تألیف راغب اصفهانی (متوفی در ۵۰۲ هـ) می‌باشد که چاپ و منتشر شده است^۲.

برای تفصیل رء: تاریخ آداب اللغة العربية، جرجی زیدان. فرهنگ معین، محمد معین.

۱- فرهنگ معین.

۲- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۳۳۶.

شعر در دوره عباسی

شعر دوره عباسی مثل دیگر مظاهر امت عرب دگرگونی بزرگی نسبت به دوره اموی یافت .

اشعار این دوره حکایت و تصویر از يك زندگانی جدید و پر پیچ و خم می‌کند که بکلی با زندگانی ایام بنی‌امیه هم از حیث سیاسی و هم از جهات اجتماعی و مدنی و هم از نظر علمی و فرهنگی متفاوت است .

دوره بنی‌امیه يك دوره عربی خالص بود، در تمام مظاهر زندگی تعصب مخصوص عربی مشاهده می‌شد. در امور دینی و ادبی و اخلاقی و سیاسی ، خلاصه در تمام شؤون زمام امور بدست عرب بود مگر در بعضی موارد که احتیاج شدید خواستار استخدام و بکارگماشتن افراد غیر عرب می‌گردید . در آن دوره هنوز عرب بتمدن کاملاً آشنائی نیافته بود و امتزاج و آمیزش با ملل غیرعرب چندان پیدا نشده بود . اما دوره عباسی در همان آغاز کار رنگ ایرانی گرفت ، زیرا انتقال خلافت و حکومت از بنی‌امیه به عباسیان بوسیله ایرانیان انجام یافت . و مرکز دولت را از شام بعراق که نزدیکترین نقطه به ایران بود، منتقل کردند^۱ و پایتخت را بغداد که نزدیکترین شهر به ایران بود ، قراردادند

و زمام مهم امور سیاسی را ایرانیان بدست گرفتند .
 خلفای عباسی تا دوره مأمون بیدار و محتاط ، و با هزاران چشم
 اطراف خود را مواظب بودند . قتل فجیع ابومسلم خراسانی و برمکیان
 بدست منصور و هارون درجه نگرانی و درعین حال بی وفائی بنی عباس
 را نسبت به رجال ایرانی بخوبی نشان می دهد ، ولی در زمان مأمون ،
 چون این خلیفه به مساعدت ایرانیان بر تخت خلافت نشست ، دوباره
 ایرانیان بر سر کار آمدند^۱ .

مأمون می خواست به پاداش آن نیکی که از ایشان دیده بود
 زمام امور مملکت را به ایشان تفویض نماید اما چون نوبت به معتمد
 برادرش رسید بجای عربها و ایرانیها غلامان ترك را بر کارها گماشت
 و زمام امور را بدست ایشان داد و چون ایشان در امور مملکتی و
 شؤون سیاسی ورزیدگی کافی نداشتند کارها از انتظام به اختلال گروید
 و هر روز فتنه و فساد بظهور رسید و اختیار از دست خلیفه نیز خارج
 گشت و هیبت دولت از دلها برخاست و انقلاب بجای آرامش نشست
 و از هر سوی ، جایی از قلمرو حکومت خلیفه خارج شد تا آنکه آل
 بویه به سال ۳۳۴ بر بغداد مستولی شدند و ترکان را از کارها مطرود و
 زمام امور را ازدست خلیفه بیرون کردند و فقط مقام خلافت را به عنوان
 يك رئیس دینی باقی گذاشتند ، ولی جمیع اختیارات را از او گرفتند
 و خود صاحب قدرت و اختیار مطلق و فرمانروای کل مملکت گشتند .
 حال بر این منوال بود تا در قرن پنجم سلاجقه بنی بویه را شکست

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶ .

۲- « » ، ج ۲ ، ص ۴۰۱ .

دادند و از بغداد خارج کردند. سپس در اثر اختلافی که در میان خودشان ظاهر شد، نوعی از قدرت و حکومت دوباره بدست خلفا درآمد آنهم بالخاصه در عراق عرب.

بهمین ترتیب که ذکر شد هرروز جایی از حوزه حکومت بغداد خارج می شد و در اینجا و در آنجا علم استقلال افراشته می گشت تا نوبت به اقوام مغول و تتر رسید و از اقصای ترکستان تند بادی وزید که غبار فتنه آسمان اکثر ممالک اسلامی را تیره و تار ساخت و صاعقه ای آمد که تر و خشک را بهم سوخت و دولت بنی عباس نیز آخرین رمق خود را وداع و هلاکو بغداد را فتح و تسخیر کرد.

بدون تردید این تحولات خطیر و انقلابات عظیم که در ممالک اسلامی روی داد تأثیری شگفت انگیز در حیات اجتماعی و اوضاع عمومی عالم اسلام داشت. وضع اجتماعی اسلام در آغاز کار چنان بود که ملل مختلف را در هم آمیخته و ممتزج ساخت. این آمیزش و امتزاج بوسیله اتحاد دین و فرهنگ و خویشاوندی و غیر ذلک بحصول پیوست و تقریباً وطنی واحد برای جمیع مسلمین بوجود آورد و تمدن و عمران از هر سو رو به افزایش رفت، خراج و درآمد دولت بطرزی عجیب و حیرت آور فزونی گرفت و تجارت و بازرگانی اهمیت و عظمتی بسزا یافت و مردم در ساختن عمارات عالی و خانه ها و بناهای باشکوه و ترتیب باغها و بستانسراها و تنوع در خوردنیها و نوشیدنیها و پوشیدنیها و سایر لذایذ و مقتضیات تمدن، طریق افراط پیمودند. مجالس لهو و لعب و بازی و بساده خواری و نگهداشتن کنیزان و خدمتگزاران و سایر مظاهر رفاه و نشاط و عیش و نوش رواج کامل یافت.

ملل اسلامی در این دوره با آزادی مطلق دنبال کسب علم و دانش و فرهنگ و ادب رفتند و بانهایت آزادی نظریات خود را در رشته‌های گوناگون فلسفه و حکمت و ادب بیان کردند. بهمین سبب مقالات و مذاهب بیشمار در این دوره ظهور کرد که انسان در مطالعه کتب ملل و نحل گرفتار حیرت می‌شود چون هر گونه قول و مذهب و مکتبی را در این دوره از غث و سمین و زشت و زیبا و ستوده و نکوهیده مشاهده می‌کند که بسا کمال بی‌پروایی و بی‌باکی صاحبان این افکار و آراء و مذاهب، عقائد خود را اظهار کرده و در اثبات و تأیید اندیشه‌های خود با پافشاری تمام اصرار ورزیده‌اند و بهمه‌گونه دلیل اعم از معقول و واهی و سست و محکم تشبث کرده و بسیار اوقات در القای شبهات داد معنی داده‌اند^۱.

اینگونه آزادی مطلق کمتر در تاریخ دیده شده است، تنها چیزی که در آن اظهار نظر کمتر دیده می‌شود سیاست دولتهای موقت و تعرض بمقام خلافت یا زمامداران متنفذ بوده است. در این قضیه آثار آزادی و حریت کمتر بنظر می‌رسد مگر آنکه گاهی شاعران رنجیده بصراحت یا بکنایت و تعریض در ضمن هجو متنفذی انتقادی در امور سیاسی بکنند یا واعظان با تقوی و شجاع برسبیل نصیحت و انذار دینی مصادر امور مملکتی را زجر و توبیخی کنند.

باری چیزی که بر رونق بازار علم و دانش و ادب و فرهنگ افزود شوق و رغبت خلفای عباسی و رؤسا و زمامداران مملکت بعلم و شعر و ادب و فلسفه بود در حقیقت بعضی از خلفا و امرا در تکریم و

تجلیل دانشمندان و شاعران اهتمام تمام بلکه مبالغه می‌کردند، صلوات و جوایز گرانمایه و بدره‌های زر سرخ به شاعران و ادیبان می‌دادند.^۱ اطباء و مترجمین در این دوره در نهایت احترام و رفاه حال می‌زیستند و بهمین سبب باغ علم و ادب بارور گشت و بسیاری از آثار علمی و فلسفی و فرهنگی یونان و ایران و هند بسرعت ترجمه شد و با حرص و ولع مفرط، حکما و علما و ادبا روی بکار و کوشش آوردند و در تحریر افکار متقدمین و تنقیح آرای پیشینیان بسذل مساعی کردند تألیفات گرانبها و ترجمه‌های روان و رسا و شیوا بطور وفور ظاهر شد و کالای ادب و دانش روز بروز بارارش گرمتر گشت. بغداد که پایتخت مملکت و مرکز خلافت بود کانون این نهضت و جنبش و تکاپوی علمی و فرهنگی شناخته می‌شد.

حال بدین قرار بود تا آنکه بغداد از جنبه سیاسی گرفتار ضعف و انحطاط گردید و در ممالک اسلامی حکومت‌های مختلف و نو بنیاد ظاهر شدند که هر یکی از آن مراکز حکومت نیز برای خود دستگاه علمی و ادبی خاصی مستقیماً و مستقلاً تشکیل دادند و ملوک و امراء بتقلید بغداد، علما و ادبا را دور خود جمع کرده و اهل فضل و کمال و صاحبان فکر و فلسفه و طب و حکمت را نواختند و ارباب قلم و شعر و بیان را بر کشیدند در نتیجه کانون‌های علم و ادب بی‌شمار در عالم اسلام از هندوستان تا اندلس ظهور یافت و در این میان بهره کافی و سهم وافر نصیب ایرانیان گشت. حکما و دانشمندان ایران در انواع علوم و فنون سرآمد روزگار خود شدند و در تمام ممالک اسلامی شهرت

ایشان بحد اعلیٰ رسید. لیکن چون بیشتر اهتمام دانشمندان مشرق زمین در علوم و فلسفه و فقه و تفسیر و حدیث مصروف شد، بازار شعر و ادبیات عرب روی در کساد نهاد و بالاخص در ایران کالای شعر و ادبیات فارسی رواج تمام یافت و با ظهور شعرای بزرگی مانند رودکی و عنصری و فرخی و بویژه فردوسی شعر عرب در ایران قدرت و بهای خود را از دست داد. اما در الجزیره و شام و مصر و اندلس شعر عربی همچنان رواج و رونق داشت زیرا که این ممالک عرب زبان شده بودند و دربارها و حکومتها و دولتها در آن ممالک مشوق و مروج شعر و ادب عربی بودند.

خصائص و همبیزات شعر در دوره عباسی

در دوره خلفای عباسی تمدن اسلامی نضج یافت و این تمدن مشتمل بر مظاهر گوناگونی بود از یکسو به اقتضای نفوذ اسلام زهد و تقوی و صلاح و ورع مظاهری پیدا کرده و احکام و حدود شرع ظاهراً لازم الاجرا شده بود و از طرفی همه گونه فرهنگها و دانشها بهم آمیخته و از تار و پود و مواریث معنوی و مادی ملل مختلف نسیمی یافته شده بود که رنگ و صبغه خاصی بخود گرفته بود. از جانب دیگر لطائف تمدن هند و روم و ایران بجای خشونت و سادگی بادیه نشینی و زندگانی عشایری نشسته بود و مبدأ عیش و نوش و خوشگذرانی و تنعم و ثروت و جاه و جلال و جمال و لهو و لعب و بازی و سایر خصائص تمدن و شهریگری بطور افراط وسعت و گشایش یافته بود بنابراین مقدمات، مسلماً

شعر دوره عباسی آئینه این مظاهر مختلف زندگی است و این حیات پر ولوله و نشاط و اشراقی را با همه فضایل و رذائل آن تصویر می‌کند. در این دوره بسیار تصادف می‌کنیم با شاعرانی که دیوان ایشان مشحون از اشعار دارای شکوه و رونق تمدن و جذاب و دلکش و بی‌پروا بقانون دین و اخلاق می‌باشد یا مظاهر فسق و فجور و باده‌خواری و کامرانی و شهوت‌پرستی را وصف می‌کنند و همچنین شاعرانی می‌بینیم که در تقدس و زهد و تقوی و عفت و پاکی و پرهیزکاری و اعراض از دنیا و توجه بدین و آخرت سخن می‌گویند و گروهی دیگر را می‌شناسیم که دارای مشرب فلسفی هستند و در اخلاق و تهذیب روح و تزکیه نفس، بشکل قصه و حکایت، یا بصورت پند و عبرت، شعر می‌سرایند و لیکن نوع اول از شعر که معلول مظاهر مادی و جذاب، و بهره‌یابی و کامرانی از وسائل عیش و نوش است خیلی بیش از دو قسم دیگر است زیرا مفاصد اخلاقی و ضعف قیود دینی و معنوی و امتزاج و اختلاط اقوام و ملل متعدد و پیدا شدن افکار گوناگون فلسفی و شیوع الحاد و زندقه و ظهور فرقه شعوبی و نفاذ امر امرای عیاش و تن‌پرور و ظهور بسیاری از شاعران بی‌بند و بار و بی‌بالت نسبت به موازین دینی و اخلاقی، همه اینها موجبات رواج نوع اول از شعر بود، از جمله بشار بن برد صریحاً عشق مادی و جسمانی نسبت به زن اظهار می‌کند و از شهوت‌پرستی و کامرانی سخن می‌راند و درباره دین و عقیده شك و تردید بلکه گاهی تمسخر و استهزاء می‌نماید و همچنین ابان بن الحباب با کمال بی‌پروایی در این موضوعها شعر می‌گوید و شاگرد او ابو نواس که قسمت بسیاری از دیوان خود را

بوصف باده و شرابخواری تخصیص می‌دهد و حتی اشعار بسیاری در وصف غلامان خوبروی می‌سراید^۱ و اول کسی است که در شعر عرب این باب را افتتاح کرده است و البته در دیوان او تعصب ایرانی‌گری و افتخار به ایرانی بودن و تحقیر عرب هم زیاد هست .

بهرحال موضوعات شعر عباسی بکلی از دوره‌های پیش از خود ممتاز و متفاوت است اکثر مظاهر عالی و فنان و جذاب تمدن از قبیل وصف قصرها و کاخهای باشکوه و باغهای دلکش و زیبا و مناظر و گردشگاههای دلفریب و مجالس رقص و لهو و لعب و محافل انس و عیش و نغمات موسیقی و شراب و نسیم و ساقی و آلات طرب و اسباب شکار و حتی سگان و بازان شکاری و وصف سپاه و لشکر و ساز و برگ و جز اینها موضوع شعر در این دوره می‌باشد لیکن گفتنی است اشعاری که در زهد و تقوی و حکمت سروده شده نتیجه تأثیر تعالیم دینی و انتشار فلسفه یونان و فرهنگ ایران و هند است .

هنگامی که دولت عباسی رو به ضعف و تزلزل نهاد ، حکومتها و دولتهای مستقلی در اطراف و اکناف ممالک اسلامی نیرو گرفتند ؛ طرق مختلف تصوف شیوع یافت و سستی و کاهلی و بیکاری و ترک دنیا رایج و منتشر گشت ؛ انواع دیگری نیز از شعر پیدا شد که یکی از آنها شعر عرفانی و صوفیانه است .

یکی دیگر از انواع شعر که در دوره انحطاط عباسی ظهور کرد اشعار هزل و مضحک و فکاهی است .

یکی دیگر از انواع شعر که کمتر سابقه داشت و در این دوره

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۵۰ و ۵۱ .

شیوع و رواج یافت و صف معارك با داستانهای رزمی است ، در این نوع شعر شعرای شام و مصر اشعار زیاد گفته‌اند . در اینگونه اشعار وقایع جنگی بسیاری که بین دولتهای شام و مصر از یکطرف و رومیان بیزانسی و صلیبیون از طرف دیگر غالباً اتفاق می‌افتاد توصیف شده است . در ضمن این شاعران مسلمین را بر جنگ و جهاد و استخلاص وطن از چنگ کفار ، تحریض و تشویق می‌کرده‌اند و خیلی وقتها گریه و ندبه بر ملک و ولایت قدرت و شوکت ازدست رفته یا تبریک و تهنیت بفتح و فیروزی در اینگونه اشعار دیده می‌شود ، بالخصوص جنگهای صلیبی که مدت دو قرن تمام دوام داشت ، میدان وسیعی بسرودن این گونه اشعار داده است .

در قرن چهارم و پنجم هجری با ظهور متنبی و ابوالعلاء معری گنجینه گرانبها و بزرگی از حکم و امثال و اشعار فلسفی و اجتماعی و انتقادی ، نصیب ادبیات عرب گردید . این فنون و انواع شعر عباسی که ذکر شد بعضی از آنها در دوره‌های پیش وجود نداشت و برخی نیز در این دوره بشکل خاص و باارزی قوت و نیرو گرفت . اما سایر موضوعات شعری که در دوره‌های پیش نام برده شد ، چندان تمایز و تفاوت و فرقی نیافت الا آنکه می‌توان گفت مدیحه سرایی خیلی ترقی کرد ، زیرا که مدح وسیله معاش و مورد استفاده شاعران بود .

هجو یا هجا گاهی خیلی شدید تر و بی‌پرده تر شد بلکه تا حد هرزه‌گویی و یاوه سرایی رسید . زیرا که نزاع و مخاصمت در مادیات در افزایش بود و رادع و مانع دین و تقوی و بیم حساب و عقاب هم رو بضعف نهاده بود ، لیکن این هجاها برخلاف دوره بنی امیه تأثیر

اجتماعی و سیاسی نداشتند .

اگر بخواهیم این دوره را با دوره پیش مقایسه کنیم باید بگوئیم که غزل و عشق عذری و پاک جای خود را بعشق ناپاک و تغزل بمذکر داد و هجاء سیاسی هم بکلی تحت الشعاع استبداد و حکومت مطلقه قرار گرفت و احزاب سیاسی جای خود را بسیطره و سلطه و زور فردی داد .

تطور فکری در شعر

همانگونه که به اقتضای تکامل حیات اجتماعی، موضوعات شعری در این دوره تطوری بسزا یافت، در خیالات و تصورات شاعران و در الفاظ و اسلوب شعر و در اوزان و قوافی آن نیز تطور و تنوعی پدید آمد. زیرا بدیهی است که حاصل و نتیجه طبع و فکر شاعرانی که در دوره نضج و تمدن پرورش یافته و در محیط علم و فرهنگی و منطق و فلسفه نمو می کنند با محصول قریحه و خیال شاعرانی که در محیطی ساده و بدوی ظهور می کنند خیلی متفاوت و متمایز خواهد بود.

تصورات و خیالات شاعران در این دوره لطیف تر و دقیقتر شده است، حتی خیلی اوقات شاعر با بال خیال در فضایی پرواز می کند که در عالم خارج وجود ندارد، فقط در جهان وهم و انسدیشه شاعر است. میدان شاعران این دوره در باب تشبیهات و استعارات و وصف و حسن تعلیل و تصرف در معانی و سیر در آفاق فکر و ابتکار مضامین و تعبیرات دقیق و تصویرات زیبا و ابداع مطالب عمیق بهیچوجه قابل مقایسه با دوره پیش نیست^۱.

اما از لحاظ الفاظ ، باید گفت در این دوره مطابقت لفظ بامعنی به سرحد کمال رعایت شده ، و حتی الامکان از الفاظ غریب و وحشی اجتناب نموده اند مگر در مواردی که احتراز امکان پذیر نبوده مانند : وصف صید و شکار که ناچار همان الفاظ دوره جاهلی را بکار برده اند زیرا در اینگونه مطالب منطق و فلسفه و فرهنگ و تحولات اجتماعی تأثیر نکرده و تطوری در آنها حاصل نشده بود ، پس ناگزیر همان کلمات دیرینه را بکار می بردند .

یکی دیگر از وجوه تمایز این دوره با دوره سابق، ورود الفاظ فلسفی و اصطلاحات علمی و کلمات دخیل (غیر عربی) از قبیل الفاظ فارسی یا رومی بعالم شعر عربی بود، مخصوصاً کلمات فارسی به وفور وارد شعر و ادبیات عرب شد .

یکی دیگر از جهات تمایز این دوره استعمال صنایع و محسنات بدیعی است . این محسنات در اشعار دوره جاهلی و در قرآن و در اشعار صدر اول بطور طبیعی بکار رفته و تکلف و تعمدی در آن نبوده است ولی در این دوره شاعران از روی عمد و با اطلاع از فنون صنایع بدیعی ، سخنان خود را با این محسنات آرایش می دادند و جناس و طباق و توریه و ابهام و غیر ذلك را در کلام خود رعایت می کردند . نخستین شاعری که در این موضوع پیشرو شاعران شد بشار بن برد بود ، مسلم بن الولید و اَبُو نَواَس و حسین بن ضحاک هم از بشار پیروی نمودند .

بعد از این هم فحول شعرای عرب مسانند ابو تمام و بحتری و عبدالله بن المعتز همین رویه را اتخاذ کردند. این رعایت محسنات صنایع

بدیعی بطور مطلوب و مرغوب و زیبا بوجود این طبقه از شاعران بزرگ خاتمه یافت. زیرا اینان قوت طبع و قریحه و صناعت بدیع را توأم داشتند و بعلاوه افراط در این امر را جایز نمی‌شمردند. لیکن بعد از این طبقه هر کس بصناعت بدیع گرفتار آمد چنان در این کار راه افراط پیمود که شعر خود را بازبچه این آرایشهای لفظی کرد و با پرده ضمیمی از این محسنات بدیعی قدرت یا ضعف طبع و قریحه شاعرانه خود را از چشمها پوشیده ساخت و قامت عروس دلارای معنی را در زیر بار سنگین این زیورها و زینتها خمیده و بیچاره کرد.^۱

پس از این مقدمات تفاوتهای شعر دوره عباسی را با شعردوره‌های پیش می‌توانیم به ترتیب زیر خلاصه بکنیم:

الف - آنچه در فنون و اغراض شعری بوجود آمد:

- ۱- زیادی تعصب قومی و مفاخرت در نسب و مذهب سیاسی و دینی و علمی و تحریض و تهدید والیان و انتقاد اعمال مسئولان کارها.
- ۲- اغراق در تملق بوسیله شاعران درباری، چنانکه پاره‌ای از شعرا بخاطر کسب ثروت و دریافت صله، در مدیحه سرایی ذوق و عقل حتی دین را کنار گذاشته‌اند.
- ۳- ازدیاد فکاهیات و عدم رعایت حرمت و متانت بسبب ضعف مانع دینی.
- ۴- اغراق شعرای مسلمان در وصف شراب و شرابخواری و ساقیان.

۱- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۶۰-۴۳ و ۲۸۰-۲۷۳.

- ۵- غزل مذکر ، که پیش از این سابقه نداشت .
 ۶- ازدیاد وصف باغها و قصرها و مجالس عیش و نوش .
 ۷- ازدیاد وعظ و حکمت و تأدیب نفس و ترغیب بر پارسایی
 در دنیا .

- ۸- بنظم کشیدن قصص و حکایات .
 ۹- ضبط قواعد علوم از فقه و غیره بوسیله شعر .
 ۱۰- ورود تصوف و عرفان و فلسفه در شعر^۱ .

ب - آنچه در اسلوب و الفاظ شعری بوجود آمد :

- ۱- الفاظ غریب بتدریج کنار رفت .
 ۲- کلمات عجمی بطور زیاد در شعر وارد شد .
 ۳- اسلوب شعر با حفظ جزالت و وضوح معنی رقیق شد .
 ۴- صنایع بدیعی بطور افراط در شعر بکار رفت^۲ .

ج - آنچه در اوزان و قوافی شعر بوجود آمد :

- ۱- خلیل بن احمد اوزانی (بحوری) کشف کرد که شعرای
 مولد اغلب در آن بحرهای شعر گفتند .
 ۲- در بحوری نظیر مضارع و مقتضب که عرب در دوره‌های
 پیشین بندرت در آن بحرهای شعر می گفت ، بسیار شعر گفته شد .
 ۳- غیر از اوزانی که خلیل بن احمد اختراع نمود ، اوزانی

۱- الوسیط ، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ .

۲- ، ص ۲۴۷ .

دیگر نظیر «الموالیا» توسط مسلم بن الولید و ابونواس و ابوالعتاهیه اختراع شد .

۴- شعرای اندلس هم اوزانسی بنام «موشح» و «زجل» اختراع کردند .

۵- مخمس و مزدوج در این دوره معمول شد^۱.

برای تفصیل رك: تاریخ آداب العرب ، مصطفی صادق الـرافعی . دائرة المعارف الاسلامیة . الفن و مذاهبه فی الشعر العربی ، شوقی ضیف . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . تاریخ الادب العربی ، ندیم عدی .

مکتب بغداد و مکتب شام

از زمان جاهلیت شعرا بدو گونه بودند : گروهی شعر خود را تنقیح و تهذیب می کردند مانند اوس بن حجر و زهیر بن ابی سلمی و نابغه ذبیانی . گروهی هم در شعر ذوق و سلیقه را در پیش می گرفتند مانند : طرفه ، عنتره ، خنساء .

ارزش شعر گروه اول در توجه به تعبیر از معانی و ایجاد تشبیهات و استعارات و به کار بردن آنها در صورتهای شعری بود و ارزش شعر گروه دوم در معانی بود که در شعرشان وجود داشت اما ترکیباتشان گاهی تعقد داشت و حتی مغلط بود .

این دو مکتب در عصر اموی هم ادامه داشت مثلا اخطل از کسانی بود که شعر خود را منقح می کرد ، در حالی که عمر بن ابی ربیع در شعر ذوق را سرمشق قرار می داد .

اما در عصر عباسی طبع و ذوق در شعر حکمفرما بود همچنانکه در شعر بشار بن برد ، ابو نواس ، ابن الرومی می بینیم و چون اکثر شاعرانی که معنی را بر لفظ ترجیح می دادند در بغداد زندگی می کردند ، طریق آنان « مکتب بغداد » نامیده شده . بعد شاعرانی هم مایل بودند به تأنق در لفظ ، و چون اکثر این قبیل شاعران در شام بوجود آمدند اتفاق را به بغداد رفتند نظیر ابو تمام و بحتری و یاهمیشه شام را برای اقامت برگزیدند مانند متنبی و ابو فراس و معری ، بنابراین طریقه آنان هم « مکتب شام » نامیده شده است^۱ .

برای تفصیل رگ: تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الفن و مذاهبه فی الشعر العربی ، شوقی ضیف .

شاعران مشهور این دوره

بشار بن برد

ابو معاذ بشار بن برد عقیلی ملقب به مُرَعَّث اصلاً از طخارستان ایران ، به سال ۹۱ هـ . در بصره بدنیا آمد^۲ و در میان بنی عقیل پرورش یافت و زبان و فصاحت عربی را از آنان یاد گرفت و هنوز بیست ساله نشده بود که شروع کرد به شعر گفتن . در هردو دوره اموی و عباسی شعر گفته و آخرین کسی است که نحو یون بقول او استهشاد کرده اند . بشار نابینا بود ولی هوش سرشاری داشت . اشعار زیادی گفته

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۴۱ و ۴۲ .

۲- « » ، ج ۲ ، ص ۹۲ .

تا آنجا که هیچ شاعری از لحاظ کثرت شعر با او برابر نیست . خودش گفته : « من بزرگترین شاعر هستم زیرا دوازده هزار قصیده گفته‌ام هر گاه از هر قصیده‌ام يك بیت انتخاب شود دوازده هزار بیت نادر خواهد بود و هر کس دوازده هزار بیت نادر داشته باشد بزرگترین شاعر است^۱. » اما چون او از طرف خلیفه و رجال دین و اکثر مردم مطرود بوده اغلب این اشعار از بین رفته ، حتی در بصره می گفتند خوشبخت کسی است که نه بشار را بشناسد و نه بشار او را بشناسد .

واصل بن عطا پیشوای معتزله همیشه در خطبه‌هایش به او حمله می کرد . و علت آن غزلی بود که بشار در هجو واصل گفته بود و مردم بصره آنرا حفظ داشتند^۲.

بشار از پیشگامان فرقه شعوبیه بود و به فلسفه جبر و شك اعتقاد داشت^۳.

هجوهای تند و اعتقادات مذهبی بشار باعث شد که دولتیان بفکر رهایی از دست او بیفتند . قضا را مدحی درباره المهدی گفت و به تحریک وزیرش یعقوب بن داود مهدی صله‌ای به او نداد . بشار هم هردو را هجو کرد :

بَنَى أُمِّيَّةً هَبْتُوا طَالَ نَوْمِكُمْ
 إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَعْقُوبُ بْنُ دَاوِدَ
 ضَاعَتْ خِلَافَتُكُمْ يَا قَوْمَ فَالْتَمِسُوا
 خَلِيفَةَ اللَّهِ بَيْنَ الزَّرْقِ وَالْعَوْدِ

۱- ندیم عدی ، ص ۳۳ .

۲- « » ، ص ۳۳ .

۳- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۹۳ .

مهدی هم دستور داد او را گرفتند و هفتاد ضربه شلاق زدند و در نتیجه همین تنبیه به سال ۱۶۷ هـ. در گذشت^۱.

برای تفصیل رُك : البيان والتبيين ، الجاحظ . ابن خلکان . دیوان بشار بن برد ، محمد الطاهر الماشود . بشار بن برد : شعره و اخباره ، حسین القرنی .

ابو نواس

ابو نواس حسن بن هانی به سال ۱۴۰ هـ.^۲ در اهواز به دنیا آمد . پدرش عرب و مادرش ایرانی بود . در ۶ سالگی مادرش او را به بصره آورد و به شاگردی عطاری سپرد . قضا را والبة بن حباب شاعر کوفی به بصره آمد و در آنجا ابو نواس را دید و از ظرافت او متعجب شد و او را با خود به کوفه برد و در تسربیت او کوشید . بعد ابو نواس کوفه را بقصد بصره ترك نمود . به سن ۳۰ سالگی به بغداد رفت و به دربار خلفا راه یافت و ندیم مجالس هارون الرشید شد . بعد از حادثه برامکه ابو نواس به مصر رفت در برگشت مغضوب هارون واقع شد و زندانی گردید بعد از مرگ هارون ، امین دوساره او را آزاد کرد و شاعر و ندیم خویش نمود .

ابو نواس اغلب ایام عمر خود را در لهو و لعب و خوشگذرانی گذرانید ولی در پایان عمر توبه کرد و پارسا گردید .

ابو نواس شاعری محدث است . در اغلب اغراض شعری ،

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۵۸ .

مدح ، هجا ، عتاب ، غزل اشعار زیادی گفته اما شهرت او با «خمریات» و مقطعاتش در «مجونیات» و اراجیزش در «طردیات» است حتی نظیر خمریات او در میان اشعار عرب پیدا نمی شود .

از خمریات اوست :

و قدْمانِ سَقِيَتْ الرِّاحَ صِرْفَاً
وَسْتَرُ اللَّيْلِ مُسْتَدَلُّ السَّجُوفِ

صَفَتْ وَ صَفَتْ زَجَا جَتَهَا عَلَيْهَا

کمعنسی دَقَّ فِی ذَهْنٍ لَطِيفِ

مرگک ابو نواس به سال ۱۹۰-۱۹۹ ه . در بغداد اتفاق افتاد^۱.

برای تفصیل رُك: دائرة المعارف الاسلامیة. ابو نواس ، عبدالحلیم المصری.
الحسن بن هانی ابو نواس ، عباس محمود العقاد .

ابو العتاهیه

ابو اسحاق اسماعیل بن قاسم ملقب به ابو العتاهیه به سال ۱۳۰ ه . در عین التمر نزدیک انبار به دنیا آمد^۱، از دوران جوانی به شعر پرداخته و شعر آنچنان به گوشت و خون او نفوذ کرده بود که می گفت: «هر گاه بخوام می توانم تمام سخنان خود را به شعر بگویم»^۲.

در زمان خلافت مهدی به بغداد آمد و خلیفه را مدح کرد و به نوا

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- » » »

۳- الوسیط ، ص ۲۶۱ .

رسید . بعد عاشق یکی از کمینزکان خلیفه شد به نام عتبه، اما وقتی از او ناامید گشت ، خود را به چیزهای دیگر سرگرم کرد و به مطالعه مذاهب متکلمین و شیعه و جبریه و غیره پرداخت در هر یک از مذاهب چند روزی پیش می‌رفت آنگاه به دیگری می‌پیوست و در نتیجه از هر کدام عقیده‌ای در ذهنش می‌ماند . حاصل این مطالعات و طی طریقتها آن شد که به کلی از مسائل دنیوی و مادی کناره گرفت و به زهد و عبادت پرداخت .

در عصر هارون الرشید اول از غزل روی بر گردانید بعد از خود شعر اعراض کرد حتی خلیفه روی این مسأله او را زندانی کرد وقتی بتاچار قبول کرد که در حق او شعر بگوید آزادش ساخت . اما باز هم غزل و هجو نگفت^۱.

ابوالعتاهیه شاعری است مطبوع خاص و عام مخصوصاً زهاد و پارسایان . شعرش روان و دارای معانی سهل الفهم است . در اغلب فنون شعری شعر گفته ولی شهرت او در غزل و « زهدیات » است . وفات ابوالعتاهیه به سال ۲۱۱ ه . در بغداد اتفاق افتاد^۲.

از اشعار اوست :

إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفَرَاحَ وَالجِدَّةَ

مَفْسَدَةٌ لِمِمْرَاءٍ أَيْ مَفْسَدَةٌ

و نیز :

و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَسُدُّ عَلَى آخِئِهِ وَاحِدٌ

برای تفصیل ر. ک : دائرة المعارف الإسلامية . ابوالعتاهیه : اشعاره و اخباره ، الدكتور شكري فيصل . العمدة ، ابن رشيق .

۱- زیات ، ص ۲۶۹ .

۲- دائرة المعارف الإسلامية .

ابو تمام

ابو تمام حبیب بن اوس طائی به سال ۱۸۰ هجری در شام تولد یافت^۱. در زمان طفولیت به مصر رفت و در مسجد عمرو به سقایی پرداخت. طول اقامتش در مسجد و سر و کار داشتن با علما علم و ادب را برای او مطلوب کرد. بنابراین به کسب ادب و دانش پرداخت و از اشعار عرب بی‌شمار حفظ کرد. آنگاه به مدح المعتصم پرداخت. معتصم او را بر تمام شاعران مقدم داشت و نیز وزیرش عبدالملک بن محمد بن زیات و حسن بن وهب را مدح کرد و هکذا به مدح دیگر بزرگان پرداخت.

ابو تمام آن چنان خلیفه و وزیرش و دیگر بزرگانرا بشعر خود مشغول کرد که هیچ شاعری در زمان او نتوانست دیناری از راه مدح به دست آورد^۲.

ابو تمام بسیار فصیح و حاضر الذهن و سریع الجواب بود. گفته‌اند غیر از قصاید و مقطعات نزدیک به ۱۴ هزار ارجوزه حفظ داشت^۳. ابو تمام در یکی از سفرهایش بعلت برف سنگین به شهرهمدان پناه برد و بناچار مدتی در آن جا ماند و در کتابخانه ابو سلمه به مطالعه پرداخت^۴. حاصل این مطالعه پنج کتاب در شعر بود، از آن جمله کتاب

۱- الاعلام .

۲- زیات، ص ۲۹۱ .

۳- الاعلام .

۴- دائرة المعارف الاسلامیة .

« الحماسه » بسیار معروف است و شروحنی بر آن نوشته‌اند . حتی گفته‌اند که « حماسه » بهتر از دیوان ابوتمام است یعنی در انتخاب اشعار دیگران بیشتر از اشعار خود توفیق یافته است^۱.

از اشعار اوست :

يَسْأَلُ الْفَتَىٰ مِنْ عَيْشِهِ وَهُوَ جَاهِلٌ

و يُكَدِّي الْفَتَىٰ فِي دَهْرِهِ وَهُوَ عَالِمٌ

گفته‌اند ابو تمام و متنبی حکیم‌اند و بحتری شاعر است^۲.

ابو تمام شاعری است دارای الفاظ محکم و ترکیبات متین و شعرش پر از اشارات تاریخی و فلسفی و نحوی است و معانی تازه در اشعارش بسیار بکار برده است .

مرگ او به سال ۲۲۸ یا ۲۳۱ هـ . اتفاق افتاده است^۳.

برای تفصیل رُك : ابن خلکان . دائرة المعارف الاسلامیة . الاعلام ، الزرکلی . حسن المحاضرة ، السیوطی . الفهرست ، ابن الندیم . دیوان ابی تمام ، محیی الدین الخیاط . دیوان ابی تمام ، شرح التبریزی . ابو تمام ، عمر فروخ .

ابن الرومی

ابوالحسن علی بن عباس معروف به ابن الرومی از مشهورترین شعرای مولدین است به سال ۲۲۱ هـ . از مصادری ایرانی در بغداد به

۱- زیات ، ص ۲۹۲ .

۲- الوسیط ، ص ۲۶۴ .

۳- دائرة المعارف الاسلامیة .

دنیا آمد^۱. لغت و نحو و ادب و فلسفه و کلام را آموخت و از کاتبان ایرانی شد.

ابن الرومی شاعری مطبوع است. قصاید طولانی دارد حتی بعضی به ۳۰۰ بیت می‌رسد معانی ابتکاری بسیار در اشعار خود به کار برده است.

اشعارش در مدح و عتاب و هجا و وصف و حکمت و غزل و رئاست. اشعار زیادی هم دربارهٔ طعام و شراب دارد. مخصوصاً در وصف طبیعت داد سخن داده است. در هجا هم توانا بوده اما در اشعارش وصف بر هجا غلبه کرده است.

از اشعار اوست در حکمت:

أَرَىٰ فَضْلَ مَالِ الْمَرْءِ دَاءً يُعْرِضِيهِ

كَمَا إِنَّ فَضْلَ الزَّادِ دَاءٌ لِّجِسْمِهِ

فَلَيْسَ لِدَاءِ الْعَرِضِ شَيْءٌ كَبْدَلِيهِ

وَلَيْسَ لِدَاءِ الْجِسْمِ شَيْءٌ كَحَسْمِهِ

ابن الرومی به سال ۲۸۳ هـ. بدستور قاسم بن عبیدالله وزیر خلیفه معتضد مسموم شد^۲.

دربارهٔ مرگ او چنین آورده‌اند که همهٔ بزرگان و وزراء از هجوهای تند او می‌ترسیدند از جمله ابوالحسن قاسم بن عبیدالله وزیر معتضد که مردی بسیار خونخوار بود از هجو او پیوسته هراس داشت و بالاخره در مجلسی او را مسموم کرد وقتی ابن الرومی سم را حس

۱- دائرة المعارف الاسلامیة.

۲- عمر فروخ، ج ۲، ص ۳۴۱.

کرد برخاست . وزیر گفت : کجا می‌روی؟ جواب داد ، می‌روم بجایی که مرا فرستادی . وزیر گفت به پدر من هم سلام برسان . ابن الرومی گفت من به جهنم نمی‌روم (راه من از جهنم نیست)^۱.

برای تفصیل رُك : دیوان ابن الرومی ، محمد سلیم شریف . ابن الرومی ، حیاته و شعره ، روفون جست ، ترجمه حسین نصار . الموشح ، المرزبانی . زهر الاداب ، الحصری . العمدة ، ابن رشیق .

بختری

ابو عباده ولید بن عبید بختری به سال ۲۰۶ هـ . در منبج (بین حلب و فرات) به دنیا آمد^۲ و در بادیه در میان قبایل طی و غیره پرورش یافت در نتیجه خیلی فصیح بار آمد . بعد به بغداد رفت و نزد ابو تمام تعلیم دید و در صنعت بدیع طریقه او را در پیش گرفت . آنگاه به خدمت متوکل و فتح بن خاقان رسید و در نزد ایشان به احترام و نوابی رسید اما پس از مرگ آنان دوباره به منبج آمد و به سال ۲۸۴ هـ . در گذشت^۳.

بختری بزرگترین شاعر زمان خود بود . اما با وجود فضل و فصاحت و رقت کلام از بخیل‌ترین مردم بود و بسیار کثیف بود . به نظر نقادان ادب بعد از ابو نواس هیچ شاعری به پایه بختری نرسیده و بعد از او هم احدی نتوانسته مثل او در عالم خیال ابداع کند .

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۸۲ و ۱۸۳ .

۲- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۵۷ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

عبدالله بن المعتز گفته : « اعتذاریات او درباره فتح بن خاقان بعد از اعتذاریات نابغه در عرب نظیر ندارد ».

بحتری علاوه بر دیوانش که « سلاسل الذهب » نامیده می شود مانند ابوتمام « حماسه » ای دارد که منتخباتی از ۶۰۰ شاعر جاهلی و مخضرمین را در آن جمع کرده و هکذا کتابی تألیف کرده به نام « معانی الشعر » .

از اشعار اوست :

دَعَوْتُ قَوَاصِفَا وَ عَلَوْتُ مَجْدًا فَشَأْ نَكَ اَنْجِدَارُ وَ اَرْقِفَاعُ

بحتری در سفر اولش به بغداد به ایوان مداین رفته و قصیده‌ای در آن سروده است به مطلع :

صَنَنْتُ نَفْسِي عَمَّا يُدَنَّسُ نَفْسِي

وَ كَسَّرَفَعْتُ عَنِ جَدِي كُلِّ جَبَسِي

برای تفصیل رُك : دیوان البحتری ، رشید عطیه . الحماسة ، غایر و مرغولیوت . اخبار البحتری . الصولی . حیاة البحتری و فنه ، احمد احمد بدوی .

ابن المعتز

ابوالعباس عبدالله بن المعتز خلیفه یک روزة عباسی به سال ۲۴۷ هـ در شهر سامرا به دنیا آمد^۲ و در دربار خلافت پرورش یافت. به ادبیات و موسیقی علاقمند بود . از دانشمندان و ادیبای عصر خود همچون مبرد و ثعلب ادبیات فرا گرفت . علاقه او به دانش و ادب سبب شد که

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۵۹ .

۲- دائرة المعارف الاسلامیة .

از دبدبه و شکوه خلافت چشم پوشد الا اینکه عده‌ای از پیروانش وقتی با استبداد درباریان و سختگیری شان روبرو شدند خلیفه المقتدر را از خلافت خلع کردند و ابن المعتز را به خلافت نشانند ، منتها مدت خلافت او تنها يك شبانه روز دوام یافت زیرا طرفداران المقتدر دوباره قد علم کردند و المقتدر را بر تخت خلافت باز گردانیدند و در نتیجه این تغییر ابن المعتز به سال ۲۹۶ هـ . به قتل رسید^۱.

ابن المعتز ادیب و شاعر و نقاد و مصنف بود . در هر دو نظم و نثر دست داشت . اشعارش اغلب در فخر و مدح و رثاء و هجاء و وصف خمر است . درباره هلال و نجوم نیز توصیفاتى دارد که بی شک از بهترین اشعارش می باشد .

ابن المعتز علاوه بر دیوان اشعار، تألیفات ارزنده‌ای دارد که از آن جمله « کتاب البدیع » است که در علم بدیع اولین کتاب است . و نیز کتاب « طبقات الشعراء » می باشد که بسیار مشهور است .

از تشبیهات اوست درباره هلال :

وَ انْظُرْ اِلَيْهِ كَزَوْرِقٍ مِنْ قِضْبَةٍ قَدْ اَثْقَلْتَهُ حَمُولَةٌ مِنْ عَنَبٍ

برای تفصیل رك : الفهرست، ابن الندیم ، الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . دیوان ابن المعتز، محیی الدین الخياط . طبقات الشعراء فى مدح الخلفاء والوزراء ، عباس اقبال . كتاب البدیع ، اغنا طيوس . عبدالله بن المعتز، اده و علمه، عبدالعزیز سید الاهل .

متنبی

ابو طیب احمد بن حسین متنبی به سال ۳۰۳ هـ . در کوفه از

پدر و مادری تنگدست به دنیا آمد^۱، در همان شهر پرورش یافت و از همان آغاز کودکی به علوم ادبی مشتاق شد و در ساینه هوش سرشار به درجه‌ای رسید که هر سؤال پیش می‌آمد از نظم و نثر عربی شاهدهی بر آن بیان می‌داشت. مدتی در بسادیه بسر برد و از بادیه نشینان لغت عربی اصیل فرا گرفت و شهرتی بهم رسانید.

چون طبعاً خواهان مقام و سیادت بود برای کسب این منظور اقوام بدوی را به جنگ و شورش وا داشت. او لؤ والی حمص، او را متهم کرد که ادعای پیغمبری کرده در نتیجه مدتی وی را حبس کرد. ولی متنبی توبه کرد و آزاد شد و از آن زمان لقبش متنبی شد^۲. بعد در حلب به دربار سیف الدوله راه یافت و او را مدح کرد و به کام و مقام نایل آمد. اما از متنبی پیش سیف الدوله سخن چینی کردند و یکی از حسودان بزرگش ابن خالویه نحوی معروف، مؤدب سیف الدوله بود. روزی در حضور سیف الدوله با ابن خالویه مناظره کرد، ابن خالویه با کلید آهنی به سر متنبی زد و او را زخمی کرد و چون سیف الدوله جانب انصاف را رعایت نکرد متنبی هم امیر مصر کافور اخشیدی را قصد کرد و مدحهای عالی درباره او سرود اما کارش به جایی نرسید کافور گفت آیا کسی که ادعای نبوت کرده، ادعای کشور داری نمی‌کند؟ متنبی هم او را ترک کرد^۳ و در مدت اقامت در بغداد دیوان خود را برای عده‌ای از دانشمندان لغت و نحو نظیر ابن جنی و غیره شرح نمود.

۱- زیات، ص ۲۹۷.

۲- الوسیط، ص ۲۷۳.

۳- »، ص ۲۷۳.

در سال ۳۵۴ به ارجان رفت نزد ابن العمید وزیر رکن الدوله و بعد از سه ماه به دعوت عضدالدوله به شیراز آمد و در مراجعت به بغداد فاتک بن ابی جهل اسدی ، که متنبی خواهرش را هجو کرده بود، با عده‌ای سر راه متنبی کمین کرده بودند بر سر متنبی و همراهانش که پسرش و غلامش بودند ریختند متنبی قصد فرار کرد ولی غلامش ننگک فرار را براو یادآوری کرد که در یکی از قصایدش گفته بوده :

الغیلُ واللیلُ والبیضاءُ تعرّفنی
والسیفُ والرّمحُ والقِرطاسُ والقلمُ

متنبی هم به جنگ ادامه داد تا کشته شد این حادثه بسال ۳۵۴ هـ . اتفاق افتاد^۱.

همه ادبا متفق هستند که بعد از متنبی هیچ کس به مقام شعری او نرسیده ، حتی معری با وجود احاطه‌اش به علم و ذکاوت فوق العاده و تصورات عالی فلسفی‌اش متنبی را بالاتر از خود می‌داند^۲.
متنبی در هر غرض شعر گفته و اغلب اشعارش قصاید مدحی است. بیش از سه هزار سال است که ادبا در اشعار متنبی بحث می‌کنند و بردیوانش شرحها می‌نویسند و حتی اغلب شاعران و ادبای بعد از او اشعار او را مورد نقد قرار داده‌اند .

برای تفصیل رکن : دیوان المتنبی ، بطرس البستانی . ابوالطیب المتنبی ، ماله و ماعلیه ، ابو منصور الثمالی . الوساطة بین المتنبی و خصومه ، عبدالعزیز الجرجانی . الانساب ، السمعانی .

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۸۷ .

۲- الوسیط ، ص ۲۷۴ .

ابو فراس حمدانی

ابو فراس حارث بن ابی العلاء حمدانی به سال ۳۲۰ هـ. در موصل به دنیا آمد^۱. علوم زمان خود را پیش دانشمندان مشهور آن عصر از جمله ابن خالویه فرا گرفت .

ابو فراس شاعری بود بزرگ و شجاع ، شعرش بسیار روان و سهل و فخیم است و اغلب اشعارش در غزل و فخر دور می‌زند . صاحب بن عباد گفته :

« بُدِيءَ الشِّعْرِ بِمَلِكٍ وَخَتِمَ بِمَلِكٍ » منظورش امرؤ القیس و ابو فراس بوده^۲.

در یکی از جنگها به اسارت رومیان در آمد و چهار سال در قسطنطنیه زندانی شد در این مدت قصایدی ساخت بسیار رقیق و حزن انگیز که معروف اند به « رومیات » و « اسریات » .

بعد از مرگ سیف الدوله ابو فراس بر سر حکومت حمص با ابوالمعالی پسر سیف الدوله جنگ کرد و به سال ۳۵۷ هـ . در حالی که هنوز بیش از ۳۷ سال نداشت در میدان جنگ مقتول افتاد^۳.

از اشعار اوست در فخر :

أَلَمْ تَرَ كَمَا أَعَزَّ النَّاسَ جَارًا وَآمَنَعَهُمْ وَأَمْرَعَهُمْ جَنَابًا

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۸۹ .

۳- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۴۹۵ .

برای تفصیل رُك : دیوان ابی فراس الحمدانی ، سامی البرهان . یتیمه
الدهر ، ثعالی . ابن خلکان .

شریف رضی

ابوالحسن محمد بن حسین که نسبتش به حضرت حسین بن علی
می‌رسد و بهمین جهت ملقب به شریف رضی موسوی شده ، به سال
۳۵۹ هـ . در بغداد به دنیا آمده^۱ . پدرش رئیس دینی علویها بود . بعد
از کناره گیری پدر ، او به سال ۳۸۸ هـ . به جای پدر نشست .

هنوز به ۱۵ سالگی نرسیده بود که شعر گفت . اکثر نقادان ادب
نظر داده‌اند که او اشعر قریش بود^۲ اما چون دارای همت عالی بود
هرگز صله و جائزه‌ای از کسی نپذیرفت .

شعرش بسیار روان و محکم و فخیم است و اکثر در حماسه و
فخر و رثا و غزل عقیف می‌باشد . قصائدی هم در مسافرت‌هایش به مکه
سروده که به « حجازیات » مشهور است^۳ .

شریف رضی علاوه بر دیوان اشعار ، کتاب « معانی القرآن » و
« مجاز القرآن » را تألیف کرد . و نیز کتاب « نهج البلاغه » را که
عبارت از خطبه‌ها و نامه‌ها و وصیته‌ها و کلمات قصار حضرت علی (ع)
می‌باشد جمع آوری کرده است .

از اشعار اوست :

۱- الاعلام .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۹۹ .

۳- ندیم علی ، ص ۲۰۲ و ۲۰۴ .

لِغَيْرِ الْعُلَى مِثِّي الْقَلْبِي وَالتَّجَنُّبِ
 وَ لَوْلَا الْعُلَا مَا كُنْتُ فِي الْحَبِّ أَرْغَبُ
 مرگت او به سال ۴۰۶ هـ . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رگ : شرح دیوان شریف الرضی ، محیی الدین عبدالحمید .
 نهج البلاغه ، شرح الشیخ محمد عبده . عبقریة الشریف الرضی ، زکی مبارک .

مهیار ديلمی

ابوالحسن مهیار بن مرزونه ديلمی شاعر مشهور ایرانی الاصل
 که اول مجوس بود و بعد به سال ۳۹۴ به دست شریف رضی اسلام
 آورده است^۲.
 شعرش روان و محکم و قدرت او در وصف و نسیب و معانی
 روحی است .

وفات او به سال ۴۲۷ هـ . اتفاق افتاده است^۳.

از اشعار اوست :

مَتَى ضُنَّتِ السُّدُكِيَا عَلَيَّ فَأَبْصَرْتُ
 لِسَانِي فِيهَا بِالسُّؤَالِ يَجُودُ ؟
 إِذَا كُنْتُ حُرًّا فَاجْتَنِبْ شَهَوَاتِهَا
 فَإِنَّ بَيْنَهَا لِلزَّمَانِ عَبِيدُ

برای تفصیل رگ : مهیار الديلمی و شعره ، علی علی الضلال . تاریخ
 بغداد ، خطیب بندادی .

۱- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۵۹ .

۲- الاعلام .

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ .

ابوالعلاء معری

ابوالعلاء احمد بن عبدالله معری تنوخی شاعر و فیلسوف و دانشمند معروف عرب به سال ۳۶۳ هـ . در معرّه به دنیا آمد و در ۳ سالگی در اثر بیماری آبله از نعمت بینایی محروم گشت اما از کسب دانش و شهرت باز نماند نحو و عربی را در حضور پدر و بزرگان زمان فرا گرفت . در یازده سالگی به شعر گفتن شروع کرد . از سال ۳۹۸ تا ۴۰۰ به بغداد رفت و در آنجا به هر جا که بوی دانش از آن می آمد سر زد و کتابها و اشعار عرب را برایش می خواندند و او در سایه حافظه خارق العاده هر چه می شنید به خاطر می سپرد . با فلسفه هندیان و ایرانیان آشنا شد و فلسفه یونان را از راهبان فرا گرفت . به سال ۴۰۰ به معره باز گشت و با مرگ مادرش دنیا در دیدگان دل او نیز سیاه شد و بکلی ترك دنیا گفت و خود را رهین المحسبین نامید حتی گاهی زندان تن خاکی را هم به حساب می آورد و خود را در گرو سه زندان می پنداست .

ابوالعلاء از این پس به و شعر تألیف و تدوین افکار و آراء و محفوظاتش پرداخت و از آن زمان گیاه خوار شد و تنها به عدس و انجیر قناعت ورزید از ازدواج هم خودداری نمود . بسر نماز بسیار مواظب بود و دیگرانرا هم بر آن زیاده دعوت می کرد بسا این وجود گروهی او را ملحد شمرده اند .

این انزوا در حدود ۴۰ سال ادامه داشت فقط مردم به نزد او می‌آمدند تا از دریای دانش و فضلش بهره‌مند شوند. بالاخره به سال ۴۴۹ درگذشت. و قبل از مرگ وصیت کرد که بر روی قبرش بیت زیر نوشته شود:

هَذَا جَنَاهُ أَبِي عَلِيٍّ وَمَا جَنَيْتُ عَلَيَّ أَحَدًا

بسیاری از اشعار ابوالعلاء متناقض همدیگرند در حقیقت جهان و ادیان و خدا، ظاهراً شك متعیر بود.

ابوالعلاء شاعر و ادیب و دانشمند لغت و تاریخ و فکر و احوال اجتماع و نقاد و فیلسوف و حکیم است.

اما نظر دیگران دربارهٔ او دو گونه است: عده‌ای او را در بالا ترین مراتب فضل و دانش می‌دانند و به گفته‌هایش معتقدند، گروهی نیز آثار او را مخلوطی از حق و باطل و شك و یقین می‌دانند و می‌گویند اغلب سخنان او سبب گمراهی و باعث انحراف از راه راست می‌شود.^۱ و اما در اشعارش اکثر اصطلاحات علوم را بکار برده، از الفاظ محکم و قوافی دشوار و صنعت بدیع و جناس استفاده کرده، و لزوم مالایلم قسمتی از اشعار او را تشکیل داده است.

برای بیان فلسفهٔ خود الفاظ غریب و ترکیبات غامض در اشعار خود بکار برده است.

نثر او هم مثل شعرش دارای اصطلاحات علمی و ترکیبات غامض است.

۱- زیات، ص ۳۰۷.

۲- «، ص ۳۰۸.

از اشعار اوست در رثاء :

تَعَبَ كُلُّهَا الْحَيَاءُ فَمَا عَجِبَ إِلَّا مِنْ رَاغِبٍ فِي ازديادِ
 إِنَّ حُزْنَ فِي سَاعَةِ الْمَوْتِ أضعافُ سُورٍ فِي سَاعَةِ الْمِيلَادِ
 ابوالعلاء در نظم و نثر تألیفات بسیاری دارد که مهمترین آنها

عبارتند از :

۱- اللزومیات (لُزُومٌ مَا لَا يَلْتَزِمُ) ، این اشعار را در انشای
 گوشه گیری و ایام پیری سروده و بسیاری از آراء خود را درباره وجود
 و آفرینش و نفس و دین در این دیوان بیان داشته است .

۲- سَقَطُ الزَّيْنِدِ ، که اشعار دوره جوانی اوست .

۳- ضَوْءُ السَّقَطِ ، که شرح سقط الزند ، و اشعار « الدرعیات »
 ضمیمه این دیوان است .

۴- رسائل ابوالعلاء ، که اکثرش از بین رفته . اغلب این رسائل
 شعر منثور است .

۵- رسالة الغفران ، يك رسالة فلسفی خیالی است که در دوره
 عزلت نوشته است ، نظیر کمدی الهی دانته می باشد .

۶- کتاب الفصول والغايات .

برای تفصیل رثاء : حکیم الممره ، عمر فسوخ . عقیده ابوالعلاء ، فتوح
 حسین . آراء ابوالعلاء المعری ، معروف الرصافی . ابوالعلاء المعری ، بنت الشاطی .
 معجم الادباء ، یاقوت .

طُفْرَائِي

ابو اسماعیل حسین بن علی ملقب به مؤید الدین و معروف به

« طفرائی » به سال ۴۵۳ هـ . در اصفهان از خانواده‌ای ایرانی به دنیا آمد^۱، در آغاز کار طفرای می‌نوشت بعد در موصل به وزارت سلطان مسعود سلجوقی رسید^۲.

در نظم و نثر نابغه‌ زمان بود . از علوم طبیعی و کیمیای قدیم هم آگاهی کاملی داشت . شعرش متین و در عین حال ساده است . طفرائی علاوه بر دیوان شعر ، آثاری در کیمیا دارد که از آن جمله جامع الاسرار و تراکیب الانوار و کتاب مصابیح الحکمه و مفاتیح الرحمة را می‌توان نام برد .

شهرت او به قصیده‌ای است معروف به « لامیة العجم » که به سال ۵۰۵ هـ . در بغداد ساخته که مورد توجه ادبا واقع شده و شرح‌ها بر آن نوشته‌اند . به مطلع زیر :

اصالة الرأي صانتي عن الخطل

و جليته الفضل زانتني لدى العطل

بالاخره در اثر سخن چینی بعضی از حاسدان متهم به الحاد شد و به سال ۵۱۳ هـ . به قتل رسید^۳.

برای تفصیل رك : دیوان الطفرائی . لامیة العجم . الطفرائی ، حیاته ، شعره ، لامیته ، علی جواد الطاهر . معجم الادباء ، یاقوت . ابن خلکان . بروکلیمان . دائرة المعارف الاسلامیة .

۱- عمر فروخ، ج ۳، ص ۲۳۲ .

۲- زیات، ص ۲۸۸ .

۳- دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن الفارض

ابو حفص عمر بن علی معروف به « ابن الفارض » به سال ۵۷۶ هـ در قاهره به دنیا آمد^۱. فقه و لغت و ادب را فرا گرفت ولی بعد در طریق تصوف وارد شد، به مکه رفت و به زیارت بقعه‌های مقدس پرداخت روزگاری در آنجا اقامت کرد و بالاخره به مصر برگشت و بقیه عمر را در نهایت اعزاز و اکرام در آنجا بسر برد .

ابن الفارض ، عارفی نیک منظر و ظریف محضر ، شیک پوش ، وقور و بسیار پارسا بود . وقتی در شهر راه می‌رفت مردم برای تبرک و همت‌طلبیدن از او ازدحام می‌کردند . هر گاه در مجلسی حاضر می‌شد هیتش پرده‌ای از سکوت بر مجلسیان می‌افکند^۲.

نقل کرده‌اند که هر وقت می‌خواست شعری بسراید روزها غایب می‌شد و در این مدت نه می‌خورد و نه می‌نوشید و حرکت نمی‌کرد ، وقتی از آن حالت بدر می‌آمد سه یا چهار بیت شعر املا می‌کرد .

ابن الفارض در عصر ایوبیان می‌زیست ، روزگاری که دو عامل گوناگون فضا و جامعه را بوجود آورده بود : عامل تصوف و زهد که نتیجه ارأئه جنگها و توالی رنجهای ناسازی از کشتار و گرسنگی مردم بود . و عامل فسق و فجور که سبب زوال اخلاق و غلبه شهوات و انتشار فساد بود .

۱- الاعلام .

۲- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۶ .

در این زمان شعر در مصر و خارج از مصر یا مبلغ راه خدا بود یا منادی طریق شیطان . ابن فارض توفیق طی راه خدا را یافت و به توصیف عشق و شراب پرداخت . ولی چنانکه شارحین اشعار او گفته‌اند منظور او از «عشق» ذات خدا و از «شراب» محبت اوست و از این بابت، او طریق رمزی را در شعر عربی بوجود آورده است .

بطور خلاصه اوج شعر عارفانه عربی اشعار ابن فارض است . تا آنجا که از آن زمان صوفیان اشعار او را در مجالس می‌خوانند .

از مشهورترین اشعار او تائیه کبری است که در حدود ۷۶۰ بیت دارد به مطلع :

سَقَّتْنِي حَمِيًّا الْحَبَّ رَاحَةً مَقَلَّتِي

و كَأْسِي مَحِيًّا مِنْ عَنِ الْحَبِّ جَلَّتِي

و از بهترین اشعار او خمريه‌ای است به مطلع زیر :

شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً

سَكَّرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرَمُ

ابن فارض در اشعار صوفیانه به تمام شعرای عرب برتری دارد و ملقب به «سلطان العاشقین» است .

از بزرگان ادب ایران نیز بر اشعار او شرح‌ها نوشته‌اند. عبدالرحمن جامی بعضی از قصاید مفصل او را شرح کرده و از جمله شرح او بر خمريه ابن فارض معروف است .

عبدالرزاق کاشانی از دانشمندان قرن هفتم نیز قصیده تائیه کبری را شرح کرده است .

مرگ او به سال ۶۳۲ اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رگ : دیوان ابن الفارض . ابن الفارض سلطان العاشقین ،
محمد مصطفی حلی .

ابن عربی

ابو بکر شیخ محیی‌الدین محمد بن علی بن عربی ملقب به
« شیخ اکبر » به سال ۵۶۰ در مرسیه به دنیا آمد^۲ و برای کسب دانش
و ادب به بغداد و مکه و دمشق و بلاد روم سفر کرد .

ابن عربی شاعر و صوفی و فیلسوف بود . در زندگی شخصی
دو مسلک داشته : در پیش مردم ، پارسا و متقی بود اما در حضور
امثالش رند و لایبالی . از این جهت عده‌ای او را از اولیا دانسته‌اند و
عده‌ای از ملحدان^۳.

« شطحیات » او اهل مصر را خشمناک کرد ، و قصد جان او را
کردند حتی مدتی در زندان محبوس شد . بعد از آزادی به دمشق آمد
و در آنجا قرار و آرام یافت^۴.

ابن عربی هر چند اشعاری گفته ، ولی شهرت اصلی او مربوط
است به آثار منشور او ، که بیش از ۲۰۰ جلد می‌باشند و اغلب آثارش

۱- الاعلام .

۲- الاعلام .

۳- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۵۲۲ .

۴- الاعلام .

در تصوف است . بعد از مولانا جلال الدین رومی بزرگترین متصوف اسلامی است .

خیالات او در « الفتوحات المکیه » عنصر اساسی در بنای کمندی الهی دانته شاعر ایتالیاست^۱ .

مهمترین آثارش بعد از « الفتوحات المکیه » عبارتند از :

۱- فصوص الحکم

۲- مفاتیح الغیب

۳- ترجمان الاشواق (مجموع قصاید) .

از اشعار غزلی اوست :

مَرَضِيٌّ مِنْ مَرِيضَةِ الْأَجْفَانِ عَلَلَانِيٌّ بِذِكْرِهَا عَلَلَانِيٌّ

وفات او به سال ۶۳۸ هـ . در دمشق اتفاق افتاده است^۲ .

برای تفصیل ر.ک: الشیخ الاکبر محیی الدین بن عربی سلطان المارفون ، ابن الحفیظ . محیی الدین بن عربی، من شعره ، عبدالعزیز سیدالاهل . بروکلیمان . دائرة المعارف الاسلامیة .

شعر در اندلس

عربها بیاری موسی بن نصیر والی مغرب و سردار معروف طارق بن زیاد به سال ۷۱۱ م . وارد اندلس شدند و شهرها را یکی پس از دیگری فتح کردند و بر آن دیار حکومت راندند . اندلس سرزمینی بسیار زیبا و آباد و سرسبز و حاصلخیز بود .

۱- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۵۴۲ .

۲- الاعلام .

روی این اصل ، عربها از همهٔ بلاد اسلامی بسدانجا مسافرت کردند و در شهرهای مختلف اندلس سکنی گزیدند .

حکومت عربی در اندلس از سال ۷۵۵ م . تا ۱۴۹۲ م . ادامه داشت . در طی این مدت سلاله‌های گوناگونی در آنجا حکومت کردند : بنی امیه ، ملوک الطوائف ، مرابطین ، موحدین و بنی‌احمر . مردم اندلس هم در طی این مدت زبان و فرهنگ عربی را یاد گرفتند و با دین اسلام آشنا شدند و اسلام آوردند و به زبان عربی شعر گفتند و فرهنگ اسلامی را پذیرفتند تا آنجا که ادبیات لاتینی بفراموشی سپرده شد و ادب و فرهنگ عربی در این سرزمین بشدت رو به رواج رفت تا حدی که گفته‌اند الحکم المستنصر بالله در شهر قرطبه ۲۷ مدرسهٔ علمی ساخت و کتابخانهٔ خلیفه در قرطبه در حدود چهار صد هزار جلد کتاب داشت^۱.

و اما شعر اندلس هرچند در اغراض و تطور شباهت زیادی به شعر شرق (دورهٔ عباسی) دارد، اما شاعران اندلس شعر را در اغراض گوناگون نظیر : مدح و غزل و رثا و دعا و زهد و تصوف و فلسفه و مزاح بکار بردند، سیاست اجتماع را هم بنظم آوردند و حوادث تاریخی را به شعر بیان کردند بناها و مجسمه‌ها و قصرها و استخرها و باغات و بیابانها و رودها و درختان و بادها و مجالس عیش و نوش را با الفاظی دلکش و سبکی شیوا و هنری لطیف توصیف نمودند تا آنجا که غریبها علاوه بر دانش و موسیقی و معماری از انواع شعر اندلس هم بهره‌ها برداشته‌اند . حتی اگر تمدن اندلس دوام می‌یافت و زبان و ادب در

۱- تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی زاده ، ص ۱۹۵ .

آنجا با گذشت زمان پیش می‌رفت بی‌تسردید ادبا و شعرای اندلس آثاری بهتر از آثار روسو و هوگو و لامارتین و غیره بوجود می‌آوردند^۱. شعرای اندلس در اوزان شعری نیز با اینکه از شعرای شرق پیروی کردند ولی به اقتضای رقت تمدن و پیشرفت غنا و زنهایی تازه به نام « موشح » بزبان فصیح و « زجل » بزبان عامیانه اختراع و بر اوزان قدیم عرب افزودند^۲.

برای تفصیل رگ: تاریخ آداب العرب، مصطفی صادق الرافعی، تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات، تاریخ الادب العربی، ندیم عدی.

مَوْشَحَات

موشح قصیده یا قطعه شعری است که برای آواز خوانی ساخته شده، بنابراین، اصل در توشیح موسیقی و آهنگ بوده است^۳. رسم و عادت ادب عرب به این بوده که در قصاید تمام ابیات بریک وزن و قافیه می‌بایست سروده شود، حتی گاهی در تمام ضربها و عروضهای ارجوزه هم یک قافیه در نظر می‌گرفتند.

تا قرن سوم هجری شعرای اندلس در وزن و قافیه از شعرای شرق پیروی می‌کردند اما در اواخر این قرن ادبای اندلس به موسیقی روی آوردند و از این بعد تغییرات در اوزان شانزده گانه معهود پیش آمد.

۱- زیات، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۲- د، ص ۳۱۴.

۳- تاریخ آداب العرب، الرافعی، ج ۳، ص ۱۶۳.

بسیاری از باحثان را نظر بر این است که اول کسی که در اندلس اوزان موشحات را وضع و اختراع کرده ، محمد بن حمود القبری الضریر از شهر قبره (اواخر قرن سوم هجری) بوده است^۱. اما ابن خلدون واضع فن موشحات را مقدم بن معافی القبری می‌داند و چنین می‌گوید :

«اما متأخران اندلس پس از آنکه شعر در سرزمین آنسان فزونی یافت و مقاصد و فنون آن تهذیب شد و بمنتهای زیبایی و آرایش رسید فنی از آن ابداع کردند که آنرا بنام موشح خواندند . آنها رشته رشته و شاخه شاخه سخن را نظم می‌کنند و بسر آنها و عروضهای آنها می‌افزایند و همه آنها را يك بیت می‌نامند و عدد قوافی این شاخه‌ها و اوزان آنها را تا پایان قطعه پیایی و یکی پس از دیگری می‌آورند . و حداکثر ابیاتی که در این شیوه می‌سرایند هفت بیت است و هریتی مشتمل بر شاخه‌هایی است که عدد آنها به نسبت مقاصد و شیوه های گوناگون متفاوت است و در آنها مضامین غزل و مدح بکار می‌برند چنانکه در قصاید متداول است و این فن را بمنتهای کمال رسانیدند و مردم آنها می‌پسندند و ظریف می‌شمرند و طبقات عوام و خواص آنها بسبب سهولت فرا گرفتن و نزدیکی شیوه آن بذهن ازیر می‌کنند و مخترع آن در جزیره اندلس مقدم بن معافر نیریزی (فریری) (مقدم بن معافی القبری)^۲ از شاعران امیر عبدالله بن محمد بن مروانی بوده است و این شیوه را ابو عبدالله احمد بن عبدربه صاحب کتاب «العقد الفرید» از وی تقلید کرده است ولی با پدید آمدن متأخران در این

۱- شوقی ضیف ، ج ۲ ، ص ۲۰۰ .

۲- الجدید ، ج ۶ ، ص ۴۲۱ .

اسلوب کسی نام آن دو را نمی‌برد و موشحاتشان رونقی ندارد و نخستین کسی که پس از آنسان در این فن مهارت یافته عبادة قزاز (متوفی در ۴۲۲ هـ) شاعر معتصم بن حمادح خدایگان المریه بوده است. و اعلم بطلیوسی گفته است که وی از ابوبکر بن زهر شنیده است که می‌گفت: همه شاعرانی که بشیوه موشح شعر می‌گویند ریزه خوار و طفیلی عباده قزازند و از این گفتار وی تقلید می‌کنند^۱.

نمونه‌ای از بهترین موشحات، قول ابن بقی است:

خَذْتُ حَدِيثَ الشُّوقِ عَنِ نَفْسِي وَ عَنِ الدَّمْعِ الَّذِي هَمَعَا

ماتری شوقی قد و قددا

و هما دمعی و اطردا

واغتدی قلبی علیک سدی

آه مین ماء و من قبس بین طرفی و الحشا جمعاً

زَجَل

زجل در لغت بمعنی بشادی آوردن و بلند کردن آواز است و در تداول ادبیات اندلسیان بر نوعی شعر آهنگدار نظیر تصنیفهای امروزی یا تصنیفهایی که در رقص بکار می‌رفته، اطلاق می‌شده است^۲.

ابن خلدون در بسارة «زجل» چنین می‌نویسد: «و چون فن

۱- مقدمه، ص ۱۲۵۵ - ۱۲۵۳.

۲- زیات، ص ۳۱۹.

۳- حاشیه مقدمه، ص ۱۲۵۴.

موشح سرایی در میان مردم اندلس رواج یافت ، تمام مردم « شاعران » شهرهای گوناگون بدان سبک شعرها سرودند و بزبان محلی آن شیوه را تقلید کردند بی آنکه به اعراب (حرکات آخر کلمه) مقید باشند و فن نوی از آن ابداع کردند که آنرا بنام « زجل » (تصنیف) خواندند . و نخستین کسی که این شیوه زجل سازی را ابداع کرده ابوبکر بن قزمان (متوفی در ۵۵۵ ه .) است^۱ .

نمونه‌ای از زجل :

لا زال سعدك جدید دائم وجدك سعید^۲

خلاصه موشح و زجل در محیطها و محافل ادبی تأثیر سریع

بخشید و به سرعت در اندلس و مغرب و مصر رایج گشت .

برای تفصیل رک : مقدمه ، ابن خلدون . تاریخ آداب العرب ، مصطفی

صادق الرافی . الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

شاعران مشهور اندلس

ابن هانی اندلسی

ابوالقاسم محمد بن هانی اندلسی به سال ۳۲۶ در اشبیلیه که در

آن زمان مرکز علم و ادب بود به دنیا آمد^۳ در محیط علم و شعر پرورش

یافت و ادب عربی آموخت . بعد مثل شعرای دیگر معاصر خود شعر

۱- مقدمه ، ص ۱۲۶۹ .

۲- تاریخ آداب العرب ، الرافی ، ج ۳ ، ص ۱۸۳ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۹۲ .

را وسیله کسب و درآمد قرار داد .

ابن هانی علاوه بر اینکه شعر خوب می گفت به فلسفه هم علاقمند بود اما چون در آن زمان مردم از فلسفه نفرت داشتند به الحاد متهم گشت و به ناچار ترك وطن گفت و بالاخره در اثر افراط در باده خواری و عیاشی به سال ۳۶۲ در سن ۳۶ سالگی در گذشت^۱.

ابن هانی بزرگترین شاعر اندلس و از مقلدین متنبی است در مدح بسیار مبالغه کرده ، حتی تا حد کفر افراط نموده است .

از اشعار اوست :

أَيُّ الْحَيَاةِ آلَذُّ عَيْشَتِهَا مِنْ بَعْدِ عِلْمِي أَنَّنِي بَشَرٌ

برای تفصیل رُك : نفع الطیب ، المقری ، الملمس ، الضبی . مطمح الانفس ، ابن خاقان . دیوان ابن هانی . مجمع الادباء ، یاقوت . دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن زیدون

ابو الولید احمد بن عبدالله بن زیدون به سال ۳۹۴ هـ در قرطبه بدنیا آمد^۲. ادبیات و علوم را در پیش پدر که از علما و فقهای بزرگ بود یاد گرفت بعد وزیر ابوالحزم بن جمهور یکی از ملوک الطوائف اندلس شد و شهرت یافت ولی مدتی دراز بدستور همین ابن جمهور زندانی گردید .

شعر ابن زیدون نمایانگر صورت صحیح شعر اندلس است .

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- زیات ، ص ۳۲۹ .

مناظر طبیعت اندلس را بخوبی توصیف کرده ، دارای معانی ساده و خیالی بلند و صفای دیباچه می باشد مخصوصاً در تغزل و شرح عواطف طبعش فیاض و شبیه شعر بحرری است .

نثر ابن زیدون هم بسیار روان است سمجع و تکلف کم دارد و به سبک جاحظ بسیار شبیه می باشد .

از قصیده شکوائیه او :

مَنْ يَسْأَلُ النَّاسَ عَنْ حَالِي فَسَاهِدَهَا

مَنْحُضُ الْعَيْدَانِ الَّذِي يُغْنِي عَنِ الْخَيْرِ

إِنْ طَالَ فِي السَّجْنِ إِجْدَاعِي فَلَا عَجَبٌ

قَدْ يُودَعُ الْجَفْنَ حَدَّ الصَّارِمِ الدَّكْرِ

مرگ او به سال ۴۶۳ ه . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رگ : تاریخ الادب العربی ، ندیم عدی . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات .

ابن خفاجه اندلسی

ابواسحق ابراهیم بن خفاجه به سال ۴۵۰ ه . در جزیره شقر به دنیا آمد^۲ و بعد از فراگیری علم و ادب به شعر پرداخت .

در نثر و نظم یگانه عصر خود بود . اشعار او را غزل و مدح و رثا تشکیل می دهند . در اواخر عمر از غزل دست کشیده به توصیف و

۱- ندیم عدی ، ص ۳۱۱ .

۲- زیات ، ص ۳۳۹ .

تصویر طبیعت پرداخته و این یکی امتیازی خاص به شعر او بخشیده است اما نثرش پر از سجع و تکلف است .

ابن خفاجه عمری در خوشی و فراغ بسر برده و بالاخره به سال ۵۳۳ هـ . در گذشته است^۱.

از اشعار اوست در توصیف گل :

و ما نُسَّهْ تَزْهِيْ و قد خَلَعَ الْجِيَا

عَلَيْهَا جَلِيْ حُمْرَا وَاوْدِيَّةَ خُضْرَا

يَسْدُوْبُ لِهَارِيْقُ الْغَمَائِمِ فِضَّةَ

و يَجْمَدُ فِيْ أَعْطَافِهَا ذَهَباً نَضْرَا

برای تفصیل رُكْ : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الوسيط ،
الشیخ احمد الاسکندری .

بخش پنجم

دوره ممالیک

یا

عهد مغولی و ترکی

از سال ۶۵۶ تا ۱۲۱۳ هجری

این دوره تاریک که زمانش در حدود ۶ قرن است از سقوط بغداد به دست مغول یعنی سال ۶۵۶ هـ . شروع می شود و تا تاریخ ۱۲۱۳ هـ . یعنی قیام محمد علی پاشا بر مصر ادامه می یابد و خود به دو عصر جداگانه تقسیم می شود :

۱- عصر مغولی که از استیلای هلاکو (۶۵۶ هـ .) به بغداد آغاز می شود و با ورود عثمانیها بر مصر بدست سلطان سلیم فاتح (۹۲۳ هـ .) پایان می یابد^۱.

۲- عصر عثمانی که از ۹۲۳ هـ . شروع می شود و با حمله ناپلئون به مصر یعنی سال ۱۲۱۳ هـ . تمام می شود^۲.

۱- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۲۱ .

۲- » » ، ج ۳ ، ص ۲۸۹ .

در طول این مدت قلمرو اسلامی بین مغول و ترك و عرب تقسیم شد. مغول از هند تا سوریه و ترك از حدود سوریه تا حدود مصر و عرب در سواحل آتلانتیک و یمن حکومت کردند^۱.

مغول به هر جا می‌رسیدند کتابخانه‌ها را می‌سوزاندند و کتابهای سودمند را از بین می‌بردند و اهل عام را در بدر می‌نمودند، تا آنجا که هرچه آثار نفیس علمی و هنری بود محو و نابود گشت و بسیاری از شهرهای مشهور اسلامی بالخصوص بغداد عظیم و بزرگ که کانون علم و مرکز ثقل و جایگاه دانشمندان بزرگ بود دستخوش قتل عام و نهب و غارت گردید^۲.

از آن طرف اندلس بعد از چندی گرفتار حملات اسپانیا گشت مملکتی که در چندین شعر بزرگ آن کتابخانه‌های مجلل و گنجینه‌های علم و معرفت دایر بود و دانشمندان بزرگ اسلامی به افاضه علوم و فنون سرگرم بودند در اندک زمانی به کلی خراب و نابود و منقرض شد. حتی بلایی که بر اندلس نازل شد صدها برابر از فتنه بغداد و خرابی آن هول انگیزتر و بر باد دهنده‌تر بود، زیرا در اندلس اسلام و عرب تا ابد محو و نابود گشت. ولی فتنه مغول با همه خطر و زیان و دهشت و وحشتی که داشت جاویدان و مؤبد نبود؛ هر چند ضایعات غیر قابل جبران بود ولیکن فنای مطلق و دائم نبود بلکه بعد از چندی دوباره کما بیش شهرها آباد شد و آرامش و نظم جای اضطراب و توحش را گرفت، چنانکه فعلا مشاهده می‌کنیم باز بغدادی هست و نیشابور و هراتی،

۱- ندیم عدی، ص ۳۶۰.

۲- « » ، ص ۳۶۰.

نه ملتها و اقوام منقطع النسل شده‌اند ، نه دین از بین رفته و نه نسل و زبان از بین رفته است . خلاصه این دو فتنه عظیم و این دو بلای بزرگ و مهیب دانش و فرهنگ عالم اسلام را عموماً و شعر و ادبیات عرب را خصوصاً آشفته و سرگردان و پیریشان و بلکه مشرف به انقراض ساخت . ممالک عربی نیز هریکی بنحوی محکوم حکومت‌های بیگانه یا بی‌عرضه و نالایق گردیدند که وجود ایشان نه تنها برای شعر و ادبیات عرب مفید فائده‌ای نبود بلکه اساساً در نهاد ایشان توجهی بعالم علم و معرفت وجود نداشت^۱ .

اما مصر و شام که در قلمرو سلاطین ممالک یا ترکها بود از این آفت به دور مانده بود . بنابراین ، این دو محل پیشرفته‌ترین دیار عربی در این عصر به شمار می‌رفت . نتیجه این امنیت و ترقی آن شد که مراکز علم و ادب از بغداد و بخارا و قرطبه و غیره که در دوره عباسی مداین علم و ادب اسلامی بودند رفته رفته به قاهره و اسکندریه و دمشق و حمص و حلب و حماة و اسیوط منتقل شد و این شهرها پناهگاه علما و ادبا و شعرا و در نتیجه کانون دانشهای گوناگون اسلامی شد و طلاب علم و مشتاقان ادب از شرق و غرب بر این مراکز روی آوردند و مصر پایتخت جهان عرب گردید^۲ .

برای تفصیل رء : تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تساریخ الادب العربی . ندیم عدی .

۱- زیات ، ص ۴۰۰ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۲۵-۱۲۱ و ۲۹۲-۲۸۹ .

ادبیات این دوره

با اینکه مغول برای پوشانیدن گناهایشان به حفظ آنچه از علوم و ادبیات مانده بود می کوشیدند با اینحال در عصر اول (دوره مغول) علوم و ادبیات بظاهر رو بضعف نهاد. اما سلاطین ترك به حفظ بقیه میراث اسلامی عنایت خاص داشتند چنانکه در این روزگار مدارس زیادی تأسیس یافت. مساجد بیشماری ساخته شد، بیمارستانها بوجود آمدند و مؤلفان و ادبا در این عصر در نهایت فراغ خاطر زندگی کردند و در نتیجه کتابهای زیادی تألیف نمودند. و علوم پراکنده شده اسلامی را نظم بخشیدند و پادشاهای کلانی دریافت کردند. فیروز آبادی ۵۰۰۰ دینار از تیمور لنگ پادشاه گرفت. ابن خلدون تقرب زیادی یافت. خواجه نصیرالدین طوسی مقرب دربار هلاکو شد و کتابخانه بزرگی تشکیل داد که ۴۰۰ هزار مجلد کتاب در آنجا گرد آورد و در مراغه رصدخانه ای بنا کرد.

فرهنگ عربی در یمن و حجاز و شمال آفریقا برای خود پناه یافت و در نتیجه مؤلفان زیاد بوجود آمدند و در لغت و ادب و تاریخ و سفرنامه و جغرافیا تألیفات کردند و دائرة المعارف های علمی و علوم دینی در این سرزمینها بوجود آوردند.

لکن بسبب جنگها و کشتارهای پی در پی از نظر اقتصادی سرزمینهای اسلامی رو بزوال رفت. زراعت و صنعت در نتیجه آسیبهایی

که در طول جنگها دیدند از بین رفتند. فقر و فلاکت همه جا را فرا گرفت و امراض جسمی و روحی گوناگون به جای سلامت جسم و فکر نشست. مردم از دنیا روی برگرداندند و زندگی و کار و کوشش را فراموش کردند و نادانی و جهالت فراگیر شد.

حکام و فرمانروایان هم روز بروز بسر تجاوز و تعدی افزودند. همهٔ این عوامل دست بدست هم دادند و ملل شرق را بخواب عمیقی بردند و نشانه‌های زندگی و زنده بودن را از مردم مشرق زمین سلب کردند.^۱

اختلافات دینی رو به ازدیاد نهاد و تعصب جای آزاد اندیشی را گرفت و این احوال تأثیر عمیقی بر زبان و ادبیات نهاد. دیگر تحقیق ارزنده‌ای در زبان و ادبیات ظاهر نشد و کسانی که به علوم ادبی و پژوهشهای علمی می‌پرداختند کم شدند و نتیجهٔ پیوند ادبیات و اجتماع قطع گردید. و تنها علتی که مردم را اندکی بر یاد گرفتن نحو و لغت و ادب وادار می‌کرد، اهتمام دینی بود.

اغلب کتابهایی که در این عصر تألیف یافته از قبیل شرح و حاشیه و شرح بر شرح است.^۲

در شعر نیز ذوق سلیم از بین رفت و تفکر و تعمق بفراموشی سپرده شد. و در عوض باب خاصی در فکاهیات و استهجان پیدا شد. برای تفصیل رک: تاریخ الادب العربی، ندیم عدی. تاریخ الادب العربی، عمر فروخ.

۱- ندیم عدی، ص ۳۶۱.

۲- » » ، ص ۳۶۱.

نثر در دورهٔ ممالیک

چنانکه اشاره شد قدرت خلفا بر اثر منازعات شدید بین ترکها و ایرانیان (شیعه و سنی) به ضعف گسرایید تا اینکه هلاکوی مغول آنرا بکلی منقرض ساخت. از طرف دیگر اندلس که به سبب تاخت و تاز و استیلای بربرها به حکومتهای محلی تقسیم شده بود در سال ۸۹۸ هـ یکباره توسط فرنگیها بلعیده شد^۱ و حکومت فاطمیان نیز در مصر و شام جای خود را به سلاطین ایوبی و ممالیک داد^۲. چنانکه در مدت بسیار کمی امپراطوری اسلامی به سوی ناسبودی و اضمحلال پیش رفت. به این ترتیب که صلیبیین در شام و مغول در بغداد و اسپانیاییها در اندلس سخت دست به غارت و تظاول و از بین بردن فرهنگ اسلامی زدند. باید گفت که اگر زبان عرب با وجود فنانی وحدت و یکپارگی و انقراض خلافت و حکومت و دولت موجودیت خود را حفظ کرد فقط و فقط به برکت تأثیر بی‌پایان قرآن مجید بود که پیوسته در حوادث مختلف تنها سپر حافظ تمدن و فرهنگ اسلامی بوده است. نگفته پیداست که توجه سلاطین ایوبی و همچنین ممالیک به تمدن و فرهنگ عرب در موضوع بقای زبان عرب بی‌تأثیر نبوده است زیرا ایشان توجه خاصی به زبان و ادبیات عرب نشان دادند و بعضی از افراد این دو سلسله خود ادیب و شاعر بودند. چنانکه ملک افضل علی بن صلاح

۱- زیات، ص ۴۰۰.

۲- « ص ۴۰۰.

الدین متوفی در ۶۰۱ و بهرام شاه صاحب بعلبک متوفی در ۶۲۸ تاریخ نویس و شاعر بودند همچنین قانصوه الغوری از ممالیک متوفی در ۹۲۲ هـ. خود شاعری توانا بود^۱.

نثر این دوره عموماً در پیروی و تقلید از گذشتگان یعنی نویسندگان دوره عباسی خلاصه می‌شود. لیکن این تقلید ناشیانه بود و با آوردن الفاظ مبتذل و همچنین غلو در صنعت و فنون لفظی و خروج از اعراب و تابع کردن معنی به لفظ همراه بود. با وجود این نویسندگانی نظیر ابن منظور صاحب «لسان العرب» و فیروزآبادی صاحب «قاموس» و ابن خلدون صاحب «مقدمه» مشهور و «قلقشندی» صاحب «صبح الاعشی» و الشاب الظریف و صفی‌الدین حلی و ابن‌وردی و ابن‌معتوق و صفدی و بسیاری از سرآمدان دیگر در این دوره می‌زیسته‌اند.

از عوامل دیگری که به افول خورشید ادب در آسمان ممالک عربی تأثیر مهمی بخشید انتقال حکومت از بغداد به استانبول و به قدرت رسیدن ترکان عثمانی بود که در نتیجه لغت عامی عربی و الفاظ ترکی با عربی خالص و فصیح اختلاط پیدا کرد و ادبیات عرب بطور کلی در زمینه‌های نثر و نظم رو به سستی نهاد و ملت عرب را يك نوع خمود و تنبلی خاصی فرا گرفت. این وضع تا به غرش در آمدن توپخانه سپاهیان ناپلئون بردروازه‌های قاهره که موجبات بیداری ملل عرب را تا حد زیادی فراهم ساخت ادامه داشت^۲.

برای تفصیل رگ: تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات. تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان. تاریخ الادب العربی، عمر فروخ.

۱- زیات، ص ۴۰۱.

۲- «ص ۴۰۲ و ۴۰۳».

دانشمندان و ادبا و مورخان مشهور این دوره

ابن مالک طائی

جمال الدین محمد بن عبدالله بن مالک طائی معروف به « ابن مالک » ، به سال ۵۶۰۰ هـ . به دنیا آمد^۱ و در دمشق دانش آموخت و تمام کوشش خود را صرف فراگیری زبان عربی کرد و در علم قرائت امام عادلیه شد و به جایی رسید که وقتی نماز می گذارد قاضی القضاة ابن خلکان پشت سر او نماز می خواند^۲.

شهرت ابن مالک به کتاب « الفیه » است که تمام قواعد عربی را در هزار بیت به نظم کشیده و به همین سبب به « الفیه » مشهور شده .

الفیه ابن مالک در شرق و غرب بسیار مشهور است مطلع آن :

قالَ محمدٌ هو ابنُ مالکِ أحمدُ ربی اللهَ خیرَ مالکِ

دانشمندان بعد از او شرحها بر این کتاب نوشته اند که مشهورترین آنها شرح بهاء الدین بن عقیل (متوفی در ۷۶۹۹ هـ .) و شرح سیوطی (متوفی در ۹۱۱ هـ .) است .

ابن مالک به سال ۵۶۷۲ هـ . در گذشته است .

برای تفصیل رُک : فوات الوفيات ، ابن شاکر الکتبی . دائرة المعارف الاسلامیة . بنية الوعاة ، السیوطی .

۱- دائرة المعارف الاسلامیة .

۲- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۵۱ .

نصیر الدین الطوسی

ابو جعفر محمد بن محمد ، نصیر الدین الطوسی ، به سال ۶۰۷ هـ . در طوس به دنیا آمد^۱ . علوم مختلف را فرا گرفت و از علمای بزرگ ریاضی و نجوم و حکمت قرن هفتم شد . مدتی در دستگاه اسماعلیه بود . بعد از فتح بغداد بخدمت هلاکو درآمد و وی را به ایجاد رصدخانه در مراغه و ترتیب زیج جدیدی که بعداً به زیج ایلخانی مشهور گردید تشویق کرد .

نصیر الدین در فقه و منطق و فلسفه و ریاضیات و نجوم و طب به زبان عربی و فارسی تألیفاتی دارد که مهمترین آنها عبارتند از :

۱- جواهر الفرائض ، در فقه

۲- تجرید العقاید ، در علم کلام

۳- قواعد العقائد

۴- تحریر المجسطی

۵- التذکرة النصیریة ، در علم نجوم ...

مرگ او به سال ۶۷۲ در بغداد اتفاق افتاده است^۲ .

برای تفصیل رء : حبیب السیر ، خواندمیر . دائرة المعارف الاسلامیة .
دائرة المعارف العثمانیة .

۱- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۵۰ .

۲- دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن خَلَّکان

قاضی القضاة شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابی‌بکر ابن خلکان برمکی اربلی به سال ۶۰۸ هـ^۲ در شهر اربل (شرق موصل) در میان خانواده‌ای بزرگ منسوب به برامکه به دنیا آمد مقدمات علوم را در اربل فرا گرفت آنگاه برای تکمیل معلومات به حلب و دمشق مسافرت کرد .

ابن خلکان ادیب و مورخ و کاتبی بلیغ و شاعری مجلس‌آرا و خوش مشرب بود . اما شهرت او مربوط به کتاب «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان ما ثبت بالنقل او السماع او اثبة العیان» است که دائرة المعارف تاریخی حاوی شرح حال ۶۴۶ نفر می‌باشد . تألیف کتاب بین سالهای ۶۵۴ و ۶۷۲ هـ . انجام یافته است^۲.

مرگ او به سن ۷۳ سالگی به سال ۶۸۱ هـ . در دمشق اتفاق افتاد^۳. بعد از او محمد بن شاکر الکتبی متوفی در ۷۶۴ هـ . کتاب «وفیات» او را با تألیف کتاب «فوات الوفيات» تکمیل کرد اما این کتاب شهرت «وفیات» را کسب ننمود .

برای تفصیل ركه : حسن المحاضرة، السيوطی . طبقات الخافیه الكبرى . السبکی . دائرة المعارف الاسلامية . الاعلام ، الزركلی ،

- ۱- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۵۱ .
- ۲- دائرة المعارف الاسلامية .
- ۳- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۶۲۷ .
- ۴- دائرة المعارف الاسلامية .

ابن منظور

ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم معروف به «ابن منظور» به سال ۵۶۳۰ هـ. به دنیا آمد^۱ و به تحصیل علوم لغت پرداخت، یک چند وظیفه دیوان انشای مصر داشت سپس قاضی طرابلس شد^۱.
ابن منظور ادیب و شاعر و نویسنده و دانشمند لغت و ادب و نحو و تاریخ بود.

شهرت ابن منظور به فرهنگ بزرگ «لسان العرب» است که دارای ۸۰ هزار لغت می باشد به ترتیب حروف و اواخر کلمات، این فرهنگ از موثق ترین و معروفترین فرهنگهای عربی است^۲.
مرگ او به سال ۷۱۱ هـ. در قاهره اتفاق افتاده است^۳.
برای تفصیل رک: فوات الوفیات، الکتبی. بنیة الوعایة، السیوطی.
دائرة المعارف الاسلامیة. الاعلام، الزرکلی.

ابن هشام

جمال الدین عبدالله بن یوسف، ابن هشام به سال ۷۰۸ هـ. در قاهره به دنیا آمد^۴. دیوان زهیر بن ابی سلمی را پیش ابوحنیان فرا گرفت اما بعد

۱- الاعلام.

۲- »

۳- عمر فروخ، ج ۳، ص ۷۱۳.

۴- الاعلام.

۵- دائرة المعارف الاسلامیة.

با او مخالفت کرد و پاره‌ای از دانشهای ادبی را از دیگران آموخت^۱. ابن هشام یکی از بزرگترین دانشمندان علم لغت و نحو است. عده زیادی از او دانش آموخته‌اند. شهرت او در تمام عالم اسلام شایع و پخش است حتی ابن خلدون او را ستوده است^۲.

معروفترین اثر ابن هشام «مغنی اللیب عن کتب الاعراب» است که از زمان تصنیف تا حال همواره توجه دانشمندان شرق و غرب را بخود جلب کرده است.

مرگ ابن هشام به سال ۷۶۱ هـ. اتفاق افتاده است^۳.

برای تفصیل رک: بنية الوعاة . السیوطی . حسن المحاضرة ، السیوطی . دائرة المعارف الاسلامیة . الاعلام ، الزرکلی .

لسان الدین خطیب

ابو عبدالله لسان الدین معروف به «ابن الخطیب» به سال ۷۱۳ هـ. در غرناطه به دنیا آمد^۴. علوم زبانی و فقه و فلسفه و طب و ریاضیات و تاریخ را از دانشمندان اندلس فرا گرفت و دو بار به مقام وزارت رسید و بالاخره بعلت اشتغال به فلسفه با اتهام الحاد زندانی شد و بقتل رسید^۵.

لسان الدین مشهورترین مورخ اندلس در این عصر می‌باشد .

۱- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۸۱ .

۲- المقدمة ، ص ۵۴۷ .

۳- الاعلام .

۴- زیات ، ص ۳۲۲ و ۳۲۳ .

۵- الاعلام .

در نشر دارای شیوه‌ای روان و در شعر صاحب الفاظی رقیق و دلکش است . در حدود شصت کتاب در علم تاریخ تألیف کرده که مشهورترین آنها « الاحاطة فی تاریخ غرناطة » می‌باشد .

نمونه‌ای از موشح مشهور او :

جَادَكَ الْغَيْثُ إِذَا الْغَيْثُ هَمِي يَا زَمَانَ الْوَصْلِ بِالْأَنْدَلِسِ
لَمْ يَكُنْ وَصْلَكَ إِلَّا حُلْمًا فِي الْكُرَىٰ أَوْ خَلْسَةِ الْمُخْتَلِسِ
مرگت او به سال ۷۷۶ هـ . اتفاق افتاده است^۱ .

برای تفصیل رگ : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان .

ابن بطوطه

محمد بن عبدالله الطنجی معروف به « ابن بطوطه » به سال ۷۰۳ هـ . در طنجه بدنیا آمد^۱ . و به سال ۷۲۵ هـ . از شهر خود حرکت کرد و به سیاحت پرداخت و پس از سفر به شام و عراق و فارس و آسیای صغیر و جنوب روسیه و بخارا و افغانستان و دهلی و چین و غیره به سال ۷۵۰ به شهر خود بازگشت و سال بعد به غرناطه و سودان و مالی سفر کرد و به سال ۷۷۹ در مراکش درگذشت^۲ .

ابن بطوطه از مشهورترین سیاحان این دوره بوده و شرح سفرهای خود را در سفرنامه‌ای تدوین کرده و آنرا « تحفة النظار فی

۱- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۳۰ .

۲- دائرة المعارف الاسلامیة .

۳- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۳۹ .

غرائب الامصار و عجائب الاسفار « نامیده که به « رحلة ابن بطوطه » معروف شده است .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة . كتاب الرحلات ، شوقی ضیف .

ابن خلدون

ابو زید ولی السدین عبدالرحمن بن محمد بن خلدون معروف به « ابن خلدون » به سال ۷۳۳ هـ . در تونس به دنیا آمد^۱ . علوم معروف عصر خود را یاد گرفت آنگاه به دعوت ابو عنان مرینی حاکم فاس به آن دیار رفت ولی بسعایت حاسدان به زندان افتاد . پس از آزادی به سرزمینهای گوناگون مسافرت کرد و عاقبت عزلت گزید و بنوشتن تاریخ معروف خود مشغول گردید . بعد به تونس برگشت و بتدریس پرداخت . و بالاخره به سال ۸۰۸ هـ . در مصر درگذشت^۲ .

شهرت جهانی ابن خلدون با يك كتاب تاریخ ، حتی با جزئی از آن کتاب است به نام « العبر و دیوان المتبدا والخبر ، فی ایام العرب والعجم والبربر ، و من عاشرهم من ذوی السلطان الاکبر » . این کتاب طویل نام معروف است به « تاریخ ابن خلدون » .

ابن خلدون در کتاب اول از تاریخ خود که معروف به « مقدمه ابن خلدون » می باشد بحثهای دقیقی در علوم اجتماع و اقتصاد و فلسفه تاریخ و غیره دارد که همواره مورد توجه دانشمندان شرق و غرب

۱- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۲۴ .

۲- ندیم عدی ، ص ۳۸۱ .

واقع شده است .

برای تفصیل رك : ابن خلدون ، حیاته و تراثه الفکری ، محمد عبدالله عنان . ابن خلدون و فلسفة الاجتماعية ، طه حسین . دائرة المعارف الاسلامية .

الفیروز آبادی

ابو طاهر مجدالدین محمد بن یعقوب شیرازی فیروز آبادی ، به سال ۷۲۹ هـ . در کازرون نزدیک شیراز به دنیا آمد^۱ و مقدمات علوم را در شیراز فرا گرفت و به بلاد روم مسافرت کرده و به خدمت سلطان بایزید عثمانی رسید و در پیش او مقامی بلند یافت آنگاه در سرزمینهای شرق و غرب بگردش پرداخت و در همه جا از دانشمندان کسب علم کرد تا آنجا که در تمام علوم ادبی سرآمد شد. فیروز آبادی حافظه بسیار قوی داشت که در حفظ و ضبط لغت و حدیث و تفسیر به یاری او رسیده است .

او در نظم و نثر هر دو دست داشت و در حدود چهل کتاب تألیف کرده که مشهورتر از همه « القاموس المحيط » است که از مشهورترین فرهنگهای عربی است . گویا مؤلف کتابی بزرگ در لغت تألیف کرده بوده به نام « اللامع المعلم العجائب الجامع بین المحکم والعباب » ولی از بین رفته و « قاموس » مختصر همین کتاب است . این فرهنگ را بترتیب او اواخر کلمات ترتیب کرده است . هر چند این کتاب ظاهراً کتاب لغت است اما دارای فواید تاریخی و جغرافیایی و ادبی می باشد . این

فرهنگک نظر نقادان ادب را بخود جلب کرده ایراد هایی بر آن گرفته اند و به اصلاح خطاهای آن سرخاسته اند ، از جمله « الجاسوس علی القاموس » تألیف احمد فارس الشدیداق متوفی در ۱۸۸۶ م می باشد^۱ .
مرگک فیروز آبادی به سال ۸۱۷ هـ . در زبید یمن اتفاق افتاده^۲ .
برای تفصیل رگ : الروض الماطر ، النعمانی . دائرة المعارف الاسلامیة .

القلقشندی

ابوالعباس شهاب الدین ، احمد بن علی مشهور به « قلقشندی » به سال ۷۵۶ هـ . در قلقشندة (شمال قاهره) به دنیا آمد^۳ بعد به اسکندریه رفت و حدیث و فقه و نحو و ادب را پیش علمای آنجا فرا گرفت . مدتی به تدریس و تألیف پرداخت و به سال ۷۹۱ هـ . در قاهره به سرپرستی دیوان انشا معین شد .

قلقشندی به علوم زمان خود و مخصوصاً علوم بلاغت احاطه وسیعی داشت . نثر را بر شعر ترجیح می داد و در علوم ریاضی و طبیعی نیز دست داشت .

قلقشندی آثار گرانمایی تألیف کرده که مشهورترین آنها « صبح الاعشی فی صناعة الانشاء » است و در این کتاب تمام معلومات موردنیاز کاتب را گردآورده است .

مرگک او به سال ۸۲۱ هـ . اتفاق افتاده است^۴ .

-
- ۱- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۵۸ .
 - ۲- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۸۱۹ .
 - ۳- « » ج ۳ ، ص ۸۳۲ .
 - ۴- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۴۴ .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامية . الاعلام ، الزركلى . صبح الاعشى فى كتابة الانشاء . القلقشندى فى صبح الاعشى ، الدكتور مصطفى الشكعة .

تقی الدین المقریزی

تقی الدین ابوالعباس ، احمد بن علی بن علاء الدین معروف به «مقریزی» بسال ۷۶۶ هـ . در قاهره به دنیا آمد^۱. و در آنجا پرورش یافت. علم حدیث را پیش جد مادرش شمس الدین بن صانع فراگرفت. بعد به حج رفت و از عده ای دانشمند تحصیل علم کرد . آنگاه به تحقیقات تاریخی مشغول شد . و بالاخره یکی از مورخان بزرگ دوره ممالیک گردید و کتابهای مهمی در تاریخ تألیف کرد که مهمترین آنها «المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار» معروف به «خطط المقریزی» است ، کتابی حاوی علم و تاریخ و جغرافی و فلسفه و شرع و تمدن مصر .

مقریزی به سال ۸۴۵ هـ . در قاهره در گذشت^۲.

برای تفصیل رك : الخطط الجديدة، علی مبارک . دائرة المعارف الاسلامية . الاعلام . الزركلى . بروكلمان .

ابن حجر العسقلانی

ابوالفضل احمد بن علی معروف به «ابن حجر عسقلانی» به

۱- الاعلام .

۲- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۹۰ .

سال ۷۷۳ در مصر به دنیا آمد^۱. از شیوخ مصر دانش آموخت در آغاز بازار گانی می کرد ولی بعد آنرا ترك نمود و تسوجه خود را صرفاً به حدیث و فقه معطوف داشت .

ابن حجر در حدیث دانشمندی بزرگ و موثق و به اخبار رجال آگاهی تمام داشت . به علاوه خطیبی بلیغ و در حدیث و فقه و تاریخ دارای تألیفات بسیار است . معروف ترین اثر او عبارت از « الاصابة فی تمییز الصحابة » می باشد که شرح حال صحابه و تابعین در این کتاب آمده است .

مرگ او به سال ۸۵۲ ه . اتفاق افتاده است^۲.

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامية . بدائع الظهور ، ابن ایاس . حسن المحاضرة ، السيوطی . الاعلام ، الزركلی .

جلال الدین السیوطی

ابوالفضل جلال الدین عبدالرحمن سیوطی به سال ۸۴۹ ه . در قاهره به دنیا آمد^۳ و هنوز ۸ ساله نشده بود که قرآن را حفظ کرد و بعد به فراگیری متون فقه و نحو پرداخت و از مشایخ زمان علوم مختلف را کسب کرد و حتی برای اخذ دانش بیشتر به شام و حجاز و یمن و هند و مغرب سفرها کرد و در تفسیر و حدیث و فقه و نحو و معانی و بیان و بدیع به درجه نبوغ رسید .

۱- الاعلام .

۲- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۷۹ .

۳- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۸۹۸ .

سیوطی از ۱۷ سالگی به تألیف کتاب شروع کرد و بیش از ۳۰۰ جلد کتاب تألیف نمود. اغلب تألیفاتش بسیار ارزنده می باشد و می توان گفت هر يك از آن تألیفات برای اشتهار او بسنده بود .

سیوطی ۲۳ اثر در تفسیر و علوم مربوط به قرآن ، ۹۵ اثر در حدیث ، ۲۱ اثر در لغت ، ۴۳ اثر در اجزای مفرد ، ۳۵ اثر در علوم عربیه ، ۲۱ اثر در اصول و بیان و تصوف و ۵۰ کتاب در تاریخ و ادب و غیره از خود به یادگار گذاشته است .

سیوطی از جمله کسانی است که راه دانش و تحقیق را برای آیندگان هموار کرده اند .

از مشهورترین آثار او کتابهای زیر را می توان نام برد :

- ۱- الاتقان فی علوم القرآن .
- ۲- المزهر فی علوم اللغة .
- ۳- طبقات المفسرین .
- ۴- تفسیر الجلالین .

سیوطی در اواخر عمر گوشه نشینی اختیار کرد و تنها به عبادت و تحقیق پرداخت و بالاخره به سال ۹۱۱ در گذشت^۱.

برای تفصیل رك : الاعلام ، الزركلی . دائرة المعارف الإسلامية . حسن المحاضرة ، السيوطی . ذیل الطبقات الكبرى ، الشعرانی .

طاش کپری زاده

احمد بن مصطفی طاش کپری زاده به سال ۹۰۱ در بورسه به دنیا

۱- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۹۰۰ .

آمد^۱ و پس از اخذ ادب و فقه در شهرهای مختلف ترکیه به تدریس فقه و حدیث و علوم عربی پرداخت و بالاخره به سال ۹۶۸ هـ در گذشت^۲.

طاش کپری زاده در اغلب موضوعات تألیفاتی دارد که مشهورتر از همه «مفتاح السعادة و مصباح السیادة» یا «موضوعات العلوم» است که در این دائرة المعارف حدود ۳۰۰ علم را تعریف کرده است. برای تفصیل رء: اسن خلکان . تراجم الاعیان ، البورینی . الاعلام ، الزرکلی .

حاجی خلیفه

مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی در آستانه به دنیا آمده و پس از فراگیری علوم ادبی بعنوان کاتب در آرتش استخدام شده و بعد از حج ملقب به «حاجی خلیفه» گردیده و به سال ۱۰۶۸ هـ در گذشته است^۳. حاجی خلیفه عالم وادیب و از مؤلفان بزرگ است. مشهورترین آثارش عبارتند از:

۱- کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون ، که دائرة المعارف تألیفات عربی است . ۱۴۵۰ نام کتاب به ترتیب حروف ابجدی در آن جمع آمده . این کتاب در شرق و غرب بسیار معروف و مورد توجه دانشمندان است .

۱- الاعلام .

۲- جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۳۳۸ .

۳- » » ج ۳ ، ص ۳۴۰ .

۲- سلم الوصول الی طبقات الفجول ، در این کتاب شرح حال بزرگان با بیان مبهمات اسماء و انساب آمده است .
برای تفصیل رء : ذیل کشف الظنون . دائرة المعارف الاسلامیة .

موضوع شعری در دوره فترت

در این دوره فترت ، شعر و ادبیات از یکسو در مشرق زمین مورد تهدید سپاهیان مغول بود و از طرفی در اندلس بدست مهاجمین محکوم بمرگ و فنا شده بود . و در سایر ممالک عربی نیز ، بعلل و موجباتی که ذکر همه آنها موجب ملال خاطر است ، شعر عرب حامی و مدافع و یآوری نداشت . بنابراین ، مضمون و موضوع شعر عبارت بود از گریه و ندبه بر شوکت و جلال از دست رفته و التجا بدرگاه خداوند و تضرع و زاری و استغاثه ، و گاهی توسل به ارواح مطهر و پاکان دین .

شاعران دوره فترت غالباً در اینگونه موضوعات و نیز از فنای دنیا و بی وفائی روزگار و تحول و تغییر اوضاع زمان و شکایت از حوادث و مصائب و مواعظ و نصایح سخن می راندند .

گاهی نیز شاعران برای امرار وقت بنا نکته گوئی و لغز و معما اوقات فراغ خود را می گذراندند . و بعضی اوقات نیز برای جلب توجه عوام ، بهره در آبی و هجو و وصف شراب و شکار و شوخ مشربی و فکاهه گوئی و مزاح می پرداختند ، لیکن نه به آنصورت که در دوره سابق دیدیم بلکه بیک شکل واهی و ضعیف و سست که نمودار ضعف و انحطاط

محیط و ذلت و بیچارگی اجتماع است .

خیلی وقتها هم شاعر از فرط تنگدستی و پیریشانی مدیحه سرایی می‌کند ولی نه با آن قوت و نیرو و شخصیت که در شاعران پیشین بود بلکه با تملق و شعف و انکسار ، دست توقع و گدایی دراز می‌کند بسوی کسانی که در واقع ذمشان صد بار بهتر از مدح است و شایسته نکوهش و تحقیرند نه ستایش و تعظیم .

در این دوره شعر عامیانه « زجل » که بزبان عامی نه با عربی فصیح ساخته می‌شد ، شایع گردید . رواج این زجل عامیانه بواسطه آن بود که امرا و حکام دیار عرب فهم و ادراک معانی عالی و عبارات فصیح نداشتند .

الحاصل حال شعر و ادبیات در این دوره تاریک متناسب با وضع آشفته و نابسامان ممالک عربی بود و از اینجا این حقیقت روشن می‌گردد که ادبیات هرملتی آئینه افکار و نمودار اوضاع و روحیات آن ملت است با همه این مراتب باید دانست در همین دوره هم تنی چند از فحول شعرا ظهور کرده‌اند که با سرآمدان و نوابغ دوره‌های سابق تفاوت و فرقی ندارند . ولی البته اینان نادرند و «النادر کالمعدوم» که از جمله این نوابغ بوصیری و صنفی حلی را باید نام برد .

باری شعر این دوره تقلیدی است از شاعران اواخر دوره عباسی و لیکن نیکو از عهده این تقلید برنیامده‌اند و در این کار توفیق نیافته‌اند ، بالخصوص شعرای اواخر این دوره که بکلی شعرشان ضعیف و بی‌مایه است . با آنکه به آرایش الفاظ کوشیده و جانب معنی را اهمال کرده‌اند

غالباً برکاکت لفظی نیز گرفتارند. گاهی از حروف مهمله (بی نقطه) قصیده‌ای ساخته‌اند و زمانی از حروف معجمه (منقوطة) قصیده سروده‌اند و زمانی بالتزام آنکه در هر بیت یکی از صنایع بدیعی از قبیل توریه، جناس، طباق، تضمین، اقتباس، الی غیر ذلک باشد، شعر ساخته مثل اینکه خواسته‌اند کتابی در علم بدیع بنویسند^۱.

یکی دیگر از بدعت‌های این دوره ماده تاریخ است، مثلاً برای حادثه‌ای یا بنای مسجدی یا قصری شعری ساخته‌اند که هر مصراعی از آن یا هر بیت یکی از آن بحساب ابجد، هوز، تاریخ آن حادثه یا تاریخ بنای آن عمارت بوده است و بسیار اوقات برای چیزهای خیلی ناسقابل و حقیر زحمت ورنج زیاد کشیده و قصیده ماده تاریخی ساخته‌اند، البته موضوع ساختن ماده تاریخ آنهم باین ترتیب که هر مصراع یا هر بیت یکی در قصیده بحساب جمل یا ابجد، هوز، مطابق سال حادثه یا بنای کاخ و عمارت در آید کار بسیار مشکلی است و خیلی هوش و فراست و مهارت می‌خواهد و لیکن این مطلب غیر از تزیین استعداد خدا داد، ربطی بعالم شعر ندارد و بجز وزن و قافیه اثری از طبع و قریحه شعری در آن نیست و بکلی از این خانه بیگانه است^۲.

بهر حال در تمام مدت فترت بجز تنی چند از شاعران عالیقدر امثال بوسیری و صفی حلی که مقام شعری ایشان خیلی شامخ است باقی شعرای این دوره اثر قابل توجهی ندارند.

برای تفصیل رء: تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان. تاریخ الادب العربی، عمر فروخ.

۱- الوسیط، ص ۳۰۸.

۲- جرجی زیدان، ج ۳، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

شاعران مشهور این دوره

البوصیری

امام شرف‌الدین محمد بن سعید بوصیری به سال ۶۰۸ هـ در بوصیر به دنیا آمد^۱. یکی از والدینش از بوصیر و دیگری از دلاص بود و بهمین جهت او را دلاصیری هم گفته‌اند^۲.

شهرت بوصیری به قصیده‌ای در مدح حضرت پیغمبر (ص) است به نام «برده» که بسیار مشهور است و علما بر آن شرحها نوشته‌اند ابن قصیده ۱۸۰ بیت دارد و معروف است «به الکواکب الدریة فی مدح خیر البریة» بمطلع:

أَمِنْ قَدْ كُنْتُ جِيسَانَ بِنْدِي سَلَمٍ

مَزَجَتْ دَمْعاً جَرِي مِنْ مَقْلَةٍ بِيَدِي

بوصیری قصیده دیگری نیز «همزیه» در مدح حضرت رسول دارد به مطلع:

كَيْفَ تَرَفِي رُقَيْكَ الْأَنْبِيَاءُ

يَا سَمَاءَ مَا طَاوَلَتْهَا سَمَاءُ

و قصیده‌ای هم به نام «ذخر المعاد» بر وزن «بانث سعاد» ساخته به مطلع:

۱- دائرة المعارف الإسلامية.

۲- عمر فروخ، ج ۳، ص ۶۷۳.

إِلَى مَتَى أَنْتَ بِاللذاتِ مَشغُولُ

وَأَنْتَ عَنْ كُلِّ مَا قَسَدْتُمْ مَسْؤُولُ

مدایح بوصیری درباره حضرت رسول بجزالت و منانت و حسن استعمال بدیع ممتاز است ولی دیگر اشعارش مانند شاعران معاصرش دارای سخنان پیش پا افتاده و الفاظ عامیانه است.^۱

بوصیری علاوه بر شاعر بودن فقیه و کاتب و مترسل بود. اما شهرتش در شاعری است مخصوصاً در مدح حضرت پیغمبر. شعرش سهل و روان و دور از تکلف است.

مطالعه زیادی هم در تورات و انجیل و دیگر کتابهای یهود و مسیحیت داشته و در قصاید خود عقاید خلاف اسلام این کتابها را رد کرده است.^۲

بوصیری بعد از عمری طولانی به سال ۶۹۴ هـ در اسکندریه در گذشت.^۳

برای تفصیل رُك : فوات الوفيات ، الکتبی . حسن المحاضرة ، السيوطی . دائرة المعارف الاسلامية . الاعلام ، الزرکلی . دیوان البوصیری ، سیدکهلانی .

صفی الدین الحلّی

عبد العزیز بن سراپا الطائی معروف به « صفی الدین الحلّی » ، به سال ۶۷۷ هـ در حله عراق بدنیا آمد^۱ بعد به ماردین الجزیره مهاجرت

۱- تاریخ ادبیات عرب ، ترجمانی زاده ، ص ۲۴۳ .

۲- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۶۷۲ .

۳- دائرة المعارف الاسلامية .

۴- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۷۲ .

کرد و شاعر دولت ارتقیه شد و قصایدی در مدح آنان گفت که به « اَرْتَقِيَّات » مشهورند^۱ در این قصاید ابیات با هر حرفی شروع می‌شوند با همان حرف پایان می‌یابند . بنابراین ارتقیات به تعداد حروف هجاء یعنی ۲۹ قصیده می‌باشند . نمونه‌ای از ارتقیات :

حَمْرَاءُ لَوْ تَوَكَّرَ السَّقَاهُ مِزَاجِهَا

أَمَسَتْ لَنَا عِوَضًا عَنِ الْمَصْبَاحِ

صفی‌الدین بهترین شاعر عصر خود بود ؛ مخصوصاً در قصاید طول و مقطعات و موشحات سرآمد شاعران زمان بود .

او اول کسی است که به نظم بدیعیات (قصایدی که درحق حضرت پیغمبر سروده شده) اقدام کرده، یا بعبارت دیگر بدیعیات را فنی مستقل قرار داد . بدیعیات او جامع انواع بدیع است و « موشح مضمن » را هم او اختراع کرده است^۲.

قصیده‌ای هم دارد که تمام کلماتش مصغر است :

نَقِيطٌ مِنْ مَسِيكِ فِي وَرِيدِ

خَوَيْلِكَ أَوْ وَسِيمٍ فِي خَدِيدِ

مرگک او به سال ۷۵۰ هـ . در بغداد اتفاق افتاده است^۳.

برای تفصیل رُك : دیوان صفی‌الدین الحلّی، حبیب‌خالد . فوات‌الوفیات . الکتبی . الاعلام ، الزرکلی .

۱- زیات ، ص ۴۰۵ .

۲- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۷۳ .

۳- زیات ، ص ۴۰۵ .

۴- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۷۳ .

۵- الاعلام .

ابن نباته المصری

جمال الدین ابوبکر محمد بن محمد مصری به سال ۵۶۸ هـ .
در قاهره به دنیا آمد^۱ و از بزرگان آنجا علم و ادب آموخت و به
مطالعه شعر و رسائل قاضی فاضل پرداخت .

ابن نباته شاعر و نویسنده و باحث و مترسل بود . شعرش در
رقت و حسن توریه و اقتباس از قرآن کریم و حدیث نبوی و تصوف
و فقه ممتاز است و به مصطحات شیعه هم توجه داشته است .

نثرش نیز فصیح و روان و از قاضی فاضل تقلید کرده است .
با صفی الدین بر سر پیشوائی شعر در آن روزگار رقابت
ورزیده و در تمام ابواب شعر وارد شده و در صناعت لفظی «امیر ادبا»
لقب گرفته است^۲ .

قصاید ابن نباته در مدح و رثا و خمر و نسیب و غزل و وصف
طبیعت و قسمتی از مدحیاتش بدیعیات (مدایح نبوی) است .
از بدیعیات او :

أما قرى الشیب قد دلت كواكبهُ

على الطريقِ لو أن العصبَ مدلولُ

مرگ او به سال ۷۶۸ هـ . اتفاق افتاده است^۳ .

برای تفصیل رُك : دیوان ابن نباته المصری . الاعلام ، الزرکلی . دائرة
المعارف الاسلامیة . طبقات الشافعیة ، السبکی . حسن المحاضرة ، السيوطی .

۱- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۹۲ .

۲- تاریخ ادبیات عرب ، ترجمانی زاده ، ص ۲۲۵ .

۳- الاعلام .

عائشة الباعونية

عائشة باعونية در دمشق در يك خانواده علم و ادب به دنیا آمد .
بدو و عم و برادرانش از نوابغ علمای فقه و حدیث و تصوف و تاریخ
و ادب بودند .

عائشه در عصر انحطاط شعر و ادب بوجود آمد و بسا اشعار
دلکش و فاضلانۀ خود عاطفۀ همه را به اعجاب واداشت و آثار
گرانیهایی از خود به یادگار گذاشت :

۱- الفتح الامین فی مدح الامین .

۲- فیض الفضل ، دیوان شعر در مدایح نبوی است .

۳- المورد الاهنی فی المولد الاسنی ، که داستان تولد حضرت
رسول ص است .

از اشعار اوست :

فی حَسَنٍ مَّظْلَعٍ أَقْصَارٍ بَدَى سَلَمٍ

أَصْبَحَتْ فِي زَمْرِ الْعُشَاقِ كَالْعَلَمِ

أَقْوُولُ وَالسَّمْعُ جَارُ جَارِحٍ مُقْلَى

وَالجَارُ جَارٌ بَعْدَلٍ فِيهِ مَتَّهَمِ

مرگگ او به سال ۹۲۲ ه . اتفاق افتاده است^۱ .

برای تفصیل رك : الكواكب السائرة فی اعیان المائة العاشرة ، نجم
الدين الغزى . شدتات الذهب فى اخبار من قد ذهب ، ابن العماد . تاریخ آداب
اللغة العربية ، جرجی زیدان .

بخش ششم

عصر جدید

اوضاع سیاسی :

با گذشت زمان، قلمرو وسیع عرب، بتدریج کوچک و کوچکتر می‌شد، تا آنجا که در اواخر قرن ۱۸ م. تنها عراق و شام و بلاد عرب و مصر و سودان و مغرب (مسراکش) ، در اختیار عرب بود. این شکست‌های پی در پی در زمینه نظامی و سیاسی باعث انحطاط ادبی نیز گشته بود ، تا اینکه مصر در زمینه سیاسی معرض نهضت و انقلاب شد و مهد فرهنگ و دانش عربی گشت و بکالبد افسرده و نیم مرده آن جان دمید .

مصر در آن عصر جزو قلمرو سلطان عثمانی بود . بی‌سوادی و جهالت و عدم بهداشت و مصائب دیگر ، مردم را از پای در آورده بود تا حدودی که جمعیت مصر به ۳ میلیون نفر رسیده بود. این وضع اسفناک ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۷۹۸ م. ناپلئون به مصر حمله برد . از نظر جنبه ادبی ، هیأت فرهنگی که همراه ناپلئون بمصر وارد شده

بود، تخم تمدن و فرهنگ جدید عربی را در آنجا کاشت. بدین ترتیب که دو مدرسه و دو روزنامه تأسیس گردید، و نیز مراکز متعددی نظیر تئاتر و مجمع علمی و کتابخانه و قرائتخانه و کارخانه‌های شیمیائی و رصدخانه بنا شد و در اختیار مردم قرار گرفت.

در این عصر ملل اروپائی سیر ترقی خود را بسا سرعت هرچه بیشتر آغاز کرده، چهار نعل بسوی تمدن و فرهنگ جدید پیش می‌رفتند، درحالیکه ملل شرق، از جمله عرب، از قافله تمدن بسیار عقب بودند و در مقابل آنهمه اختراعات و اکتشافات، مصریان مدهوش و متحیر می‌شدند، تا اینکه محمد علی پاشا به خدیوی مصر رسید (۱۲۲۰ هـ - ۱۸۰۵ م)، و برای اینکه مملکت خود را از چنگ عثمانی نجات دهد، به امر آموزش و پرورش سخت توجه کرد و معلمین فرانسوی را استخدام نمود و ایشان را برای تعلیم سواد و دانش به شهرها و روستاها گسیل داشت. ۴۴ نفر از زبده ترین و با استعدادترین دانشجویان دانشگاه الازهر را به اروپا، مخصوصاً فرانسه اعزام داشت. این دانشجویان موقع بازگشت به وطن، بسیاری از مظاهر تمدن و فرهنگ اروپائی را با خود آوردند و با ترجمه آثار مختلف فرانسوی به عربی سعی کردند که تمدن اروپائی و عربی را باهم مزج دهند.^۱ در این زمان نخستین روزنامه عربی به نام «الوقایع المصریه» تأسیس شد.^۲ و امیر بشیر شهابی نیز از لبنان، به ندای محمد علی پاسخ داده، با تألیف و ترجمه کتب مختلف و نشر مجلات گوناگون و ایجاد مدارس متعدد،

۱- ندیم علی، ص ۳۹۰.

۲- « » ، ص ۳۹۳.

مشعل دانش را برافروخت.^۱

اما کوشش اصلی محمد علی در زمینه پزشکی و نظامی و صنعتی و ریاضیات بود، و به امر زبان چندان توجهی نداشت، بطوریکه در عهد وی و جانشینانش زبان دربار عبارت بود از مخلوطی مبهم از ترکی و عربی.

بعد از محمد علی، در زمان جانشینان وی نیز که به ادب و فرهنگ چندان علاقه‌ای نداشتند، توقفی در جهان فرهنگ عربی بوجود آمد، لیکن اسمعیل که به مقام خدیوی رسید (۱۲۸۰ هـ = ۱۸۶۳ م.) مدارس بسته شده را باز کرد و به توسعه آنها همت گماشت و اعزام دانشجویان به اروپا را ادامه داد و نظارت فرهنگی بوجود آورد و مدرسه تربیت معلم را بنا نهاد و پرچمهای علم و دانش را بر فراز شهرها به اهتزاز درآورد. عامل دیگری که به توسعه فرهنگ و تمدن در مصر یاری نمود، مرکزیت این مملکت از لحاظ بازرگانی بود. دانشمندان ممالک مختلف، که بمصر رفت و آمد می کردند با خود علوم و فنون متعدد را به ارمغان آورده، در تحرك و احیای ادب گامهای مؤثری برداشتند. این سیر صعودی همچنان ادامه داشت، تا اینکه در سال ۱۸۸۲ م. انگلیسیها بر مصر مسلط شدند و کلیه این فعالیتها را متوقف نمودند و جهت سیر آموزش و پرورش را عوض کردند و تعلیم و تربیت را اجباراً بزبان انگلیسی درآوردند. از اعزام دانشجو بخارج جلوگیری کردند و تعلیم مجانی را ملغی ساختند، تا اینکه جسته و گریخته نهضت های متعدد مردان بزرگ مصر، متوجه برانداختن وضع ایجاد

شده از طرف انگلیسیها گزرید و مصریها موفق شدند دوباره زبان عربی را به مدارس باز گردانیده و آنها را مجبور ساختند که مانع اعزام دانشجو بخارج نشوند . این انقلابات موجب شد که در مقابله با استعمار ، با تصویب قانون سال ۱۹۲۳ م . موفقیت‌های شایان توجهی نصیب ملت عرب شود و بعد از مواجهه با حوادث و وقایع بسیار و کشاکشهای بی‌شمار ، بالاخره بمرور زمان ، مصر استقلال خود را باطرز آثار استعمار باز یافت^۱ .

برای تفصیل رك : تاریخ الحركة القومية ، عبدالرحمن الرافعی . الحملة الفرنسية و ظهور محمد علی ، محمد فؤاد شكري .

نظری بفعالیت‌های مترقیانه در این دوره

در اثر استیلای فرانسویان و فکر استقلال طلبی محمدعلی پاشا نور امیددی در آفاق مصر و لبنان درخشیدن گرفت و کشور را بسوی پیشرفت و ترقی راهنمایی کرد اینک به مظاهر مختلف این پیشرفت و ترقی می‌پردازیم :

۱- مدارس

محمد علی دانشگاه الازهر را برای تدریس کلیه رشته‌ها کافی نمی‌دید ، به همین سبب به ایجاد مدارس مختلف ، از قبیل مدرسه طب و زبان و مدرسه دارالعلوم پرداخت و بین این مدارس با اروپا ارتباط

۱- جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۱۱-۱۳ .

برقرار نمود و اساتید اروپایی را استخدام کرد و آنها را بتدریس در مدارس مزبور مشغول داشت . از طرف دیگر فارغ التحصیلان ممتاز این مدارس برای تکمیل معلومات به اروپا اعزام شدند . تعدد این مدارس موجب شد که مرکزی برای اداره آنها بنام (دیوان المدارس) تحت ریاست مصطفی مختار تأسیس گردد^۱ . مدرسه طب که استادان فرانسوی در آن تدریس می کردند نقش مهمی را در احیای زبان عربی داشته است ، خصوصاً که بعد از تدریس استادان فرانسوی ، بلافاصله مطالب مزبور بعربی ترجمه و در اختیار دانشجویان قرار می گرفت این امر موجب می شد که مترجمان فرنگی و لبنانی و ارمنی ، اجباراً به بحث در مصطلحات و کتابهای لغت و فنی قدیم بپردازند . ناگفته نماند که مدرسه ای نیز برای تدریس زبانهای خارجی بوجود آمد و فارغ التحصیلان این مدارس مشغول ترجمه آثار مختلف اروپائی شدند . مدیریت این مدرسه را شخصی بنام رفاعه بك طهطاوی بعهده داشت . مدرسه دیگر ، که در حد خود خدمات شایان توجهی نموده است ، دارالعلوم می باشد که بدستور خدیو اسمعیل و بسوسيله علی مبارک پاشا تأسیس یافت (۱۸۷۱ م .) ، که شاگردان آن عموماً از محصلان ممتاز انتخاب می شدند و مواد تدریسی آن عبارت بود از : علوم عربی و دینی و عقلی و همچنین پاره ای از دانشهای جدید . دانشجویان این مدرسه پس از فراغ از تحصیل به تدریس در مدارس کشور می پرداختند . این مدرسه ابتدا مستقل بود ، لیکن بعدها به دانشگاه الازهر ملحق شد و به دانشکده

دارالعلوم معروف گشت^۱.

۲- دانشگاه الازهر

دانشگاه الازهر، قدیمترین مدرسه مصر بشمار می‌رود که جوهر صقلی در طرح ربزی شهر قاهره آنرا بنا نهاده است (۳۶۱ هـ .^۲) . مدت بسیار مدیدی شعائر دینی و فقه شیعی علوی در آن تدریس می‌شد . یعقوب بن کلس وزیر العزیز بالله که قبل از مسلمان شدن یهودی بود، برای مدرسین و علمای الازهر حقوق مکفی تعیین کرده بود. این مرکز علم همچنان بکار خود ادامه می‌داد تا اینکه حکومت فاطمیه منقرض شد و صلاح الدین ایوبی بر مصر استیلا یافت (۵۶۷ هـ .) وی که مسلمان سنی مذهب بود فقه شافعی را جانشین فقه شیعه کرد و لیکن تدریس مذاهب اربعه را نیز آزاد نمود^۳.

مهمترین نقش در مورد احیای تمدن و فرهنگ عربی در دوره جدید، بعهدۀ همین دانشگاه بود، خصوصاً که از دانشهای جدید اروپا نیز مایه گرفته بود . اگرچه در اوائل مقاومت‌هایی از طرف علمای الازهر در برابر ورود علوم مختلف به این دانشگاه مشاهده می‌شد، لیکن حکومت خدیوی در سال ۱۳۰۵ هـ . این مخالفتها را از بین برد^۴.

بعد از مدتی یکی از دانشمندان عالیقدر مصری بنام محمد عبده باصلاح کلیه مواد تدریسی این دانشگاه پرداخت ، و در نتیجه دانشگاه

۱- جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۲۶-۲۱ .

۲- ندیم عدی ، ص ۳۹۰ .

۳- زیات ، ص ۲۲۲ .

۴- « ، ص ۴۲۲ .

الازهر علاوه بر قسمت‌های مختلف مربوط به تحصیلات ابتدائی و متوسطه، شامل دانشکده‌های شریعیات، لغت عربی و اصول دینی نیز گسردید. برای هر دانشکده ساختمان مجهز و مجزائی بنا شد و تعداد دانشجویان آن تا بیست هزار نفر رسید، که در میان آنان دانشجویان خارجی از قبیل: عرب، ترك، ایرانی، سعودی، عراقی، هندی، پاکستانی، اندونزی و افغانی نیز هستند البته برای همه آنان از لحاظ مسکن و غذا كمك می‌شود و در نزدیکی شهر، کوی دانشجویان جهت این قبیل خارجیان ساخته شده است^۱.

برای تفصیل رگ: تاریخ الجامع الازهر، محمد عبدالله عنان. تاریخ الازهر فی الف عام، محمد عبدالمنعم خفاجی.

۳- دانشگاه مصر

عده‌ای از مردمان خیزخواه مصر که به کافی نبودن مدارس و دانشگاه در مملکت خود متوجه شده بودند، به سال ۱۹۰۶ م. در صدد تأسیس دانشگاه ملی برآمدند و از ملت برای توسعه این مؤسسه استمداد نمودند، تا اینکه در سال ۱۹۰۸ این دانشگاه تحت نظارت امیره فاطمه دختر اسمعیل و در تحت ریاست افتخاری امیر احمد فؤاد افتتاح گردید. ابتدا گروهی از علمای اروپا سپس عده‌ای از ادبای مصری برای تدریس باین دانشگاه دعوت شدند و به سخنرانی‌ها و کنفرانسهای بسیار ارزنده‌ای در تاریخ ادبیات عرب و همچنین زبان عربی پرداختند.

در سال ۱۹۲۵ اداره این دانشگاه در اختیار وزارت معارف

گذاشته شد. نظامهای خاص و تشکیلات ساختمانهای جدید در این دانشگاه بوجود آمد و علاوه بر دانشکده علوم و ادبیات، دانشکده‌های حقوق و پزشکی به آن ضمیمه شد. مسلم است که وجود این دانشگاهها نمی‌توانست جو ابگویی استقبال بیش از حد دانشجویان گردد و روی همین اصل دانشگاههای متعدد دیگر نظیر اسکندریه و عین شمس و سیوط تأسیس گردید که عموماً در راه بسط دانش و فرهنگ سهم بسزائی دارند^۱.

برای تفصیل رء: تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات، تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان.

۴- چاپخانه

صنعت چاپ در سال ۱۴۴۰ بوسیله گوتمبرگ آلمانی اختراع گردید. تأثیر این اختراع بزرگ در تمدن و فرهنگ جهانی بقدری آشکار و روشن است، که نیازی به بحث درباره آن احساس نمی‌شود، بعد از اینکه این اختراع در اروپا کاملاً شایع گشت، حروف شرقی نیز ریخته شد و اول کتاب عربی به سال ۱۵۱۴ چاپ شد و از آن تاریخ به بعد، مطبوعات عربی پیوسته به افزودن حجم خویش ادامه می‌داد و کتابهایی نظیر عهدین قدیم و جدید (تورات و انجیل) و نزهة المشتاق ادربیسی و قانون ابن سینا و تحریر اصول اقلیدس چاپ شد^۲.

نخستین چاپخانه شرق در استانبول به سال ۱۴۹۰ بوجود آمد

۱- جرجی زیدان، ج ۴، ص ۲۳.

۲- زیات، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

که مدیر آن یکنفر یهودی بود و کتابهای علمی و دینی را چاپ می کرد تا این که یکی از مشهورترین چاپخانه های عربی در استانبول (مطبعة الجوائب) شروع بکار کرد و تعداد زیادی از کتب عربی را چاپ نمود . در ممالک عربی چاپخانه قبل از همه در بیروت و به همت مبلغین مسیحی برای چاپ آثار عربی بوجود آمد و بعد از آن در مصر بوسیله ناپلئون که چاپخانه ای برای چاپ احکام و اوامر خود به زبان عربی آورده ، و آنرا (مطبعة ملی) نامگذاری کرده بود ، ایجاد گردید^۱. این چاپخانه بعد از بازگشت ناپلئون بوسیله محمد علی توسعه یافت و در حدود سیصد کتاب مختلف درباره علوم پزشکی و غیره چاپ کرد و به (مطبعة بولاق) مشهور شد^۲. حروف آن به اندازه های مختلف ریخته شده و بوسیله مشهورترین خطاط عصر ، جعفر بك ، نوشته شده بود . اکنون قسمت ادبی آن به مرکز « دارالکتب المصریة » ملحق شده و در قسمت دیگر آن فقط روزنامه « الوقایع المصریة » و کتابهای درسی و اوراق دولتی چاپ می شود^۳.

برای تفصیل رء : تءاریء مطبعة بولاق مع ملءة فی تءاریء الطباءة فی بلدان الشرق الاءسط ، ابوالفتوح رضوان .

۵- روزنامه نگاری

روزنامه در حكم يك مدرسهء سیار می باشد که برای خود حد و

۱- زیات ، ص ۴۲۳ و ۴۲۴ .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۴۳۰ .

۳- زیات ، ص ۴۲۴ و ۴۲۵ .

مرزی نمی‌شناسد و یکی از عوامل مهم ارتباط مردم روی زمین است. نخستین روزنامه عربی چنانکه اشاره شد در سال ۱۲۴۴ به امر محمد علی و بوسیله استاد رفاعه بك طهطاوی، به نام «الوقایح المصریه» در آغاز بزبان‌های ترکی و عربی و سپس تنها بزبان عربی منتشر شد و در طی عمر خود نویسندگان پر ارجی را مانند شیخ حسن عطار و شیخ شهاب صاحب سفینه الملك و امام محمد عبده و شیخ عبدالکریم سلمان و سعد زغلول و غیره دیده است. این روزنامه هفته‌ای ۳ بار منتشر می‌شود. دومین روزنامه عربی در شام (سوریه) بنام (مرآة الاحوال) بسال ۱۲۷۲ تأسیس یافت، که يك مجله سیاسی است و «حديقة الاخبار» به سال ۱۸۵۸ و روزنامه «الرائد التونسي» به سال ۱۲۷۸ ه. در تونس انتشار یافته است.^۱

در زمان اسماعیل، «البعسوب» مجله طبی ماهانه انتشار یافت و به سال ۱۲۸۳ ه. روزنامه سیاسی و ادبی علمی «وادی النيل» در قاهره منتشر شد. در سال ۱۲۸۶ ه. روزنامه انتقادی «نزهة الافکار» بطور هفتگی انتشار یافت و در سال ۱۲۸۷ مجله علمی و ادبی «روضه المدارس المصریه» بوسیله عده‌ای از نخبه علما منتشر شد. آنگاه به سال ۱۲۹۳ «الاهرام» انتشار یافت. به سال ۱۲۹۴ روزنامه «الوطن» بعد روزنامه‌های «المحرسة» و «المقطم» و «المؤید» و «اللواء» منتشر شدند. مجله‌های هفتگی «الرسالة» و «الثقافة» و «اخبار اليوم» و «المصور» و «آخر ساعة» و مجله‌های ماهانه «المقتطف» و «الهلال» و «الکتاب» و «الازهر» در مصر و «الادیب والآداب» در بیروت و

«المجمع العلمی العربی» در دمشق را می‌توان بعنوان قدیمترین مجلات نام برد^۱.

برای تفصیل رتبه: تاریخ الصحافة العربیة، فیکونت فیلیپ دی طرازی. تاریخ جریده الاهرام، ابراهیم عبده.

مجامع ادبی

۱ - مجامع علمی عربی در دمشق

سوریهها اول کسانی هستند که در امر تشکیل مجمع علمی پیشرو عرب بوده‌اند همچنانکه لبنانیها نیز در ترجمه بر همه سبقت دارند. نخستین مجمع در سال ۱۳۳۵ به ابتکار استاد محمد کردعلی وزیر معارف سوریه بمنظور احیای آداب عربی و تلقین اصول بحث و درس برای اهل ذوق و استعداد و وضع الفاظ برای اصطلاحات جدید و اصلاح بعضی از اوضاع اداری و تقویم و تهذیب لغت و دواوین و تصحیح اشتباهات نویسندگان و شعرا ایجاد گردید. این مجمع از برجستگان علما و ادبای شام و عراق و مصر و بعضی از خاور شناسان اروپا دعوت می‌نمود تا در انتشار مجله ماهانه بمنظور نشر مباحث و سخنرانیها و مقالات سودمند یاری و شرکت نمایند.

۲ - مجمع زبان عربی در قاهره

در ۱۴ شعبان سال ۱۳۱۵ ه. از طرف دربار مصر فرمانی مبنی بر تشکیل مجمع درباری برای تدوین لغت عربی صادر شد. هدف این

۱- زیات، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۲- جرجی زیدان، ج ۲، ص ۶۸-۷۰.

مجمع که وابسته به وزارت آموزش و پرورش است از اینقرار می‌باشد:

۱- اصلاح و حفظ زبان عربی و معلوم کردن اینکه چه تغییراتی در کدام کلمات باید انجام بگیرد .

۲- وضع يك معجم کامل تاریخی و اصلاح کتب تاریخی با بحثهای دقیق .

۳- مطالعه لهجه‌های مختلف عربی در مصر و سایر بلاد عرب .

۴- مطالعه هر مطلبی که برای پیشرفت زبان عربی لازم و ضروری تشخیص داده شود .

این مجمع مرکب است از ۴۰ عضو و کارمند که بدون ملاحظه نژاد و ملیت از میان علمای متبحر در زبان عربی و فقه اللغة (زبان‌شناسی) انتخاب می‌شوند و علاوه بر افراد فوق ، ۲۵ نفر بعنوان خبرنگار از کشورهای مختلف در آن مجمع عضویت داشته‌اند . این مجمع تا این اواخر تحت ریاست دکتر طه حسین بود و ۴۰ نفر مزبور شامل ۳۰ تن مصری ، ۲ نفر فرانسوی و انگلیسی و يك عضو مغربی و از تونس و سعودی و عراق هر کدام نماینده‌ای می‌باشد . مجمع مزبور دارای دو هیأت است که یکی در سال ۴ هفته متوالی و دیگری هر هفته یکبار تشکیل می‌شود . از مجموع فعالیتهای این مجمع وضع معجم لغوی بزرگ و معجم الفاظ قرآن و مصطلحات علوم جدید می‌باشد^۱ .

۳ - مجمع علمی عراقی

يك مجمع علمی دیگر نیز برای بحثها و مباحثات و نشر مخطوطات در بغداد تشکیل یافته است .

برای تفصیل رء : تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، ندیم عدی . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات .

نشر در دوره جدید

نویسندگی معاصر عربی :

در آغاز این دوره، نویسندگان عرب از دو سبک موجود زمان خود پیروی می کردند این دو سبک عبارت بود از :

۱- سبکی که در آن نویسندگان از اسلوب هنری و آراستگی عبارات توخالی و فنون مختلف ادبی استفاده می کردند که نماینده و سرمشق این سبک، مقامات حریری است .

۲- سبکی که در آن اسلوب طبیعی و روان و محکم رعایت می شد، نماینده این سبک مقدمه ابن خلدون است .

لیکن پس از مدتی نویسندگان مطلع و آگاه به ادبیات فرنگی، سبک مقدمه ابن خلدون را بیشتر پسندیدند . معروفترین پیروان این سبک عبارتند از قاسم امین، فتحی زغلول و لطفی رشید .

سبک اولی را نیز استادان دانشگاهها از قبیل شیخ حمزه فتح الله و توفیق البکری و حفنی ناصف و غیره تعقیب کردند .

اما در لبنان بعلت آمیزش با آمریکائیان، سبک سومی بوجود آمد که دارای فکر تازه و تحریک و تنوع بود، لیکن رکاکت و سهل انگاری و عجمه از جمله عیوب این سبک بشمار می آمد، تا اینکه در اثر واکنشهای این سبک نسبت به یکدیگر سبک چهارمی پدید آمد که از محاسن و مزایای آنها برخوردار و از نقائص و معایب آنها برکنار

بود، علی الخصوص که باب طبع مردم و موافق با ذوق و قریحه آنان بود. این سبک نگارش، عسارت بود از زنده کردن اسلوب عربی خالص و بدون نقص، با رعایت سلاست و رقت و اعتدال. پیشوای این سبک منفلوطی و پیروان آن بشری و مصطفی الرافعی و مازنی و از معاصرین، طه حسین و عقاد می‌باشد.

در خاتمه باید یادآور شد که اخیراً عده‌ای بی‌استعداد و کم‌قدرت کتابهایی بزبان عامیانه می‌نویسند که «سبک جدید» بر آن نام نهاده‌اند، که بهیچ وجه مطلوب ادب‌انبوده و غالباً دارای روشی بسیار سست و رکیک و عجمه دار و به اصطلاح، عربی آب نکشیده است.^۱

فنون جدید در نثر عربی

۱- مقاله

در عصر حاضر «مقاله» نوشته کوتاه‌تری است که غالباً از یک یا دو ستون روزنامه تجاوز نمی‌کند.^۲ نویسندگان عرب در دوره‌های پیشین با این فورم و قالب مقاله آشنا نبودند بلکه فورمی طولانی‌تر از آن داشتند که نوشته در واقع به شکل کتاب کوچکی درمی‌آمده و آنرا «رساله» می‌نامیدند مانند «رسائل الجاحظ». خود «رساله» هم اختراع عرب نبود بلکه آنرا از یونان و

۱- زیات، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

۲- الادب العربی المعاصر، ص ۲۰۵.

ایران گرفته بودند و بوسیله آن موضوعات ادبی را برای طبقه ممتاز زمان خودشان می‌رساندند.^۱

نویسندگان عرب از اواسط قرن نوزدهم میلادی فورم مقاله را از غربیها گرفته شروع به مقاله نویسی در روزنامه‌ها کردند. از این بعد بمرور مقاله‌های سیاسی و اجتماعی در روزنامه‌های گوناگون عربی منتشر شد و البته تأثیر فراوانی در بیداری مردم بخشید. مقاله‌های سیاسی مخصوصاً بعد از جنگ جهانی اول در مطبوعات عربی جای بزرگی اشغال کرد. ظهور احزاب مختلف سیاسی هم بر رواج این نوع مقاله‌ها افزود.

از بهترین نویسندگان مقاله‌های سیاسی: امین الرافعی، عباس العقاد، محمد حسین هیکل، عبدالقادر حمزه، طه حسین و ابراهیم عبدالقادر المازنی را می‌توان نام برد.

از معروفترین نویسندگان مقاله‌های ادبی که تأثیر فراوانی در حیات ادبی عربی داشته، توفیق حکیم را می‌توان نام برد. مقاله‌های اجتماعی هم بوسیله مصطفی صادق الرافعی و احمد امین و دیگران پسا گرفت.^۲

ذکر این نکته هم لازم می‌نماید که از نخستین نویسندگانی که انشای روزنامه‌ای را شکل داده و خوب نوشته‌اند احمد فارس الشدایق بود که در «الجوائب» می‌نوشته و نیز البستانی که در «الجنان» می‌نوشته است.



۱- الادب العربی المعاصر، ص ۲۰۵.

۲- « » » ، ص ۲۰۷-۲۰۵.

در ترویج مقاله نویسی در جهان عرب ، جمال الدین افغانی هم سهمی بسزا دارد که پس از ورود به مصر نویسندگان در اطراف او جمع شدند و بدین ترتیب مقاله نویسی مرحله تازه‌ای پیدا کرد و در زبان و فورم و قالب و شکل تابع اصول علمی گردید^۱.

برای تفصیل رگ : تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

۲- داستان

رمان ، ناول

رمان و ناول به معنی و مفهوم علمی امروزی در ادبیات عرب سابقه نداشت . زیرا در دوره جاهلیت داستانها در اطراف جنگها و دلاوریهای عرب و اساطیر اولین دور می‌زد . البته این داستانها دهن بدهن نقل می‌شد و جنبه فنی نداشت .

در دوره اسلامی هم در قرآن کریم داستانهای گوناگونی از پیغمبران آمده و هم داستانهای رزمی و عشقی و دینی روایت می‌شده و البته در این دوره داستان سرایی وسیله کسب معاش هم بوده است^۲. در عصر عباسی بسیاری از داستانهای بلند نظیر « سیرة عنتره » و نیز داستانهای کوتاه بوجود آمد . و داستانهایی از ملل غیر عرب به عربی ترجمه شد که از آن جمله « کلیله و دمنه » و « هزار و یک شب »

۱- جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۲۴۶ .

۲- الجدید ، ج ۵ ، ص ۵۶ .

را می‌توان نام برد^۱.

داستانهای دوره عباسی و ادوار بعدی، غالباً به زبان عامیانه و غیرفصیح روایت شده و بجز مقامات، داستانهای دیگر، در میان شاخه‌های مختلف ادبیات کلاسیک، مقامی نداشته است، زیرا به زبان عربی فصیح نبوده‌اند.

در دوره نهضت، پس از آنکه عربها با کشورهای اروپایی رابطه پیدا کردند و بالنتیجه به مطالعه ادبیات غربی پرداختند، ادبا و نویسندگان عرب با داستان نویسی و رمان نویسی غربی آشنا شدند و به ترجمه آنها شروع نمودند.

هرچند لبنانیها در این کار - ترجمه آثار غربی به عربی - پیش از دیگران اقدام کرده‌اند^۲ اما پیشوای این حرکت رفاعه الطهطاوی است که «مغامرات تلیماک» از فنلون را به عربی ترجمه کرده و آن را «مواقع الافلاك فی وقایح تلیماک» نامیده است^۳.

تغییر عنوان کتاب به این صورت مسجع می‌رساند که رفاعه در ترجمه کتاب سبک مسجع و بسدیع معروف در مقامات را در پیش گرفته است.

بعد از رفاعه، از مشهورترین کسانی که به زبان ادبی و فصیح داستان ترجمه و یا نوشته‌اند حافظ ابراهیم و منفلوطی را می‌توان نام برد که اولی «بینوایان» و یکتور هوگو را به عربی ترجمه کرده است.

البته همه این ترجمه‌ها دقیق نبوده، به اقتباس بیشتر شباهت

۱- رك به صفحه ۲۲۸ و ۲۲۹ این کتاب.

۲- الجدید، ج ۵، ص ۵۷.

۳- الادب العربی المعاصر، ص ۲۰۸.

دارند تا ترجمه. با این وجود، این ترجمه‌ها شالوده و اساس رمان‌نویسی در زبان عربی را پی‌ریزی نموده و نویسندگان جوان از آنها الهام گرفته به داستان‌نویسی پرداخته‌اند.

علاقه بی‌حد نویسندگان جوان و استقبال خوانندگان در توسعه داستان‌نویسی سهمی بسزا داشت. چنانکه رفته رفته رمان و ناول در زبان عربی شکل گرفت و رمانهای ارزنده فنی بوجود آمد که از آن جمله داستان «زینب» از محمد حسین هیکل قابل ذکر است که فورم رمان غربی در آن مشاهده می‌شود^۱.

بعد از هیکل، محمود تیمور چند داستان کوتاه به نام «ماتراه العیون» به فورم ناول غربی منتشر کرد. بعد از او محمود لاشین را با مجموعه‌اش «سخریة النای» و «یحکی ان» باید یاد نمود.

بعد از جنگ جهانی اول داستان‌نویسی در جهان عرب گسترش پیدا کرد و به صورت شاخه‌ای قوی در آمد تا آنجا که در جهان عرب هم داستان‌نویسها برای خود صاحب مکتبی شدند.

از مشهورترین داستان‌نویسهای معاصر طه حسین و ابراهیم المازنی و توفیق الحکیم را می‌توان نام برد.

طه حسین در داستانهایش از جمله «الایام» به تصویر دقیق زندگانی مصری پرداخته و آنرا به وجه احسن نمایان ساخته است. المازنی هم در داستانهایش جنبه‌های روحی انسان را تجزیه و

۱- الادب العربی المعاصر، ص ۲۰۹.

تحلیل کرده و زندگی روز مره جامعه و رسوم و عادات و احساسها و مشاعر مردم را زیر ذره بین قرار داده است چنانکه در داستانهای «ابراهیم الکاتب» و «عود علی بدء» دیده می شود.

توفیق الحکیم در داستانهایش نظیر «یومیات نائب فی الاریاف» و «عوده الروح» مشکلات قومی و وطنی و عیوب و زشتیهای اجتماعی را تجزیه و تحلیل می نماید.

و اما رمان تاریخی نیز از آغاز قرن بیستم میلادی توسط جرجی زیدان و فرح انطون و دیگران آغاز می شود.

جرجی زیدان بیست و یک رمان تاریخی نوشته که از آن جمله «فتاة عنان» و «صلاح الدین و مکاید الحشاشین» را می توان یاد کرد. بعد از جنگ جهانی دوم پیشرفت داستان نویسی در زبان عربی ادامه داشته چنانکه اکنون رمان و ناول در ادبیات عرب شکل علمی و فنی خود را یافته و به صورت یکی از شاخه های ادبیات عرب در آمده است.

علاوه بر داستان نویسانی که تا کنون یاد کردیم دیگر داستان نویسان مشهور معاصر عرب عبارتند از :

کرم ملحم کرم، توفیق عداد، نجیب محفوظ، محمد عبدالحلیم عبدالله، عبدالحمید السحار.

در پایان این مبحث جدول انواع داستانهای عربی را برای مزید اطلاع می آوریم :

داستانهای عربی کلا به دو قسم تقسیم شده :

- ۱- داستانهایی که عربها خودشان وضع کرده‌اند .
 ۲- « » از زبانهای دیگر نقل شده است .

الف - داستانهای نقل شده :

۱- فارسی :

- کتاب کليلة و دمنة
 کتاب یوسفاس
 کتاب خرافة و نزهة
 هزار افسانه (یکی از مأخذهای الف لیله و لیلة است) .
 کتاب الدب و الثعلب
 کتاب روزبه الیتیم
 کتاب نمرود
 کتاب مزدك .

۲- هندی :

- کتاب سندباد الكبير والصغير
 کتاب بوادسف
 کتاب الهند فی قصة هبوط آدم
 کتاب ملك الهند القتال والسباح
 کتاب الف لیلة و لیلة (بعضی از داستانهای این کتاب از اصل
 هندی است) .

ب - داستانهایی که خود عربها ساخته‌اند :

۱- داستانهای اخباری :

داستانهای غنایی

داستانهای عشقی

داستانهای فخری

داستانهای مجایی

۲- داستانهای رزمی و دلآوری و حماسی :

داستان عنتره

داستان بکر و تغلب

داستان براق

داستان کسری انوشروان - بشرالاسدی

۳- داستانهای دینی :

کتاب قصص الانبیاء ، الکسائی

کتاب المعزائس ، الثعلبی

۴- داستانهای لغوی :

مقامات الهمدانی

مقامات الحریری

۵- داستانهای فلسفی :

التوابع والزوابع ، ابن شهید

رسالة الغفران ، المعری

حی بن یقظان ، ابن طفیل

الصادح والباغم ، ابن الهبارية^۱.

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفافوری .
الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . القصة فی الادب العربی الحدیث ،
محمد یوسف نجم . الفن القصصی فی الادب المصری ، محمود حامد شوکت . الادب
القصصی عند العرب ، موسی سلیمان .

۳- نمایشنامه

نمایشنامه نویسی نیز در ادبیات عرب سابقه ندارد . بنابراین
عربها با نمایشنامه نیز کاملاً بیگانه بودند . این فن در قرن نوزدهم از
راه ترجمه آثار غربی به عربی در بین نویسندگان عرب معمول گردید .
در آغاز کار اکثر نویسندگان آمادگی کافی و ابزار لازم برای
تهیه يك نمایشنامه را نداشتند ولی رفته رفته ، نخست بوسیله ترجمه و
اقتباس و بعد بصورت تألیف به تهیه نمایشنامه اقدام کردند .

نخستین کسی که نمایشنامه نویسی را در نثر عربی پی ریزی کرد
توفیق الحکیم بود در « مسرح المجتمع » و غیره^۲ . بعد از او ، ادیب
اسحق و خلیل یازجی و نجیب حداد و سلیم البستانی و سعید عقل و

۱- الجدید ، ج ۵ ، ص ۶۳ و ۶۴ .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۱۶ .

محمود تیمور را می‌توان از مشهورترین نمایشنامه‌نویسهای عرب نام برد.
برای تفصیل رُك : المسرحیة فی الادب العربی الحدیث ، محمد یوسف نجم .
الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

ادبا و نویسندگان معروف این دوره

الشیخ ناصیف الیازجی

ناصریف بن عبدالله الیازجی به سال ۱۲۱۶ هـ . در بیروت به دنیا آمد^۱. هوش سرشار و عشق وافرش به تحصیل علم او را در علوم ادبی جزو بزرگان نمود تا جایی که یکی از پیشوایان لغت و نحو و بیان گردید . از دوره جوانی شعر می‌گفت و در نتیجه نام او به همه جا رسیده بود .

اما شهرت اصلی یازجی با کتاب « مجمع البحرین » است که حاوی ۶۰ مقامه می‌باشد .

یازجی در مقامه نویسی از حریری تقلید کرده و همانند او مقاماتش را ترتیب داده است . مقامات او معلومات لغوی و امثال و حکم عربی و نکات بیانی و بدیعی فراوانی دارد .
آثار دیگر یازجی عبارتند از :

- ۱- فصل الخطاب ، مختصری است در صرف و نحو .
- ۲- عقد الجمان ، در علم بیان .
- ۳- نقطة الدائرة ، در عروض و قافیه .

۴- قطب الصناعة ، در منطق .

۵- دیوانهای شعر .

نمونه‌ای از مقامات او :

المقامة الرملية

قال سهيل بن عباد : حلت بالرملة لوطر اقضيه و دين اقتضيه، فأقمت بها شهراً . و كنت احسبه دهرأ . حتى اذا بلغت اللدنة خرجت تحت الدجنة . و كان الشهر قد وقع في الاينين فاعتسفت بين الشك واليقين . اتجانف تسارة ذات الشمال و اخرى ذات اليمين . و مسا زلت احبط الظلماء حتى اقممرت السماء فتيبت وجه الهدي . و اذا انسا امشى على مثل المدى من حرار تلك الكدى فوقت كالحائر اللهف . لانظر من اين تؤكل الكتف .

مرگک او به سال ۱۲۸۷ هـ . اتفاق افتاد .

برای تفصیل رگ : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات ، الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . غررالتاریخية فی الاسرة اليازجية ، عیسی اسکندرمعلوف . الاداب العربیة فی القرن التاسع عشر ، شیخو .

بطرس البستاني

معلم بطرس البستاني به سال ۱۲۳۵ هـ . در لبنان به دنیا آمد ، در مدرسه عین ورقه زبانهای عربی ، سریانی ، لاتینی و ایطالیایی یاد گرفت و با فلسفه و فقه و لاهوت آشنا شد و در تساریخ و جغرافیا و حساب متبهر گردید . پس از مدتی تدریس و تعلیم و تبلیغ به تألیف

۱- زیات ، ص ۴۶۸ .

۲- « ، ص ۲۷۴ .

« دائرة المعارف » پرداخت که اولین دائرة المعارف به زبان عربی است. بستانی علاوه بر دائرة المعارف ، خطابه های در موضوعات اجتماعی مخصوصاً درباره زن در مشرق زمین ایراد کرده که مشهورترین آنها خطابه ای تحت عنوان « تعلیم النساء » و نیز تألیفات او « کشف الحجاب فی علم الحساب » و « مفتاح المصباح » می باشد .
نمونه ای از اجتماعیات او :

فوائد تعليم النساء

اما فوائد تعليم المرأة فكثيرة . فمنها ما يرجع الى المرأة نفسها . ومنها ما يعود الى زوجها . ومنها ما يرجع الى اولادها . ومنها ما يشمل العالم أجمع وقد سبقت الاشارة بالاجمال الى كثير من ذلك . فلنتقدم الان الى الكلام عنه بالافراد والتفصيل على وجه الاختصار :

فوائد المرأة نفسها :

فمن فوائد التعليم للمرأة نفسها انه يوسع قواها العقلية و يهذبها . و يوقظ ضميرها وينبهه و يحييه . و يقوم ارادتها ، و عواطفها الادبية و يرتب سلوكها و تصرفها . فيزيد رقة قلبها رقة ، و حنوها حنوا ، و لينها ليناً ، و هلم جرأ من هذا القليل . و يسهل طرق واجباتها و يبسر أعمالها و آمالها . و يأخذ بيدها في مدافعة الاهواء المنحرفة المغرسة فيها طبعاً . و يؤازرها على كبح الجماع الغريزي ، و قمع الخصال والملكات الردية . و يقبها من الوقوع في ورطات الجهل والحماقة . و يلفظ أوجاعها ، و يخفف آلامها . و يعطي راحة لجسمها ، و حرية لضميرها و عقلها ، و استقامة و اصابة لافكارها و تصوراتها ، و يعين لها واجبات و أعمالا تناسب بناءها و تليق بها . و يورثها خصالا و مزايا تلقى لها في قلب الجماعة اعتباراً و كرامة و محبة و هيبة و قاراً . فلا تعود تحسب مجرد آلة منفعة ، لاصوت لها ولا رأى ، بحيث تلتزم بالامثال طوعاً او كرهاً لارادة سيدها وأوامره دون بحث

ولا سؤال . بل تصیر أهلاً لان تكون فى العالم عضواً مهما للجماعة یشاركها فى الحاسیات والرأى والعمل ، و بالتالى يجعلها تعيش بالراحة والغبطة والسعادة فى هذه الحياة ، و ربما فى الحياة الاتية . و كل ذلك غیر خاف على أصحاب البصيرة والنظر .

مرگ بطرس البستانی به سال ۱۳۰۱ هـ . اتفاق افتاد^۱ .

برای تفصیل رگ : الجدید فى الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى .
تاریخ الادب العربى ، احمد حسن الزیات . مناهل الادب العربى ، بطرس البستانی (۱۱) .

احمد فارس الشدياق

احمد فارس به سال ۱۲۱۹ هـ . در لبنان به دنیا آمد^۲ لغت و نحو را پیش برادرش اسعد فرا گرفت و از ده سالگی به نظم شعر آغاز کرد و پس از سفرهای گوناگون در آستانه روزنامه «الجوائب» را به سال ۱۲۷۷ هـ . انتشار داد و از این زمان شهرت او در همه جا پخش شد .

احمد فارس در علوم زبانی متبحر بود و قریحه شعری هم داشت ، اما امتیاز او در نثر روان و شیوا بود . علاوه بر مقالاتی که در مدت ۲۳ سال در روزنامه «الجوائب» منتشر کرده ، کتابهای ارزنده ای هم تألیف نموده که همگی بروسعت اطلاعات او دلالت دارند :

- ۱- سراللیال فى القلب والابدال ، کتاب لغوی تحلیلی است .
- ۲- الفاریاق او الساق علی الساق ، کتابی است فکاهی انتقادی .

۱- الجدید ، ج ۶ ، ص ۱۵۲ .

۲- زیات ، ص ۴۷۰ .

۳- الجاسوس على القاموس ، انتقادى است برقاموس فيروز آبادى .

۴- كشف المخبأ من فنون اوربا ، سفرنامه است .

۵- الوساطة فى احوال مالطة ، توصيفى است از جزيرة مالطة .

نمونه‌ای از نثر او :

من الناس من يبالح فى مدح وطنه ، و يحن اليه حنينه الى سكنه ، فيصف مروجه و رياضه ، و بروجه و حياضه ، و وهاده و جباله ، و تسلاعه و تلاله ، و ربوعه و دياره ، و نباته و أشجاره ، و بقوله و ثماره ، و دوحه و أطياره ، و طيب هوائه ، و لذة مائه ، و يزعم ان فصوله كلها كالربيع حسناً ، و أن جميع أقطاره تتدفق بركة و يمناً ، و أن شهراً فيه خير من ألف عام فى غيره ، و أن كل بلد مستمد من خيره ، و محتاج الى ميره ثم يزفر زفير الهائم الحير ان ، و يصرخ صراخ الولهان : ألا ان حب الوطن من الايمان . لقد جيت السهول والمزون ، و ركبت الذلول والامون ، و طوفت فى الامصار ، جوت فى الاقطار؛ و ضربت فى مناكب الارض مستقصياً ، و اخترت احوال من عليها مستفتياً ؛ فلم أجد عيشاً هنياً الا فى بلادى^۱ . هى البلاد التى تغزلت بها الشعراء ، فقال فيها فلان ابياتاً . و قال فيها فلان قصيدة غراء ، و اسمع ما قيل فى جد اولها و نواعيرها ، و بلابلها و عصافيرها ، و خمائلها و ازاهيرها و صروحها و قصورها ، و مصانعها و دورها ، و طبائها و مراثها ، و زكاتها و مواقعها ، و فى اريج آفاقها ، و بهيج اشفاقها^۲ ...

مرگ او به سال ۱۳۰۵ هـ . اتفاق افتاده است^۳ .

برای تفصیل رك : سقر لبنان ، مادون عبود . قصة الشدياق ، بطرس البستاني . الشدياق واليازجى ، انطوتيوس شيلى . معجم المطبوعات ، سر كيس عمود . اعيان البيان ، السندوبى . مناهل الادب العربى ، احمد فارس الشدياق (۳) .

۱- زيات ، ص ۴۷۲ .

۲- زيات ، ص ۴۷۲ و ۴۷۳ .

۳- جرجى زيدان ، ج ۴ ، ص ۲۳۵ .

سید جمال الدین اسد آبادی

سید محمد جمال الدین بن صفدر اسد آبادی به سال ۱۲۵۴ هـ در قریه اسدآباد به دنیا آمد^۱. از هشت سالگی به تحصیل علوم پرداخت و علوم عربی و ادبی و شرعی و عقلی را تا درجه احاطه فرا گرفت و بعد طی مسافرت‌های خود به جاهای مختلف، زبانهای عربی، اردو، فارسی، ترکی، فرانسه، انگلیسی و روسی را آموخت و با فرهنگ قدیم و جدید کشورهای گوناگون آشنا شد و سردی آزادیخواه و فیلسوف و طرفدار استقرار دموکراسی در ممالک شرق و ایجاد دول اسلامی بار آمد.

در جوانی مدتی وزیر محمد اعظم خان امیر افغانستان شد بعد به هندوستان و از آنجا به استانبول مسافرت کرد، بعد به قاهره رفت و از آنجا به فرانسه تبعید شد، در پاریس روزنامه «العروة الوثقی» را منتشر ساخت. در لندن روزنامه «ضیاء الخافقین» را بزبانهای عربی و انگلیسی منتشر کرد. سپس بدعوت ناصرالدین شاه به ایران آمد. (به سال ۱۳۰۶ هـ) از اینجا هم به استانبول رفت و بالاخره به سال ۱۳۱۳ هـ در آنجا بدرود حیات گفت^۲.

سید جمال همه عمر را با استبداد سلاطین ایران و عثمانی و مصر و سیاست استعماری انگلستان در مبارزه بود و پیوسته در مسافرت‌هایش

۱- فرهنگ معین.

۲- جرجی زیدان، ج ۴، ص ۲۷۹.

می کوشید تا حکومتها را با حقایق آشنا سازد و ملت‌های شرق را بیدار کند .

نمونه‌ای از نثر او :

نامه‌ای است که به عبدالله فکری پاشا نوشته است .

کتب الی عبدالله باشا فکری یمتدح علیه وقد بلغه أن رجلاً ذمه أمام المخدیو علی مسمع منه ، فسکت ولم یدافع عنه :

مولای ! ان نسبتک الی هوادة فی الحق وأنت - تقدست جبلیک - فطرت علیه و تخوض الغمرات الیه ، فقد بعث یقینی بالشک . و ان توهمت فیک حیداناً عی‌الرشد ، و جوراً عن القصد و أنا موقن أنك ما زلت علی السداد غیر مفرط ولا مفرط فقد استبدلت علمی بالجهل . ولو قلت : انک من الذین تأخذهم فی الحق لومة لائم ، و تصدهم عن الصدق خشية ظالم ، و أنت تصدح بیه غیر وان ولا ضجر ، ولو ألب الباطل الکوارث المردیة ، و أجرى علیک الخطوب الموبقة لکذبت نفسی و کذبنی من یسمع مقالتی ، لان العالم والجاهل والظن والغبی کلهم قد أجمعوا علی طهارة سجینک ، و نقاوة سریرتک ، و اتفقوا علی ان الفضائل حیث انت ، و الحق معک اینما کنت . لانفارق المکارم ولو اضطرت و أنت بحیول علی الخیر لا یحوم حولک شر ابدأ ؛ ولا تصدر عنک نقیصة قصداً ، ولا تهن فی قضاء حق ، و لانتی عن شهادة صدق - و مسح ذا و هذا و ذاک انک مع علمک بواقع امری ، و عرفانک بسر یرتی و سری ، اراک ماذت عن حق کان واجباً علیک حمايته ، ولا صنعت عهداً کانت علیک رعایتہ ، و کتمت الشهادة و أنت تعلم أننی ما أضمرت للمخدیو ولا للمصریین شراً ، ولا أسررت لاحد فی خفیات ضمیری ضراً . و ترکتنی و أنیب النذل اللئیم (فلان) حتی نهشنی نهش السبع الهرم العظام ، ضغينة منه علی السید ابراهیم اللقانی و اغراء من أعدائی أحزاب (فلان) اما هكذا الظن بک ، ولا المعروف من رشدک و سدادک ؛ ولا یطاوعنی لسانی - و ان کان قلبی مدعناً بعظم منزلتک فی الفضائل ، مقراً بشرف مقامک فی الکمالات - أن أقول : عفا الله عما سلف ، الا أن تصدح بالحق ، و تقیم الصدق ، و تظهر الشهادة اراحه للشبهة ، و ادحاضاً للباطل ، و اخزاء للشر و أهله . و أظنک قد فعلت أداء فریضة الحق

والعدل . ثم انى يا مولای اذهب الان الى لندن ومنها الى باريس مسلماً علیکم ،
و داعياً لکم والسلام علیکم و علی أخی الفاضل البار أمين بك .

برای تفصیل رک : جمال السدین الافغانی ، قدردی حافظ طوقان . جمال
الدین الافغانی ، عبدالستار الهواری . زعماء الاصلاح ، احمد امین . دائرةالمعارف
الاسلامیة .

الشیخ ابراهیم الیازجی

الشیخ ابراهیم بن ناصیف الیازجی به سال ۱۲۶۳ هـ . در بیروت
در یک خانواده علم و ادب به دنیا آمد^۱ . مقدمات علوم را پیش پدرش
ناصریف یازجی آموخت و بعد به مطالعه کتابهای لغت و ادب روی
آورد و بسیاری از نظم و نثر را حفظ نمود . آنگاه به نگارش نثر و نقد
و بحث و شعر آغاز کرد و نوشته‌ها و اشعار خود را در روزنامه‌های
«المصباح» و «الطیب» چاپ می‌کرد بعد به قاهره رفت و مجله «البیان»
را به سال ۱۳۱۳ هـ . بوجود آورد و بعد مجله دیگری به نام «الضیاء»
را منتشر نمود .

شیخ ابراهیم لغت شناسی بزرگ و ادیبی جامع و دانشمندی
آگاه و یکی از ارکان نهضت جدید جهان عرب بود .
امتیاز او از معاصرینش در آنست که در سبک نگارش بین متانت
و سهولت را جمع کرده است .

آثار او علاوه بر مقاله‌های زیاد، کتاب «نجمة الرائد فی المترادف
و المتوارد» است که تعبیرهای بلیغ برگزیده را برای نویسندگان در

اين كتاب آورده و نيز كتاب « لغة الجرائد » است كه اغلاط متداول در زبان ادباء را در اين كتاب نشان داده است .
نمونه‌ای از نثر او :

الانتقاد

اما الانتقاد فمأخوذ من انتقاد الدراهم لتمييز جيدها من رديئها . و يراد به في العرف فحص شيء من المصنوعات اللسانية واليدوية لادراك حسناته وعيوبه . و لم نجد في العرب من تكلم عن هذا الفن ، ولا من افرد في كتاب . انما جل وظيفة الناقد ، على ما رأيناه من صنيع اكثرهم ، ان يسوي على من ينتقد كلامه ما استطاع ، و يزيغ كل حسنة له حتى تنقلب سيئة . و ذلك كما فعل الخفاجي فيما سماه « شرحاً لدرة الغواص » . او ان يكون على عكس ذلك ، فيحتال في تخريج كل وهم يسقط عليه في كلامه ، و تسديد كل هفوة تبدو منه ، كما فعله اكثر شراح الكتب العلمية من اقامة أنفسهم مقام الخدام للمتن ، فيأخذون في التوجيه و التأويل و تمحل الاصابة فيما هو الغلط . ولا يخفى أن كلا من هذين الطرفين من دواعي التضليل و ستر وجوه الحقائق تحت براقع التمويه ، و فيه من الاضرار بالمستفيد و افساد قواعد العلم و الذوق ما لا يخفى على الاديب .

اذ تقرر ذلك ، فمن البديهي ان أول شروط المنتقد ان يكون خبيراً فيما ينتقده ، بصيراً بحسناته و عيوبه ، لئلا يرسل الكلام عن مجازفة و خط ، و يخلط بين الحسنات و السيئات ، متمكناً من اقسام البرهان على ما يحكم به ، او عرضه على قياس العقل و الذوق الصحيح ، كما فعل ابن خلدون في انتقاد بعض أقوال المؤرخين ، و كما فعل الامدي في الموازنة بين أبي تمام و البحرى ، و صاحب « المثل السائر » في المفاضلة بين كل من هذين و ابي الطيب المتنبي ، و الورد انتقاده عليه و عدا جهلا او متعاملا .

و الشرط الثاني أن يكون ، بعد علمه بحقيقة ما ينتقده ، منصفاً فيما يقوله . لا يغمط احساناً ، ولا يموه اساءة . فلا يدعى للمنتقد عليه أكثر مما له ، ولا يبخس المحسن أشياءه فان ذلك من اعظم مفساسد العلم ، بما يبعث عليه من الاستخفاف

بالعلميات ، و اهمال التحرى والتحرز ، او من الانقباض عن العمل والاستسلام للفتور والقنوط ، و بما يودى اليه من خلط الحقائق على من لا أداة عنده للحكم ، فيضيع الحق وراء حجب الهوى وشبه الاغراض .

والشرط الثالث ان يتجافى المنتقد عن الغلو فى المدح والاطراء ، عند ايراد الحسنة ، او القدح والازدراء عند ايراد السيئة . فان ذلك يودى الى الريب فى شهادته ، و يبعث على اتهامه بشبه التشيع او التحامل . فينبذ كلامه و تسقط الفائده المقصودة من نقده .

والرابع ان لا يخلط بين ما يرى من صنيع الشخص الذى جعله محلا لانتقاده ، و ما يعلم او يظن من حاله فى خاصة نفسه فان وظيفته فى تلك الحال أن ينتقد الكلام من حيث هو كلام لا من حيث ان قائله فلان . فكم من الناس من تظنهم عندالذكر والسمة شيئاً ، و تراهم عند ما تبلو أقوالهم و عقولهم شيئاً آخر .

والخامس ان لا ينظر الى ما بينه وبين من ينتقد كلامه من السوابق الشخصية من مودة او مودة ، لان انفعال النفس بالشخص يحول دون ادراك البصيرة و اصابة حكمها ، بحيث يصير الانتقاد تعصباً او تعنتاً . و هو احدى عيوب النقد عند نابل أعظمها ، و أشيعها ، و اكثرها اضراراً بالعلم والاداب . حتى تسرى المنتقد بيننا يتكلم فى العبارة مثلا ، اذ يخرج الى ذكر العيوب الشخصية ، ممأ لا دخل له فى تلك الحال ، فيعود الانتقاد ضرباً من الشتم والانتقاص ، و تضيع الحقيقة المقصودة من هذه الفن الجليل . والله اعلم^١ .

مرگ الشيخ ابراهيم اليازجى به سال ١٣٣٤ هـ . اتفاق افناد^٢ .

براى تفصيل رك : الجديد فى الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى . تاريخ الادب العربى ، احمد حسن الزيات . الشدياق واليازجى ، انطونيوس شيلى . معجم المطبوعات العربية ، سركيس عمود . مهاهل الادب العربى ، ابراهيم اليازجى (١٢ و ١٣) .

١- الجديد ، ج ٦ ، ص ٢٨٠-٢٧٨ .

٢- زيات ، ص ٤٧٦ .

ابراهیم المویلحی

این نویسنده بزرگ به سال ۱۲۶۲ ه. در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد^۱. مدتی در کارهای مختلف مشغول شد تا به‌مراه محمد بك عثمان جلال به نشر روزنامه «نزهة الافكار» پرداخت اما خدیو اسماعیل از نیش قلم این روزنامه بیمناک شد و از انتشار آن جلوگیری کرد^۲. پس از خلع خدیو، ابراهیم به ایتالیا رفت و به‌نشر دو روزنامه «الاتحاد» و «الانباء» اقدام کرد و پس از بازگشت به‌مصر روزنامه‌هفتگی «مصباح الشرق» را بوجود آورد و تا آخر حیات این روزنامه را هفتگی با عباراتی جالب و سبکی ظریف و لحنی تند در مسائل اجتماعی و انتقادی و سیاسی منتشر کرد و با انتشار این روزنامه نیاز و آرزوی ادبا را در موضوعات مختلف ادبی برآورد و راه درست نویسندگی را به نویسندگان نشان داد.

از آثار او علاوه بر مقالات سیاسی و اجتماعی بسیار، کتاب «الفرج بعد الشدة» و «ماهنالك» را می‌توان نام برد.

ابراهیم المویلحی به سال ۱۳۲۳ ه. درگذشت^۳.

برای تفصیل رتبه: تاریخ الصحافة العربية، الفیکونت فیلیپ دی طرازی. سلسلة ادب المقالة الصحفية في مصر، عبداللطيف حمزة. الاعلام، خيرالدين الزركلي.

۱- زیات، ص ۴۵۳.

۲- جرجی زیدان، ج ۴، ص ۵۵.

۳- الاعلام.

شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده به سال ۱۲۶۶ هـ . در مصر به دنیا آمد^۱. ابتدا قرآن را حفظ کرد و بعد وارد دانشگاه احمدی و دانشگاه الازهر شد اما طرز تدریس آنجا را نپسندید و از تحصیل در آنجا دست کشید . وقتی سید جمال الدین اسدآبادی در زمان خدیو اسماعیل به مصر آمد طالبان علم به محضر درس او حاضر شدند عبده بیش از دیگر طلاب توجه سید را جلب کرد . وعظ و درس و پرورش او ، استعداد و کمال خدا دادی عبده را آشکار ساخت . به سال ۱۲۹۴ به درجه عالمیت نایل گشت و به سال ۱۲۹۸ در دارالعلوم مدرس تاریخ عرب و ادبیات شد . ولی بعداً رئیس هیأت تحریریه روزنامه (الوقایع الرسمیه) گردید . در این موقع شورش عراقی در گرفت و عبده نیز در آن شرکت نمود در نتیجه از مصر تبعید شد و به سوریه رفت در آنجا دو کتاب « نهج البلاغه » و « مقامات بدیع الزمان » را شرح کرد . از آنجا به پاریس رفت و با سید جمال الدین در انتشار جریده « العروة الوثقی » شرکت نمود . بعد از مدتی به مصر برگشت و به سمت مستشار محکمه استیناف تعیین گردید و به تدریس در الازهر هم پرداخت تا به سال ۱۳۲۳ هـ . به رحمت ایزدی پیوست^۲.

شیخ محمد عبده در احیای زبان عربی بسیار کوشیده . هنگامی

۱- زیبات ، ص ۲۲۳ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۸۰ .

که رئیس هیأت تحریریه جریده رسمی بود اغلاط و ترکیبهای فاسد و اسلوب ناهنجار مطبوعات را انتقاد می کرد و عیوب و نقائص نوشته های نویسندگان را گوشزد می نمود و به جای آنها کلمات فصیح و عبارات درست می نشانید و بدین وسیله به نویسندگان جوان تعلیم می داد . در تدریس هم خلاف روش علمای الازهر رفتار نمود و کتابهای متداول آن زمان را در علم بیان کنار گذاشت و اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز جرجانی را تدریس کرد و به احیای کتابهای عربی هم بسیار کمک نمود .

از آثار او : رسالة التوحید ، شرح نهج البلاغه و شرح مقامات بدیع الزمان و رسائل و تفسیر جزء عم و کتاب «الاسلام والنصرانیة» را می توان نام برد .

نمونه ای از نثر او :

كتب الى بعض علماء الشام جواباً عن كتاب هنا فيه بمنصب الافتاء ، و قد شكنا فيه الامام ما كابده من عنت الشيوخ في سبيل الاصلاح :

أنصفتني قومك اذ سروا بنيلي الافتاء ، و لعل ذلك لشعورهم بأنني أغير الناس على دين الله ، و أضراهم بالدفاع عن حماه ، و أدرهم بوجوه القرص عند سنوحها ، و احذقهم في انتهازها لابلاغ الحق امله ، او يطلع الكتاب اجله ، على انهم مني بحيث لا يفسد نفوسهم الحسد ، ولا يتقاذف بأهوائهم اللدد . و كل ذي دين يشتهي ان يرى لدينه مثل ما احث اليه عزيمتي ؛ و اخلص له في العمل لتحقيقه نيتي ، خصوصاً ان كفي فيه القتال ، ولم يكلف بشد رحال ولا بذل اموال .

اما قومي فسأبعدهم عنى اشدهم قرباً مني . و ما ابعد الانصاف منهم ؟ يظنون بي الظنون ، بل يتربصون بي ريب المنون ، تسرعاً منهم في الاحكام ، و ذهاباً مع الاوهام ، و ولعاً بكثرة الكلام ، و تلذذاً بلوك الملام . اقول فلا يسمعون ، و ادعو فلا يستجيبون ، و اعمل فلا يهتدون ، و اريهم مصالحتهم فلا يبصرون ، و أضع ايديهم عليها فلا يحسون ، بل يفرون الى حيث يهلكون . شأنهم الصياح و العويل ،

والصخب والتهويل ، حتى اذا جاء حين العمل صدق فيهم قول القائل فى مثلهم :
لكن قومى و ان كانوا ذوى عدد ليسوا من الشر فى شىء وان هانا
و اقول ولا فى الخير .

و انما مثلى فيهم اخ جهله اخوته ، او اب عقته ذريته ، او ابن لم يحن
عليه ابواه و عمومته ، مع حاجة الجميع اليه ، و قيام عمدهم عليه . يهدمون
مناقمهم بايذائه ، ولو شاءوا لاستبقوا باستبقائه ، و هو يسعى و يدأب ، ليطعم من
يلهو و يلعب . على انى احمد الله على الصبر ، وسعة الصدر ، اذا ضاق الامر ، و
قوة العزم ، و ثبات الحلم ، و ان كنت فى خوف من حلول الاجل ، قبل بلوغ الامل ،
خصوصاً عندما ارى العمل فى ارض ميتة و ذابت عليها السماء مطراً ، لما انبتت
زرعاً ولا اطلمت شجرأ . افزع لذكرى ذلك و اجزع ، و يكاد قلبى يتقطع ، ثم
ارجع الى الله فأعلم انه مع الصابرين ، و انه لا يضيع اجرا العاملين ، فيتلج صدرى
و امضى فى جهادى الدائم . و لعل الله يحدث بعد ذلك امراً ...

و ليتنى كنت اشكو الى الله جهل العاملين و حق المعلمين ، فى مثل هذه
الجاهلية التى بعث النبى صلى الله عليه و سلم لمحو احكامها ، و ازالة ايامها .
تلك جاهلية كان الضلال فيها بعيداً ، و لكن كان فهم القوم جديداً ، لذلك عند
ملاح لهم ضوء الهدى ابصروه ، و عندما قرع اسماعهم صوت الداعى اجابوه .
كان القرآن يصدع افئدتهم فيلين من شدتهم و يفل من شرتهم ، و يفجر من صخر
القسوة ينابيع الحنان والرحمة . و ما كان اهل العناد فيهم الا قليلا عرفوا الحق
فانكروه ، و طائفة كانوا يفرون منه خوف ان يعرفوه . ولو سمعوا لفهموا ، ثم لم
يجدوا بدأ من ان ينصروه . و ان الجهود مسع الفهم كاليقين مسع العلم ، كلاهما
قليل فى بنى آدم . اما اليوم فانما اشكو من قلة الفهم ، و ضعف العقل ، و اختلال
نظام الادراك و فساد الشعور عند الحاصة ، فلا تجنبهم فصاحة ولا تبلغ منهم بلاغة
و غاية ما بطلبون ان يحمدا بما لم يفعلوا ، و ان يوصفوا بالعلم و ان لم يعقلوا ،
و ان تقضى حاجتهم اذا سألوا ، و ان ترفع مكانهم و ان نزلوا . و ان استعداد
السامع للفهم يستدرك المقال ، و يسد الفكر النضال فى الجدال ، اما عيشك فيمن
لا يفهم فانه ينضب منك ينبوع الكلام ، و يطمس عين الفكر ، و يزهق روح العقل .
برأى تفصيل رك : تاريخ الادب العربى ، احمد حسن الزيات . تاريخ ،

رشد رضا . الشیخ محمد عبده ، عبدالجواد سلیمان . زعماء الاصلاح ، احمد امین .
کنز الجواهر فی تاریخ الازهر ، سلیمان رصد .

شیخ علی یوسف

شیخ علی یوسف به سال ۱۲۸۰ هـ . به دنیا آمد . پس از حفظ قرآن مقدمات علوم را فرا گرفت و به سال ۱۲۹۹ هـ . وارد الازهر شد و چند سالی پیش استادان فقه و نحو و صرف و بلاغت و منطق و مقدمات فلسفه آموخت اما جمود و خمود الازهر روح بزرگی طلب او را خرسند نکرد تا اینکه احمد فارس الشدیاق به مصر آمد و روزنامه « القاهرة الحرة » را تأسیس کرد و شیخ علی یوسف را به یاری خواست در نتیجه ، ذوق نویسندگی و اسرار روزنامه نگاری را به دست آورد و روزنامه ای به نام « الآداب » منتشر نمود که تا سال ۱۳۰۷ هـ . ادامه داشت بعد به همراه شیخ احمد مافی - یکی از یاران الازهر - روزنامه سیاسی « المؤید » را منتشر کرد و دانشمندان و نویسندگان همچون سعد زغلول و شیخ محمد عبده و عبدالکریم سلمان و مصطفی منقلوطی با نوشتن مقالات پر نغز و آتشین خود این روزنامه را بلند آوازه نمودند . تیراژ « المؤید » در جهان اسلامی نظیر نداشت و تا روزانه هشت هزار نسخه رسید .

شیخ علی یکی از پیشگامان دعوت به فضائل بود . با اینکه در الازهر تحصیلات خود را به پایان نرسانید اما سرآمد تمام روزنامه

نگاران عصر خود گردید . نویسنده‌ای مبارز بود ، در جوانی شعر هم می‌گفت . در نوشتن اسلوب خاصی نداشت و نوشته خود را با صنایع ادبی رنگین نمی‌کرد .

این نویسنده بزرگ با اینکه محسود حسودان واقع شد و دشمنان زیادی پیدا کرد اما زندگی خود را در کمال عزت و مناعت بسر برد تا به سال ۱۳۳۹ هـ . دار فانی را وداع گفت^۱ .

نمونه‌ای از نثر او :

قال من رده علی خطبة اللورد کرومر عميدالدولة البريطانية فی مصر علی عهده و هی التي القاها علی مسرح الابرافى حفلة و داعه :

تقفون والقلک المحرک دائر و تقدرون فتضحک الاقدار ا

وقف الخطباء مساء السبت الماضى موقف الممثلين فى دار التمثيل الكبرى (الاوبرة الخديوية) يحكمون على الماضى والمستقبل حكم الاقدار فى الكائنات ، و يبرمون و ينقصون ، و يرفعون و يخفضون، و الناس يسمعون مختارين او مكرهين لان فرسان ميدان الخطابة كانوا ثلاثة لايزيدون ولا ينقصون ، ولو ان الموقف كان حراً لكل قائل لسمعوا ما يكرهون كما قالوا ما يحبون .

قلنا انهم وقفوا موقف الممثلين لانهم كانوا كذلك فى حقيقة الواقع . وقد مثلوا آخر فصل من رواية كثيرة الحوادث عديدة الفصول طويلة الزمان ، بطل وقائمهها و فارس معمعانها ذلك الذى كان آخر الخطباء فى الحفلة كلاماً و اشد هم ايلاماً و اكثرهم آلاماً .

وقف ليمثل آخر سلطة له فى هذه الديار و لسان حاله يقول :

« ما فى وقوفك ساعة من باس »

مثلا فى مكان هو البق ما كان عظة لقائل ، و مظهرأ لسلطان راحل، و مجد زائل ، و اصدق ما ضرب له الامثال : « لكل مقام مقال » . و منها : اما الاحتفال نفسه فلم يكن مظاهرة سياسية لاکرام الرجل عند

رحيله كما ارادوا ، و لكنه انقلب بما جرى فيه مظهراً عادائياً من اللورد لم ير الراءون و لم يرو الراءون مثله فى مقام وداع كهذا المقام !

برای تفصیل رى : ادب المقالة الصحفية فى مصر ، عبداللطيف حمزه . تاريخ الادب العربى ، احمد حسن الزيات . الوسيط ، الشيخ احمد الاسكندرى . ذكريات من حياة على يوسف ، شعى . الاعلام الصحافة العربية ، ابراهيم عبده .

حفنی ناصف

محمد حفنى ناصف به سال ۱۲۷۳ هـ . در قاهره بدنیا آمد . پس از فرا گرفتن مقدمات خواندن و نوشتن و حفظ قرآن ، سیزده سال در الازهر بتحصيل پرداخت . و در شعر و ادب و فقه بدرجه ای رسید که در زمره شعراى برگزیده ازهر قرار گرفت .

حفنى ناصف يکى از ارکان نهضت جديد ادبى بشمار مى رود با تألیفات و مباحثات و مقالات و قصایدش ادبیات عرب را زنده کرده است .

آثارش علاوه بر يك سلسله قواعد عربى ، كتاب « مميزات لغة العرب » و كتاب « حياة اللغة العربية » كه مجموعه سخنرانیهای است كه در دانشگاه مصر ایراد کرده ، و نیز كتاب « القطار السريع فى علم البدیع » و غیره مى باشد .

نمونه ای از نثر او ، تسلیتی است كه به شیخ على يوسف در مرگك پسرش نوشته است :

۱- الاعلام .

۲- زیات ، ص ۴۵۶ و ۴۵۷ .

« خفف الله لوعتك ، و ارقأ دمعك ، و جنبك الجزع و وقاك الهلع ،
والهمك الصبر ، و اجزل لك الاجر ، و رزقك من البنين فى مستقبل السنين ، ما
تقربه عينك ، و يقوى به غناك ، و انت و الحمد لله فى قسوة ، و بقية مسن الفتوة ،
تمكنك من الابوة ، لخير البنوة ، على ان لك فى عالم السياسة ، و ضروب الكياسة ،
فى هذه البلاد ، الوائناً من الاولاد ، و آثاراً كبرى ، تضمن لك الذكرى ، و تجعل
لك على مدى السنين ، لسان صدق فى الاخرين ، و السلام عليك و رحمة الله »^۱ .
مرگ خفنى ناصف به سال ۱۳۳۷ هـ . اتفاق افتاده است^۲ .

برای تفصیل رک : الوسيط ، الشيخ احمد الاسكندرى . تاريخ الادب
العربى ، احمد حسن الزيات . الاعلام ، خير الدين الزركلى .

باحثة البادية

سيده ملك دختر خفنى ناصف نويسنده و شاعر بزرگ معاصر به
سال ۱۳۰۴ هـ . در قاهره به دنيا آمد^۳ . پس از تحصيلات ابتدائى و
متوسطه مدتى به امر تعليم و تدريس پرداخت ولى كمى بعد تدريس را
رها كرد و تنها به نويسندگى و تأليف روى آورد .

باحثة اول زن مصرى است كه به بيدارى زن در مصر قيام كرده
و با قلمى شيوا و دلکش و بسيار ساده و دور از تكلف سلسله مقالاتى
در باره بيدارى و آزادى و حقوق زن در روزنامهها با نام و امضای
« باحثة البادية » منتشر كرده ، بعد اين مقالهها را در كتابى تحت عنوان
« النسائيات » جمع آورى نموده است . در اواخر عمر كتاب مفصلی

۱- زيات ، ص ۴۵۷ .

۲- الاعلام .

۳- زيات ، ص ۴۵۸ .

شروع كرد به نام « حقوق النساء » كه متأسفانه اجل به اتمام اين كتاب امان نداد .

نمونه‌ای از نثر او در كتاب « النسائيات » :

ما انقى الهواء ، و اعذب الماء ، و اصفى السماء فى القرى او ما اكذب الحياة و اقرب الوفاة فى المدن ! القرى جميلة لانها على القطرة . اما المدن فلا تعدم اثرًا للتكلف والرياء . اين دوى الكهرياء ، من خريسر الماء ، والدخان المتعاقد فوق المداخن ، من جو لا ترى فيه الا تحليق الصقور و الا رثوس النخل الباسقات ! و اين وحل الشوارع و غيرها من ارض كسيت ببساط النبات ؟ و اين الرائحة المنبعثة من مقاذير المنازل و روث الدواب من شذى ازهار الحقول ؟ بل ما أضل البصر يريد الجولان فيرده من هنا جدار و من هناك سور ، من نظرتسرحه حيث شئت فلا تجد الا اللانهاية فى الفضاء !

و از اشعار اوست درباره زن :

اعملت اقلامى و حينما منطفى	فسى النصح والمأمول لم يتحقق
أيسوؤكم ان تسمعوا لبناتكم	صوتا يهز صده عطف المشرق ؟
أيسركم ان تستمر بناتكم	رهن الاسارورهن جهل مطبق ؟
هل تطلبون من الفتاة سفورها ؟	حسن ، ولكن ابن بينكم اتقى ؟
لا تنقى الفتيات كشف وجوهها	لكن فساد الطبع منكم تنقى
تخشى الفتاة حباثلا منصوبة	غشيموها فى الكلام بروق
لا تظفروا بل أصلحوا فتياتكم	و بناتكم و تسابقوا للاليق
ودعوا النساء و شأنهن فأنما	يدرى الخلاص من الشقاوة من شقى
ليس السفور مع العفاف بضائر	و بدونه فرط التحجب لا يقى !

مرگت باحثة به سال ۱۳۳۷ هـ . اتفاق افتاد .

برای تفصیل رگ : الوسيط ، الشيخ احمد الاسكندرى . تاريخ الادب العربى ، احمد حسن الزيات . الاعلام ، خير الدين الزركلى .

ولی الدین یکن

ولی الدین یکن به سال ۱۲۹۰ هـ . در قسطنطنیه به دنیا آمد^۱.
عربی و ترکی و اندکی از انگلیسی و دیگر علوم یاد گرفت و از همان
دوره جوانی به شعر و روزنامه نگاری راغب شد و پیش از بیست
سالگی به سرودن شعر آغاز کرد .

ولی الدین شاعری با احساس و عاطفی و نویسنده ای جسور و
آزاده بود . دارای عقیده ای صادق و رأی مستقل بوده ، در راه
مبارزه با فساد رنجها برده و آزارها دیده است و بخاطر دفاع از آزادی
و طلب اصلاحات مقامات عالی دولتی را رها کرده و به فقر و فاقه
توأم با آزادی دلخوش بوده است چنانکه گفته :

ترکت الفنی ، لا عاجزاً عن طلبه و انزلت نفسی من منازل محتدی
و هدی ، بحمدالله ، منی براءة فیا افق سجلها ، و یا انجم اشهدی

ولی الدین افکار اصلاحی خود را در روزنامه های « المقطم » و
« الازرام » و « المؤید » ، و « الرائد المصری » منتشر کرد . از کتابهای
او : «خواطر نیازی» ، «الصحائف السود» ، «المعلوم والمجهول» و
« التجاریب » را می توان نام برد .

دیوان شعرش نیز پس از مرگ او که به سال ۱۳۳۹ هـ . اتفاق
افتاد^۲ منتشر شده است .

۱- مناهل الادب العربی ، ص ۳۷ .

۲- الاعلام .

نمونه‌ای از شعر او :

استغراق لحظة

بين صدق النهى وكذب الامانى وقف السراى والهوى ينظران
للهمى جرأة و للرأى حكم والبرايىا ، لسيدهما شيعةتان

نمونه‌ای از نثر او :

الاستبداد والحرية

ملك من الملوك ، شديدالبطش ، قاسى الفؤاد ، دائم الحقد ، جرىء فى غضبه ، خائف فى حيلته ، مطلق اليدىن على امة تنوجع ، ولا تدرى مكان وجهها ، يبعث بأمره الى رجل من رجاله فيجرده من ماله ونشبهه و يسلبه عزه و سلطانه ، و يخرجهم من اهلهم و جبرته ، و يسجنهم صاغراً . كل ذلك لنصح نصيح به ، او قول صدق فيه ، او حق عرف حبه له ، او ظلم ابى ان يعين عليه . ثم يفرق اهلهم و يشرذم اولادهم ، و يقفل باب دارهم ، و يختم عليهم رجال الشرطة بالشمع الاحمر ، و يمسى الرجل و ذوهه خبراً من الاخبار . هذا هو الاستبداد ا

دولة عظيمة ، جم ثراؤها ، رغد عيش ابنائها ، يتقلبون فى النعم ، تغورهم باسمه ، والحافظهم غير زائفة ، يتسابقون ولكن الى المجد . يتنافسون الا ان تنافسهم فى الفضل . ربوعهم آهلة ، وخبراتهم عمية ، لا يخافون مسيطراً الا كتاباً هو القانون ؛ ولا يتقون معادياً الا الاجل المحتوم . ايديهم مطلقة فى عمل ما يفيد ، مغلولة عن عمل السوء . تخفض الملوك رؤوسها امام ارادتهم و تصاع الحكومات الى اشاراتهم . لا يعرفون الحزن الا وصفاً ، ولا يجهلون من السرور طعماً ولا شكلاً . هذه هى الحرية !

برای تفصیل رك : الجديد فى الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى .
مناهل الادب العربى ، ولى الدين يكن (٤) . الاعلام ، خير الدين الزركلى .

فرح انطون

فرح انطون به سال ۱۲۹۱ هـ . در طرابلس به دنیا آمد^۱ و زبانهای عربی و فرانسه را آموخت. و به مطالعه ادبیات فرانسه پرداخت ترجمه کتابهای گوناگون از فرانسه به عربی شاهد این مدعاست که وی با ادبیات فرانسه آشنایی کامل داشته است .

در آثارش آزادی و برابری و حقوق انسانی را تشریح می کند اما تنازع بقا و انتخاب طبیعی را نیز انکار نمی نماید . آراء ابن رشد را در ازلیت ماده می پسندد و بسا رای غزالی در بدایع دین و فلسفه توافق دارد زیرا سرچشمه دین ازدل است اما فلسفه از عقل می تراود .
قصیده ای در نیویورک ساخته تحت عنوان « علی جبل » که در آن به آراء نیچه و تولستوی توجه داشته است .

فرح انطون در مذاهب و مکتهای روسو ، ولتر ، داروین ، نیچه ، مارکس ، تولستوی ، ابن رشد ، ابن طفیل ، غزالی ، عمر خیام و دیگران اطلاعات وسیعی داشته ، از مصنفات آنان نقل کرده آراءشانرا خلاصه نموده و تمام کوشش خود را مصروف اصلاح و آزادی و خیر انسان کرده، اما مع الاسف در يك مکتب مخصوص ثابت نمانده و يك نظام فلسفی را تعقیب ننموده است .

فرح انطون در داستان نویسی و نمایشنامه نویسی شبیه نویسندگان

غربی و روسی است . زبانش آنقدر ساده است که به زبان روزنامه مانده است .

فرح انطون مجله «الجامعة» را گاهی در اسکندریه و زمانی در آمریکا منتشر می کرد و تا آخر عمر به تصنیف و ترجمه داستان و تمثیل پرداخت و بالاخره به سال ۱۳۳۰ ه . در مصر در گذشت .^۱

از آثار او «ابن رشد و فلسفته» ، «تاریخ المسیح» و داستانهایی «الوحش» و «اورشليم الجديدة» را می توان نام برد .
نمونه ای از نثر او :

خطبة لدى شلال نياغرا

اتذکر ایها الشلال يوم كان شاطئك مرتعاً لاولئك الهنود المساكين قبل ان يصل اليك البيض و يغتصبوا ارضهم هذه ظلماً و عدواناً ؟ لا ريب في انك تذكره لانك كنت فيه معبودهم . فساوئك البشر السذج المساكين السذبن كانوا يصطادون التمساح من مياهك وهم عراة الابدان تكسو الرياش رؤوسهم و تحمل ايديهم القؤوس و الحراب و يعيشون بالغزو و السطو في قفر يباب كانوا اسعد حالا و انعم بالا من هؤلاء البيض الوافدين على شاطئك من جميع اقطار الدنيا و قد ملاوهما بالمدن العامرة و المنازل الفاخرة و الحداثق الزاهرة و المركبات الكهربائية و السفن البخارية و راحوا يتبخثرون بينها تبختر الطاووس بثياب جميلة و شعور صقيلة . و صدقتني ايها الشيخ ان اولئك كانوا اسلم طبعاً و ابعد عن الخبث من هؤلاء .

قد غيروا ارضك و من عليها ايها الشيخ ، و هم يظنون انهم حسنها و حسنوك ، و جعلوها و جعلوك . و ما جمالهم الاكجمال المرأة الديمة : زخرف خارجي و طلاء سطحي . حك هذا الطلاء قليلا فتجد تحته جفة متنتة . اغلطني غير

مخطيء ولا مسى اليك ايها الشيخ اذا قلت لك انك كنت اجمل منك اليوم حين كان شاطئك ملجأ للمتوحشين ومعتراً كالأسود والمنورة ومسبحاً للذئاب والتماسيح و مرقصاً للذبية والقردة. فقد كان جمالك يومئذ وحشياً طبيعياً يقشع له جلد التصور و يرتد عنه طرف الخيال مذعوراً . لقد كان جمالك يومئذ جمالاً حقيقياً ، اما اليوم فقد اسروك كما تؤسر الأسود في الأقفاص و تجعل فرجة للناس ، فأصبح شاطئك مرتعاً للذئاب ونمورة و ذبية و قردة من جنس جديد لها طباع تلك و لكنها تمشي على قائمتين لا على اربع . ان روحاً مادية هائلة هبت على العالمين فضعضت المبادئ و زعزت الشرائع و سحقت الاديان والآداب و ساقت الناس بعضا الحاجة الحديدية الى مبادئ هائلة جعلتهم ذئاباً هائلة . فان الامم الآن تتعادي و تتسلح تأهباً لاقتتال افضع من اقتتال الذئاب . والشعوب يأكل في داخلها كبيرها صغيرها و قويتها ضعيفها كما تفعل اسماكك . فروكفار يملك من المال الف مليون بينما ملايين من البشر يستطون الخبز الآن و لا يجدون . و هو يستخدمهم باجور تافهة لزيادة ثروته الماطخة بسدماثهم و عرفهم و هم يسكتون و يعملون لانهم مضطرون . والسلطة في الأرض ضعفت وكادت تنحل . فان الناس اسقطوا العروش والملوك و لكنهم اقاموا مكانها ملوكاً لكل واحد منهم مسلايين من الرؤوس ، فقويت بذلك سلطة المشعوذين والدجالين والجهلاء الناصحين الذين يتملقون الشعوب و يضلونهم كما كان اخصاء الملوك يتملقونهم و يضلونهم . والافراد يتخاصمون و يتعادون و يفترس بعضهم بعضاً بأيديهم والسنتهم و اقلامهم تنازعاً على الرزق والسيادة ، و قبح هذا الرزق و هذه السيادة اذا كان لا يبلغ اليهما الا بالرجوع الى وحشية و همجية اشد من الوحشية والهمجية الاولى . فاذا كان كل هذا هكذا ايها الشلال فأين الارتقاء الذي يزعمونه؟ و ما فائدتك في استبدال ذئباك القديمة بهذه الذئاب الجديدة التي لها طباع تلك ؟ و ما هذه القبح الذي يدعونه جمالا ؟ من اجل هذا صرخ حكيم مشهور قائلاً : يا وحوش البر و افاعي الغابات، خذيني اليك آكل من طعامك و اشرب من مسائك ، فان صحبتك اهن على الانسان من صحبة الانسان .

براي تفصيل رك : مناهل الادب العربي ، فرح انطون (٢٩) . الاعلام ، خير الدين الزركلي .

مصطفی لطفی المنفلوطی

سید مصطفی لطفی به سال ۱۲۸۹ هـ . در منفلوط به دنیا آمد.^۱ بعد از حفظ قرآن علوم لسانی و ادبیات را در الازهر فراگرفت و اشعار زیادی حفظ کرد . و از محضر استادان بزرگی همچون شیخ محمد عبده و سعد پاشا زغلول فایده‌ها برد .

منفلوطی ادیب فطری و نابغه انشا بود . نشر فنی در عصر او رنگی از ادب قاضی فاضل و اثری از فن ابن خلدون داشت . اما نمی‌توان گفت که سبک او بایکی از آن دو قالب ریزی شده است . بلکه اسلوب منفلوطی در عصر خویش مانند اسلوب ابن خلدون در عهد خود بدیع بوده و طبع توانای او اقتباس را نپذیرفته است .

منفلوطی نخستین کسی است که به داستان سرایی پرداخته و قصه‌های زیبا را که آلام و عیوب جامعه مصری را توصیف می‌کرد بمیان آورده است .

آثار منفلوطی عبارتند از : « النظرات » در سه جلد که مجموعه نوشته‌های او در روزنامه « المؤید » است و « العبرات » که مجموعه‌ای از داستانهای منقول و موضوع است . و « مختارات » که برگزیده‌ای از اشعار و مقالات متقدمین و غیره می‌باشد .

نمونه‌ای از نثر او :

الغنى و الفقير

مررت ليلة امس برجل بائس ، فرايته واضعاً يده على بطنه كأنما يشكو
المأ ، فرثيت لحاله ، و سألته ماله ، فشكا الى الم الجوع ، فقنأته عنه ببعض ما
قدرت عليه . ثم تركته و ذهبت الى صديق لى من ارباب الثراء والنعمة فأدهشنى
انى رأيت واضعاً يده الى بطنه ، و انه يشكو من الالم ما يشكو ذلك البائس الفقير ،
فسألته عما به ، فشكا الى بطنه ، نقلت : يسا للعجب ! لو اعطى ذلك الغنى ذلك
الفقير ما فضل عن حاجته عن الطعام ما شكا واحد منهما سقما ولا الماً . و لقد كان
جديراً به ان يتناول من الطعام ما يشبع جوعته و يطفى . غلته ؛ و لكنه كان محبباً
لنفسه مغالياً بها فضم الى مائدته ما اختلسه من صحفة الفقير ، فعاقبه الله على قسوته
بالبطنة ؛ حتى لايهنىء للظالم ظلمه ، ولا يطيب له عيشه ، و هكذا يصدق المثل
القاتل . بطنة الغنى انتقام الجوع الفقير .

ما ضنت السماء بمائها ، ولا شحت الارض بنباتها ، و لكن حسد القوى
الضعيف عليهما فزواهما عنه و احتجنهما دونه ، فأصبح فقيراً معدماً شاكياً متظلماً ،
غرامؤه المياسير الاغنياء ، لا الارض والسماء .

ما اظلم الاقوياء من الانسان ، و ما اقسى قلوبهم ! ينام احدهم ملء جفنيه
على فراشه الوثير ولا يقلقه فى مضجعه انه يسمع انين جاره ، و هو يرعد برداً
وقراً ، و يجلس امام مائدة حافلة بصنوف الطعام ، قديده و شوائه ، حاوه وحامضه ،
ولا ينغص عليه شهواته علمه ان بين اقربائه و ذوى رحمه من تتوائب احشاؤه شوقاً
الى فتات تلك المائدة ، و يسيل لعابه تلهفاً عن فضلاتها ، بل ان بينهم من لاتخالط
الرحمة قلبه ، ولا يعقد الحياء لسانه ، فيظل يسرد على مسمع الفقير احاديث نعمته ،
و ربما استعان به على عد ما تشتمل عليه خزائنه من الذهب ، وصناديقه من الجواهر ،
و غرفه من الاثاث والرياش ، ليكسر قلبه و ينغص عليه عيشه ، و ينغص اليه حياته ؛
و كأنه يقول فى كل كلمة من كلماته و حركة من حركاته : « انا سعيد لانى غنى .
و انت شقى لانك فقير » .

لا يستطيع ان اتصور ان الانسان انسان حتى اراه محسناً ، لانى لا اعتمد
فضلاً صحيحاً بين الانسان و الحيوان الا الاحسان . و انسى ارى الناس ثلاثة :

رجل یحسن الی غیره لیتخذ احسانه الیه سیبلا الی الاحسان الی نفسه ، و هو المستبد الجبار الذی لایفهم من الاحسان الا انه یستعبد الانسان . و رجل یحسن الی نفسه ، و لا یحسن الی غیره ، و هذا الشره الذی لو علم ان الدم السائل یتسحیل الی ذهب جامد لذبح فی سبيله الناس جمیعا ، و رجل لا یحسن الی نفسه و لا الی غیره ، و هذا البخیل الاحمق الذی یجیع بطنه لیشبع صندوقه .

اما الرابع الذی یحسن الی غیره و یحسن الی نفسه فلا اعلم له مکاناً ، و لا اجد الیه سیبلا . و احسب انه هو الذی کان یفتش عنه الفیلسوف الیونانی دیوجین الکلبی حینما سئل ما یصنع بمصباحه و کان یدور به فی بیاض النهار فقال : « افتش عن انسان »^۱.

مرگک منفلوطی به سال ۱۳۴۳ هـ . اتفاق افتاده است^۲.

برای تفصیل رگ : الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . مناهل الادب العربی ، المنفلوطی (۳۱) . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

محمد المویلحی

محمد المویلحی به سال ۱۲۷۵ هـ . در قاهره در یک خانواده دانش و ادب به دنیا آمد^۲ . اصول دانش را پیش پدر فرا گرفت ، بعد به همراه پدرش به ایتالیا رفت ، اما جمال الدین افغانی او را به پاریس فرا خواند تا در انتشار « العروة الوثقی » با او یاری کند . این دعوت فرصتی پیش آورد تا او با زبان فرانسه و ادبا و نویسندگان فرانسوی آشنا گردد . بعد از سه سال به قاهره برگشت و در تحریر روزنامه‌های

۱- زیات ، ص ۴۶۳ و ۴۶۴ .

۲- الاعلام .

۳- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۳۴ .

«الاهرام» و «المؤید» و «المقطم» شرکت نمود. آنگاه پدرش مجله «مصباح الشرق» را منتشر کرد او در این کار به پدر یاری نمود و داستان «حدیث عیسی بن هشام» را در آن مجله نوشت که بعدها به صورت کتابی منتشر شد. در همین حال در روزنامه «المقطم» نیز سلسله مقالاتی در شؤون سیاسی و اجتماعی منتشر می کرد، و کتابی به نام «ادب النفس» تألیف نمود که حاوی رسائلی در اخلاق و شؤون زندگی است.

نمونه‌ای از نثر او در «حدیث عیسی بن هشام» :

«ولما وصلنا الى هذه المحكمة وجدنا ساحتها مزدحمة بالمرکبات ، تجرها الجياد الصاهلات ، و بجانبها الراقصات من البغال والحمير ، عليها سرج القضة والحريير ، فحسبناها مراکب للعظماء و الامراء ، فسی بعض مواكب الزينة والبهاء ، و سألنا لمن هذى الرکاب ؟ فقيل لنا انها لجماعة الكتاب ، فقلنا سبحان الملك الوهاب ، و من يرزق بغير حساب . و نحونا نحو الباب ، فی تلك الرحاب ، فوجدنا عليه شبعاً حنت ظهره السنون ، فتخطه رسل المنون ، قد اجتمع عليه العمش والصمم ، و ليج به الخرف والسقم . و علمنا انه حارس بيت القضاء ، من نوازل القضاء . ثم صعدا فی السلم فوجدناه مزدحماً بأناس ، مختلفی الاشكال والاجناس ، يتسابون و يتشاتمون ، و يتلاكمون و يتلاطمون ، و يبرقون و يبرعدون ، و يتهددون و يتوعدون ، و اکثرهم آخذ بعضهم بتلايب بعض ، يتصادمون بالحيطان و يتساقطون على الارض . و ما زلنا نزاحم على الصعود . فی السدرج ، و العمام تتساقط فوقنا و تند اخرج ، حتى من الله علينا بالفرج ، و يسر لنا المخرج ، فی وسط الجمع المتلاصق ، و المأزق المتضایق»^۱.

مرگ محمد مویلحی به سال ۱۳۴۸ هـ . اتفاق افتاد^۱.

برای تفصیل رء : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . الاعلام ،

خیرالدین الزرکلی .

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۴۰ .

۲- الاعلام .

جبران خلیل جبران

جبران خلیل به سال ۱۳۰۶ هـ . در لبنان به دنیا آمد^۱. در دوازده سالگی مادرش او را به امریکا برد ، پس از دو سال به وطن برگشت و بتحصیل علوم پرداخت و به سال ۱۳۲۱ هـ . دوباره به امریکا و از آنجا به فرانسه رفت و به دانشکده هنرهای زیبا وارد شد و نقاشی را پیش نقاش شهید «رودن» تمرین کرد . بعد به امریکا رفت و به نقاشی و نویسندگی پرداخت و آثار خود را به زبانهای عربی و انگلیسی منتشر نمود .

جبران خلیل یکی از پیشروان اندیشه نو در شرق ، و نویسنده ای است که همواره در آثارش به اوضاع شرق حمله کرده ، و تقلیدهای شرق را مورد انتقاد قرار داده و مردم را به آزادی و مساوات دعوت نموده است^۲.

از آثار او به عربی : «الاجنحة المتكسرة» ، «عرائس المروج» ، «النبی» ، «الارواح التمردة» ، «المواكب» ، «البدایع والطرائف» و «العواصف» را می توان نام برد .

آثار او به زبان انگلیسی عبارتند از : «المجنون» ، «السابق» و «آلهة الارض» .

نمونه ای از نثر او :

۱- الاعلام .

۲- الجديد ، ج ۳ ، ص ۲۶۷ .

بين الكوخ والقصر

جاء المساء واشتت الانوار الكهريائية في صرح الغنى ، فوقف الخدام على الابواب بملابس مخملية وعلى صدورهم الازرار اللامعة ينتظرون مجيء المدعوين. صدحت الموسيقى بانغامها المطربة و تقاطر الاشراف والشريفات تجرهم الخيول المطهمة نحو ذلك القصر ، فدخلوا يرفلون بالملابس المزركشة ويجرون اذيال العزة والفخر .

قام الرجال و دعوا النساء للرقص فوقفن و اخترن الاعزاء و اصبحت تلك المقصورة روضة تمر بها نسيمات الموسيقى فتمايل ازهارها نيهياً و اعجاباً .
انتصف الليل فبسطت مائدة عليها كل ما عز من الفاكهة و طاب من الالوان و دارت الكؤوس على الجميع فليعت بنت الكرمة فى عقولهم حتى العبثهم .
جاء الصباح و فرق شمل اولئك الاشراف الاغنياء بعد ان اضناهم السهر و سرقت عاقلتهم الخمرة و اتبعهم السرقة و اذبلهم القصف و ذهب كل الى فراشه الناعم .

بعد ان غابت الشمس وقف رجل يرتدى اثواب الشغل امام باب كوخ حقير و قرع ففتح له و دخل و حيا مبتسماً ثم جلس بين صبية يصطلون بقرب النار . و بعد ردهة هيات زوجته العشاء فجلسوا جميعاً حول مائدة خشبية يلتهمون الطعام ، ثم فاموا و جلسوا بقرب مسرحة نرسل سهام اشعتها الصفراء الضعيفة الى كبد الظلمة . و بعد مرور الهزيع الاول من الليل قاموا بسكينة كلية و استسلموا لملك الرقاد .

جاء الفجر فهب ذلك الفقير من نومه و اكل مع صغاره و زوجته قليلا من الخبز والحليب ثم قبلهم و حمل على كتفه معولا ضخماً و ذهب الى الحقل ليسقيه من عرق جبينه و يستثمر و يطعم قواه اولئك الاغنياء الاقوياء الذين صرفوا ليلة امس بالقصف والخلاعة .

طلعت الشمس من وراء الجبل و ثقلت و طأة الحر على رأس ذلك الحارث و اولئك الاغنياء ما برحوا خاضعين لسنة الكرى الثقيل فى صروحهم الشاهقة .
هذه مأساة الانسان المستتبة على مسرح الدهر و قد كثر المنفرجون المستحسنون و قل من تأمل و عقل^١.

مرگ جبران خلیل جبران به سال ۱۳۴۹ هـ . اتفاق افتاد^۱.

برای تفصیل رگ : مناهل الادب العربی، جبران خلیل جبران (۱) . الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

مصطفی صادق الرافعی

مصطفی صادق الرافعی به سال ۱۲۹۷ هـ . در مصر به دنیا آمد^۲.

بعد از حفظ قرآن به مطالعه کتابهای مختلف ادبی پرداخت . از سنین جوانی به نظم شعر آغاز کرد ، در اوایل قرن بیستم جزء اول دیوان اشعار خود را منتشر ساخت . اما بعد به نثر روی آورد و به سال ۱۳۳۰ هـ . نخستین جلد کتاب (تاریخ آداب العرب) را منتشر کرد .

الرافعی ادیبی است که با فکر عمیق و عبارات دقیقش ممتاز می باشد و در نثر از شیوه قرآن کریم متأثر شده است . و نقادی است که همه شاعران و نویسندگان متجدد را با زبانی تلخ نقد کرده است^۳.

آثار دیگر الرافعی « حدیث القمر » ، « المساکین » ، « رسائل الاحزان » ، « السحاب الاحمر » و « اوراق الورد » ، « تحت رایة القرآن او المعرکه بین القديم والجدید » ر « علی السفود » و نیز سلسله مقالاتش که به نام « وحی القلم » در سی جزء انتشار یافته است .

نمونه ای از « وحی القلم » :

۱- الاعلام .

۲- »

۳- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۴۲ .

« لا وجود للمقالة الليانية الا في المعانى التى اشتملت عليها، يقيمها الكاتب على حدود، و يديرها على طريقة، مصيبا بألفاظه مواقع الشعور، منبرا بها مكامن الخيال، آخذاً بوزن، تاركاً بوزن، لتأخذ النفس كما يشاء و تترك . و نقل حقائق الدنيا نقلاً صحيحاً الى الكتابة او الشعر هو انتزاعها من الحياة فى اسلوب، و اظهارها للحياة فى اسلوب آخر يكون اوفى و ادق و اجمل، لوضعه كل شىء فى خاص معناه، و كشفه حقائق الدنيا كشفة تحت ظاهرها الملتبس . و تلك هى الصناعة الفنية الكاملة، تستدرك النقص فتتمه، و تناول السر فتعلنه، و تلمس المقيد فتطلقه، و تأخذ المطلق فتحده، و تكشف الجمال فتظهره، و ترفع الحياة درجة فى المعنى، و تجعل الكلام كأنه وجد لنفسه عقلاً يعيش به . فالكاتب الحق لا يكتب ليكتب، و لكنه اداة فى يدا القوة المصورة لهذا الوجود، تصور به شيئاً من اعمالها فنا من التصوير . الحكمة الغامضة تريده على التفسير، تفسير الحقيقة، والخطأ الظاهر يريده على التبيين، تبيين الصواب، والفوضى الماثجة تسألها الاقرار، اقرار التناسب، و ما وراء الحياة يتخذ من فكره صلة بالحياة، والدنيا كلها تنتقل فيه مرحلة نفسية لتعلوا به او تنزل . و من ذلك لا يخلق الملهم ابدا الا و فيه اعصابه الكهربية، و له فى قلبه الرقيق مواضع مهياة للاحتراق، تنفذ اليها الاشعة الروحانية، و تتساقط منها بالمعنى . و اذا اختير الكاتب لرسالة ما شعر بقوة تفرض نفسها عليه، منها سناد رأيه، و منها اقامة برهانه، و منها جمال ما يأتى به، فيكون انساناً لاعماله و اعمالها جميعاً، له بنفسه وجود، وله بها وجود آخر، و من ثم يصبح عالماً بعناصره للخير او الشر كما يوجه، و يلقى فيه مثل السر الذى يلقى فى الشجرة لاجراج ثمرها بعمل طبيعي يرى سهلاً كل السهل حين يتم، و لكنه صعب اى صعب حين يبدأ . هذه القوة هى التى تجعل اللفظة المفردة فى ذهنه معنى تاماً، و تحول الجملة الصغيرة الى قصة، و تنتهى باللمحة السريعة الى كشف عن حقيقة . و لهذا سبقت كل حقيقة من الحقائق الكبرى كالايمان والجمال والحب والخير والحق سبقتى محتاجة فى كل عصر الى كتابة جديدة من اذهان جديدة »^١ .

مرگك الرفاعى به سال ١٣٥٦ هـ . اتفاق افتاده است^٢ .

١- الأدب العربى المعاصر، ص ٢٤٥ و ٢٤٦ .

٢- الاعلام .

برای تفصیل ریک : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . تاریخ آداب العرب ، مصطفی صادق الرافعی . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

امین الریحانی

امین الریحانی به سال ۱۲۹۳ هـ . در لبنان به دنیا آمد^۱. پس از تحصیلات مقدماتی به همراه خانواده به امریکا رفت و در آنجا زبان انگلیسی را فرا گرفت و به مطالعات گوناگون ادبیات انگلیسی پرداخت مخصوصاً به نمایشنامه‌های شکسپیر علاقه پیدا کرد . پس از مدتی به وطنش لبنان برگشت و رباعیات معری را به انگلیسی ترجمه کرد و به تألیف و نویسندگی پرداخت و رباعیات را در دو جلد منتشر نمود . آنگاه به جزیره العرب مسافرت کرد که حاصل این مسافرت دو کتاب نفیس « ملوک العرب » و « تاریخ نجد الحدیث » است و پس از دیدار از عراق نیز کتاب « قلب العراق » را تألیف نمود . بعد سیری در وطن خود لبنان کرد و کتاب « قلب لبنان » را نوشت . در این کتاب طبیعت و آثار لبنان و عبادات و عقاید مردم لبنان را بطور دقیق شرح و وصف کرده ، اما مع الاصف اجلس بر اتمام این کتاب امان نداد .

الریحانی دارای سبکی جذاب ، مخصوصاً در وصف و تصویر است به زیبایی طبیعت و زن احساسی عمیق داشت . عاشق آزادی و پیشرفت بود . و در برابر آنچه مشاهده می کرد و می شنید سریع التاثر و خلاصه یکی از نوابغ لبنان بود^۲.

۱- الاعلام .

۲- مناهل الادب العربی ، ص ۶ .

نمونه‌ای از نثر او :

ضحیة اصحاب المعادن

بيت حقير صغير ، بارد قاتم ، لا نور فيه ، غير نور شمعة ضئيل ، وما يدخله من نور الكهرباء في الشارع ، و كانون فارغ يصفر فيه الهواء الآتي في المدخنة ، من السطح ؛ و امرأة فقيرة تنظر رجوع زوجها من العمل ؛ و طفل مريض يئن من الالم و يرتعش من البرد . و نحن الآن في اقصى شتاء رآه الزمان ! اسواق المدينة مغطاة بالثلج ، و الارصفة مغطاة بصفحات رقيقة من الجليد ، و مياه الانهر مجلدة ، و انايب الماء و الغاز متفجرة ، و النور منقطع عن البيوت و المساكن ، و المعدنون مضربون عن العمل ، و اصحاب المعادن لا يبيعون من الفحم الا القليل ، و شركات الاحتكار ترفع الاسعار اضعافاً ، و تقفل مخازنها في وجه الامة و هذا اشد البلاء على الانسان !

اراة فقيرة ترتعش من البرد بالقرب من سرير طفلها المريض ، و قد بعثت ابنها الى المخزن بأخر فلس معها لبيئاع رطلا من الفحم ، حباً بهذا الطفل الذي يموت برداً ! فعاد الولد سريعاً ورمى السطل الفارغ ، الى الارض ، لا عنأ شركات الفحم الاحتكارية ، و نافحاً في يديه المرتجفتين ليدفئهما : « لا فحم للبيع ، يا اماه ، لا فحم للبيع البتة . » و تقدم نحو الموقد البارد و صفعه بيده ، او لبطه برجله ، قائلاً : « نعم ما كنت عليه امس ، و بئس ما انت عليه اليوم ! كنا فسى الامس نحصل على رطل من الفحم ، يا اماه ، ولو بنصف مياومتي ، و اما اليوم فعلى الفحم السلام ! و اصحاب المخازن لا يكفلون انفسهم الكلام على الاقل ؛ فترينهم جالسين على كراسيهم ينعمون ، او يدختون رافعين ارجلهم فوق مكاتبهم ، غير مكترئين للنساء و الاولاد و الرجال الواقفين تحت الثلج ، و في القر و الزمهير ، و السطول الفارغة بأيديهم . و عوضاً من ان يكلموهم بالاحسان ، يعلقون رفعة على الباب مطبوغاً عليها بأحرف كبيرة : « لا فحم اليوم للبيع . » اود والله لو وضعت انا ملئ هذه حول عنق احدهم ! » - لا بأس يا بنى ، فالحالة هذه لا تدوم .

و عند ذلك دخل الرجل بيته عائداً من العمل . ففرض عن قبعته وثيابه للثلج ،

و جلس على كرسي بالقرب من نور الشمعة ، و اخرج من جيبه جريدة المساء و تصفحها ، دون ان يكلم زوجته او ان يتفقد طفله ، تصفحها غائصاً في اخبار المعدنين و اصحاب المعادن . ثم خاطب زوجته قائلاً : « اليك هذا الخبر ، قد اصرا المعدنون على مطالبهم . و اتحد اصحاب المعادن المتمولسون اتحاداً يمكنهم من امساك الفحم عن الامة هذا الشتاء برمته . و ما هذا ؟ اسمعي - و هولم يزل يقلب صفحات الجريدة - قد ارتفعت اسعار الفحم ستة اضعاف . » و رمى ، اذ ذاك ، بالجريدة الى الارض قائلاً بصوت منخفض بطيء : « وقد اقل المعمل ابوابه الى اجل غير مسمى ، لقلّة الفحم و ارتفاع اسعاره . فيجب على ان ابكر غداً لابحث عن عمل جديد ، فما قولك ؟ لا بأس ، لا بأس ، يا حبيبتي ، الصبر جميل . »

و ضمها الى صدره ، و تقدم نحو سرير الطفل المريض . و بعد ان تفقده و قبله ، عاد فجلس الى جانب المائدة مع زوجته و ابنه ، فأكلوا قليلاً ، وهم تارة يفركون ايديهم ، و طوراً يخبطون بأرجلهم الارض مسرّعين مرتجفين . و الطفل يش من الالم و البرد . و في اثناء ذلك ، كان الثلج يتراكم على اسكفة الشباك ، و الزجاج المغشى بالصقيع يقرقع من شدة الرياح ، و العواصف في الخارج تنفخ في الثلج ، على الارض ، فنشره في الفضاء ، و الهوا ينفخ في المدخنة ، على السطح ، فيصفر في القاعة من الكانون الفارغ البارد . فوا اسفاه اوعضاً من ان يخرج الدخان من المداخن ، في مثل هذا الوقت ، يخرج منها صدى صريخ الاولاد ، و تأوهات النساء و لعنات الرجال ؛ و يسقط فيها هسواء الشتاء البارد ، ليملا البيوت و يقتل الاطفال !

قلت : ليقتل الاطفال ، و ليس في القول شيء من الغلو . فاسمع : قد اشتد انين الطفل في سريره ، فأسرعت الام اليه وجست نبضه ، وعضت على شفتها ، و نادت زوجها و ولدها . ثم دثرته سريعاً بالصوف و وضعت في حجرها ، و طفتت تقبله . الطفل بارد كالثلج و جامد كحديد سريره . لا الصوف ولا حرارة قبلات امه تعيد اليه الحياة .

نعم ، قدمات الطفل من الزمهرير . مات لان الكانون بارد . مات لان سطل الفحم فارغ . مات لان قلوب اصحاب المعادن و التجار خالية من الرحمة و الحنان . نعم ، ان الحرية تساعد في هذه البلاد اعداءها على بنيتها . نعم ، ان

الجمهورية الآن تساعد المثمول ليظلم بماله ، كما كانت الملكية تساعد المتوظف ليظلم بنفوذه . وقد قال احد الفرنسيين الحكماء ما معناه : « قد تسقط الملكيات من فقر شعبها ، وقد تسقط الجمهوريات من غنى افرادها . » و لا تظن انك رافع ، فى هذه البلاد ، بظل الحرية والاستقلال ، و انك عائش ، تحت سماء العدل ، والسموأة ، لا ، فهذه كلها اليوم اسم بلا مسمى ، هذه امور لا تشعر بعدم وجودها ، الا متى طلبتها مضطراً . اطلبها اذاً ، و انا الكفيل بأنك لا تجدها . فأسرج سريعاً ، والجزم ، ان الشتاء كالح ، والليل دامس ، والطريق وعرة ، والمسافة بعيدة :

والدهر بالناس قلب ، ان دان يوماً لشخص ،

ففى غد يتغلب^۱

مرگ امين الريحاني به سال ۱۳۵۹ هـ . اتفاق افتاد^۲.

برای تفصیل رگ : مناهل الادب العربی ، امین الريحانی (۵) . الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام ، خير الدين الزركلى . الادب المهجر ، عيسى الناعورى .

الامير شكيب ارسلان

امير شكيب ارسلان به سال ۱۲۸۶ هـ . در بيروت به دنيا آمد^۳ در دوره تحصیل همواره اعجاب استادان را بر می انگيخت . در هيچده سالگی به سال ۱۳۰۵ مجموعه شعر دوران کودکی را به نام «الباکورة» منتشر کرد . ضمناً از محضر شيخ محمد عبده که در آن موقع در بيروت بود بهره ها برد . بعد مسافرت های زيادی به کشورهای مختلف : ترکیه و فرانسه و انگلستان و غيره کرد و تجربه ها اندوخت و در سال ۱۳۴۸ هـ . بيت الله الحرام را حج کرد . زیارت خانه خدا او

۱- مناهل الادب العربی (۵) ، ص ۱۴-۱۲ .

۲- الاعلام .

۳- مناهل الادب العربی (۵) ، ص ۳ .

را به تحرير سفرنامه « الارتسامات اللطاف في خاطر الحاج الى اقدس مطاف » در لوزان آماده كرد كه به سال ۱۳۵۰ هـ . منتشر نمود .
 امير شكيب از اقطاب سياست عربى و اسلامى است همواره با كردار خود و آثار گرانبهايش در اين راه كوشيده و هر چه از اصلاحات دينى و اجتماعى از استادش عبده و دوستش رشيد رضا صاحب المنار آموخته بود همه را در كتابها و نوشته هايش به مردم رسانيده است .
 امير شكيب در تاريخ و سياست و اجتماع آثار زيادى دارد كه بعضى چاپ شده و پاره اى بصورت خطى مانده است مشهورترين آثارش عبارتند از :

احسن المساعى فى تاريخ الامام اوزاعى . لماذا تأخرون المسلمون .
 غزوات العرب . شوقى او صداقة اربعين سنة . السيد رشيد رضا او اخاء اربعين سنة . حاضر العالم الاسلامى (ترجمه) . بعلاوه ديوان شعرى دارد كه به سال ۱۹۳۵ م . منتشر شده است^۱ .

نمونه اى از نشر او :

مناقب السيد رشيد رضا

لم يكن السيد رشيد استاذى بالمعنى المتهوم من هذه اللفظة لاني لم اقرأ عليه شيئاً من العلوم ولا كان من الفرق بيننا فى السن اكثر من بضع سنوات ، فى سنة ۱۹۱۱ عندما مررت بمصر قاصداً الجهاد طرابلس الغرب جري بيننا حديث العمر ، وكنت انا انتهيت من سن الاربعين ، فقلت له : انت اكبر منى بقليل . لعل الفرق بيننا سنة . فقال : وكم عمرك الآن ؟ قلت : اكملت الاربعين . فقال : بينى وبينك خمس سنوات بالاقبل .

و انما كنت اعده استاذاً لى بما استفيد من كتبه و رسائله و بما استفتيه

۱- مناهل الادب العربى (۲۸) ، ص ۸ .

دائماً فى مشكلاتى من كل نوع ، فما استوريت زنده فى فن الا اقبسنى و ازال
حيرتى ، و ما وردت حوضه المشفوه فى حادث الا روانى و نفع غلتى .

و لقد روى الاخ الوفى الكاتب البارح السيد محمد على الطاهر صاحب
« الشورى » انه رآنى فى بورسعيد عندما تسلاقت مع السيد رشيد هانفته و
هانفتى و جرت دموع الاثنين ثم اهويت على يده فقبلتها .

نعم قبلت يد العلم والفضل و قبلت اليد التى طالما ناضلت عن الاسلام و
تناولت قلعاً من نوادر الافلام التى كشفت الكرب عن وجوه المسلمين ، و ان من
اعظم حسرات قلبى ان اكون بعيداً عن مصر و ان احرم تقبيل تلك اليد قبله
الوداع الاخيرة .

عندما دعتنى لجنة المؤتمر الاسلامى برقباً للسفر الى الحجاز بمهمة الصالح
بين الامامين و ودعت العيال قالت لى ام البنين و انا على ثنية الوداع : ستكون
لك فرصة هذه المرة ان ترى الشيخ رشيد . لسم تذكر سواه من اصحابى لانها
كانت تعلم انه اعز على من الجميع .

ولم اكن انا اعتقد ان الحكومة المصرية تبلغ من التضيق على فى اثناء
مرورى من الاسكندرية الى السويس المبلغ الذى رايت و دهشت له كما تحير له
جميع الناس ، فكنت و انا راكب الطائرة من برنديزى الى الاسكندرية طائراً
فرحاً بتصورى قرب لقاء الاخوان ولا سيما الشيخ رشيد . فلما وصلت الاسكندرية
و وجدت عند نزولى من الطائرة ذلك الماجور الانكليزى ماثلاً يقول لى انه مأور
بمرافقتى الى السويس ، و حوله الجنود والضباط ، علمت ان الاذن لى فى التعرّيج
على القاهرة غير مأمول . و لما جاء الدكتور سعيد طليح يسلم على ، فحال الماجور
الانكليزى بينى و بينه حيلولة لا تدل على شىء من الكياسة ، علمت ما هو امر من
عدم المرور على القاهرة ، و هو انى ان اقدر ان اجالس اصحابى ، و انى سأحرم
التحدث الى الاستاذ . و لما ركبتنا القطار ركب معنا الاخ محمد على الطاهر ، و
لكنه برغم الصراع الذى وقع بينه و بين قسائد الالف البريطانى المذكور لم
يتمكن من محادثتى . و فى اثناء الطريق صعد الاستاذ المرحوم و تقدم حتى حاذى
العربة التى كنت فيها . و كنت انا اتحاشى مصافحة اى انسان خشية ان يتجرا
البيباشى الانكليزى على بابداء ملاحظة بعد ان رايت ما رايت فيسرع بسى التأثير

الى ان اواجهه بما يكره . و لكنى لما بصرت بالاستاذ امام الباب اقامتنى من مكانى قوة فجائية ام استطع ان اغالبها ، و ذهبت و صحافت السيد و قلت للبيناشى : لا بد لى من مصافحة هذا الاستاذ الذى هو عالم العالم الاسلامى . فسكت و ابلس . و لكن لم يقع بينى و بين الاخ الفقيه اى حديث ، و لا قدر ان يقول لى الالهذه الجملة : « لاعجب . » و بقى املئ معلقاً بالاتصال معه فى السويس ، فخاب هذا الامل ايضاً ، لانهم حالوا بيننا و بينه هناك . و حالوا ايضاً بينى و بين زملائى فى وفد الصلح : الحاج امين الحسينى ، و محمد على باشا علوية ، و هاشم بك الاتاسى ، بحجة ان الكلام معى ممنوع على اطلاقه ما دمت فى ارض مصر . ولذلك بقى الحجز علينا الى ان صرنا على متن الباخرة .

اما فى رحلتى الاولى الى الحجاز فقد كانت الوطأة اخف ، و قد كانوا اكتفوا بوضع الارصاد من حولنا بدون منع الاتصال والاختلاط مع الاصحاب ، فجلسنا فى بورسعيد نتحدث و بللنا من صدى الشوق مسا لا ازال اتنعم بمجرد ذكره . و لما اراد السيد الانصراف فيمن انصرفوا قلت له : لا . ارجو ان تنعم بالملازمة من البحر الابيض الى البحر الاحمر . فلم يفترق عنى من بورسعيد الى السويس ، و هناك ذهب بنفسه و اشترى لى الاحرام حتى يكون حاضراً عند محاذاتنا لرابغ حيث يحرم الحجاج الواردون من الشمال ، و ناوئى رسالة له فى مناسك الحج حتى اعلم بها ، لانه كان ، رحمه الله ، يعلم انى فى الامور الشرعية لا اقلد غيره . و قد كتب مرة عنى فى « المنار » : « انه لا يلد له شىء مثل الصلاة بامامتنا » و هذا والله صحيح^١.

مرگك الامير شكيب ارسلان به سال ١٣٤٤ هـ . اتفاق افتاده است^٢.

برای تفصیل وک : مناهل الادب العربی ، الامیر شکیب ارسلان (٢٨) .

ابراهيم المازني

ابراهيم عبدالقادر المازني به سال ١٣٠٨ هـ . در قاهره به دنيا

١- مناهل الادب العربی (٢٨) ، ص ١٢٧-١٢٤ .

٢- « » « » ، ص ٣ .

آمد^۱. پس از تحصیل مقدمات علوم از مدرسهٔ معلمین فارغ‌التحصیل شد و به تدریس و تعلیم پرداخت. زبان انگلیسی را خیلی خوب آموخت و آثار شکسپیر و بایرون و دیکنز و والتر اسکات را مطالعه نمود. این مطالعات ادبیات شرقی و غربی، جهان تازه‌ای از فکر و اندیشه برایش معلوم کرد، که آثار آنرا در مقاله‌هایش می‌بینیم.

مازنی از جمله شعرا و نویسندگانی است که در ایجاد ادب جدید مصر سهم بسزایی دارند. سبک خاص او در نویسندگی، وی را ممتاز می‌کند^۲.

از آثار او: مجموعهٔ مقالاتش تحت عنوان «حصاد الهشیم» و «قبض الريح» و مجموعهٔ داستانهای کوتاه به نام «الطریق» و «ابراهیم الکاتب» و «عود الی بده» را می‌توان نام برد.

نمونه‌ای از نثر او:

« شوشو فتاة يقول لك جسمها انها ناهزت التاسعة عشرة، و يشهد حديثها و حرکاتها انها لم تجاوز السابعة عشرة، و هي ذات قامة معتدلة و جسم خض و وجه صبيح متألّق، ترتاح العين الی النظر الی معارفه جملة، و تشغل بوقعها مجتمعة عن التعلق بواحد منها علی الخصوص. و قد قضت الشطر الاول من عمرها فی عزلة، قلما إتیح لها فیها ان تخالط الرجال الا ان یكونوا من ذوی قرابتها الادین، فلم تألف اذنها عبارات الاعجاب بحسنها، و بقیة نفسها مرسله علی سجيبتها، و خلاكل ما فیها و لها من ذلك العمل الی یدرب الفتاة علیه تنبه الشعور بنفسها و توقعها من الجلیس ان تأخذها عینه من فرعها الی قدمها و ان تحس محاسنها و تنقدها. و قد انفردت عینها بمزیه هی ان من یراها لا یحتاج ان یمدوهمها او یقل لحظه الی سواهما، ففیها یجتلی نفسها و روحها و طبیعتها و

۱- الاعلام.

۲- الادب العربی المعاصر، ص ۲۶۱.

جمالها مرکزاً، و هما سوداوان غیرانه سواد فيه من العمق اکثر مما فيه من الاستماع، تحديق فيه تحديقك في بشر، ولا يرنو اليه كما ترنو الى رسم»^۱.

مرگت ابراهيم المازني به سال ۱۳۶۸ هـ . اتفاق افتاد^۲.

برای تفصیل رء : الجديد في الادب العربي و تاريخه ، حنا الفاخوري ، الادب العربي المعاصر في مصر ، شوقي ضيف . الاعلام ، خيرالدين الزركلي .

محمد حسین هیکل

محمد حسین هیکل به سال ۱۳۰۶ هـ . در مصر به دنیا آمد^۳ . و

به سال ۱۳۲۷ هـ . از مدرسه حقوق فارغ التحصیل شد . از دوران تحصیل علاقه‌ای به ادبیات پیدا کرد و به مطالعه کتابهای عربی قدیم روی آورد . پس از اتمام مدرسه حقوق برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در اقتصاد سیاسی به درجه دکتری نایل آمد .

درپاریس داستان « زینب » را نوشت که در آن زندگی روستایی برزگران را به صورتی مجسم کرده که در مصر قبل از او احدی چنین توصیفی قشنگ نکرده بود .

پس از بازگشت به مصر به کار سیاست پرداخت و رئیس حزب « الاحرار الدستورین » شد^۴ .

هیکل از بزرگترین نویسندگان سیاسی مصر بوده و از نخستین کسانی است که به تحریر داستان بلند (رمان) دست یازیده و رمان

۱- الادب العربي المعاصر ، ص ۲۶۷ و ۲۶۸ .

۲- الاعلام .

۳- الادب العربي المعاصر ، ص ۲۷۰ .

۴- « » « » « » ، ص ۲۷۱ .

عشقی « زینب » را نوشته است .

مقاله‌های او در روزنامه‌های مختلف چاپ می‌شد و علاوه بر مقاله‌ها تألیفات دیگری نیز دارد که اهم آنها عبارتند از : « حیاة محمد » ، « فی منزل الوحی » ، « ثورة الادب » ، « عشرة ایام فی السودان » و « هكذا خلقت » .

نمونه‌ای از نثر او در « زینب » :

« انساب المسکین بین المزارع ینهبها نهباً ، حتی جاء الی شط التربة ، و هناك اخذ مقعده فی ظل توتة (شجرة) کبيرة ، و جلس کان به مسأ من الجن یسأل نفسه : هل فی المستطاع اخراج تلك الفتاة من بین هؤلاء المحیطین بها ، لیجلس الیها جنباً لجنب ، و لتحذته و لیضمها الیه ، و لتکون ملکه ؟ . و مکث بقية النهار فی حساباته هذه ، ثم قضی کل لیلته لا ینام الا غرراً ، و ما کادت تهتك ید الصبح ستار اللیل حی نبأ به مضجعه ، و صاحبه القلق ، فانحدر الی الجامع ، و ما عهده به فی تلك الساعة التي عرفها ساعة هجود و عمود . و انساب وسط ظلمات یتسلل فیها النور کما یتسلل الامل الی قلب الیائس . و السماء لم تميز بعد ، قد بهت علیها حجاب اللیل الهزیم و النجوم تنقلص و واحدة بعد الاخری ، و السکوت الاخرس ینخیم علی الوجود فلا تسمع هسیساً ، الا ان یقطعه من حین لآخر صوت الدیكة تتجاوب من جوانب القرية ، ثم اذان المؤذن بالفجر یشق عباب الجو الی السماوات . و لما صلی حامد رکعتیه مع الجماعة خرج الی جهة المزارع التي لا تزال خالية من کل حی . و هواء تلك الساعة خالطته الرطوبة یرید فی نشاطه ، و کل شیء یرخرج قلیلاً قلیلاً من دثار الخفاء . و الافق یتجلی عند مرمى النظر ، فتکشف امام العین المزروعات بعد ان اخذت نصیبها من الطل . ثم احمرت السماء فی المشرق ، و طلعت الشمس تلامس الارض و تحبی الموجودات تحية الصباح ، ثم تعلو و ترتفع ، و ینقلب لون القرص الاحمر الهادیء الباسم فی مطلعہ ، و یرسل بأشعته فتتلاها تحتها قطع الطل علی اوراق الشجیرات و الحشائش النابتة علی المروی ، فتطوق المزرعة الهائلة بقلادة تزینها . و حامد بین هاته الموجودات یمشی مفکراً یرطق احياناً ، و یتطلع الی ما حوله احرى . ثم ابتدأ الفلاحون

يفقدون الى عملهم فرادى ، كل ييمم نحو مسزرعته الصغيرة التى يملك ورثها عن ابيه عن جده ، او جاد بها الحظ و اعطته ايساها المصادفة التى لا ينتظر ، ومع بقرته او جاموسته ، او هو قد اكتفى بفأسه ، فاذا مربحامد القى عليه تحية الصباح ، ثم استمر فى سيره مندهشاً ، ما شأن هذا الانسان هنا فى تلك الساعة من النهار . و حامد يفكر كيف يتسنى له ان يكون الى جانب عزيزة و ليس عليهما من رقيب ، او ان يبثها ما فى نفسه ليسمع منها انها تحبه . يريد ان يسمع تلك الكلمة من فمها ، فهل لذلك من سبيل ؟ و استولى ذلك على كل جوارحه ، و ملك كل عواطفه ، حتى لجعله ينظر لاهله المحيطين بها نظرة الغضاضة . و ما كان ليقدّر على اطلاع غيره على حبه ، و هو يعلم ما تكنه النفس المصرية لذلك الاحساس من الضحك منه و الاستهزاء به . تلك النفس القاسية التى تنظر لكل جمال فى الوجود او الاحساس به نظرة ساخر لانها لا تفهم منه شيئاً ، و تحسب ان حياة الجد هي التى يقضيها صاحبها بين العمل والتسبيح ، و كأن الوجود لم يك الاطاحوناً نقطع فيه اعمارنا لاهئين لغوباً و نصباً ، مغمضين اعيننا عن كل حسن ، واجبنا ان نرضى بحظنا ، و نقتنع بما يقدم لنا بعد كل علفة من العلف ، و الا كان جزاؤنا ما يصيبنا من سخط الناس علينا و انها لهم بما لا يقل عن سياط السائق ايلاماً و و خزاً ، او كأن النفس الانسانية من الحسة والميل الى الشر بحيث يجب الوقوف امام كل ارادتها و معارضتها فى اغراضها و تقييدها بما قيدتنا به العادات العتيقة البالية^١ .

مرگ محمد حسين هيكل به سال ١٣٧٧ هـ . اتفاق افتاد^٢ .

برای تفصیل رگ : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .
الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

احمد لطفى السيد

احمد لطفى به سال ١٢٨٩ هـ . به دنيا آمد^٣ . پس از تحصيلات

- ١- الادب العربی المعاصر ، ص ٢٧٧-٢٧٥ .
- ٢- الجدید ، ج ٢ ، ص ١٧٦ .
- ٣- الادب العربی المعاصر ، ص ٢٥١ .

مقدماتی به مطالعه کتب لغت و ادب روی آورد . بعد به مدرسه حقوق رفت آنگاه به همراه عده‌ای از رفقا به انتشار مجله « التشریح » اقدام نمود . بعد به استانبول رفت و در آنجا با سید جمال افغانی آشنا شد و افکار آزادی خواهی و ضد استعماری و بیداری ملل شرق را از سید فرا گرفت . پس از بازگشت به مصر روزنامه « الجریده » را به سال ۱۳۲۵ هـ . منتشر کرد . آنگاه به ترجمه آثار ارسطو طالیس اقدام نمود . احمد لطفی به سال ۱۳۷۹ هـ . بمخاطر کوششهای اجتماعی به دریافت جایزه حکومتی نایل آمد .

مقالات او در دو مجلد به نام « المنتخبات » و « تأملات » جمع و انتشار یافته است .

نمونه‌ای از نثر از او مقاله « غرض الامة هو الاستقلال » :

« استقلال الامة فی الحياة الاجتماعية كالخبز فی الحياة الفردية لا غنی عنه ، لانه لا وجود الابسه ، وکل وجود غیر الاستقلال مرض یجب التداوی منه ، و ضعف یجب ازالته، بل عار یجب نفيه . . . استقلال الامة عن عداها او حریتها السياسية حق لها بالقطرة ، لا ینبغی لها ان تتسامح فیها ، او ان تنی فی العمل للحصول علیه ، بل لیس لها حق التنازل عنه لغيرها - لا بکله و لا بجزئه - لان الحرية لا تقبل القسمة و لا تقبل التنازل . فکل تنازل من الامة عن حریتها کلهما او بعضها باطل بطلاناً اصلياً لا تلحقه الصحة بأی حال من الاحوال . فلا جرم مع هذا المبدأ المسلم به عند علماء السياسة ان قلت : انه یجب علی الامة ان توجه کل قواها بغير استثناء الی الحصول علی وجودها ای الحصول علی الاستقلال ... امانية الاستقلال فهي فهمه و التثبت بمزایاه ، و تمثل هذا الفهم فی شعور الامة تمثلاً صحیحاً شائماً ، ای اعتقاد الامة بضرورتها و انه هو العیش ، و هو الکساء ، و هو المیبت و هو الوجود و بغيره لا وجود . و لا بسد لذلك من ان یربى فی الامة معنى القومية المصرية . ان اول معنى للقومية المصرية هو تحديد الوطنية المصرية، و الاحتفاظ بها و الغيرة علیها غیرة التركي هلی وطنه و الانجلیزی هلی قومته ، لا

ان نجعل انفسنا و بلادنا على المشاع وسط ما يسمى خطأ بالجامعة الاسلامية . . .
 يعجبني فى هذا المعنى ان اورد عبارة احد الكتاب الانجليز ، قال : مهما كان اللوم
 على الامة المتغلبة على غيرها فانه لا يصح ان تنجو الامة المغلوبة من اللوم ، فانه
 من السهل ان يدوس الانسان بقدمه حشرة، لكن اذا كانت هذه الحشرة من العقارب
 يصعب دوسها بالقدم . و عندنا ان الامة كائن طبيعى يستحيل مهما كانت ضعيفة ان
 تكون مجردة من آلات الدفاع عن نفسها ، لان الله قد سلح جميع كائناته بسلاح
 الدفاع عن ذاتها ، والامة بصفتها احدى هاته الكائنات الطبيعية لا يمكن ان تكون
 فاقدة السلاح ، فلئن تركته او اساءت استعماله فاللوم عليها بمقدار تقصيرها . و
 لقد كتب على مصر ان ترتقى بالسلام و تستقل بالسلام ، فما اسلحة السلام الا ذكاء
 فى العقل والقلب يهدينا الى معرفة مصريتنا، وقصر عملنا على مصرنا و انماء كفاءتنا
 قبل كل شىء^۱ .

مرگك احمد لطفى السيد به سال ۱۳۸۴ هـ . اتفاق افتاد^۲.

برای تفصیل رگ : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

محمود تیمور

محمود تیمور به سال ۱۳۱۰ هـ . در مصر به دنیا آمد^۳. پدرش
 احمد تیمور پاشا از نظر جمع آوری کتب خطی عربی یکی از مفاخر
 مصر جدید بود و در عین حال یکی از علما و دانشمندانی بود که در
 زبان و ادبیات و تاریخ تحقیق و تتبع و بحث می کرد . خانه اش نیز
 مأوای دانشمندان شرق و غرب بود .

محمود و برادرش محمد و دیگر برادرانش در چنین خانواده ای

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۵۱ .

۲- » » » ، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ .

۳- الجدید ، ج ۱ ، ص ۵۲ .

پرورش یافتند، و به مطالعه آثار جدید از منفلوطی و دیگران پرداختند. آنگاه محمود شروع کرد به نظم شعر و قطعاتی از شعر منشور. و به نگارش داستانها پرداخت و در این فن به مقامی رسید که او را حقاً باید مؤسس هنر داستان نویسی در ادب معاصر عربی نامید.^۱ هر چند برادرش محمد بر او سبقت دارد و لکن محمود تیمور است که داستان نویسی عربی را شبیه داستان پردازی غربی کرده، چنانکه داستانهای او به زبانهای فرانسه و انگلیسی و ایتالیایی و آلمانی و روسی ترجمه شده است. محمود تیمور در جهان عرب حقاً به اوج داستانسرایی رسیده و به اخذ جایزه‌های گوناگون نایل آمده و در سایه مقام ادبی اش به عضویت مجمع اللغة العربية برگزیده شده است.^۲

مشهورترین مجموعه‌های داستانهای کوتاه او عبارتند از:

۱- مکتوب علی الجبین .

۲- کل عام و انتم بخیر .

۳- احسان لله .

۴- شفاه غلیظة .

۵- شباب و غانیات .

و از مهمترین رمانهای او « نائرون »، « نداء المجهول »، « کلیوباترافی خان الخلیلی »، « سلوی فی مهب الريح » و « فن القصص » را می‌توان نام برد .

نمونه‌ای از نثر او :

۱- الادب العربی المعاصر، ص ۳۰۳ .

۲- « » « » ، ص ۳۰۴ .

ناظر الضیعة

ظل طول حياته فلاحاً قلباً وقالباً . حسبك ان تجالسه برهة تصفى الى
رنين صوته الممتلىء ، و تنظر الى عينيه البراقتين ، يتراهى لك بأسره : الريف
العظيم ، بشمسه الوهاجة و ظلالة الوارقه، بهوائه اللافح ونسيمه الوديع، بغدرانہ
المهادئة و سواقيه النواحة ، بخوار بهائمه و اغاني فلاحيه .

و كانت له دار متواضعة ليست اكثر اتساعاً ولا ارفع شأنأ من دور
الفلاحين سكنها ايوه من قبل ، و تشأ هو فيها و ترعرع ، و شب فيها اولاده ، فلم
يشأ ان يغير ، و عاش منها كانه فى قصر رحب^۱.

مرگ محمود تيمور به سال ۱۳۹۳ هـ . اتفاق افتاده است^۲.

براى تفصيل رك : الادب العربى المعاصر فى مصر ، شوفى ضيف. الجديد
فى الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى .

طه حسين

طه حسين به سال ۱۳۱۷ هـ . در مصر به دنيا آمد و در سه سالگى
بينابى خود را از دست داد اما هوش سرشار او جبران نا بينابى او را
کرد . قرآن را حفظ نمود و بعد به حفظ مجموع متون نظم و نثر
پرداخت . و به سال ۱۳۳۳ هـ . به درجه دكتورى نایل آمد. آنگاه براى
مطالعات علمى و ادبى به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن به مطالعه
مسائل فلسفى و اجتماعى پرداخت .

پس از بازگشت به مصر به تدریس و تعليم در دانشگاه دولتى

۱- الجديد ، ج ۲ ، ص ۲۶۲ .

۲- الادب العربى المعاصر ، ص ۲۹۹ .

مصر مشغول شد و آثار علمی و ادبی ارزنده‌ای بوجود آورد .
در سال ۱۳۴۵ هـ . کتاب « فی الشعر الجاهلی » را منتشر کرد و
به سال ۱۳۴۸ هـ . شرح حال خود را به نام « الایام » انتشار داد. علاوه
بر اینها آثار دیگری نیز در زمینه نقد ادبی و تاریخ ادبی تألیف کرده که
بعضی از آنها بحثهای زیادی در میان ادبا برانگیخته است .

طه حسین دانشمند و ادیب و نقاد و نویسنده بزرگی بود. نثرش
از يك طرف یادآور نثر ادبای قدیم نظیر جاحظ است و از طرف دیگر
شیوه و سبک نویسندگان و محققان غربی را در آثارش پیروی می کند.
نمونه‌ای از نثر مرسل او :

امام هرآة نفسی

إذا قبل الصیف دنوت من نفسی فاستنحت باہما ، فاذا فتح لسی هذا
الباب نظرت فما اسرع ما اذکر الحطیثة حین رأی وجهه فی صفحة الماء فهجاه .
استعرض ما عملت ، فاذا هو منقوص ، و اذا التقصیر یعیبه و یفسده ، واستعرض ما
قبلت من الناس فاذا هو ردیء مشوه تهین ، و اذا انا قد هدأت حین کانت تجب
الثورة ، و سکت حین کانت تجب الحركة ، و سکت حین کان یجب الکلام . و
اذا انا ساخط علی ما اعطیت ، ساخط علی ما تلقت منکر لكل ما اتیت ، و اذا
انا ضیق بنفسی . و اذا نفسی ضيقة بی . و اذا انا اود لو ینقضی الصیف ، واتمنى
لو استقبل فصل العمل ، فان النشاط علی ما به من قصور و تقصیر خیر من هذه
الهدوء الهادی الذي لا یری الانسان فیہ الانفسه . مسا اشد عجیبی للذین یطیلون
النظر فی المرأة^۱ .

مرگ طه حسین به سال ۱۳۹۳ هـ . اتفاق افتاد^۲ .

برای تفصیل رکن : الادب العربی المعاصر فی مصر، شوقی ضیف . الجدید
فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

۱- الجدید ، ج ۴ ، ص ۹ .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۷۷ .

میخائیل نعیمه

میخائیل نعیمه به سال ۱۳۰۷ هـ . در لبنان به دنیا آمد.^۱ در مدارس مختلف فلسطین و سوریه و لبنان بتحصیل پرداخت و برای ادامه تحصیلات عالی به روسیه مسافرت کرد و مطالعاتی در ادبیات روسی و دیگر کشورها بعمل آورد . بعد به فرانسه و امریکا رفت و در آنجا با نویسندگان و ادبای بزرگی نظیر جبران خلیل و ابو ماضی و رشید ایوب آشنا گردید . و بعد از جنگ جهانی اول به موطن خود بازگشت و به تألیف و نویسندگی پرداخت .

میخائیل نعیمه در اغراض گوناگون ادبیات : شعر ، داستان ، نمایشنامه و مقاله کار کرده و آثار مشهوری بوجود آورده است مشهور ترین آثارش عبارتند از : الآباء والبنون ، الغربال ، المراحل ، كان ماكان ، همس الجفون ، جبران خلیل جبران ، زاد المعاد، الیبادر، کتاب مرداد .

نمونه‌ای از نثر او :

القومية

ليست العصية القومية بالشئ الجديد . فالشعور بها يرقى الى اقدم العصور يوم لم يكن بد للقبيلة من ان تتكاتف للنضال ضد الطبيعة و ضد قبائل اخرى كانت تشن عليها الغارات لتسلبها ما لديها من مقومات العيش . و يوم كانت القبيلة وحدة منكمشة على ذاتها تأبى التخالط مع غيرها من القبائل .

ولكن التطور دأب الحياة . و اكبره ما نكرهه الجمود . فهي ما فرقت
 البشر قبائل لاسباب الا عادت تجمعهم لاسباب اخرى سالكة الى جمعهم مسالك
 شتى اهمها الحرب والتجارة والصناعة و ما يهتدى اليه الفكر البشري من اختراعات
 و اكتشافات لا تلبث ان تعم الارض . و علامات هذه الاتجاه اكثر من ان تحصى .
 و هي مرسومة بخطوط من نار على الافق البعيد . و ليس ينكرها الا الاعمى او
 المتعمى . فالناس سائرون نحو الوحدة الانسانية بخطى قد تكون وثيدة الا انها
 ثابتة . اما ترون الى افكارهم كيف يلحق بعضها بعضاً حتى انكم لا تجدون اقل
 غرابة في فرنسي يحدثكم عن الحلاج وعربي عن يرغون ؟ او في روسي معجب
 بالفردوسي و فارسي معجب بدوستويفسكي ؟

ام ما ترون الى ابدان الناس في كل مكان كيف تكتسى بما ينسجه الناس
 في كل مكان ، و كيف تتغذى بما تنتجه كل بقعة من بقاع الارض؟ حتى انكم تبصرون
 اليوم و تسمعون و تعملون و تسعون لا بأعينكم و آذانكم و ايديكم و ارجلكم لا
 غير بل بأعين كل الناس و آذانهم و ايديهم و ارجلهم . و ذلك كلام ليس من المجاز
 في شيء بل هو الحقيقة العارية من كل زخرف و مجاز .

ام ما ترون الى مساكن الناس بماذا تفرش و بماذا تنار؟ و الى مراسمهم
 الاجتماعية و السياسية و الى ملاحظتهم و مواصلاتهم كيف تكاد تكون واحدة ؟ ثم اما
 ترون الى دمايتهم كيف مزجتها و تمزجها الحروب و الهجرة من بلاد الى بلاد ؟
 اذن ماذا تبقى لكم من القومية ؟ هيكل اجوف لا غير لكنه هيكل صلب
 عنيد يأبى التفكك الا عظمة عظمة . والذي ساعد على بقائه حتى اليوم هو حليفه
 الاكبر .

او تدررون ما هو حليف القومية الاكبر ؟ هو الاستعمار .

اجل ، لقد كان الاستعمار الاعمى - و ما يزال - حليف القومية العمياء لا
 عدوها . و انا ما اعرف اسخف تفكيراً و اقصر بصراً من شعب يحاول ان يزدرد
 بالقوة شعباً آخر . فالشعوب ليست باللقمة السائغة التي يسهل ازديادها . واتحادها
 لا يتم بابتلاع واحدتها الآخر . بل يتم كاتحاد الا و كسجين بالهيدروجين في الماء
 فلا ذلك يفتى في هذا ، ولا هذا في ذلك . بل يكون اتحاد الاثنين عنصراً جديداً
 قوياً و نافعاً و جميلاً هو الماء .

ما من قوة الا تخلق معانديها . وقوة الاستعمار الغاشمة خلقت عناد القومية الجاهلة اذ دفعتها الى التفتيش عن سلاح تدافع به عن كيانها و تبرر وجودها . فما استنكفت نى تفتيشها عن نبش القبور . و فسى القبور اهتدت الى السلاح الامضى فى يدها والاحب الى قلبها . الا وهو التبجح بامجاد السلف : «العالم مدين لاسلافنا بكيت وكيت» . كان العالم افترض يوماً ولم يف . او كان شأن العالم مع نفسه ان يدينها او يستدين منها .

اى فخر للحبشة فى ان يكون النيل حبشى المولد ؟ ان يكن هنالك من فخر فهو فخر البحر الذى فجر النيل من جبال الحبشة و ارسله رياً و حياة لارض موات .

اى عز لآثينا فى ان تكون مهد سقراط و قد اكسرهته على ابتلاع السم لتتخلص من عزه؟ ان يكن هنالك من عز فهو عز الانسانية التى تمحضت عن سقراط فى اثينا .

اى مجد لليهود فى ان يولد المسيح من فتاة يهودية ، و قد علقوه على خشبة بين لصين ليهربوا من مجده ؟ ان يكن هنالك من مجد فهو مجد القدرة التى اختارت للمسيح اماً يهودية لتجعله هادياً لكل من تافت نفوسهم الى الهدى من ابناء الارض .

و ثمة سلاح ثان اهدت اليه القومية ، عليه يريق من سناء العلم و جلاله . وهو المبدأ القائل بتنازع البقاء و بقاء الانسب . اما الانسب فليس من يعرف حتى اليوم ما هو او من هو . و اما تنازع البقاء ، اى نضال الواحد ضد الكل ، فذهب شاخ و هرم . و ها هسى الطبيعة رغم ما فيها من نزاع ، تقوم حياتها على التعاون اكثر منها على النزاع بكثير . اعتبروا النحل والنمل والجراد و اجناساً لا تحصى من الطير والحيوان . فاكثرها يتعاون لاعلى البقاء و حسب بل على الاستمتاع بلدة الوجود و جذل الحياة . ثم اعتبروا الانسان فهو حتى فى حروبه يلجأ الى التعاون . و ما السلاح الذى يستخدمه الا نتيجة تعاون افكار الناس و عضلاتهم فى كل مكان . و ما الجتود يسوقها افواجاً الى حومة الوغى الا مظهر رائع من مظاهر التعاون .

لقد آن للقومية الهوجاء العمياء اما ان تنتجى جانباً من الطريق ، او ان

تسیر مبصره مؤمنه مع قافله الانسانیة المؤمنة المبصره الی هدفها البعید . الا وهو توحید قوی الانسان و تحریره من قیود الحدود لراحة كل قوم و لمجدالناس اینما كانوا و من ای جنس كانوا^۱ .

برای تفصیل رگ : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .
مناهل الادب العربی ، میخائیل نعیمه (۲) .

توفیق الحکیم

توفیق حکیم به سال ۱۳۱۳ هـ در اسکندریه به دنیا آمد^۲ . پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد و برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت . اما در فرانسه به جای ادامه تحصیل در رشته حقوق به مطالعه و بررسی در داستان نویسی و موسیقی غربی پرداخت و از آن پس به نگارش داستانی آغاز کرد که مبارزه مردم مصر را در راه آزادی مجسم می نمود . این داستان را به نام «عوده الروح» نخست به زبان فرانسه و بعد به زبان عربی در دو مجلد منتشر نمود .

پس از بازگشت به مصر داستانها و نمایشنامه های گوناگونی نوشت که مشهورترین آنها عبارتند از : « اهل الکهف » ، « مسرح المجتمع » ، « اهل الفن » و « القصر المسحور » .

توفیق حکیم در تکوین نمایشنامه نویسی در جهان عرب سهم بسزایی دارد او را پایه گذار نمایشنامه منثور جهان عرب معرفی کرده اند^۳ .

۱- مناهل الادب العربی ، ص ۱۱۹-۱۱۶ .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۸۸ .

۳- » » » ، ص ۲۱۶ .

نمایشنامه‌های او مردم مصر ، مخصوصاً روستا نشینان مصر را مجسم می‌سازند .

نمونه‌ای از نمایشنامه « شهرزاد » :

قمر - انی ... اردت ان اقول انك غير ته ، و انه انقلب انساناً جدیداً منذ عرفك .

شهرزاد - انه لم يعرفني .

قمر - لقد قلت لك قبل اليوم ان الملك بفضلك قد امسى ايضاً لغزاً مغلقاً امامي ، وكانما كشف لبصيرته عن افق آخر لانهاية له ، فهو دائماً يسير مفكراً باحثاً عن شيء ، منقباً عن مجهول ، هازئاً بي كلما اردت اعتراض سبيله اشفاقاً على رأسه المكدود .

شهرزاد - اسمى هذا فضلاً يا قمر ؟ .

قمر - وأى فضل يا مولاتي ، فضل من نقل الطفل من طور اللعب بالاشياء الى طور التفكير في الاشياء .

و يشيد قمر بحبها للملك ، فتعرضه قائلة :

ما ابسط عقلك يا قمر ! اتحسبني فعلت ما فعلت حباً للملك ؟ .

قمر - لمن غيره اذن ؟ .

شهرزاد - لنفسى .

قمر - لنفسك ماذا تعنين ؟ .

شهرزاد - اعني اني ما فعلت غير اني احتلت لاحيسا .

و يعود شهريار من لندن الساحر كاسفاً مقهوراً ، شاعراً بالفناء ككل قوة في نهايتها . و تحاول شهرزاد ان تسترده من قلقه و حيرتسه ، و تقول له : انها جسد جميل و قلب كبير فيقول : سحقاً للجسد الجميل والقلب الكبير ويكون بينهما حوار طويل ، تتخلله هذه القطعة :

شهريار - ما عدت احفل بك ولا بشيء .

شهرزاد - تضحك بوجهك ايها الاعمى ! لو كنت تبصر قلبلا .

شهريار - لقد ابصرت اكثر مما ينبغي .

- شهرزاد - انت غافل يا شهر يار .
 شهر يار - انا اطلب شيئاً واحداً .
 شهرزاد - ما هو ؟ .
 شهر يار - ان اموت .
 شهرزاد - لماذا ؟ ما الذى بك ؟ .
 شهر يار - ليس فى الحياة من جديد ، استنفدت كل شىء .
 شهرزاد - الطبيعة كلها ليس فيها لذة تغريك بالبقاء ! .
 شهر يار - الطبيعة كلها ليست سوى سبحان صامت يضيق على الخناق .
 شهرزاد - اقسم انك جنت ، اجهدت عقلك حتى اضطرب ، اى سرت بحث
 عنه ايها الابله ؟ الاتراك تضع عمرك الباقي وراء حب اطلاق خادع ؟ .
 شهر يار - ما قيمة عمرى الباقي ؟ لقد استمتعت بكل شىء و زهدت فى
 كل شىء .
 شهرزاد - وهل تحسب هذا هو السبيل السى ما تطلب ؟ بل من ادراك ان
 ما تطلب موجود ؟ اترى شيئاً فى ماء هذا الحوض ؟ اليس عيناي ايضاً فى صفاء
 هذا الماء ؟ اتقرأ فيهما سرأ من الاسرار ؟ .
 شهر يار - تبأ للصفاء وكل شىء صاف ! لشد ما يخيفنى هذا الماء الصافى !
 ويل لمن يفرق فى ماء صاف .
 شهرزاد - ويل لك يا شهر يار .
 شهر يار - الصفاء ! الصفاء قناعها .
 شهرزاد - قناع من ؟ .
 شهر يار - قناعها ، هى ، هى ، هى .
 شهرزاد - انى اخشى عليك يا شهر يار .
 شهر يار - قناعها منسوج من هذا الصفاء ، السماء الصافية ، الاعين الصافية ،
 الماء الصافى ، الهواء ، النضاء ، كل ما هو صاف ، ما بعد الصفاء ؟ ان الحجب
 الكثيفة لاشف من الصفاء ! .
 شهرزاد - كل البلاء يا شهر يار انك ملك تعس ، فقد آدميته وفقد قلبه .

شهریار - انی براء من الآدمية ، براء من القلب ، لا اريد ان اشعر ، اريد ان اعرف .

و یمضی شهریار متحدثاً عن حقيقة شهرزاد ، وكيف تحولت في نفسه الى لغز عقلي هائل ، يقول موجهاً الخطاب اليها عنها :

« قد لا تكون امرة ، من تكون ؟ انى اسالك من تكون ؟ هي السجينة في خدرها طول حياتها ، تعلم بكل ما في الارض كانها الارض ا هي التي ما غادرت خميلتها قط تعرف مصر والهند والصين ا هي البكر تعرف الرجال كامرأة هاشت الف عام بين الرجال ا و تدرك طبائع الانسان من سامية و سافلة ، هي الصغيرة لم يكفها علم الارض . فصعدت الى السماء ، تحدث عن تديرها و غيرها كانها ربيبة الملائكة ، و هبطت الى اعماق الارض تحكى عن مردتها و شياطينها و ممالكتهم السفلى العجبية ، كانها بنت الجن ا . من تكون تلك التي لم تبلغ العشرين ، قضتها كاترابها في حجرة مسدلة السجف ، ما سرها ؟ ا عمرها عشرون عاماً ام ليس لها عمر ؟ ا كانت محبوسة في مكان ام وجدت في كل مكان ؟ ان عقلي ليغلي في وعائه يريد ان يعرف ... ا هي امرأة تلك التي تعلم ما في الطبيعة كأنها الطبيعة » .

برای تفصیل رك : الادب العربي المعاصر في مصر ، شوقي ضيف . الجديد في الادب العربي و تاريخه . حنا الفاخوري .

کرم ملحم کرم

کرم ملحم کرم به سال ۱۳۲۱ هـ . در دیر القمر به دنیا آمد . و پس از تحصیل علوم به سال ۱۳۴۷ هـ . به نشر مجله داستانی «الف لیلہ» و لیلہ» آغاز کرد که تاکنون هشتصد شماره از آن انتشار یافته است . در سال ۱۳۵۱ هـ . روزنامه هفتگی «العاصفة» را منتشر کرد که باب نقد سیاسی و ادبی را باز نمود .

۱- الادب العربي المعاصر ، ص ۲۹۸-۲۹۵ .

۲- مناهل الادب العربي ، ص ۳ .

کرم ملحم کرم در جمیع مباحث ادبی و انتقادی مخصوصاً داستان نویسی قدم برداشته و در قصه نویسی از پیشروان است. زبانش روان و فصیح و دارای شکوه و فخامت می باشد.

آثار چاپ شده اش عبارتند از: «صرخة الالم»، «المصدور»، «اشباح القرية»، «صقر قریش»، «الشیخ قریر العین» و «دمعة یزید».

نمونه ای از نثر او:

سلاماً اخا الجهاد

سلاماً اخا الجهاد!

ارنو الیک فی وثبتک فیروعی حثیث سمیک . فانث کتله نار تنأجج ابدأ
و تیر السیل لمن اعمتهم الفحمة . کتله و قودها نهیتک و جناثک . فتغرف من العقل
والقلب هدایة للضالین ، و انذاراً للغافلین ، و بلسماً لنزاة الجراح .

ما عرفتک فی سوی طلیعة الکماة . تقنحم المکاره ، و تعرض صدرک
للمهالک ، لبلوغ هدف تنفانی فی ان تشق الیه الطریق . و ربما التوی الجمیع
عن مبغاهم و اقامت سادراً فی مبغاک . تذال العقبات العند بایمانک و سنانک . ولا
بأس ان تنفرد فی المضممار و قد انشی من جولک عن المشقة لاهنین، متعین، یهولهم
ایقار صدر ، و نظر شزر ، و قطوب جبین .

*

و ما ایمانک ؟ ... حرية وطنک و کفاية امتک . فترد عن بنی قومک الظلم
خواض مخاطر ، جواب غمرات . و تصفی الی کل انة فتأسوها ، و الی کل شکوی
فتجبر العظم المكسور حتی یفشع الوبل ، و یسود الحق . فکل ظلامة ینفتها
اخوانک ظلانتک ، فتنبهاها و تشعر بها كأنک وحدک المفجوع ، ولا ترتد عنها الا
و قد نم بالراحة المنکود ، و هنیء فی و کنته المقصوص الجناح .

و ما سنانک ؟ ... ما سنانک و قد فلقت به الهامات ، و خرقت الاکباد ، و
ارویته من دم الخانین الجناة ؟ ... ان هو الا هذا القلم الحاد المنتفض فی یمینک

لصد الغوائل ، وكبح الزوائف . فيلقى العالم سلاحه و نظل شاكس السلاح . و يميع الناس في نعيمهم و انت حاضر الذهن ، ساهر العين . ابدأ على اهبة ، كأنك وحدك موكل بيني قومك تحميهم من مراوغة الايام . فيخشى الحاكم صوتك و يقيها بما لاتك فتفر عنه لتقدر عليه انتهاج الطريق الحق ، و الاناله من نعمتك على الزيفان ، و من حرصك على العدالة ، ما يزعزعه في منصة ادركه عليها ليطر فعسف وطني و احتسالى . رحمك الله ، هل من هواده لقلبك و انت غير المشفق عليه فوهبته لوطنك يدعه في مغالية العثرات ؟

*

اراك ، على متمادى بساطك . نحلة و نملة . نحلة في اصطفاء الرياسحين تختار منها لنشر فوحك اشهاها و انداها . و نملة في الجهد الدائم و لست تنى . فانت في كل مكان تستنشىء و تستقصى . في دواوين الحكم ، و فى الشوارع ، و فى اعماق الدور ، و فى اقاصى الارض ، كأن الالهية تجسدت فيك فحلت في كل زاوية و ما تهيت مصالوة الافلاك . افلست تفرع اذن العالم بكل رعشة تعرفه ، و تزوده كل نغشة ترف بها اهداب الشمس والقمر والنجوم ، حتى اذا ما هبت في متباعد الاثير تسمه ربح اذعت خبرها فى الناس و عللت حافزها الى الاختلاج و الانطلاق ؟

*

تقن سادة الحروب فى اغراء ذرى المروءات بان شيذوا نصباً للجندى المجهول تتمثل به المعاندة فى الكفاح ، و لكن من هو الجندى المجهول ؟ ... هو انت . انت النافخ فى الارواح حب الوطن و تماسك الحزمه . فمنذ ما تقبض يملك على القلم و انت تلقى فى بنى امك امثولة الاباء و الوفاء . فتدراً بحكمتك و جرأتك الواقعة عن الشمل مخافة التصديع ، و تلهم النخوة للمنافحة عن الحرية المشدودة الوثاق . ولو انصفوا لانشأ و لك النصب و انت الرافع علم الاستشهاد بلاكلال . فالجندى يهب للذود عن بلده مرة ، او مرتين فى العمر على مسده ، اما انت فلا تنفك فى مجاهدة . تستيقظ لتخوض معركة ، و تمام و ذهك يتوالب فى تنظيم معركة غد !

و من الهب جنان الجندى المجهول بعزمه المغامرة و لهبة الفداء ؟ ...

انت. فانت من وراء منضدتك تقود الجيوش الى اللطى وتهب لها صدق الاستبسال.
و اذا شئت صددتها عن فسوة النار . فما لك سوى تزهيدا في ما تسخو عليه
بالانفاس لترتد عن مسيل الدم كافرة ببذل الارواح .

*

اسمك في كل فم . فما عرفت عظيماً ينافسك في الشهرة. قد تبقى ويموت
هؤلاء المتعرشون على النباهة يبتغونها بالتطيل و التزمير . وكم يستعينون بك عليها
و يستعدونك على السدة . وهل لهم عنك غنية اذا شاؤوا الفلاح؟ ... على ان الاجيال
لا تردد اسماءهم كما تردد اسمك و تنغني بسموئك . ولا تتحدث عن فعالهم كما
تلهج بفعالك. فان معظمهم في ضمير الزمان لذرات من غبار تطايرت في مهب
الاعصار الماحي ، اما انت فانك لرفيق الاجيال و الاحقاب . يموت العظماء في
كثرتهم و يلحدون و انت حتى على الآباد .

و ربما انقلب عليك من رفعتهم الى القمة . غاظهم فيك الشح بالبخور و
ما قاوا بعمل يفترض امتداداً فثلمت منهم هالسة المجد . و تقع الواقعة فينقضون
على قلمك يرضونه . و ما انبلك و انت المضطهد ، طريدا الجور . فالحمية تترقرق
في اساريك كأنك من سلالة الابطال . و ما الشهيد المصلوب على خشبة بارفع منك
مجداً و لا امضى فداء . الامرحباً بكلوم العدوان تسمو بك و تسذلهم . انها فيك
شهود عدول على التواء الطغاة . بيد ان الاثر والضغط قصير عمرهما . فهما في
كل من تجانف فقسا خاتمة المطاف . و انت هو الديان . كلمتك مطبوعة في جبين
العصور . فيا لك من سيد قاهر تكره الزمن على الاصغاء ، و على بث ما صدعت
به البطل من بينات !

*

يا نديم الاقبال و المكتوب له ان يمسي يوماً من الاقبال ، اسدى كيف
ينظر اليك الناس ؟ ... انهم لبرون فيك نديم الحاكم و انت المشرف على اعمال
الحكام تكيل لها التثديد ان ضلت ، و تخلع عليها التأييد ان جلت ، فكان رفيقاً
بالناس و اذكر مقامك فيهم و هم يرقبون ساعة فساعة الالمام بما تطلع به عليهم
ليبتشوا برحيقه ، و يتغذوا بلبانه . و احذر ان تبتذل لديهم فسف و قوتك كل قوتك
في استبقاء عرشك في القلوب و الحلوم . هذا العرش المخوف بالمهج ، النامي

بضرم الانفاس . ولن تبقي لك منزلتك الا و قد كتبت و صدقت في ما كتبت ، فتحمل على الباغي حيث بغى ، و على الخائن حيث ايقنت انه خان ، ولا تمتدح الا من حسن فيه البيان ، فجز في الشدة و انصف في الاحتكام .

*

محرر ! ... يا للاسسم الجياش ! ما انت محرر الفاظ بل محرر عقول و اوطان . فان يكن من حق الغازي ان يفاخر بكونه دفع امته الى المجد و رحبة السلطان ، فمن حقل ان تباهي بتحريرها من العسف ، والغب ، والزؤان . و انك لا بعد شأواً و الفاتح مدين لك في قرارة نفسه باحياء روح الاقدام فسي حناياه . فما درج في سوي معبر شققت ، و ما اقتات بسوي غذاء اعددت . ان انت الاخالق ابطال . سلاماً اخا الجهاد!

برای تفصیل رگ : الجدید فی الادب العربی و تاریخہ ، حنا الفاخوری .
مناهل الادب العربی ، کرم ملحم کرم (۱۷) .

شعر در عصر نهضت

شعر عرب تا نیمه اول قرن نوزدهم میلادی به همان صورت ناپسند عصر عثمانی حرکت می کرد . اغراض نامطلوب ، معانی مبتذل و اسلوبها متکلف و اسیر بندهای بدیع بود .

شعرا نمونه عالی که بتوانند آنرا راهبر و پیشوای خود قرار بدهند نداشتند . تنها چیزی که می دانستند علم عروض و به نظم در آوردن سخن برابر قوانین آن علم بود . شعرشان کاملاً بی روح و مرده بود . عاطفه حقیقی و شعور واقعی نداشت و رنگ تقلید کسلا در شعر حکمفرما بود .

هنر شاعر در آن بود که صنایع لفظی و ظاهری را هر چه بیشتر

در نظم بیفزاید . مثلاً قصیده‌ای بسازد که تمام کلمه‌هایش بی نقطه باشد . یا قصیده‌ای بگوید که همچنانکه از اول به آخر خوانده می‌شود بهمان ترتیب از آخر به اول خوانده شود . یا بحساب جمل تاریخی از آن استخراج بشود .

از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم که عربها اندک اندک به حقوق سیاسی و اجتماعی خود پی بردند و حقایقی را در تاریخ خود - غیر از آن اساطیری که مورخان روایت کرده‌اند کشف کردند . و از طرف دیگر دیوانهای شعرای پیشین چاپ و منتشر شد و بسا مطالعهٔ این دیوانها با نمونه‌های عالی آشنا شدند که خلاف تمام نمونه‌هایی بودند که با آنها انس و الفت داشتند . مثلاً دیوانهای شعرای دورهٔ عباسی و ادوار پیش از آن را مطالعه کردند و در اشعار دورهٔ جاهلی دقت نمودند و متوجه شدند که شعر عربی - مخصوصاً منابع قدیم آن - شعری طبیعی بوده که زندگانی مردم آن عصر را دقیقاً بتصویر در آورده است و دیدند که شاعر عصر جاهلی همانند امرؤ القیس و شاعر دورهٔ اسلامی همچون جریر ، همهٔ مسائل زندگانی جامعهٔ عصر خود را مانند آینه‌ای بدقت نشان داده ، معلومشان گردید که شعر در اصل وسیله است نه هدف . این مطالعات از يك طرف ، و ارتباط با کشورهای اروپایی و آشنایی با ادبیات غربی ، که شعرشان از این تعقیدات و بی‌معنایی بدور است ، از طرف دیگر ، ذوق و اندیشهٔ شاعران عرب را تغییر داد و ذهنشان را اصلاح نمود ، چنانکه نیمهٔ دوم قرن نوزدهم را عصر اصلاح نامیده‌اند اصلاح در دین و سیاست و ادبیات^۱ .

نشانه‌های این تغییر و تحول در اشعار محمود صفوت الساعاتی، علی ابوالنصر، عبدالله فکری، علی الیسی، عبدالله ندیم و عائشه التیموریة دیده می‌شود. الا اینکه اینها هم نتوانستند از قیود بدیعیات و مخمسات و تضمینات بکلی رهایی یابند. اما اول کسی که توانست این قیود ظاهری را در شعر کاملاً کنسار بگذارد، محمود سامی البارودی بود که او را بحق باید پیشرو حقیقی این تحول و حرکت نامید.^۱

بارودی زندگی مردم معاصر خود و مبارزاتی را که خودش هم در آنها شرکت کرده بود و نیز دردها و غمها و شادیهای خود را در اشعار خود نمایان ساخته است.

بعد از او، احمد شوقی و حافظ ابراهیم، سبک بارودی را پذیرفتند و دنبال آنرا گرفتند.

آنگاه خلیل مطران در اواخر قرن نوزدهم همین سبک را تعقیب کرد و در اشعار خود پیاده نمود.

این سه شاعر - شوقی، حافظ و مطران - راهی را که بارودی باز کرده بود بخوبی هموار و طی کردند، بدین معنی که شعر بارودی و اشعار عصر عباسی را بدقت خواندند و بنحو اکمل از سرچشمه‌های اصیل شعر عربی بهره‌ها بردند تا آنجا که اسلوبشان محکم شد و راه شعر خوب و مردمی برایشان هموار گشت. از اینجاست که نسل آینده، این سه تن را «محافظین» خوانده‌اند.^۲ بدین معنی که اینها، در اشعار خودشان بر مواد ادبی قدیم عرب تکیه کرده‌اند و فخامت

۱- الادب العربی المعاصر، ص ۴۴.

۲- « » » ، ص ۴۶.

شعر قدیم را در شعر خود حفظ نموده‌اند .

خلیل مطران در عین حال که در شعر خود فخامت زبان فصیح عربی را دارد ، در قصاید غنایی خود روح وجدانی خاصی دارد که از پاره‌ای جهات شبیه شعر رمانتیک غربی می‌باشد . هرچه در طبیعت اطرافش می‌گذرد ، همه را در شعر خود منعکس می‌کند ، شعر او صورت تازه‌ای دارد که در شعر قدیم عرب بی‌سابقه است ، بدین معنی که داستان را به فورم غریبها در شعر بلند می‌گنجانند و مخصوصاً از این جهت ، او از جمله نخستین کسانی است که درام را وارد شعر عرب کرده‌اند^۱.

نظیر خلیل مطران ، شوقی است که ادبیات فرانسه را خوب می‌داند ؛ آثار ویکتور هوگو و دیگران را مطالعه کرده و به ترجمه آنها اقدام نموده ، حتی «دریاچه» لامارتین را به عربی برگردانده است . در اسطوره‌هایش به تقلید از « لافونتین » اشعاری از زبان حیوانات ساخته و نیز در دیوانش « اساطیر القرون » قصیده‌ای بلند به تقلید از ویکتور هوگو سروده است با این مطلع :

هَمَّتِ الْفُلُكُ وَ احْتَوَاهَا الْمَاءُ

وَ حَدَاهَا بَمِنْ قَبْلُ الرِّجَاءُ

همچنانکه هوگو و دیگران از اطلال رم و یونان یاد می‌کنند او هم قسمت بزرگی از اشعارش را به اطلال و آثار مصر قدیم اختصاص می‌دهد . در اواخر عمر هم شعر تمثیلی را برای اول بار در زبان عربی

می‌سازد^۱. اینها می‌رساند کسه شوقی همه‌اش در شعر قدیم عرب درجا زده ، بلکه به تجدید و ابداع معتقد بوده است .

اما حافظ ابراهیم با اینکه همانند بارودی به ادبیات اروپایی توجهی نداشته و از آن تقلید نمی‌کرده و بلکه تکیه او بر ادبیات قدیم بوده ، با این حال از روزگار خود عقب نمانده و اغلب با روح عصر و نیاز جامعه خود پیش رفته است .

نکته قابل ذکر آنست که این شعرا (بارودی ، شوقی و حافظ) فورم شعر عربی را کاملا حفظ کرده‌اند . منتها تأثیر چاپ کتابها و انتشار تعلیم و نشر روزنامه‌ها در شعر آنان ظاهر می‌گردد بدین معنی که شعر که تا این زمان بر طبقه اشراف و خواص منحصر بود به میان عموم مردم وارد می‌شود .

در دوره‌های پیشین يك شعر یا يك دیوان ، در يك یا حداکثر در چند نسخه خطی تهیه می‌شد . مثلاً شاعری همانند ابوتمام در شعرش متوجه معتصم خلیفه بود و تنها خشنودی خلیفه یا رضایت و پسندیدن طبقه‌ای را که افراد پیشرفته و با فرهنگ آن زمان بودند در نظر داشت . کوشش هر شاعر بزرگ در این بود که خلفا یا طبقات خاص که لغت شناسان و فلاسفه و دیگر علما بودند ، شعرشان را بپسندند و بپذیرند بنابراین میدان شعر شاعران قدیم کوچک بود و تنها در دائره اشراف و ثروتمندان و امرا و علما خلاصه می‌شد .

از زمانی که صنعت چاپ معمول شد و روزنامه‌ها انتشار یافت و تعلیمات جدید عمومی گردید ، شعرا توانستند اشعار خود را از

طریق روزنامه یا چاپ دیوانها به اکثریت مردم مملکت برسانند. بنابراین شعر، مثل سابق، خاص اشراف نشد بلکه مردمی شد و از حیث علم و فرهنگ و ذوق و اندیشه همه طبقات مردم مراعات گردید حتی در قصاید صرف مدح نیز شاعر علاوه بر ممدوح، مردم اطراف را نیز در نظر دارد و می‌خواهد بموازات رضایت ممدوح، مردم اطراف نیز خشنود شوند، زیرا در این عصر، شاعر دیگر تنها با صله يك امیر و يك حاکم زندگی نمی‌کند بلکه سفره رضایت ملت در پیش او باز است و او را از پناه بردن به يك سفره اشرافی قدیمی بی‌نیاز می‌کند.

این تحول، دگرگونیهای زیادی در اشعار شعرای معاصر بوجود آورد. از جمله، شاعران سعی کردند که سبک گفتار خود را آسان و ساده و عوام فهم بکنند و همانند ابوتمام و ابوالعلاء، معانی غریب بکار نبرند. زیرا می‌خواهند عموم طبقات مردم مقصود و منظور آنان را درک و هضم کنند.

از سه شاعر فوق الذکر، حافظ ابراهیم روی طبقه خانوادگی و کیفیت زندگی اش، بیش از دیگران به مردم نزدیک است، برای اینکه این شاعر جزو طبقه اشراف نیست و به مردم متوسط تعلق دارد. شوقی نیز از نظر سبک و اسلوب نسبت به دو نفر دیگر، در مقام بلندی قرار دارد با این حال الفاظ عامیانه روزنامه‌ای هم در اشعار او کم نیست.

اما مطران در اشعار خود معانی عمیق که فهم و هضم‌شان نیاز به تعمق و تفکر دارد بکار می‌برد و از این بسابت در نقطه مقابل حافظ قرار می‌گیرد.

شوقی در مرحلهٔ وسط قرار گرفته، نه کاملاً عامیانه شعر می گوید و نه کاملاً در سطح عالی و عمیق و غریب .

در شعر معاصر عرب ، مخصوصاً شعر شاعران نو پرداز از نظر فنی و قالبی ، تطور زیادی بچشم می خورد . در عصر عباسی شاعران محدث ، مکتبهای جدیدی در شکل و فورم و قالب شعر بوجود آوردند . چون مخاطبشان طبقه‌ای خاص بود و این طبقه خاص ، تجدید نظر در اوزان و تهذیب الفاظ و معانی را می خواست ، لذا اوزان جدیدی اختراع شد و از نظر اغراض و موضوعات نیز دگرگونی‌هایی پیش آمد و اوزان شعر برای تناسب با موسیقی و غنا کوتاهتر شد .

در دورهٔ معاصر ، نوپردازان شعر را کاملاً و کلاً مردمی کرده‌اند به این معنی که طبقهٔ خاصی مخاطب شعر نیست . شاعر معاصر می خواهد دیوانش را هر چه بیشتر مردم بخوانند و آرزو می کند که شعرش در روزنامه‌ها چاپ و منتشر شود . هدف او ارضای خاطر جمهور و اکثریت مردم است نه یک فرد خاص .

اغراض شعری شاعر معاصر ، عبارت از چیزهایی است که در زندگی روزمرهٔ مردم مهم است . شاعر معاصر دردها و رنجها و گرفتاریها و نیازهای مردم خود را بیان می دارد . از این جهت است که به جای زندگی شخصی و خصوصی شاعر و آرزوها و امیال شخصی او ، مسائل زندگی و عواطف و هوسها و آرزوها و نیازهای عموم مردم در شعر امروز انعکاس می یابد .

شاعر معاصر برخلاف شاعر دورهٔ عباسی تنها بخودش نمی اندیشد بلکه خواست دیگران و تمایلات عموم مردم برایش مهم است . حتی

خود را فراموش می‌کند و احساسات همهٔ مردم و عواطف همهٔ انسانها را بنام خودش بیان می‌دارد .

البته یادآوری این مسأله بسیار ضروری است که شاعران معاصر از این حیث ، به شعر قدیم عرب برگشته‌اند . زیرا شاعر جاهلی هم بیش از خود به قبیله‌اش می‌اندیشید ، وقتی کسی را مدح می‌کرد به مدح قبیلهٔ آن شخص می‌پرداخت . وقتی می‌خواست مفاخره کند افتخارات قبیله را می‌شمرد . هر گاه شخصی را از قبیلهٔ دشمن هجو می‌کرد ، خود قبیلهٔ طرف را مورد هجو قرار می‌داد . بطور خلاصه شاعر جاهلی ، شاعر قبیله یا عبارت امروز ، شاعر مردم بود و همیشه عواطف و احساسات مردم را زمره می‌کرد و از مفاخر مردم سخن می‌راند .

در دورهٔ نهضت نیز شعر عربی به این سیرت و اسلوب قدیم برگشته است . شاعر معاصر ، خود را به اندازهٔ مردم مهم نمی‌شمارد . البته شاعران عصر جاهلی در پرداختن به احساسات و عواطف مردم یکسان نبودند . چنانکه بعضی از آنها بکلی در قبیلهٔ فسانی شده بودند و بعضی تا حدودی قبیله را در مد نظر داشتند و تا حدودی خود را . مثلاً عمرو بن کلثوم در معلقه‌اش از گروه اول بود . ولی طرفه در معلقه‌اش از گروه دوم .

شاعران معاصر هم از این بابت یکسان نیستند و به دو گروه تقسیم می‌شوند : گسروهی خود را در بین مردم فراموش کرده‌اند و هدفشان فقط بیان کردن احساسات و خواسته‌های مردم است . شوقی را از سر دسته‌های این گروه می‌توان شمرد که هدفش تنها خواست و میل و احساس جامعه اش می‌باشد . تا آنجا که او را شاعری غیر

می‌نامند^۱. در اشعارش سخنی از خود اظهار نمی‌کند بلکه همواره از دیگران سخن می‌راند. خلیل مطران هم از گروه دوم و به‌طرفه شبیه‌تر است، چون هرچند در اشعارش برای مردم زندگی می‌کند اما خود را هم کاملاً فراموش نمی‌کند شخصیتش در دیوانش واضح و آشکار می‌شود و بنابراین بیش از آنچه شاعر اجتماعی باشد شاعر وجدانی است. سرچشمه‌های عواطف قلبش از زبانش جاری می‌شود. با این حال حس نوع دوستی گاهی در اشعار اجتماعی و گاهی در اشعار سیاسی او موج می‌زند. داستان اجتماعی «الجنین الشهيد» او که در آن پسری ثروتمند پست دختر فقیر بیچاره‌ای را فریب می‌دهد و نیز داستان تاریخی «نرون» که ستمکشی رعیت را مجسم می‌سازد، شاهدان این نظر می‌باشند. مطران در این قبیل داستانها آزادی و رفاه و سعادت را برای همه مردم آرزو می‌کند^۲.

شعر قصصی شعر نوع‌پروری است نه شعر ذاتی. از این بابت، مطران در میان شعرای معاصر، باب جدیدی باز کرده و طریق تازه‌ای هموار ساخته است.

خلاصه، شعرای نهضت جدید و کسانی که منوال ایشانرا تعقیب می‌کنند در شعر خود مردم را منظور نظر دارند نه خود را. آرزوها و آمال مردم و شئون اجتماعی عامه از سیاست و دین و اجتماع و هرچه با جامعه رابطه‌ای دارد در دوا این شعرای معاصر انعکاس می‌یابد^۳.

۱- الادب العربی المعاصر، ص ۵۱.

۲- » » » ، ص ۵۱.

۳- » » » ، ص ۵۲.

یکی دیگر از هرکت‌های بزرگ و نو که در اوایل قرن بیستم بوجود آمده و اهمیت بسیار دارد، کوشش قاسم امین است برای بیداری زن عرب. قاسم امین در اشعار خود صحبت از آزادی زن می‌کند و می‌گوید که زن باید حق اجتماعی و خدادادی خود را بگیرد. هرچند در مراحل نخست، جامعه مصری به این دعوت پاسخ مثبت نداد اما با گذشت زمان و مرور ایسام، حافظ ابراهیم و احمد شوقی نیز این دعوت را دنبال کردند چنانکه حافظ ابراهیم در بیت مشهور خود چنین گفت:

الأم مدرسة إذا أعددتها أعددت شعباً طيب الأعراق

تمدن و پیشرفت علمی و اختراعات صنعتی غرب را نیز این شعرا به بهترین وجه در اشعار خود مجسم و نمایان می‌سازند. هواپیماها و کشتی‌ها و زیر دریاها و دیگر وسایل حمل و نقل و ابزار و اختراعات را توصیف می‌نمایند.

بی‌تردید همه این مظاهر و بابها و اغراض، تجدید و نهضت گسترده و پهناور شعر معاصر عربی است.

پس شعرای نهضت اخیر، که در رأس‌شان حافظ ابراهیم و احمد شوقی قرار دارند در تجدید و تحول شعر عربی بزرگترین سهم را دارند. و می‌توان گفت که چون در وزن و اسلوب از شعر دوره عباسی تقلید کرده‌اند و از طرف دیگر، مشاعر و عواطف عرب را در شعر خود دقیقاً بیان داشته‌اند و بعبارت دیگر، حیات قدیم شعر عرب را دوباره زنده کرده‌اند و بدین وسیله، زندگانی جامعه عرب را نمایان

ساخته‌اند ، بیش از دیگران در رسانس شعر عرب قدم برداشته‌اند^۱ . در دوره‌های پیشین دیگر مناطق عربی ، از نظر ادبیات و شعر بر مصر برتری داشتند ، چنانکه در دوره اموی ، حجاز و عراق بر مصر برتری داشتند ، در دوره عباسی عراق تفوق خود را همچنان حفظ کرده بود . در عصر سیف‌الدوله برتری از آن شام بود . در عصر ملوک الطوائف اندلس برتری داشت . در این ادوار ، مصر امتیاز و توفیق خاصی در شعر عربی نداشت . اما در عصر جدید ، با ظهور بارودی و شوقی و حافظ ، مصر شروع به پیشروی و کسب امتیاز کرد تا آنجا که در اوایل این قرن ، در شعر و شاعری مصر گوی سبقت را از دیگر ممالک عربی ربوده است^۲ .

نسل جدید

در نیمه اول قرن بیستم ، نسل جدیدی در عرب پیدا شده‌اند که به ادبیات غرب و به ویژه ادبیات انگلیسی آشنایی کامل دارند . این نسل جدید در فهم و تصور با نسل پیشین اختلاف دارند . زیرا نسل جدید شعر را تعبیری از ذات انسانی به معنی خاص نمی‌داند بلکه به معنی انسانی عام و هرچه از خیر و شر و غم و شادی و رنج و لذت اورا متأثر می‌سازد می‌دانند و نیز شعر تعبیری است از طبیعت و حقایق و اسرار ثابت در آن . بنابراین ، شعر در واقع وطنی و قومی و ثبت و یادداشت

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۵۶ .

۲- » » » ، ص ۵۷ .

حوادث قومی و ارقام سالها نیست. شعر بیش از هر چیز تصویر و عواطف انسانی است که بر زبان شاعر جاری می‌شود و پیوند او را با جهان و پدیده‌های آن مصور می‌سازد.

پیشروان این نسل عبدالرحمن شکری، مازنی و عقاد هستند، این سه نفر مکتب نوی تأسیس کردند که روح تازه‌ای در شعر غنایی عرب دمید.^۱

عبدالرحمن شکری، به سال ۱۹۰۹ نخستین محصول این مکتب را با نشر دیوان «ضوء الفجر» بیرون داد.

شکری در این اشعار با معانی انسانی عام بسرخورد می‌کند؛ احساسی صادق از دلش سرچشمه می‌گیرد و به مشاعرش جاری می‌شود و طبیعت اطرافش بر او الهام می‌بخشد. شعر او در این دیوان، شعری کاملاً ذاتی است نه مثل دیگر شعرای نهضت، شعر مردمی و شعر برای دیگران، بلکه حدیث نفس است که از وسوسه‌ها و دردها و رؤیاهای انسان سخن می‌گوید.

شکری در این اشعار، غالباً از شعرای رمانتیک قرن نوزده انگلستان متأثر شده است حتی در اوزان و قوافی هم مانند شعرای رمانتیک غربی تازگی پیش آورده و فورم شعر آزاد غربی را وارد شعر عربی کرده است.^۲

طریق شکری را در مکتب جدید، مازنی و عقاد، که هر دو هم ناقد و هم شاعر بودند، پیمودند. این دو نفر، شروع کردند به نزدیک

۱- الادب العربی المعاصر، ص ۶۰.

۲- » » » ، ص ۶۱.

کردن مکتب جدید با مکتب بارودی و شاگردانش : مازنی و عقاد در مقاله‌ها و مقدمه‌های دیوانه‌های شعر ، مکتب جدید را بطور گسترده معرفی کردند و شعر شوقی و حافظ را مورد انتقاد قرار دادند .

عقاد همواره پرچمدار مکتب جدید شد و تا سالهای اخیر در اشعار خود طرفدار این مکتب بود . چنانکه در دیوانه‌هایش «هدیه‌الکروان» و «عابر سبیل» بخوبی مشاهده می‌شود .

این شاعران البته از شعر قدیم عرب بکلی دور نیستند حتی در بسیاری از اشعار ، از قریحهٔ قدما الهام گرفته‌اند .

بطور خلاصه، اساس مکتب جدید عبارت است از وحدت شعر، و اینکه شعر باید صورت نفس باشد و احساس صحیح و شعور صادق آدمی را بیان دارد^۱.

برای تفصیل رگ : دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .
الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . الجدید فی الادب العربی و تاریخه،
حنا الفاخوری .

جمعیت آپولون

در نیمهٔ اول قرن بیستم ، با گسترش تعلیم و تربیت و نشر فرهنگ ، طبعاً تعداد شاعران هم رو به افزایش گذاشت . در دههٔ چهارم این قرن ، « جمعیت آپولون » در قاهره تشکیل یافت . مؤسس این جمعیت احمد زکی ابو شادی بود که به سال ۱۹۳۲ جمعیت آپولون

را تأسیس کرد و ریاست آنرا به عهده احمد شوقی واگذار نمود شوقی در همان سال درگذشت. از این ببعده، ریاست آنرا خلیل مطران پذیرفت و مجله‌ای به‌همین نام منتشر کرد^۱. در نخستین شماره آن، فکر و غایت و وجه تسمیه جمعیت آپولون را معلوم ساخت. فکر این جمعیت، علو مقام شعر و هدفش توجه به شعرا و زندگی مادی آنان بود. نامش را هم از يك اسطوره یونانی که معتقد بودند «آپولون» رب النوع شعر و موسیقی است، انتخاب کرده بودند.

شاعران زیادی به این جمعیت پیوستند از قبیل ابراهیم ناجی، علی محمود طه، حسن الصیرفی، مصطفی السحرتی، محمود ابوالوفاء، عبداللطیف النشار، الهمشری، محمود حسن اسماعیل، مختار الوکیل، صالح جودت، عبدالحمید الدیب و محمد عبدالغنی حسن^۲.

از این ببعده، مجلات زیادی که در رأس آنها مجله آپولون قرار داشت انتشار یافت و توجه خاص به شعر و ادب شد. نویسندگان بحثهای مفصلی در ارزش و مقام ادبیات نوشتند و آثار شعرای بزرگ غربی را ترجمه کردند و مکتبهای ادبی غربی را بجهان عرب معرفی نمودند و نمونه‌های شعر غربی را نشان دادند. بنابراین، ادبیات غربی به عربها معرفی شد و دیگر حجابی بین ادب شرق و غرب باقی نماند. این جمعیت در حقیقت مکتبی متمیز در شعر معاصر عرب بوجود آوردند که دارای خصایص و آرای خاص خود بود که از آن جمله

۱- الادب العربی المعاصر، ص ۷۰.

۲- » » » ، ص ۷۱.

مختصات زیر را می‌توان نام برد :

۱- تجربه شعری ، شاعر این مکتب شعر را بمناسبت خاصی نمی‌سازد بلکه شعر از اعماق قلبش می‌جوشد . البته در اینجا منظور از تجربه فکر یا احساسی است که به انسان عارض می‌شود .

۲- وحدت موضوع ، این مکتب متعهد بود که شعر باید وحدت موضوع داشته باشد بدین معنی که همچنانکه در بدن موجود زنده تمام اعضا مکمل همدیگر هستند همه عناصر شعر نیز باید مکمل یکدیگر باشند .

۳- تعبیر با صورت ، شعر از تعبیر با الفاظ و جمله‌ها به تعبیر با صور شعری انتقال می‌یابد .

شاعران این جمعیت در عشق به طبیعت راه افراط پیموده‌اند ، طبیعت برای آنان مادری مهربان است و پناهگاهی است که آرامش را در آغوش آن پیدا می‌کنند .

از نظر فورم شعری هم ، جمعیت آپولون ، در بنای شعر تجدید بزرگی پیش آوردند و شعر آزاد و شعر مرسل را معرفی نمودند و در اوزان و قوافی شعری دگر گونیها بعمل آوردند .

خلاصه شعر را در شکل و مضمون و اندیشه و صورت موسیقی از قیود زیاد آزاد ساختند^۱ .

در خاتمه این بحث چند بیت از قصیده شوقی را که بمناسبت تأسیس این جمعیت و نشر مجله آن سروده ، می‌آوریم :

ابولو !! مرحباً بك يا ابولو

فانك من عكاظ الشعر ظل

عكاظ و انت للبلغاء سوق
 على جنبانها رحلوا و حلوا
 عسى تأتينا بمعلقات
 تروح على القديم بها ندل
 لعل خفيت مواها و ضاعت
 تذاع على يدك و تستغل^۱

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . ادب المهجر ، عیسی الناعوری . شعراء الرابطة القلمیة ، نادرة جمیل سراج . دراسات فی الادب المقارن ، محمہ عبدالمنعم خفاجی .

شعر وجدانی اجتماعی

پس از سال ۱۹۵۲ میلادی مبارزات استعماری عربها دگر گونی گسترده‌ای در شعر عربی بوجود آورد. بدین معنی که شعر دراستخدام مبارزه علیه استعمار درآمد. این نوع شعر مبارز در راه جامعه « شعر وجدانی اجتماعی » نامیده شده است.^۲

شاعر در این زمان برای خود زندگی نمی‌کند و به خاطر خود شعر نمی‌گوید ، بلکه زندگی او برای مردم است و بالتیجه شعرش هم بخاطر مردم می‌باشد ، حتی در اشعار احساسی و عاطفی شخصی نیز اثر مردم دیده می‌شود .

چنین شعری غیر از نمونه‌های شعر شعرای نهضت جدید و

۱- دراسات فی الادب المقارن ، القسم الثانی ، ص ۲ .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۷۵ .

جمعیت آپولون است. این نوع شعر مخصوصاً بسبب طبع شاعران جوان می‌باشد.

در شکل و فورم شعر معاصر نیز دو گونه تجدید بعمل آمده: یکی اینکه شعر از هر نظر بر میراث گذشته تکیه دارد تنها در اوزان و قوافی آن تنوعی پیش آمده، دوم اینکه، شعر عربی بر شعر غربی و شعر آزاد و شعر سپید نزدیک شده است.

نخستین کسانی که به شعر سپید و آزاد روی آوردند شاعران مهاجر بودند یعنی شاعرانی که به آمریکا مهاجرت کرده بودند. احمد زکی ابوشادی نیز در پاره‌ای از اشعارش از آنها متأثر شده است^۱.

برای تفصیل رگ: الادب العربی المعاصر فی مصر، شوقی ضیف. دراسات فی الادب المقارن، محمد عبدالمنعم خفاجی. دراسات فی الشعر العربی المعاصر، شوقی ضیف.

نمایشنامه

نمایشنامه منظوم تا ظهور شوقی بمعنی واقعی در شعر عرب سابقه نداشت. شوقی در اواخر عمر فورم نهایی شعر تمثیلی را با «علی بک الکبیر» در شعر عربی بوجود آورد. شوقی پس از بازگشت از تبعید اسپانیا کلاً به شعر تمثیلی روی آورد و هفت منظومه تمثیلی ساخت که شش منظومه تراژدی و یکی کمدی است. در منظومه‌های تراژدی کوشیده است که مردم مصر را بطور خاص و عرب را بطور

عام راضی کند. سه منظومه « مصرع کلثو پاترا »، « کامبیز » و « علی بک الکبیر » تصویر کننده عواطف وطنی است و سه منظومه « مجنون لیلی »، « عنتره » و « امیره الاندلس » نمایانگر عواطف عربی اسلامی است. منظومه کمدی « الست هدی » زندگانی عرب را در قرن گذشته به تصویر درمی آورد.

نمایشنامه‌های شوقی معلوم می‌دارد که او فن نمایشنامه نویسی غربی را بخوبی مطالعه کرده است. می‌گویند شوقی در ضمن مسافرت‌هایش نمایشهای مشهور پاریس را می‌دیده، تا آنجا که روال و اندیشه نمایشنامه نویسی در ذهن او جایگزین می‌شده و در نتیجه نمایشنامه‌های خود را به رشته تحریر درمی آورده است.

نمایشنامه‌های شوقی نمایشنامه کلاسیک است بدین معنی که او نمایشنامه‌های خود را به سبک کلاسیک فرانسه در قرن ۱۷ و ۱۸ ساخته و توجهی به نمایشنامه بورژوازی که پس از آن بوجود آمده، نداشته و حتی سبک نمایشنامه‌های زمان خود در فرانسه را در نظر نداشته که مشکلات اجتماعی و انسانی مردم را مصور می‌ساختند.

پس از شوقی شاعر معاصر عزیز اباضه در تنظیم نمایشنامه دنبال کار شوقی را گرفته، نمایشنامه میهنی بنام « شجرة الدر » و نمایشنامه عربی « قیس و لبنی »، « العباسه »، « الناصر » و « غروب الاندلس » را ساخته. آنگاه نمایشنامه تاریخی « شهریار »، « اوراق الخریف » و در تاریخ اسلامی نیز « قافله النور » را تنظیم کرده است.

با این حال شوقی پیشوای هنر نمایشنامه در شعر جدید عربی می‌باشد.

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .
درآسات فی الادب المقارن ، محمد عبدالمنعم خفاجی . دراسات فی الشعر العربی
المعاصر ، شوقی ضیف .

ادبیات مهجر

از اواخر قرن نوزدهم میلادی ، گروهی از عربها مخصوصاً از سوریه و لبنان به امریکای شمالی و امریکای جنوبی مهاجرت کردند ، در میان این گروه عده‌ای از روشن فکران و اندیشمندان و صاحبان قلم و شعر نیز بودند .

این صاحبان قلم و شعر و یابطور کلی ادبای مهجر به دو دسته تقسیم می‌شوند : مهاجران شمالی یعنی ایالات متحدهٔ امریکا و مهاجران جنوبی و مخصوصاً برزیل .

هریک از این دو گروه خصائص و ممیزاتی برای خود دارند که پاره‌ای اصیل و پاره‌ای مکتسب می‌باشد . در پاره‌ای ممیزات هم اتفاق دارند . این مختصات و ممیزات از اوایل قرن بیستم و مخصوصاً از جنگ اول جهانی آشکار می‌گردد تا آنجا که این دو گروه مهاجرمدرسهٔ مهجر ادبی بوجود می‌آورند که هر یک از آنها تأثیری در تکوین این مکتب نهاده است .

مهاجران شمالی - با وجود کمی تعداد - بیشتر از مهاجران جنوبی اثر دارند . محصول ادبی این مکتب اغلب شعر است هر چند در روزنامه‌های ادبی آثار نثری هم منتشر کرده‌اند .

از مهاجران شمالی جبران خلیل جبران ، میخائیل نعیمه و ایلینا ابو ماضی و نسیم عربیضه و رشید ایوب و عبدالسیح حداد و ندره

حداد و امین الریحانی و امین مشرق و مسعود سماحة و نعمة الحاج را باید نام برد .

از مهاجران جنوبی ، الشاعر القروی ، الیاس حبیب فرحات ، عقل الجر ، فوزی معلوف ، شکرالله الجر قابل ذکر هستند .

مکتب ادبی ادبیات مهجر بالاجمال ، اولاً مکتب رمانتیسیم است که مهاجران در افکار و سبک شان از این مکتب متأثر شده اند ، ثانیاً مکتب رئالیسم می باشد .

هدف همه مهجریون ، خلق ادبیات آزاد و قوی با اندیشه های بزرگ بود و روی همین اصل ، ادبیات مهجر در نفوس و اقلام تأثیر فراوان گذاشته است^۱.

الرابطة القلمیة

در سال ۱۹۲۰ ده نفر از ادبای مهجر شمالی (از لبنانها و سوریها) برای نجات ادبیات عرب از جمود و خمود جمعیت « الرابطة القلمیة » را تشکیل دادند. رئیس جمعیت جبران خلیل جبران و معاونش میخائیل نعیمه و خزانه دار ولیم کانسفلیس بود و دیگر اعضایش عبارت بودند از ایلیا ابو ماضی ، نسیم عریضه ، عبدالمسیح حداد ، رشید ایوب ، ندره حداد ، ودیع باحوط ، الیاس عطاء الله .

آثار فکری و محصولات قلمی جمعیت « الرابطة القلمیة » در روزنامه « السائح » بمدریت عبدالمسیح حداد منتشر می شد و در پایان

هر سال شماره مخصوصی از این روزنامه انتشار می‌یافت که در جهان عرب اسم و رسمی داشت و بدین ترتیب نام «الرابطه» در دنیای عرب پخش گردید .

در سال ۱۹۲۱ نیز «مجموعه الرابطة القلمية» از طرف این جمعیت منتشر شد که حاوی مقالات و اشعار زیادی از اعضای جمعیت بود^۱.

العصبة الاندلسية

در سال ۱۹۳۳ گروهی از ادبای مهاجریون جنوبی جمعیتی به نام «العصبة الاندلسية» تشکیل دادند، ریاست این جمعیت بامیشال معلوف و معاونت آن با نظیر زیتون و اعضای نخستین آن عبارت بودند از : داود شکور ، یوسف البعینی، جورج حسون معلوف ، نصر سمعان ، حسنی غراب ، یوسف غانم ، حبيب مسعود ، اسکندر کریاج ، انطون سلیم سعد ، شکرالله العجر .

هدف این جمعیت نجات ادبیات از ابتدال و تهذیب ذوق فنی و شعور اجتماعی و بالا بردن مقام و ارزش ادبیات بود .

این جمعیت نشریه‌ای تحت عنوان «العصبة» منتشر کردند که حاوی رسالت آثار اعضای جمعیت بود .

بعد از انتشار «العصبة» تعدادی از بزرگترین ادبای مهاجر به این جمعیت پیوستند که عبارت بودند از : شفیق المعلوف ، الشاعر

القروی ، توفیق قربان ، الیاس فرحات ، عقل الجبر ، نجیب یعقوب و جبران سعاده .

با گذشت زمان « العصبه الاندلسیه » مرکز ادبای مهاجر و مجله « العصبه » محل نشر آثارشان گردید و در نتیجه اعضای این جمعیت نیز اثر بارزی در تاریخ ادبیات جدید عرب بجای گذاشتند^۱.

برای تفصیل رگ : ادب المهجر ، عیسی الساعوری . دراسات فی الادب المقارن، محمد عبدالمنعم خفاجی . شعراء الرابطة القلمیة، نادره جمیل سراج . دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

شاعران مشهور این دوره

محمود سامی البارودی

محمود سامی پاشا به سال ۱۲۵۵ هـ . در مصر به دنیا آمد^۲. علوم مختلف ادبی را فرا گرفت و به کارهای لشکری پرداخت . بارودی کتابهای شعر و ادب را شخصاً مطالعه می کرد بی آنکه پیش معلمی درس بخواند و از همان دوره جوانی بتقلید از پیشینیان به نظم شعر آغاز کرد و شعرش آن چنان پخته و قوی بود که اشعار او همسنگ اشعار شعرای قرن سوم و چهارم بود ؛ خالی از تکلف بدیع و دارای معانی سنگین و الفاظی دلکش و اسلوبی متین بود . اما اشعار او آخر عمرش بعلت خمود قریحه و زوال حافظه چندان دلچسب و قوی نبود .

بارودی هر چند از نظر معنی مبتکر نبود و در اسلوب ابداعی

۱- ادب المهجر ، ص ۳۰-۲۶ .

۲- الاعلام ص ۹۱ .

نداشت اما این هنر را در حد اعلا داشت که معانی عمیق را بسا الفاظی زیبا و دلچسب بیسان دارد و فخر و حماسه و وصف را در عصر تاریک شعر و ادب دوباره زنده کند و اولین کسی است که تجدید را در شعر عربی بوجود آورد؛ تجدیدی که در نزد او روی دو پایه قرار داشت: تجدید اسلوب قدیم در شعر از لحاظ جزالت و متانت، و اینکه شاعر باید خودش و خلقش و محیط و عصرش را بطور دقیق و صادق مجسم سازد^۱.

بارودی علاوه بر دیوان اشعار خود کتاب «مختارات البارودی» را تألیف کرده که در این کتاب گزیده‌هایی از اشعار سی شاعر عصر عباسی را در اغراض مختلف آورده است.

نمونه‌ای از شعر او :

اهل العقول به فی طاعة الخمل	لکننا غرض للشر فی زمن
ادهی علی النفس من بؤس علی تکمل	قامت به من رجال السوء طائفة
قواعد الملك حتی ظل فی خلل	ذلت بهم مصر بعد العز واضطربت
بعد الاباء و كانت زهرة الدول	و اصبحت دولة الفسطاط خاضعة
شکالة الریث فالسدنیامع العجل	فبادروا الامر قبل القوت وانتزعوا
یکون ردهاً لكم فی الحادث الجلل	و قلدوا امرکم شهماً أخا ثقة
عجز الخطاب وطاشت اسهم الجدل ^۲	يجلوا البدیة باللفظ الوجیز اذا

مرگ بارودی به سال ۱۳۲۲ هـ . اتفاق افتاده است^۳.

برای تفصیل رگ : شعراء مصر و بیثانهم فی الجیل الماضي ، المقاد . شعراء الوطنية ، الراقی . تراجم شرقیة و غربیة ، محمد حسین هیکل . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۹۱ .

۲- » » » ، ص ۹۰ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۲۳۴ .

اسماعیل صبری

اسماعیل صبری به سال ۱۲۷۴ هـ . در قاهره به دنیا آمد . مدارس مختلف ابتدایی و متوسطه را طی کرد، آنگاه برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در آنجا به اخذ درجه لیسانس در حقوق نایل آمد . این مسافرت او را با تمدن و ادبیات فرانسه آشنا کرد . در بازگشت بمصر به کارهای حکومتی پرداخت و بالاخره به سال ۱۳۲۵ هـ . از خدمات دولتی بازنشسته شد .

پس از بازنشستگی منزل او مأوای شعرا و ادبا بود . شعرا اشعار خود را پیش او می خواندند او هم آنها را نقد می کرد و همانند یک معلم اصلاحشان می نمود .

صبری از اوایل جوانی عواطف قلب و خواطر فکرش را به وسیله اشعارش بیان می داشت ، شعرش از لحاظ الفاظ بسیار روان و از نظر آهنگ در حد اعلاست .

صبری قصاید طولانی کم دارد و برعکس مشاعر خود را در عشق و سیاست و دین در نهایت صدق و اخلاص در مقطوعات کوتاه بیان کرده است .

نمونه‌ای از اشعار او :

یا لواء الحسن احزاب الهوی	أیفظوا الفتنة فسی ظل اللواء
فرقتهم فسی الهوی ثاراتهم	فاجمعی الامر وصونی الابریاء

ان هذا الحسن كالماء الذي فيه للافس ري و شفاء
لا تذودي بعضا عن ورده دون بعض و اعدلى بين الظماء
مرگك او به سال ۱۳۴۱ هـ . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رُك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . تاریخ
الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

احمد شوقی

احمد شوقی به سال ۱۲۸۵ هـ . در قاهره به دنیا آمد^۲ . پس از
اتمام مدارس ابتدائی و متوسطه برای تکمیل معلومات به فرانسه رفت
پس از بازگشت به مصر در مشاغل حقوقی مشغول شد و در زمان خدیو
عباس دوم به ریاست مدرسهٔ زبان خارجه منصوب گردید . در جنگ
جهانی اول دولت انگلیس خدیو را خلع نمود و شوقی هم از کشور
خارج شد و به اسپانیا رفت . بعد از جنگ دوباره به مصر برگشت .
شوقی از دوران طفولیت شعر خود را در راه خلق به کار می‌برد
و از حقوق مردم دفاع می‌نمود تا جائی که جان و مال و جاه و مقام خود
را در این راه بذل کرد و بالاخره به سال ۱۳۵۱ هـ . درگذشت^۳ .
نقادان عرب اتفاق دارند که در مدت ده قرن گذشته بعد از متنبی
شاعری نظیر شوقی ظهور نکرده، زیرا او در سایهٔ نبوغ فطری خود به
روح پژمرده و منحط شعر عرب تجدید حیات بخشید .

۱- الاعلام .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۱۰ .

۳- الاعلام .

او هم مانند متنبی با طبقات مردم محشور بود و از طبایع آنان آگاهی داشت. اوضاع اجتماعی را بخوبی توصیف می کرد و امثال سائر و سخنان حکمت آمیز را در شعر می گنجانید.

آثار منظومش عبارتند از: «الشوقیات» در چهار جلد. «دول العرب» و «مصرع کلموباطرة».

شوقی نثر را هم روان می نوشت. سجع غیر متکلفانه به کار می برد. کتاب چاپ شده اش «اسواق الذهب» که در حقیقت شعر منشور است بهترین شاهد قدرت او در نثر می باشد. داستانهایی نیز به نثر روان فصیح دارد که عبارتند از: «امیرة الاندلس»، «البخيلة»، «ورقة الاس» و «مذاکرات بنشائور»^۱.

نمونه ای از اشعار او:

فازعتنی الیه فی الخلد نفسی	وطنی لو شغلت بالخلد عنه
شخصه ساعة ولم یخل حسی	شهد الله لم یغب عن جفونی

و نیز:

الثعلب المخدوع

یدعون محتالاً بیا ثعلب ا
فی الفخر لا تؤتی ولا تطلب
اصحبت فیهم مثلاً یضرب
اریهم فوق الذی استغربوا
یحضرها الذیک او الارنب
وقام فیما بینهم یخطب

قد سمع الثعلب اهل القرى
فقال: حقاً هذه غداية
من فی النهی مثلی حتی الوری
ما ضر لو وافیتهم زائراً
لعلهم یحیون لسی زینة
وقصد القوم وحباًهم

فأخذ الزائر من أذنه واعطى الكلب به يلعب !
فلا تثق يوماً بذي حيلة اذ ربما يتخدع الثعلب !

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الوسيط ،
الشيخ احمد الاسكندری . مناهل الادب العربی ، شوقی (۳۷ و ۳۸) . الاعلام ،
خيرالدين الزركلى .

محمد حافظ ابراهیم

محمد حافظ ابراهیم به سال ۱۲۸۶ هـ . در دیروط از نواحی
اسیوط به دنیا آمد^۱. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را تمام کرد و وارد
مدرسه نظام شد و به درجه افسری نایل گردید بعد مأموریتی به سودان
یافت و سال ۱۳۱۵ هـ . با جمعی از افسران از حکومت سرپیچی نمود
و در نتیجه محاکمه شد و از کار برکنار گردید. روزگاری به بیکاری و
بلا تکلیفی بسر برد تا به فیض محضر شیخ محمد عبده نایل آمد . در
سال ۱۳۲۷ هـ . حشمت پاشا وزیر معارف او را مدیر کتابخانه مصر کرد
در آن منصب باقی بود تا بازنشسته شد و به سال ۱۳۵۲ هـ . درگذشت^۲.
محمد حافظ ابراهیم چون زندگی کودکی را در فقر بسر برده
بود رغبت چندانی به کسب دانش و حال پیکار بسا مشکلات نداشت
همانند مسلم بن ولید و ابو نواس که چشم طمع به دربار دوخته و از
راه صله و جایزه و سایل لهو و لعب خود را تهیه می کردند زندگی
می کرد . برای جلب عنایت خدیو مصر و خلافت عثمانی اشعار مطبوعی

۱- الوسيط ، ص ۴۰۲ .

۲- زیات ، ص ۵۰۴ .

در مدح عباس و تمجید عبدالحمید سرود حتی قصایدی در رئای ملکه ویکتوریا و تاجگذاری ادوارد هشتم و تودیع لرد کرومر ساخت . اما در اواخر عمر احساس وطن دوستی او را به زیر پرچم مصطفی کامل در آورد از این بعد در اشعار خود زبان حال ملت گردید و با سرودن اشعار انقلابی و تشویق مردم به مبارزه پرداخت .

او در سایه حافظه فوق العاده قوی ، بسیاری از اشعار شعرا و نوشته های پیشینیان را حفظ داشت تا آنجا که در روایت اشعار برگزیده و سخنان نغز همتا و نظیر نداشت .

از نظر مقام شعری شوقی یکی از پنج شاعر مشهور (بارودی ، صبری ، شوقی ، حافظ و مطران) می باشد که نهضت شعر توسط ایشان برپا شد و شاید امتیازش در میان آنان بصدق تعبیر از درد دل و تفسیر آرزوهای ملت و تصویر عیوب عصر می باشد^۱.

از اشعار اوست :

من لی بتربیه النساء فـانها	فی الشرق علة ذلك الاخفاق
الام مدرسة اذا اعددتها	اعددت شعباً طيب الاعراق
انا لا اقول دعوا النساء سوا فرا	بين الرجال يجلن في الاسواق
يدرجن حيث اردن، لامن وازع	يحذرن رقبتہ ، ولامن واق
كلا ولا ادعوكم ان تسرفوا	في الحجب والتضييق والارهاق
فتوسطوا في الحاليتين وانصفوا	فالشر في التقييد والاطلاق
ربوا البنات على الفضيلة انها	في الموقفين لهن خير واثاق

برای تفصیل رك : تاريخ الادب العربي، احمد حسن الزيات . الوسيط ، الشيخ احمد الاسكندري . الادب العربي المعاصر في مصر ، شوقی ضيف .

ابوالقاسم الشابی

ابوالقاسم الشابی به سال ۱۳۲۴ هـ . در تونس به دنیا آمد.
مدرسه حقوق را تمام کرد اما مع الاصف در سنین جوانی به مرض سینه
درد از دنیا رفت .

الشابی شاعری بی باک بوده ، طغیان و قدرت در شعرش تجلی
یافته، با فلسفه یأس و بدبختی رو در رو ایستاده و خلق خود را به آزادی
و پیشرفت دعوت نموده است . شعرش رقیق و دلکش می باشد و اثرش
« دیوان شعر » است که چاپ شده .

نمونه‌ای از شعر او :

یا ابن امی

وحرأ كنور الضحی فی سماه	خلفت طليقاً كسطيف النسيم
وتشديو بما شاء وحی الاله	تفرد كالطير اين اندفعت
وتنعم بالنور أنى ... تراه	وتمرح بين ورود ... الصباح
وتقطف ورد الربى فى رباه	وتمشى كما شئت بين المروج
والقتك فى الكون هذى الحياه	كذا صاغك الله يا ابن الوجود
وتحنى لمن كبلوك الجباه ؟	فما لك ترضى بذل ... القيود
القوى اذا ما تغنى صداه	وتسكت فى النفس صوت الحياه
عن الفجر، والفجر هذب ضياه	وتطبق اجفانك للناعسات ...
فأين النشيد وأين الاباه ؟	وتنقع بالعين بين الكهوف

مرگ او به سال ۱۳۵۳ هـ . اتفاق افتاده است .^۲

۱- الاعلام .

۲- الجديد ، ج ۲ ، ص ۶۹ و ۷۰ .

۳- الاعلام .

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .
الاعلام ، خیرالدین الزرکلی . الادب التونسی فی القرن الرابع عشر . دراسات فی الشعر
العربی المعاصر . شوقی ضیف .

جمیل صدقی الزهاوی

جمیل صدقی الزهاوی به سال ۱۲۷۹ هـ . در بغداد به دنیا آمد .
پدرش محمد فیضی مفتی دار السلام و برادرش یکی از فقها بود . با اینکه
نیت پدر و برادرش در آن بود که او هم فقیه و قاضی بار آید ولی
علاقه و ذوق، وی را صاحب فلسفه و شعر نمود . بموازات کارهای مهم
دولتی و تدریس و تعلیم، هرگز از مطالعه شعر و ادب دست برنداشت
و همواره به نگارش و ترجمه پرداخت .

جمیل صدقی الزهاوی زبانهای ترکی و فارسی و کردی را
می دانست و بالنتیجه با فرهنگ این زبانها آشنا بود و مقاله های علمی
و فلسفی برای مجله ها و روزنامه ها ترجمه می کرد . اما شهرت اصلی او
در شعر است . او شاعری متفکر و دارای بصیرت و ذوق و قریحه بوده،
همانند احمد شوقی به پیروی از عصر و تجدد اشتیاق داشته و از پیشروان
نهیضت ادب عربی معاصر است .

آثارش اکثر در شعر « الکلم المنظوم » ، « دیوان الزهاوی » ،
« رباعیات الزهاوی » ، « اللباب » و « الاوشال » است .

نمونه ای از شعر او :

الجهل والعلم

یرید اناس فرقة الشعب جهدهم
ونحن الالی ما فرق الدین بیننا
فمشتنا و عاشت من عصور كثيرة
ولا یمدم الانسان طول حیاته
ولکننا عشنا جمیعین أعصرأ
و اناسنجیا والمعائم عندنا
سنجیا نعم فی و حدة عربية
وتغرس فی قلب الشیبة ج-رأة
فلاعطست بالیمن تلك المعاطس
وان كثرت بعض الاوان الدساتس
جوامعنا فی جنبهن الكنائس
صدیقاً یواسی او عدواً یعاكس
كلانا اخو صدق كلانا مؤانس
لها حرمة محمودة والقلائس
لها العلم نظام لها العدل ساتس
على الصدق حبا ان تطیب الغرائس
مرگگ او به سال ۱۳۵۴ اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات ، الجدید
فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری ، الاعلام ، خیرالدین الزرکلی . ملوك
العرب ، الریحانی . دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

رشید ایوب

رشید ایوب به سال ۱۲۸۸ هـ . در لبنان به دنیا آمد^۲. مدتی به
فرانسه مسافرت کرد و بعد به نیویورک رفت و جزو شعرای مهجر شمالی
به عضویت جمعیت « الرابطة القلمية » درآمد .
رشید ایوب از شعرای بزرگ مهجر شمالی است. عصاره شعر
او عشق و درد و شراب می باشد . مخصوصاً حزن و حیرت در اغلب
اشعار او متجلی است تا آنجا که او را « الدریش الشاکی » گفته اند^۳.

۱- الاعلام .

۲- »

۳- شعراء الرابطة القلمية ، ص ۳۴۰ .

اشعار او در دیوانهای : « الایوبیات » ، « اغانی الدریش » و « هی الدنيا » انتشار یافته است .

نمونه‌ای از شعر او :

وقفتنا عند مرآة	حیاری ما عسرفناه
عجیب فی معانیه	غریب فی مزایاه
له سربال جواب	غبار الدهر غشاه
ووجه لوحته الشمس	غارت فیہ عیناه
تراه ان سری برق	تمناه مطایاه
واناصنی لصوت الثای	اشجاه و ابکاه
اذا اعطيته شیئاً	ابت جدواک کفاه ^۱

مرگ او به سال ۱۳۶۰ ه . اتفاق افتاد^۲.

برای تفصیل رك : ادب المهجر ، عیسی الناعوری . شعراء الرابطة القلمية ، نادرة جمیل سراج . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

ابراهیم طوقان

ابراهیم طوقان به سال ۱۳۲۳ ه . در فلسطین به دنیا آمد^۳. تحصیلات ابتدایی را در آنجا فرا گرفت و بعد به دانشگاه امریکایی بیروت رفت و پس از اخذ اطلاعات ادبی عمیق در عربی و انگلیسی به نظم شعر پرداخت .

ابراهیم طوقان شاعر فلسطین است . شعرش پر از احساس و زندگی می‌باشد . بدبختی‌های وطنش و خلقش را در شعرش شرح داده

۱- ادب المهجر ، ص ۴۲۳ .

۲- الاعلام .

۳- الجدید ، ج ۲ ، ص ۱۰۹ .

و در دفاع از آزادی ورهایی مردم فلسطین فریادش به همه جا رسیده است. دیوان شعرش به سال ۱۹۵۵ در بیروت چاپ شده. و خواهرش فدوی طوقان در باره او کتابی دارد به نام « اخی ابراهیم ». نمونه‌ای از شعر او :

حمامات الغدیر

بیض الحمامم حسبهنه	أنسی اردد سجهنه
رمز السواعة والسلا	مة منذ بساء الخلق هه
فی کسل روض فوق دا	نية القطوف لهن أنه
ویملسن والاغضان مسا	خطر النسیم بروضهنه
فاذا صلاهن الهجیر	هین نحو غدیرهنه
یهیطن بعد الحوم مثل	الوحی لا تسدری بهنه ^۱

ابراهیم طوقان به سال ۱۳۶۰ هـ در گذشته است.^۲

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

معروف الرصافی

معروف الرصافی به سال ۱۲۹۴ هـ در بغداد به دنیا آمد^۳ . علوم لغوی و دینی و زبانهای خارجی را در آنجا یاد گرفت و سپس به مطالعه مباحث فلسفی و علمی پرداخت نتیجه تحولات شگرفی در روح او پدید

۱- الجدید ، ج ۲ ، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ .

۲- اعلام .

۳- مناهل الارب العربی ، ص ۶ .

آمد^۱. به کشورهای ترکیه و لبنان و سوریه مسافرت کرد و همه جا اشعاری رقیق و لطیف ساخت که عاطفه انسانی و رقت قلب او نسبت به یتیم و فقیر و ستم‌دیده در آنها متجلی است .

شعرهای « ام التیم » و « التیم فی العید » و « ابودلامه و المستقبل » و نیز « فی منتدی التهذیب » پر از احساس نفرت از فقر و جنگ و ذلت و بردگی است . از بهترین اشعارش قصیده « التریبه و الامهات » می باشد به مطلع :

هی الاخلاق و تنبت کالنبات اذا سقیت بماء المکرمت

علاوه بر اینها اشعار قومی نیز دارد که در آنها عرب را به اتحاد و تعاون دعوت می کند. در شعر « فی سبیل الوطن » حتی مسیحیان را دعوت می کند که با مسلمانان متحد شوند و در مقابل دشمن و استعمار بایستند . در قصیده « سیاسة لاحماسه » عرب را تحریض می کند که به خواری و بردگی گردن نهند .

اشعاری نیز در دفاع از دین اسلام دارد :

لقد ایقظ الاسلام للمجد و العلی بصائر اقوام عن المجد نوم
فاشرق نور العلم من حجراته علی وجه عصر بالجهالة مظلم

نمونه‌ای از شعر او :

الا قل فی الطلاق لموقعیه بما فی الشرع لیس له وجوب
غلوتم فی دیانتکم غلواً یضیق ببعضه الشرع الرحیب
اراد الله تیسیراً وانتم من التعسیر عندکم ضروب
وقد حلت بامتکم کروب لکم فیهن لا لهم الذنوب

وهی حیل الزواج ورق حتی یکاد اذا نفخت له یذوب^۱
مرگ او به سال ۱۳۶۴ هـ . اتفاق افتاد^۲.

برای تفصیل رک : مناهل الادب العربی، الرصافی (۳۳ و ۳۴) . الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام . خیرالدین الزرکلی .

نسیب عریضه

نسیب عریضه به سال ۱۳۰۴ هـ . در حمص به دنیا آمد^۳ . مدرسه روسی را در همان شهر تمام کرد و اصول دو زبان عربی و روسی را آموخت و از آثار هر دو زبان بحد و فور مطالعه کرد تا آنجا که رفقاییش به علت کثرت اطلاعات به او لقب «دائرة المعارف» داده بودند. به سال ۱۹۱۲ مجله «الفنون» را منتشر کرد که با استقبال روبرو شد اما جنگ جهانی اول امکان نداد که بیشتر از یک سال انتشار یابد. نسیب عریضه یکی از شعرای مهاجر سوری است که شعرش در نوع و آهنگ و معنی بسیار لطیف و دور از تصنع است . و اغلب اشعارش دارای احساس زنده و ذوق سلیم و فطری می باشد^۴ .

از آثار او دیوان اشعارش به نام «الارواح الحائرة» منتشر شده و علاوه بر آن آثار منشور ارزنده ای دارد که هنوز انتشار نیافته ، از آن جمله دو داستان بدیع «دیک الجن الحمصی» را می توان نام برد. نمونه ای از اشعار او :

۱- دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، ص ۶۴ .

۲- الاعلام .

۳- »

۴- مناهل الادب العربی ، ص ۵ .

رفعت لطرفك من مكان قاص
تختال بين حدائق وعراض
اعرفت يا قلبی عروس العاصی ؟
محبی امانینا ومحیا الجود ونعیم راض بالوجود سعید
اعرفتها تلك الربوع العالیه
ما بین لبنان و بین البادیه ؟
الذ کریات وقد برزن علانیه^۱

مرگت او به سال ۱۳۴۵ هـ . در شهر بروکلن اتفاق افتاد^۲.

برای تفصیل رگ : مناهل الادب العربی ، نسیم عریضه (۳۰) . الجدید
فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . ادب المهجر ، عیسی الناعوری .

الیاس ابو شبکه

الیاس ابوشبکه به سال ۱۳۲۱ هـ . در ولایات متحده به دنیا آمد^۳.
بعد با پدرش به وطنش لبنان برگشت و پیش از اتمام تحصیلات به
جنگ زندگی رفت و با رنجها و ستمها و بدبختیهای گوناگون روبرو
شد و بالاخره همانند اغلب شعرای رمانتیسست درس جوانی در گذشت.
الیاس ابوشبکه یکی از بزرگترین شاعران مکتب جدید لبنان است.
شخصیت او که کفر و ایمان در آن جمع بود در اشعارش متجلی شده ،
تصنیفهای قشنگی هم خواننده که بیانگر جوانی و جوانمردی و جمال
ابدی و حسن ازلی لبنان می باشند .

۱- دراسارت فی الشعر العربی المعاصر ، ص ۲۶۰ و ۲۶۱ .

۲- الاعلام .

۳- »

از منظومات او « افاعی الفردوس » ، « غلواء » ، « الحان » و « الی الابد » را می توان نام برد .
علاوه بر منظومات « تاریخ نساپلشون » و نیز نمایشنامه های از مولیر را به عربی برگردانده است .
نمونه ای از منظومات او :

یا بلادی

یا بلادی لك قلبی لك آماسی وحبی
و جهادی
یا بلادی ؟

انت هذا العطر یأتی من فم الوادی مع الصبح الطری
انت كسل الحسن ، انت نظرة الله الی القلب البری
وعیون الكوثر
وسریر الاهصر
وجلال الخلد باد
یا بلادی ؟

ینشر المجد علیك رایة من مفریقك
و ینادی : یا بلادی! ^۱

مرگگ او به سال ۱۳۶۶ هـ . اتفاق افتاده است ^۲.

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .
الاعلام ، خیر الدین الزركلی . اعلام اللبنایین . دراسات فی الشعر العربی المعاصر ،
شوقی ضیف .

۱- الجدید ، ج ۱ ، ص ۹ و ۱۰ .

۲- الاعلام .

خلیل مطران

خلیل مطران به سال ۱۲۸۸ هـ . در بیروت به دنیا آمد^۱، زبان عربی را پیش الیازجیها آموخت و بعد زبان فرانسه را یاد گرفت و بدین ترتیب با دو فرهنگ عربی و غربی آشنا شد. آنگاه به فرانسه رفت و از نزدیک تمدن غربی را شناخت. بعد از این به روزنامه نگاری پرداخت و در روزنامه‌های «الاهرام» و «المؤید» مقاله نوشت.

با گذشت زمان شاعری در وجود او نویسنده‌گی را تحت الشعاع قرار داد بنابراین نویسنده‌گی را کنار گذاشت و به شعر روی آورد و اشعاری دلنشین سرود که در آنها ملل شرق را تحریض می‌کرد که از زیر ستم و بندگی و بردگی رها شوند و آزادی و حریت بدست آورند. اشعار او اغلب شادایها و غمهای مردم را بیان می‌کنند و بطور کلی شعر او شعر طبیعت و زندگی است. شعر «اسدالباکی» و «فی تشییع جنازة» و «الجنین الشهید» با بهترین اشعار رمانتیک غربی برابری می‌کنند. در قصاید «مقتل بزرجمهر» و «فتاة الحبل الاسود» و «نیرون» زندگی عرب ستمکش را به بهترین وجه نمایان می‌سازد. خلاصه او شاعر وجدان و تاریخ و اجتماع است^۲.

در میان حافظ و شوقی به اخطل تشبیه می‌شد. منفلوطی هم بجهت اینکه بیش از الفاظ به معانی توجه داشت او را به ابن الرومی تشبیه کرده^۳.

۱- الادب العربی المعاصر، ص ۱۲۱.

۲- الجدید، ج ۳، ص ۷۳.

۳- الاعلام.

از آثار او « دیوان المخلیل » و « مرآة الایام فی ملخص التاریخ العام » می باشد .
نمونه‌ای از شعر او :

المساء

من صیوتی ففضاعت برحائی	داء الم حسبت فيه شفائی
فی الظلم مثل تحکم الضعفاء	یا للضعیفین استیدا بی ، و ما
وغلالة رئت من الادواء	قلب اذابته الصباة والجوی
فی حالی التصویب والصداء	والروح بینهما نسیم تنهد
کدری، ویضعفه نضوب دمائی ^۱ .	والعقل کالمصباح یغشی نوره

مرگ او به سال ۱۳۶۸ اتفاق افتاده است^۲.

برای تفصیل رگ : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .
الاعلام ، خیرالدین الزرکلی . دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

علی محمود طه

علی محمودطه به سال ۱۳۰۲ هـ . در دمیاط به دنیا آمد^۳ . بعد از
مدرسه ابتدائی تحصیلات خود را در مدرسه فنون تطبیقی ادامه داد .
و دیوانهای حافظ و شوقی و مطران و از قدما نیز اندکی از دیوان بحتری
و غیره را مطالعه کرد . اما فرهنگ عمیق و عالی بدست نیآورد . از
زبانهای غربی نیز فرانسه و انگلیسی را پیش خود مطالعه کرد .

۱- الجدید ، ج ۳ ، ص ۷۳ و ۷۴ .

۲- الاعلام .

۳- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۶۱ .

از شعرای غربی با آثار لامارتین و بودلر تا اندازه‌ای آشنا شد. بنابراین شخصیت ادبی علی محمود طه به جوهر ملکاتش بیش از مطالعاتش مربوط می‌شود. تمایل شدیدش به مکتب سمبولیسم باعث شده که عنایت خاصی به موسیقی شعرش بکند. از طرف دیگر مکتب رمانتیسم را نیز می‌شناخت اما در هر حال از نظر رعایت موسیقی و کلمات شعری توجه خاصی به سمبولیسم داشته است.

اولین دیوانش به نام «الملاح الثائه» پیروی از مکتب رمانتیسم را به نظر می‌آورد. در این دیوان، که اکثر اشعارش در عشق و طبیعت می‌باشد ترجمه دریاچه لامارتین را هم آورده است.

آخرین دیوانش هم «شرق و غرب» است که از دو بخش شرق و غرب تشکیل یافته. بخش غربی یادگار مسافرت‌های او به اروپاست و بخش شرقی به حوادث و قضایای سیاسی و میهنی و عربی اسلامی اختصاص یافته است.

از بهترین اشعار او، شعر «مصر» است که فساد احزاب سیاسی و رهبران آنها را در آن شرح می‌دهد:

احقاً مایقال شیوخ جیل	علی احقاد هم فیه اکبوا
وکانوا الامس ارسخ من جبال	اذا ما زلزلت قوم و هضب
فما لهم و هت منهم حلدوم	لها بیدالهوی دفع و جذب ^۱

می‌توان گفت که علی محمود طه در شعر خود مکتب سمبولیسم و مکتب رئالیسم را جمع کرده است.

از مشهورترین اشعار او «نداء الفداء» است که امروز ورد هر زبان می‌باشد:

احی اجاوز الظالمون المدی فحق الجهاد و حق الفدا

مرگ او به سال ۱۳۶۹ اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رگ : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .
الجديد في الادب العربي وتاريخه ، حنا الفاخوري. دراسات في الشعر العربي المعاصر،
شوقی ضیف .

ابراهیم ناجی

ابراهیم ناجی به سال ۱۳۱۶ هـ . در مصر به دنیا آمد^۲. پس از تحصیلات مقدماتی دانشکده طب را تمام کرد و در ضمن زبانهای انگلیسی و فرانسه را هم بخوبی یاد گرفت . نخستین مشوق او به مطالعات آثار ادبی دیوانهای شعر پدرش بود . آشنایی با دو زبان خارجی بصیرت او را به ادبیات غربی هم باز کرد چنانکه مطالعات عمیقی در آثار رمانتیک و سمبلیک بعمل آورد . با احمد زکی ابوشادی در تأسیس انجمن آپولون و انتشار « مجله آپولو » همکاری داشت و نخستین اشعار و بحثهای خود را در این مجله منتشر کرد^۳.

ابراهیم ناجی در شعر از پیروان مکتب رمانتیسم است حتی در نخستین دیوان « وراء الغمام » ترجمه قطعه « خاطره » از الفرد دوموسیه و « دریاچه » لامارتین را آورده است . شعر او تجربه حقیقت است بنابراین او در بیرون آوردن شعر عربی از ایده آلیسم به رئالیسم از پیشروان می باشد .

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۶۱ .

۲- الاعلام .

۳- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۵۵ .

از منظومات او « لیاالی القاهرة » و « وراء الغمام » را می‌توان نام برد .

ابراهیم ناجی علاوه بر منظومات ، نمایشنامه‌هایی نیز به عربی ترجمه کرده که عبارتند از : « الجريمة والعقاب » ، « الموت فی اجازة » و نیز کتاب « رسالة الحياة » .

نمونه‌ای از شعر او :

سوداء فی جنبات النفس جرداء	عندی سماء شتاء غیر ممطرة
ولیس تخدع ظنی وهی خرساء	خرساء آونة هوجاء آونة
وللسوافی علی الیبداء اغفاء	وکیف تخدعنی الیبداء غافية
فلی الیک بأذن السوهم اصغاء ^۱	أأنت نادیت أم صوت یخیل لی

ابراهیم ناجی به سال ۱۳۷۲ در گذشته است^۲ .

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر، شوقی ضیف . الاعلام، خیرالدین الزرکلی .

احمد زکی ابوشادی

احمد زکی ابوشادی به سال ۱۳۱۰ هـ . در قاهره در یک خانواده علم و ادب به دنیا آمد^۳ . در ضمن تحصیل طب در انگلستان با ادبیات غربی مخصوصاً انگلیسی کاملاً آشنا شد تا آنجا که به زبان انگلیسی شعر می‌گفت .

احمد زکی از مکاتب ادبی به مکتب رمانتسیم تمایل داشت . به

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۵۹ .

۲- الاعلام .

۳- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۴۵ .

سال ۱۳۵۱ به انجمن آپولون پیوست و مجله‌ای به نام این جمعیت تأسیس کرد. علاوه بر آن روزنامه‌ها و جمعتهای دیگری نیز بوجود آورد که هر کدام در نهضت شعر عربی تأثیر فراوانی داشته است.

احمد زکی در سایه فرهنگ عمیق و پهناور و مواهب شعری در شعر معاصر عرب مقامی بسزرگ دارد. در شعر قصصی و درام و رمانتیک و شعر صوفیانه و شعر حکمتی و نیز فلسفی و سمبولیک و شعر آزاد و سپید کوشیده است.

نخستین دیوانش «انداء الفجر»، و بعد «زینب» است و از بهترین اشعار این دیوان «الحلم الصادق» می‌باشد که با این ابیات آغاز می‌شود:

هات لسی العود و غنی و اسمعی شجری وانسی
تطرحی الاحزان هنی فـأودی صلواتی

و نیز «انین و رنین»، «شعر الوجدان»، «مصریات»، «وطن الفراعنه»، «الشفق الباکی»، «وحی العام»، «اشعة وظلال»، «الشعلة» و «اطیاف الربیع» را می‌توان نام برد.

احمد زکی همواره در اشعارش مردم مصر را برای بدست آوردن حقوق مقدسشان و قیام بر علیه حاکمان فاسد و ستمگر ترغیب می‌کند چنانکه در شعر «حداد الفطن» می‌گوید:

یا شعب قم و انشد حقو فك فـالخنوع هوالمات
تشکو الغریب و علة ال شکوی الزعامات الموات

مرگ ابو شادی به سال ۱۳۷۵ هـ. اتفاق افتاد.

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . شعراء
الرابطة القلمیة ، نادرة جمیل سراج .

عبدالرحمن شکری

عبدالرحمن شکری به سال ۱۳۰۴ هـ. در پورسعید به دنیا آمد.^۱
پدرش محمد شکری به ادبیات علاقه داشت شاید این علاقه وسیله
شد که عبدالرحمن شکری دیوانهای مختلف شعر عربی را مطالعه کند و
از سال ۱۳۲۷ بعد که مدرسه تربیت معلم را تمام کرد به مطالعه ادبیات
غربی نیز پرداخت مخصوصاً ادبیات انگلیسی توجه او را جلب کرد .
دراثنای این مطالعات در روزنامه «الجریده» نیز ، که پرچمدار ادبیات
جدید در آن موقع بود ، مقاله‌ها و اشعاری می‌نوشت .

عبداله شکری نخستین دیوان شعر خود را به سال ۱۳۲۷ به نام
« ضوء الفجر » منتشر کرد . بعد به انگلستان مسافرت نمود و پس از
بازگشت جلدهای دوم تا هفتم دیوانش را چاپ کرد .

شعر شکری تعبیر واضحی از برخورد دو فرهنگ مصری عربی
و غربی انگلیسی است . در حالی که شعرای نهضت پیش از او اغلب با
ادبیات فرانسه سر و کار داشتند .

شکری شاعر وجدانی ذاتی است دیوانش از مدح خالی و دارای
مرثیه‌هایی درباره زعمای اصلاح یعنی شیخ محمد عبده و مصطفی کامل
وقاسم امین است . البته این مرثیه‌ها از نوع جدید است که شاعر در آنها

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۲۸ .

انحصاراً دربارهٔ زندگی و مرگ می‌اندیشد .

اغلب نغمات دیوانش، نغمهٔ عشق است منتها عشق محروم توأم با یأس و ناامیدی . درورای این عشق تصویری وسیعی از نفس و احساسهای بشری در برابر جهان و طبیعت قرار دارد . حزن و یأس مکتب رمانتیسیم مطبوع روح وی بود چنانکه در شعری تحت عنوان « شکوی الزمان » می‌گوید :

لقد لفظتني رحمة الله يا فاماً فصرت كاني في المثنين من عمري

در آخر این دیوان شعر آزادی به سبک شکسپیر دارد که در آن اندوه و امید های او را به زندگانی کاملتر از این زندگانی مصور می‌سازد .

شکری داستانی تألیف کرده به نام « قصة الحلاق المجنون » در این داستان از ادبیات روسی متأثر شده است . و نیز تحت تأثیر اعترافات ژان ژاک روسو و شاتو بریان « اعترافات » را تألیف کرده منتها در این اعترافات بجای خود بطور سمبولیک از دو حرف م.ن. استفاده کرده است . در این اعترافات جوان مصری را چنین تصویر می‌کند « دارای آرزوهای بزرگ اما سخت ناامید است و هر دو اینها در نفس او همانند ابدیت عمیق می‌باشد . »

خلاصه شکری شاعری نوپرداز است و از نظر حرکت در تجدید شعر و اخراج شعر عربی از تقلید قدیم مقامی بزرگ دارد .
نمونه‌ای از شعر او :

یساریح ای زئیر فیک یفرعنی

کما یروع زئیر الفاتک الضاری

یساریح ای ابن حن سامعه
 فهل بليت بفقد الصحب والجنار
 یاریح مالکک بین الخلق موحشة
 مثل الغریب غریب الاهل والدار
 أم أنت ثکلی اصاب الموت واحدها
 تظیل تبغی ید الاقدار بساتار^۱

عبد الرحمن شکرى به سال ۱۳۷۸ در اسکندریه در گذشته است^۱.

برای تفصیل رگ : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .
 دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

عباس محمود العقاد

عباس محمود العقاد به سال ۱۳۰۷ در مصر به دنیا آمد^۲. ادب
 عربی و ادبیات غربی را بطور دقیق مطالعه کرد اندکی به کارهای دولتی
 مشغول شد ولی بعد به روزنامه نگاری پرداخت .

عقاد در روزنامه « البلاغ الوفدیة » مقاله‌های سیاسی مخصوصاً
 درباره آزادی و حقوق سیاسی جامعه ، با اقتباس از آرای متفکرین
 و فلاسفه غربی می‌نوشت .

در دهه سوم قرن بیستم عقاد و دیگر نویسندگان جوان، هیکل،
 طه حسین و المازنی شروع کردند به تحریر مباحث ادبی و نقد غربی
 و تحلیل نظریات متفکرین غربی . این حرکت سبب ظهور ضمایم

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۳۳ .

۲- » » » ، ص ۱۳۰ .

۳- » » » ، ص ۱۳۶ .

ادبی روزنامه‌های یومیة آن زمان شد. چنانکه هیکل «السیاسة الاسبوعية» و العقاد «مجلة البلاغ الاسبوعية» را منتشر کرد نتیجه این کوشش نهضت ادبی گسترده‌ای گشت. این نویسندگان مقاله‌های ممتاز خود را در کتبی جمع‌آوری کردند و انتشار دادند. «مراجعات فی الادب والفنون» و «مطالعات فی الکتب والحياة» و «الفصول» از عقاد حاصل این‌گزیده هاست. از بهترین آثار نثری عقاد که نزدیک به شصت کتاب ممتاز است، کتابهای «الله»، «ابلیس» و «ابو نواس» را می‌توان نام برد. از نظر نویسندگی، العقاد بی‌تردید یکی از بزرگان ادب و نثر جدید است. از بزرگترین مشخصات او ثبات او در زندگی و آرای ادبی است.

و اما از لحاظ شعری، العقاد یکی از پرچمداران شعر جدید عربی است او در تجدید دارای اصالت است زیرا تجدید او بر تقلید از ادبیات غربی و عربی تکیه ندارد بلکه صورت تازه‌ای بسرای شاعر بوجود می‌آورد که روح و قوم و شخصیت شاعر در آن متجلی می‌گردد و آنچنان منطوق و وضوح در شعر ازدیاد می‌یابد که شعر را نزدیک به نثر می‌سازد.

اشعار العقاد به عناوین «بعد الاعاصیر»، «وحی الاربعین»، «هدية الكروان»، «عابر مبیل»، «اعاصیر مغرب» و «عالم السجون والقيود» منتشر شده است.

نمونه‌ای از شعر او:

من الطغاة و لا یمنعه مغتصب	ما یتغ الشعب لا یدفعه مقتدر
و انظر بعینک ماذا یفعل الدأب	فاطلب نصیبک شعب اللیل واسم له

ما بین آن تطلبوا المجد المعدلکم و ان تناولوه الالعزم والطلب
و نمونه‌ای از شعر «کواء الشیاب لیلۃ الاحد» در «عابرسبیل» :

لا تنم ، لا تنم	انهم ساهرون
سهروا فی الظلم	أو غفوا یحلمون
أنت فیهم حکم	وهم ینظرون
فی غد یلبسون !	فی غد یمرحون

* * *

کم اهاب صقیل	یا له من اهاب
وقوام نبیل	فی انتظار الشیاب
وحیب جمیل	یزدهی بالشیاب
کلهم یحلمون !	فی غد یلبسون

* * *

أسلموک الحلل	کالربیع الجدید
فی احمرار الخجل	أو صفاء النهود
تشتهی بالقبل	لا یمس الحدید
یا لها من فنون	بهجـة للعیون

* * *

طویت کالعجین	فاطو فیها الجمال
لمسة بالیمین	عطفة بـالشمال
والعجین الثمین	فی استواء المثل
فیه ماست غصون	من جناها الجنون!

مرگک العقاد به سال ۱۳۸۴ هـ . اتفاق افتاده است^۱.

برای تفصیل رگ : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . دراسات
فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف . شعراء السراطة القلمیة ، نادرة
جمول سراج .

۱- دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، ص ۹۷ .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۳۰ .

الشاعر القروی

رشید سلیم الخوری ملقب به «الشاعر القروی» به سال ۱۳۰۵ هـ در لبنان به دنیا آمد. در بیروت دانشکده انگلیسی سوریه را تمام کرد. مدتی به تدریس پرداخت و بعد به سال ۱۳۳۲ هـ به برزیل مسافرت نمود و جزو شعرای مهجر جنوبی گردید.

الشاعر القروی شاعر طبیعت است به علاوه روح و وطن دوستی و حماسی در اشعارش تجلی دارد. زیبایی طبیعت گاهی احساس و وجدان او را احاطه می کند تا آنجا که او را وادار به خشوع می نماید و از چشمها و لبهایش ستایش گرم مرطوبی بیرون می آورد.

مدتی هم نگارش روزنامه «الرابطة» را به عهده داشته است. دیوان اشعار او به نامهای: «الرشیدیات»، «القرویات» و «الاعاصیر» انتشار یافته است.

نمونه ای از شعر او:

الغفران

لا اری باعناً لفرط جبوری	قمت قبل الطیور اشدو جبوراً
نبأ طیب سری فی الاثر	مؤنساً وحشة القضاء کانی
وأناعی المصفور کالمصفور	أنهادی بین الفصون کفصن
عائم فوق موجة من نور	وعلی وجنتی للسورد ظل
أم أرانسی فی عالم مسحور	قلت: ربی، أزال عهد شقائی؟

واذا زهرة كوجنة طفل
فتذكرت ليلة الامس رؤيا
ان كف الرحمن تحت سكون
فرمت نفحة من العطر في قلبي
جنبها شوكة كتاب هصور
بإح لي وردها بسر سروري
الليل بالعفو غلغت في سريري
و عادت بشوكة من ضميري

برای تفصیل ر.ک: الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .
ادب المهجر ، عیسی الناعوری . شعراء الرابطة القلمیة ، نادرة جمیل سراج .

ایلیا ابو ماضی

ایلیا ابو ماضی به سال ۱۳۰۷ هـ . در لبنان به دنیا آمد^۱ . در سال ۱۳۳۰ هـ . به امریکا مسافرت نمود و جزو شعرای مهجر شمالی و عضو جمعیت « الرابطة القلمیة » گردید و به سال ۱۳۴۸ روزنامه « السعیر » را تأسیس و منتشر نمود .

ایلیا ابو ماضی یکی از مشهورترین شاعران لبنان و از جمله شاعران معاصر است که در شعر خود جانب اجتماعی را برگزیده است . در اجتماعیات اشعار زیادی گفته و در آنها کوشیده است تا اسرار وجود را بفهمد و مشکلات اجتماعی را تحلیل کند و انسانها را به برابری و شکستن قیود بخواند .

از آثار او دیوانهای «تذکار الماضی» ، «الجداول» و «الخمائل» را می توان نام برد .

نمونه ای از شعر او :

۱- الجدید ، ج ۱ ، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ .

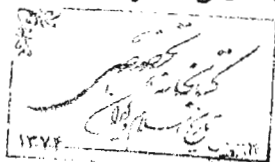
۲- دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، ص ۱۸۱ .

كن جميلا

أيهذا الشاكي و ما بك داء ،
 ان شر النفوس نفس يؤوس
 ويرى الشوك في الورود و يعى
 هو عبء على الحياة ثقيل
 والسذى نفسه بغير جمال
 أحكم الناس فى الحياة اناس
 فتمتع بالصفو ما دمت فيه
 و اذا ما اظلم رأسك هم
 و تعلم حب الطبيعة منها
 كن هزარاً فى عشه يتغنى
 لاغراباً يطارد الدود فى الارض
 كن غديراً يسير فى الارض رقرا
 كن مع الفجر بسمة توسم الاز
 ايهذا الشاكي و ما بك داء ،

كيف تغدو اذا غدوت عليلا ؟
 يتمنى قبل الرحيل - الرحيل
 ان يرى فوقها الندى اكليلا
 من يرى فى الحياة عبئاً ثقيل
 لا يرى فى الوجود شيئاً جميلا
 عللوهما ، فأحسنوا التعليل
 لاتخف أن يزول حتى يزولا
 قصر البحث فيه كيلا يطولا
 و اترك القال للورى و القيل
 ومع الليل لايبالى الكيولا
 و يوماً فى الليل يبكى الطلولا
 فأ فسقى عن جانبيه الحقولا
 هار شماً و تارة تقيلا
 كن جميلا تر الوجود جميلا ا

برای تفصیل رك : الجديد فى الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى .
 دراسات فى الشعر العربى المعاصر ، شوقى ضيف . ادب المهجر ، عيسى الناعورى .



سعيد عقل

سعيد عقل به سال ١٣٠٦ هـ . در لبنان به دنيا آمد . براى كسب
 فرهنگ عمومى و خصوصى بسيار كوشش كرد تا آنجا كه داراى اندیشه

١- الجديد ، ج ٢ ، ص ٢٥٥ و ٢٥٦ .

٢- الجديد ، ج ١ ، ص ٧٢ .

تحليل گر و بينش بسيار عميقي گرديد .

سعید عقل شاعر ابداع و جسارت و صاحب قلمی دقیق و مکتبش مکتب سمبولیسم می باشد .

از اشعار او « المجدلیه » ، « بنت یفناح » ، « قد موس » و « رندلی » را می توان نام برد .
نمونه ای از آثار او :

اسطورة اللیل والنهار

كان مرتياً اجمل فتیان كنعان ، لاتتذهب قمم لبنان بالبهاء الا اذا استأذنته .
ولكن يوم خاض مرتياً الحرب يدفع عن وطنه جيوش الاله موت ، كان له
ان يواجه النار بعينه السوداوين الجميلتين ، فانطقاً تا . وقال الجمال في الارض .
حزنت ممالك كنعان جميعا ، و عادت قمم لبنان لا تعرف من تستأذن قبل
ان تتذهب بنور الشمس .

الا ان واحداً فاق الجميع حزناً ، هو ليلان رفيق مرتياً و منافسه في
استنطاق الناي .

دار ليلان الدنيا سبع مرات و مرة ، يفتش عن طبيب يشفي عيني صديقه
مرتياً . ولكن سدى .

وتعرف اخيراً الى كاهن شيخ يقولون عنه انه جيلى يخفف من وطء ظلام
القبر على الموتى .

واكد الكاهن ان مرتياً يسترد بصره ان اطلقاً ليلان الشمس التي كانت ،
في ذلك المهد ، معلقة في الفضاء ، تروح وتجيء من مشرق الى مغرب ، ومن مغرب
الى مشرق ، لانختفى ابداً .

وركب ليلان لكتفيه جناحين من غصون الارز التي لا تبيسها الشمس ،
وقام الى الشمس وقطفها كنفاحة في بستان ، وخبأها في كيس جعله على ظهره .
فكان الظلام لأول مرة على الارض .

ومنذ اولى الليالى تلك ، ارتاح مرتياً و بدأت عيناه تبصران قليلا .
 وفيما كان مرتياً يحدث ليلان عما يرى صرخ فجأة :
 « اننى انظر نقاطاً من نار فى هذا الجلد الليلي . »
 فالتفت ليلان فاذا الكيس الذى على ظهره محوك من خيطان غير محكمة ،
 كانت تترك بينها منافذ دقيقة ، مما جعل الشمس تفلت نقطاً نقطاً فتكون النجوم
 فى الجلد .

فخاف ليلان ان يعاود العمى عينى صديقه مرتيا ، وقام لساعته الى الفضاء
 يركض من نجم الى نجم يطفئه ولكنه كان كلما اطفأ نجمة ولد مكانها اثنتان !
 لماذا ؟

لغز لم يحله مرتياً . ولكن بعد ان اصابه دوار ، لكثرة ما ركض بين نجم
 و نجم ، سقط راسه على كتفيه عياء ، فرأى ان شقوق الكيس قد كبرت لكثرة ما
 مرفيها من نقط النور . لهذا اخذت تفلت بدل النجمة نجمتان .

الا أنه قيل أن سقط من اعلى السماوات ليتحطم على الارض ، اتفق مع
 الشمس على ان يطلقها من الكيس شرط ان تغيب نصف يوم كل يوم وان لا تريد
 عدد النجوم عما كانت قد بلغت وعندما اغمض ليلان لآخر مرة عينيه ، كان وانقأ
 بان عينى صديقه مرتياً ستفتحان يوماً .

ويقال ان كيس ليلان كان ، فوق ذلك ، متقوياً ، فخرجت من الثقب نقطة
 كبيرة هى القمر !

براى تفصيل رء : الجديد فى الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى .

بشارة الخورى

بشارة الخورى به سال ١٣٠٨ در بيروت به دنيا آمد^٢. مقدمات
 علم و اطلاعات ادبى را در آنجا فرا گرفت . از سال ١٣٢٦ به روزنامه

١- الجديد ، ج ١ ، ص ٧٧-٧٤ .

٢- ، ج ٢ ، ص ٩ .

نگاری پرداخت و روزنامه هفتگی « البرق » را تأسیس نمود و از سال ۱۳۳۸ آنرا بطور روزانه منتشر کرد ولی بعداً باز هم آنرا بصورت يك مجله هفتگی در آورد .

اشعار او ، که در جهان عرب آوازه‌ای دارند، در روزنامه‌های گوناگون چاپ شده‌اند و تصنیفهای معروف آواز خوانان را تشکیل داده‌اند .

مجموعه اشعار او به نام « الهوی والشباب » چاپ و منتشر شده است .

نمونه‌ای از شعر او .

النشید القومي

يا تراب الوطن	ومقام الجود
ها نحن جينا	لما دعينا
	الى الخلود

نصد عنا كل باغ عنيد	نفتح للمجد طريقاً جديد
صفا فصفا للعلی لا نحید،	ولا نعود
	الا وبند الحق فوق البنود

اوطاننا، یارمز مجد قدیم ،	یا ارثنا من کل جد کریم ،
یا سقم العاتی وبره السقیم	لك المهود
	أنا لك الابناء أنا الجنود

یا علماً یخفق فوق الرؤوس	قدنا ، فقد قدت أباء النفوس
الی العلی، فانکسفی یا شمس	و یا لحدود

تفتحی ، وکبری یا جدود!

فی الشرق منا اثر طیب ، فی الغرب منا اثر اطیب ،
عدل ، رقی ، کل ما نطلب ، و لن یسود
الا هما وحقنا فی الوجود!

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

نزار قبانی

نزار قبانی به سال ۱۳۴۲ هـ . در دمشق به دنیا آمد^۲ . دانشکده حقوق را در دانشگاه سوریه تمام کرد و به کارهای دیپلماسی در قاهره و آنکارا و لندن پرداخت .

نزار قبانی شاعر بلندآوازه عشق و زن سوریه ، صاحب مکتب شعر نو می باشد و وضع شعر را در سوریه بکلی دگرگون کرده است . او در پایان جنگ جهانی دوم، شعر نو را در شکل و فورمی تازه در جهان عرب عرضه کرد .

در نظر نقادان او شاعر زن است ، هرچه در قریحه داشته نثار زن کرده و شاعریتش را بر زوایای باریک زندگی بیرونی و درونی زن مسلط ساخته است .

از منظوماتش « قالت لی السمراء » ، « قصائد » ، « انت لی » ، « سامبا » ، « الرسم بالکلمات » ، « کتاب الحب » ، « مئة رسالة حب » ، « اشعار خارجة علی القانون » ، « شعر انسیابی » ، « هوامش علی دفتر

۱- الجدید ، ج ۲ ، ص ۱۲-۹ .

۲- « ج ۱ ، ص ۶۰ .

النکسة» و «قصتی مع الشعر» را می توان نام برد .

نمونه‌ای از شعر او :

بیتمنا

فی حرجنا المدروز شوحاً...	سقف منزلنا اخفضی
حرسه خمس صنوبرات	فانزوی وتصوفا
نسج اللوج عباءة	لبس الزوابع معطفا
الطيب بعض حدوده ،	اترید الا يعرفا
وحدود بیتى غیمة	عبرت ؛ وجنح رفرفا

حملته الف فراشة ...	بیتى ، فلامات الوفا
قرمیده حضن (المواويل)	الجریحة واكتفى
قطع الحصى فى ارضه	ضوء تجمد احرفا
کم مسرة مسر الصباح	بیابه وتوقفنا
یا مجده ، ملك المفارق،	والمطل المشرفا
سقفا ومدخنة وبایاً	ضارعاً متلفسا
کم نجمة دخلت على	نظن عندى متحفنا
تسركت بسور حدیقتى	شال الحریر متفنا

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه . حنا الفاخوری .

قصتی مع الشعر، نزار قبانی (ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی - دکتر یوسف حسین بکار) .

عبدالوهاب البیاتی

عبدالوهاب البیاتی شاعر عراقی و در جهان عرب نماینده مکتبی

است که در آستانه جنگ جهانی در انگلستان و آمریکا بوجود آمد و

مکتب « ایماژین » نامیده شد . در شعرش به استعمال زبان توجه دارد . استفاده از کلمات دقیق و ظریف و تکرار عبارات ، او را در مکتب رئالیسم قرار می‌دهد . زندگی را بسا چنان کلماتی منعکس می‌نماید که معانی نزدیک است آن کلمات را درهم بریزند .

البیاتی اجزای حیات و بویژه جهات تاریخ آنرا که غالباً توجه توده‌ها را جلب نمی‌کند شکل‌دار مصور می‌نماید تا آنجا که شعر او ، شکلی از گفتگو می‌شود و از ماهیت قدیمی بیرون می‌آید . از آثار او دیوانش « أباریق مهشمة » را می‌توان نام برد^۱ . نمونه‌ای از شعر او :

ذکریات الطفولة

بالامس كنا - آه من كنا ، ومن امس يكون ا
 نعدوا وراء ظلالنا ... كنا ومن امس يكون ا
 لا نرهب الصمت الذى تضفيه اشباح الغروب
 فوق الحدائق والدروب ،
 لا نرهب السور الذى من خلفه يأتى الضياء
 ولربما مات الضياء ولم يعد ونقول : جاء ا
 كنا نقول كما نشاء .
 حتى النجوم .
 كنا نقول بانها - كانت - عيون
 للارض تنظر فى فتون
 حتى النجوم ا
 كانت عيون .

لا نعرف « الشيء الصغير » ولا نصدق ما يقال ،
 ولا نزال
 لانعرف « الشيء الصغير » ، ولا نصدق ما يقال .
 ولربما كنا نصدق في الفراغ ، ولا ننام ،
 وفي الظلام
 - ماوى الافاعي و العفاريت الضخام -
 كانت مدائننا الجديدة فى خواطرننا تقام ،
 كانت مدائننا الجديدة فى الظلام
 بمنازل الاموات اشبه ، او قرى
 النمل الجديدة فى الظلام
 كانت مدائننا تقام ...

وخيولنا الخشبية العرجاء ، كنا فى الجدار .
 بالفحم نرسمها و نرسم حولها حقلا ودار ،
 حقلا ودار ،
 ونطارذ القطط الهزيلة فى ألازقة بالحجار ...

الامس مات ا
 الامس مات ا
 لم يبق حول « مدينة الاطفال » الا ما نشأ ،
 الا السماء
 جوفاء ، فارغة ، تحجير فى مآقيها الدخان ،
 الا بقايا السور ، والشحاذ يستجدى واقدام الزمان ،
 الا المعجائز فى المدرج الموحشات ،
 يسألن عنا الغاديات الرائحات ؛
 ولربما مرت بهن ... بهن هذى الذكريات :
 « السور » و « الشحاذ » و « الطفل الذى بالامس مات » .

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

عمر ابو ریشه

عمر ابوریشه شاعر سوریه ، در حلب پرورش یافته و در دانشگاه امریکایی بیروت درس خوانده و بعد برای ادامه تحصیل به انگلستان رفته است . با فرهنگ و تمدن غرب آشنا بوده چنانکه سبکهای ادبی غربی اثر عمیقی در شعر او گذاشته است .
ابو ریشه شاعر وجدانی است و از جمله شاعران معاصر نوآور در اسالیب و موضوعات شعری می باشد^۱ او شاعر خیال است صورتی می آفریند که دارای افقهای پهناور و دراز است آنچه را که مطلوب دلهاست از دلش بر آن صورت می ریزد .

نمونه ای از شعر او :

وقف الحق وقفة عند بدر	شجذت فی الغیوب سیف القضاء
و وراء التلال ركب أبي سف	یان یحیی سریة الفیحاء
وقریش فی جیشها اللجب تسعی	بین وهج القنا وزهو الحداء
بلغت منحني القلب و لفت	من علیه بسمة استهزاء
و أرادت أكفاءها فتلقا	ها علی ذؤابة الاكفاء
جز بالسيف عنق شبية وارة	د الی صحبه خضیب الرداء
فطفی الهول والسقی الندبالة	د و ماجا فی لجة هوجاء
و عیون النبی شاخصة تر	قص فی هد بها طیوف الرجاء
و ذنت منه عصبة الاثم والمو	ت علی راحها ذبیح عیاء
فرماها بحفنة من رمال	ورنا نائر المنی للعلاء
و دعا : «شاهت الوجوه» فیا أر	ض اقشعری علی اختلاج الدهاء

قضى الامر يا قريش فسيرى
واحذرى الطيب ان يمس غلاماً
يوم بدر يوم اغر على الاء
ركز الله فيه أسمى لواء
يا عروس الصحراء ما نسبت المجد
كلما أغرقت ليالها فى الاء
وروتها على الوجود كتاباً
فأعبدى مجد العروبة واسقى
قد ترف الحياة بعد ذبول

للحمى و انديى على الاشلاء
فى ندى أو غادة فى خباء
ام باق ان شئت أو لم تشائى
وجنا الخلد تحت ذلك اللواء
مد على غير راحة الصحراء
صمت قامت عى نبأة زهراء
ذا مضاء أو صازما ذا مضاء
من سناه محاجر الغبراء
ويلين الزمان بعد جفاء

برأى تفصيل رك : الجديد فى الأدب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى .
دراسات فى الشعر العربى المعاصر ، شوقى ضيف .

فهرستها

اصطلاحات

جایها

جنگها

روزنامه‌ها ، مجله‌ها ، کتابها

شخصها

قبیله‌ها ، گروهها

اصطلاحات

<p style="text-align: center;">۴۱۹</p> <p style="text-align: center;">برده ۳۳۲</p> <p style="text-align: center;">ت</p> <p style="text-align: center;">تائیه کبری ۲۹۸</p> <p style="text-align: center;">تصنیف ۳۰۵</p> <p style="text-align: center;">ج</p> <p style="text-align: center;">جا حظ ثانی ۲۱۵</p> <p style="text-align: center;">جماعت ۲۲۲</p> <p style="text-align: center;">ح</p> <p style="text-align: center;">حجازیات ۲۹۱</p> <p style="text-align: center;">حکمیات ۷۰</p> <p style="text-align: center;">حنفاء ۱۵</p> <p style="text-align: center;">حولیات ۶۹، ۴۶</p> <p style="text-align: center;">خ</p> <p style="text-align: center;">خلفای راشدین ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۸</p> <p style="text-align: center;">۱۳۶، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۹۹</p> <p style="text-align: center;">خلق قرآن ۲۳۸</p> <p style="text-align: center;">خمریات (خمریه) ۱۱۳، ۱۶۱، ۲۸۰</p> <p style="text-align: center;">۲۹۸</p>	<p style="text-align: center;">ا</p> <p style="text-align: center;">ادبیات محدث ۱۹۰</p> <p style="text-align: center;">ادب مولد ۱۹۰</p> <p style="text-align: center;">ارتقبات ۲۱۵</p> <p style="text-align: center;">استاد ۲۱۵</p> <p style="text-align: center;">اسریات ۲۹۰</p> <p style="text-align: center;">اصحاب حدیث ۲۳۳، ۲۴۲</p> <p style="text-align: center;">اصحاب رای ۲۳۲</p> <p style="text-align: center;">اعتذاریات ۶۸، ۲۸۶</p> <p style="text-align: center;">امام المشککین ۲۳۳</p> <p style="text-align: center;">امیر ادبا ۳۳۵</p> <p style="text-align: center;">انساب ۱۷۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱</p> <p style="text-align: center;">۱۷۲، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۵۵، ۲۵۷</p> <p style="text-align: center;">۲۲۹، ۲۵۸</p> <p style="text-align: center;">ایام عرب ۱۷۱، ۲۰۵</p> <p style="text-align: center;">ایماژین ۴۷۳</p> <p style="text-align: center;">ب</p> <p style="text-align: center;">بانث سعاد ۳۳۲</p> <p style="text-align: center;">بترآء ۱۴۷، ۱۴۸</p> <p style="text-align: center;">بدیعیات ۱۰۸، ۱۱۸، ۳۳۴، ۳۳۵</p>
--	---

شاعر بنی امیه ۱۶۶	۵
شاعر خلیفه ۱۶۶	دارالخلافة ۱۲۹
شهرای سیاست ۱۶۳	دارالعلم ۱۲۹
شطجیات ۲۹۹	دخیل ۱۲۷، ۱۴۱، ۲۷۳
شیخ اکبر ۲۲۹	الدرویش الشاکبی ۴۲۷
ص	دیوان عرب ۱۹۱
صناجة العرب ۷۳	ذ
ط	ذوالقروح ۵۲
طبقات، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷	ر
طردیات ۷۵، ۸۶، ۲۸۰	راوی، راویه، رواة ۱۹۳، ۱۹۵،
طریقه الفاضلیه ۲۱۶	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
ع	۲۲۲، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۵۷
عبیدالشعر ۲۶	رجز ۱۱۰، ۱۶۵
عشق عذری ۱۵۹، ۲۷۲	رومیات ۲۹۰
علم کلام ۱۵۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۸	ز
غ	زجل ۲۷۶، ۳۰۲، ۳۰۲، ۳۰۵
غزال ۱۵۳	۳۳۰
غزوة ۱۰۲	زهدیات ۲۸۱
غلاة شیعه ۱۲۷، ۱۷۸	س
ف	سبع طوال ۵۲
فتوح ۲۵۲	سریه ۱۰۲
فقیه ۱۳۷	سلطان العاشقین ۲۹۸
فکاهیات ۳۱۳، ۲۷۲	سموط ۵۲
ق	ش
قراء (قراء سبعه) ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸	شاعران مهجر (مهجر یون) ۲۳۳
۲۲۳، ۲۲۱، ۱۹۵	

- قفانك ۵۶
- مسجدين ۲۱۳
- مشوبات ۴۳
- معارضات ۱۵۴
- معارك ۲۷۱
- معلقات ، معلقات سبع ۴۲ ، ۵۰ ، ۵۱
- معلقات ۵۲ ، ۵۳ ، ۶۰ ، ۷۳ ، ۷۷ ، ۱۵۸
- ۲۰۰
- معلم ثانى ۲۵۰
- معمرين ۶۶ ، ۷۶ ، ۱۰۹
- مغازى ۲۵۴ ، ۲۵۹
- مفاخرات (مفاخره) ۱۵۵ ، ۱۶۵
- مفضليات ۱۹۲
- مقامات (مقامه) ۲۱۱ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵
- مقلدات ۴۶
- مقطعات ۲۰۳
- مكتب اوسى ۶۸ ، ۸۷ ، ۱۲۰
- مكتب بغداد ۲۷۷
- مكتب شام ۲۷۷
- ملحمات ۴۳
- مليح اندلس ۳۰۳
- ممحصات ۲۰۴
- مناظرات (مناظره) ۱۹۲ ، ۲۲۰ ، ۲۲۴
- مناقضات ۱۵۷ ، ۱۵۸
- منتقيات ۴۲
- منقحات ۴۶
- المواليا ۲۷۶
- موحدين ۳۰۱
- ك
- كتب اربعة شيعة ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳
- ل
- لامية العجم ۲۹۶
- لامية العرب ۷۷
- لاهوت ۳۶۰
- لزوم مالايكزم ۲۹۴ ، ۲۹۵
- م
- متكلمان ، متكلمين ۱۳۵ ، ۲۸۱
- مثالب ۱۴۷
- مجهرات ۴۲
- مجونيات ۲۸۰
- محافظين ۴۱۹
- محدث ۲۷۹
- محاضرات ۲۶۲
- مخضرمين ، مخضرمى ، مخضرم ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴
- ۲۸۷ ، ۱۶۲ ، ۱۲۰
- مدحيات ۷۰
- مذاهب اربعة ۳۴۲
- مذهب اشاعره ۲۴۴ ، ۲۴۵
- مذاهب ، مذاهب سبع ، ۴۲ ، ۵۱ ، ۵۲
- ۸۹
- مراثى ۴۳ ، ۱۱۳
- مسألة زنبوريه ۲۲۰ ، ۲۲۴

ن	مولدين ١٢٦ ، ١٩٠ ، ٢٨٣
نسابة ٢٥٨	موشحات (موشح) ٢٠٤ ، ٢٧٦ ، ٣٠٢
نقائض ١٥٦ ، ١٥٧ ، ١٥٨ ، ١٩٦	٣٠٣ ، ٣٠٤ ، ٣٠٥ ، ٣٣٤ ، ٣٢١
نقد ٢٠٧ ، ٢٠٨	مهاجات ١٥٤ ، ١٥٦ ، ١٦١ ، ١٦٧
هـ	١٧٠ ، ١٧١ ، ١٨٠
هاشميات ١٧٢ ، ١٧٣	مهاجرين ١١٠
هجويات ١٢٠	مهجر شمالي ٢٣٦ ، ٢٤٧ ، ٢٦٦
	مهجر جنوبي ٢٣٧ ، ٢٤٥

جایها

ارمنستان ۱، ۱۴۴
 اروپا ۳۸۸، ۳۳۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۴
 ۳۳۷
 الازهر ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴
 ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۰، ۳۴۶، ۳۴۳
 ۳۷۵، ۳۸۳
 اسپانیا ۳۱۰، ۴۳۳، ۴۴۱
 استانبول ۳۱۵، ۳۴۴، ۳۶۴، ۳۶۵
 ۴۰۲
 اسدآباد ۳۶۴
 اسکندریه ۲۵۳، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۳۳
 ۳۴۴، ۳۸۱، ۴۱۰
 اسیوط ۳۱۱، ۳۴۴، ۴۴۳
 ایشیلیه ۲۵۳، ۳۰۵
 اصفهان ۲۰۵، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۹۶
 افغانستان ۳۲۱، ۳۶۴
 اقیانوس هند ۶
 الجزیره ۲۶۸، ۳۳۳
 انبار ۲۳، ۱۲۴، ۱۸۳، ۲۸۰
 اندلس ۱۲۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶،
 ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳

آ

آتلانتیک ۳۱۰
 آذربایجان ۱۱۴، ۱۴۴
 آستانه ۳۲۸، ۳۶۲
 آسیا ۱
 آسیای صغیر ۳۲۱
 آفریقا ۱، ۳۱۲
 آمریکا ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۰۷،
 ۴۳۳، ۴۶۶، ۴۷۹
 آمریکای جنوبی ۴۳۵
 آمریکای شمالی ۴۳۵
 آمل ۲۳۰
 آنکارا ۴۷۱

ا

ابلق ۸۳
 اربل ۳۱۸
 ارجان ۲۸۹
 اردن ۶
 ارسانیه ۳

،۲۰۲،۱۹۷،۱۹۲،۱۸۹،۱۸۸
 ،۲۲۲،۲۲۱،۲۱۵،۲۰۵،۲۰۳
 ،۲۵۲،۲۵۰،۲۴۳،۲۳۱،۲۲۳
 ،۲۷۶،۲۶۷،۲۶۵،۲۶۴،۲۶۳
 ،۲۸۵،۲۸۳،۲۸۰،۲۷۹،۲۷۷
 ،۲۹۶،۲۹۳،۲۸۹،۲۸۸،۲۸۶
 ،۳۱۴،۳۱۱،۳۱۰،۳۰۹،۲۹۹
 ،۳۳۶،۳۳۴،۳۲۷،۳۱۷،۳۱۵
 ،۳۴۶،۳۴۸،۳۴۶،۳۴۲،۳۴۰
 ۲۴۹

بوصیر ۱۴۲

بیروت ۳۶۶، ۳۵۹، ۳۴۶، ۳۴۵

،۳۶۹،۳۶۵،۳۵۲،۳۴۸،۳۹۲

۲۷۵

بیضا ۲۲۲

پ

پاریس ۳۳۴،۳۹۹،۳۸۵،۳۷۰،۳۶۴

پور سعید ۴۶۰

ت

ترکستان ۲۶۵

ترکیه ۲۵۰، ۳۹۲، ۳۲۸

تمنح ۳

تونس ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۲۲

تهامه ۶

تیماء ۸۳، ۱۶، ۶

ث

ثقیف ۹۰

،۳۱۴،۳۱۰،۳۰۷،۳۰۶،۳۰۵

۳۲۹،۳۲۰

انقره ۵۴

انگلستان ۴۴۱، ۴۲۸، ۳۹۴، ۳۶۴

۴۷۵، ۴۷۲، ۴۶۰، ۴۵۸

اورشلیم ۲۵۳

اهواز ۲۷۹

ایتالیا ۳۸۵، ۳۶۹، ۳۰۰

ایمان ۱، ۸، ۹، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۸۳

،۲۷۰،۲۶۸،۲۶۷،۲۶۳،۲۵۱

۳۶۴، ۲۸۶، ۲۷۷

ب

بحر احمر ۶

بحرین ۷، ۱۹، ۵۷، ۵۸

بخارا ۱۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۱

۳۲۱، ۳۱۱

برزیل ۳۳۵، ۲۶۵

بروکلن ۴۵۲

بصره ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲

،۱۵۱،۱۵۰،۱۴۷،۱۴۲،۱۳۵

،۱۶۹،۱۶۸،۱۵۸،۱۵۶،۱۵۲

،۱۹۳،۱۹۲،۱۸۰،۱۷۹،۱۷۰

،۲۱۹،۲۱۳،۲۱۲،۱۹۷،۱۹۶

،۲۲۸،۲۲۷،۲۲۲،۲۲۱،۲۲۰

۲۷۹، ۲۷۷، ۲۳۰

بعلبک ۳۱۵

بغداد ۲۵، ۱۳۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴

خرمشين ۲۵۱	ج	جبل ۲۱۵
خليج عدن ۶		جرجانيه ۲۳۱
خليج فارس ۶		جزيرة العرب ۱۹، ۳۹۱
خوارزم ۲۵۱، ۲۳۱		جور ۲۱۲
خورنق ۹	چ	
خيبر ۱۶		چين ۳۲۱
د	ح	
دريای سرخ ۶		حبشه ۲، ۷، ۹
دلاص ۳۳۲		حجاز ۳، ۶، ۵، ۷، ۸، ۱۶، ۱۹، ۲۳،
دمشق ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۶۱، ۲۵۰،		۳۴، ۷۲، ۸۱، ۱۲۱، ۱۲۲،
۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۱، ۳۰۰، ۲۹۹		۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۸،
۳۳۶، ۳۴۷، ۲۷۱		۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۳۱۲، ۳۲۶،
دمياط ۴۵۵		۲۳۳، ۲۳۹، ۲۵۳
دومة الجندل ۸، ۲۳		حراه ۱۰، ۲
دهلي ۳۲۱		حضر موت ۳، ۷
دهنا ۶		حلب ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۱۹، ۴۷۵،
دير القمر ۴۱۳		حله ۳۳۳
ديروط ۴۴۳		حماة ۳۱۱
ديلم ۱۹۹		حمص ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۱، ۳۵۱،
دينور ۲۰۲		حوران ۲۳
ذ		حيره ۵، ۹، ۲۲، ۲۳، ۵۷، ۶۱، ۶۴،
ذخر المعاد ۳۳۲		۶۵، ۶۷، ۸۳، ۱۱۸، ۱۶۵،
ذوالمجاز ۲۱		۱۹۹
ذوالمجنة ۲۱	خ	
ر		خراسان ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۷، ۲۴۳،
روسيه ۳۲۱، ۴۰۷		

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳	روم ۸، ۹، ۵۴، ۱۸۶، ۲۶۸، ۲۹۹
۱۴۴، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۲	۳۲۳
۱۸۳، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۲	ری ۱۳۵، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲
۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۷	۲۴۲، ۲۴۱
۲۸۲، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۶	ز
۳۳۷، ۳۴۶، ۳۳۷	زبید ۷، ۳۲۲
شبهه ۳	زمخشر ۲۳۱
شقریه ۳۰۷	س
شیراز ۲۸۹، ۳۲۳	سامرا ۱۸۲، ۲۸۶
ص	سباء ۳
صفین ۱۰۶	سدیر ۹
صقلیه ۲۰۶	سراة ۱۵
صنعا ۷	سعودی ۳۲۸
ط	سمرقند ۲۳۹
طائف ۶، ۸، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۴۹	سمنان ۱۴۷
طایران ۲۵۲، ۲۵۳	سند ۱۲۲
طخارستان ۲۷۷	سودان ۳۲۱، ۳۳۷، ۴۴۲
طرابلس ۳۱۹، ۳۸۰	سورین ۴۰۵
طنجه ۳۲۱	سوریه ۲، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۷۰
طوس ۲۲۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۱۷	۴۰۷، ۴۳۵، ۴۵۰، ۴۶۵، ۴۷۱
ظ	۳۷۵
ظفار ۷	سوق الابل ۱۲۹
ع	سیستان ۲۲۶
عدن ۷	ش
عراق ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۶، ۱۹، ۲۳	شام ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۶، ۱۹، ۲۱
۶۳، ۸۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۱	۲۲، ۲۳، ۶۳، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۲

فلسطین ۲، ۶، ۷۰، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۲۹	۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۹
فیروزآباد ۲۱۲	۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۳۳، ۲۶۳
ق	۲۶۵، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۴۷
قاهره ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۲	۳۹۱، ۳۴۸
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۴۶	عربستان ۱، ۲، ۶، ۸
۳۲۷، ۳۴۴، ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۵	عروض ۶، ۷
۳۸۵، ۳۹۷، ۴۲۹، ۴۲۱، ۴۲۰	عکاظ ۲۱، ۳۳، ۵۷، ۵۳، ۶۷، ۷۴، ۱۱۶
۴۵۸، ۴۷۱	عمان ۶، ۷
قتبان ۳	عین التمر ۲۸۰
قرطبه ۱۳۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۴، ۲۵۳، ۳۰۱	عین شمس ۳۲۲
۳۰۶، ۳۱۱	عین ورقه ۳۶۰
قسطنطنیه ۲۹۰، ۳۷۸	غ
قلقشنده ۳۲۲	غرناطه ۳۲۰، ۳۲۱
قم ۲۱۵	غزه ۲۳۵
قبروان ۲۰۶	غور ۶
ک	ف
کازرون ۳۲۳	فارس ۱۳۱، ۱۴۷، ۳۲۱
کعبه ۵۱، ۵۳	فاریاب ۲۵۰
کوفه ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۱، ۲۳، ۷۵	فارس ۳۲۲
۷۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲	فرات ۱، ۲۸۵
۱۳۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۷	فرائیه ۶۳
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲	فرانسه ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۸۰، ۳۸۷
۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۱	۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۰
۲۰۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳	۴۲۰، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۷
۲۳۲، ۲۴۰، ۲۷۹، ۲۸۷	۴۵۲، ۴۶۰
گ	فرس ۱۸۶
گرگان ۱۱۴، ۲۲۶، ۲۵۱	فرغانه ۲۰۱

٢٤٨، ٢٢٠، ٢٣٩، ٢٣٦، ٢٢٩

٢٩٧، ٢٨٨، ٢٨٢، ٢٧٩، ٢٧١

٣١١، ٣١٠، ٣٠٩، ٣٠٥، ٢٩٨

٣٣٧، ٣٢٦، ٣٢٢، ٣١٩، ٣١٤

٣٤٣، ٣٢٢، ٣٢٠، ٣٢٩، ٣٢٨

٣٦٤، ٣٥٢، ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٤٥

٣٨٩، ٣٧٥، ٣٧٣، ٣٧٠، ٣٦٩

٤٥٢، ٤٠٣، ٤٠٢، ٣٩٩، ٣٩٨

٤٢٠، ٤٣٨، ٤٢٠، ٤١٠، ٤٠٦

٤٥٩، ٤٥٧، ٤٥٦، ٤٢٣، ٤٢١

٤٦٢

معره ٢٩٣

معين ٣

مغرب ١٢٢، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣٣٧، ٣٢٦

مكة ٩٢، ٥١، ٢٣، ٢٢، ٨، ٧، ٦

٩٦، ١٠١، ١٠٣، ١٢٥، ١٣٤

١٢٧، ١٦٩، ١٩٥، ٢٣٦، ٢٣١

٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٩٧، ٢٩١

٢٩٩

منبج ٢٨٥

منفلوط ٣٨٣

منفوحة ٧٣

موصل ٢٩٠، ٢٩٦، ٣١٨

ن

نجد ٣، ٦، ٧، ٨، ١٩، ٥٤، ٦٨، ١٧٣

نجران ٧، ١٦، ٢٢، ٣٢

نظامية بغداد ٢٥٢

ل

لبنان ٣٣٨، ٣٢٠، ٣٤٩، ٣٦٢، ٣٦٠

٣٨٧، ٣٩١، ٤٠٧، ٤٢٥، ٤٤٧

٤٥٠، ٤٥٢، ٤٦٥، ٤٦٦

لندن ٣٦٤، ٤٧١

لوزان ٣٩٨

م

ماددين ٣٣٣

ماطه ٣٦٣

مالي ٣٢١

ماوراءالنهر ٢٥٠

مأرب ٣

محمدية ٢٠٦

مدين ٨

مدينه ٥، ٧، ٨٣، ٨٩، ٩٦، ١٠٣

١١١، ١١٢، ١١٨، ١٢٥، ١٣٤

١٥٠، ١٥١، ١٦١، ١٧٦، ٢٣٣

٢٣٥

مراغه ٣١٢، ٣١٧

مراكش ٢٥٣، ٣٢١، ٣٣٧

مرند ١٢٩، ١٥٦

مرسيه ٢٩٩

مروه ١٨٤

المريه ٣٠٣

مصر ٧، ٢١، ٢٥، ١١٣، ١٢١، ١٢٢

١٤٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ٧١٥

ہند ٢١، ١٤١، ١٤٧، ٢٢٩، ٢٤٧،
٢٤٨، ٢٧٠، ٣١٠، ٣٢٤، ٣٤٢

س

شرب ٨، ١٦، ٢٢، ٨٩، ١٠٢،
بمامہ ٧٣، ٨٤، ٧٨، ١٧٠، ١٧١،
يمن ٣، ٦، ٧، ٩، ١٦، ٢١، ٣٤،
٥٤، ٧٧، ٨١، ١٢٩، ١٧٥، ١٧٧،
٣١٠، ٣١٢، ٣٢٢، ٣٢٦،
يونان ٨، ١٢٧، ١٤١، ٢٢٥، ٢٣٨،
٢٤٩، ٢٥٣، ٣٥٠، ٣٦٧، ٣٧٠،
٣٩٣، ٤٢٠

نفوذ ٦

نیشابور ٢٢٦، ٢٣٩، ٢٥٢، ٣١٠،
نیویورک ٣٨٠، ٤٤٧

و

وادی القرى ١٦، ١٥٠، ١٧٥،
وادی النيل ٣٤٦،
واسط ١٢٤،
ولایات متحدہ ٢٥٢

ه

ہرات ٦٤، ٢٢٦، ٢٣٣، ٣١٠،
ہمدان ٢١٦، ٢٢٦، ٢٥١، ٢٨٢

جنگها

ح	ج
حرب البسوس (جنگ بسوس) ۱۱ ، ۵۰، ۶۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۲۳	جنگ بدر ۲۴، ۹۰ جنگ جمل ۱۵۲ جنگ جهانی اول ۳۵۱، ۴۳۵، ۴۴۱، ۲۵۱
غزوة تبوك ۱۰۳	جنگ جهانی دوم ۴۷۱ جنگ داحس و غیرا ۱۱، ۳۲، ۶۹، ۱۲۳
واقعه دیر جماجم ۱۴۹ واقعه کربلا ۱۲۲	جنگ صفین ۱۲۱، ۱۵۰، ۱۵۲ جنگ قادسیه ۳۴، ۱۱۴ جنگ نهاوند ۳۵، ۱۱۰ جنگهای صلیبی ۲۷۱ جنگ یمامه ۹۷
یوم الفجار ۳۲ یوم الکلاب ۱۱۶	

روزنامه ها ، مجله ها ، كتابها

الاختيارات ٢٠١	٢
اخى ابراهيم ٤٤٩	الآباء والبنون ٢٠٧
ادب الكاتب ٢٠٣	آخر ساعة ٣٤٦
الادب الكبير ٢١٣	الآداب ٣٧٣
الادب الصغير ٢١٣	آهة الارض ٣٨٧
ادب النفس ٣٨٦	
اديسى ٣٤٤	١
الاديب والآداب ٣٤٦	اباريق مهشمة ٤٧٣
الارتسامات اللطاف ٣٩٥	ابراهيم الكاتب ٣٩٨ ، ٣٥٥
فى خاطر الحاج الى اقدس مطاف ٣٩٥	ابليس ٤٦٣
الارشاد ٢٤٣	ابن رشد و فلسفته ٣٨١
الارواح الحائرة ٤٥١	الاتحاد ٣٦٩
الارواح المتمردة ٣٨٧	الاتقان فى علوم القرآن ٣٢٧
اساس البلاغة ٢٣١	الاجنحة المتكسرة ٣٨٧
اساطير القرون ٢٢٠	الاحاطة فى تاريخ غرناطة ٣٢١
استبصار فى ما اختلف من الاخبار ٢٤٣	احسان لله ٤٠٤
اسرار البلاغة ٢٤٧ ، ٣٧١	احسن المساعى فى تساريخ الامام
اسماء الوحوش ١٩٨	اوزاعى ٣٩٥
الاسلام والنصرانية ٣٧١	احياء علوم الدين ٢٥٣ ، ٤٦٦
اسواق الذهب ٢٢٢	اخيار الطوال ٢٥٥
الاشارات والتنبهات ٢٥١	اخيار اليوم ٣٤٦

انداء الفجر ٤٥٩	اشعار خارجة على القانون ٤٧١
انساب السمعاني ٢٥٩	اشعة في ظلال ٤٥٩
الانصاف ٢٢١	الاصابة في تمييز الصحابة ٢٣٦
انين ورنين ٤٥٩	اصول الفقه ٢٣٦، ٢٤٣
اوراق الخريف ٤٣٤	اطياف الربيع ٤٥٩
اورشليم الجديد ٣٩١	الاعاصير ٤٦٥
اوراق الفرد ٣٨٩	اعاصير مغرب ٤٦٣
الاوशल ٤٤٦	اعترافات ٤٦١
الاهرام ٣٤٦، ٣٧٨، ٣٨٦، ٤٥٤	الاعلاق النفيسة ٢٦١
اهل الفن ٤١٠	الاعلام فيما انفقت
اهل الكهف ٤١٠	الامامية من الاحكام ٢٤٢
الايام ٣٥٤، ٤٠٦	الاغاني ٦٣، ٨٩، ٢٠٥
الايضاح في الوقف والابتداء ١٣١	افاعي الفردوس ٤٥٣
	الاكمال ٢٢٠
ب	الآلهة ٤٦٣
الباكورة ٣٩٤	البحان ٤٥٣
البخيلة ٤٢٢	الست هدى ٤٣٢
البدايع والطرائف ٣٨٧	الالفاظ ٢٠١
البسيط والوسيط والوجيز ٢٥٣	الف ليلة و ليلة ٢٢٨، ٢٢٩، ٣٥٦
بعد الاعاصير ٤٦٣	٤١٣
البلاغ الاسبوعية ٤٦٣	القيه ٣١٦
البلاغ الوفديه ٤٦٢	الى الابد ٤٥٣
بنت يفتاح ٤٧٢	الامثال ٢٠١
البيادر ٤٠٧	الامم والملوك ٢٣٠
البيان ٣٦٦	اميرة الاندلس ٤٣٤، ٤٤٢
البيان والتبيين ٢١٤، ٢٢٧	الانباء ٣٦٩
بينوايان ٣٥٣	انت لى ٢٧١
	انجيل ١٩٨، ٣٢٢

- تفسير طبرى ۲۳۰
تفسير الكبير ۲۳۳
تلخيص ۲۴۷
التوايح والزوايح ۳۵۸
تورات ۴، ۹۰، ۳۴۴
تهافت التهافت ۲۵۴
تهافت الفلاسفة ۲۵۳، ۲۵۴
التهذيب ۲۱۹
تهذيب الاحكام ۲۴۳
التيسير فى القراءات السبع ۱۳۱

ث

- ثأرون ۴۰۴
الثقافة ۳۴۶
ثورة الادب ۴۰۰

ج

- الjasوس على القاموس ۳۲۴، ۳۶۳
الجامع ۲۲۰
جامع الاسرار وتركيب الانور ۲۹۶
جامع البيان عن تاويل آى القرآنة ۲۲۰
جامع البيان فى القراءات السبع ۱۳۲
الجامع الصحيح ۲۳۹، ۲۴۰
الجامعة ۳۸۱
الجدول ۴۶۶
الجريدة ۴۰۲، ۴۶۰
الجريمة والعقاب ۴۵۸
جمهرة اشعار العرب ۴۳، ۱۷۲

ت

- تاريخ آداب العرب ۳۸۹
تاريخ ابن خلدون ۳۲۲
تاريخ ابن اثير ۲۵۶
تاريخ طبرى ۲۳۰، ۲۵۶
تاريخ عتمى ۲۰۹
تاريخ المسيح ۳۸۱
تاريخ ناباؤون ۴۵۳
تاريخ نجد الحديث ۳۹۱
تاريخ اليعقوبى ۲۵۵
تأملات ۴۰۲
التبيان ۲۴۳
التجاريب ۳۷۸
تجريد العقايد ۳۱۷
تحت راية القرآن ۳۸۹
تحرير اصول اقليدس ۳۴۴
تحرير المجسطى ۳۱۷
تحفة النظر فى غرائب الامصار وعجائب
الاسفار ۳۲۱
تذكار الماضى ۳۶۶
التذكرة النصريه ۳۱۷
ترجمان الاشواق ۳۰۰
التسوية بين العرب والمجم و تفضيل
العرب ۲۰۲
التشريع ۴۰۲
تفسير جزء عم ۳۷۱
تفسير الجلالين ۳۲۷

داستان عنتره ٣٥٧
داستان كسرى انوشيروان ، بشرالاسدى
٣٥٧
درة القواص فى اوهام الخواص ٢٢٧
الدرر والفرر ٢٤٢
الدرعيات ٢٩٥
درياچه ٤٢٠ ، ٢٥٧
دلائل الاعجاز ٢٢٧ ، ٣٧١
دول العرب ٢٢٢
ديارات ٢٠٥
ديك الجن الحمص ٢٥١
ديوان الخليل ٢٥٥
ديوان الزهاوى ٢٢٢

ر

الرائد التونسى ٢٢٢
الرائد المصرى ٢٧٨
الرابطة ٢٢٧ ، ٢٢٥
رباعيات الزهاوى ٢٢٢
رحلة ابن بطوطة ٢٢٢
رسائل ابوالعلاء ٢٩٥
رسائل الاحزان ٢٨٩
رسائل الجاحظ ٢٥٠
رسائل فارابى ٢٥٠
الرسالة ٢٢٢
رسالة التوحيد ٢٧١
رسالة الحياة ٢٥٨

الجمهرة فى اللغة ٢١٩
الجنين الشهيد ٢٢٥
الجوائب ٢٥١ ، ٢٢٢
جواهر القرائن ٢١٧

ح

حاضر العالم الاسلامى ٢٩٥
حديث عيسى بن هشام ٢٨٢
حديث القمر ٢٨٩
حديثه الاخبار ٢٢٢
حرز الامانى ووجه التهانى
قى القراءات السبع ١٢٢
حصاد الهيثم ٢٩٨
حقوق النساء ٢٧٧
الحماسة ٢٨٦ ، ٢٨٣ ، ٢٨٨
حياة اللغة العربية ٢٧٥
حياة محمد ٢٠٠
حى بن يقطان ٢٥٨
الحيوان ٢١٢

خ

خطط المقرئى ٢٢٥
الخمائل ٢٥٢
خواطر نيازى ٢٧٨

د

دارا وبت زرین ٢٢٨
داستان براق ٢٥٧
داستان بکروتغلب ٢٥٧

- رساله الفنون ۲۹۵
رساله الغفران ۳۵۸
الرسالة القيشرية ۳۴۶
الرسم بالكلمات ۲۷۱
رستم و اسفنديار ۲۲۸
الرشديات ۴۶۵
رندلی ۲۷۲
روزبه اليتيم ۳۵۶
روضه المدارس المصرية ۳۴۶
ريحانيات ۳۹۱
- ز
- زاد المعاد ۴۰۷
الزير ۱۱
زينب ۳۵۴، ۳۹۹، ۴۵۹
- س
- السابق ۳۸۷
السائح ۲۳۶
سامبا ۴۷۱
السحاب الاحمر ۳۸۹
سخرية الناي ۳۵۴
سرالليال في القلب والابدال ۳۶۲
السعير ۲۶۶
سفينة الملك ۳۴۶
سقط الزند ۲۹۵
سلاسل الذهب ۲۸۶
سلم الوصول الى طبقات الفحول ۳۲۹
- سلوى في مهب الريح ۴۰۴
سند باد صغير ۲۲۸
سند باد كبير ۳۵۶، ۲۲۸
السنن ۲۴۰، ۲۴۱
السنن الماثورة ۲۳۶
سنى ملوك الارض والانبياء ۲۵۶
السياسة سيوعية ۴۶۳
السيد رشيد رضا واخاه
اربعين سة ۳۹۵
سيرة ابن هشام ۲۵۹
سيرة عترة ۳۵۲
- ش
- شباب و غانيات ۴۰۴
شجرة الدر ۴۳۴
شرح بهاء الدين ابن عقيل ۳۱۶
شرح سيرطى ۳۱۶
شرح مقامات بديع الزمان ۳۷۱
شرح نهج البلاغة ۳۷۱
شرق و غرب ۴۵۶
شعرانسيابى ۴۷۱
شعر الوجدان ۴۵۹
شرح ديوان خزنق ۱۹۵
الشعر و الشعراء ۲۰۲
الشعلة ۴۵۹
الشفاء ۲۵۱
شفاء غليظة ۴۰۴

- الطيب ٣٤٤
- ع
- عابر سبيل ٤٤٣، ٤٢٩
- العاصفة ٤١٣
- عالم السجنون والقيود ٤٦٣
- العباسة ٤٣٤
- العبرات ٣٨٣
- العبروديان المبتدأ والخير ٣٣٣
- العرائس الثعلبية ٣٥٧
- عرائس المروج ٣٨٧
- العروه الوثقى ٣٨٥، ٣٧٠، ٣٦٤
- عشرة ايام فى السودان ٤٠٠
- العصبة ٤٣٨، ٤٣٧
- عقد الحجمان ٣٥٩
- العقد الفريد ٣٠٣، ٢٠٤
- على بك الكبير ٤٣٣، ٤٣٤
- على السفود ٣٨٩
- المعدة فى صناعة الشعر ونقده ٢٠٧
- عنترة ٤٣٤
- عوارف المعارف ٢٤٦
- العواصف ٣٨٧
- عودة الروح ٣٥٥، ٤١٠
- عود على بدء ٣٩٨، ٣٥٥
- عهد جديد ٣٤٤
- عهد قديم ٣٤٤
- العين ٢١٨
- عيون الاخبار ٢٠٣
- الشفيق الباكي ٤٥٩
- الشوقيات ٤٤٢
- شوقى او صداقة اربعين سنة ٣٩٥
- شهر يار ٤٣٤
- ص
- الصادح والباغم ٣٥٧
- صبح الاعشى ٣١٥
- صبح الاعشى فى صناعة الانشاء ٣٢٤
- الصحائف السود ٣٧٨
- الصحاح ٢١٩، ٢٤٠
- الصحاح الستة ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١
- صحف ٩٧
- الصحيح ٢٣٨
- صفة جزيرة العرب ٢٦١
- صفوة الصفوة ٢٤٦
- صلاح الدين ومكايد الحشاشين ٣٥٥
- ض
- ضوء الفجر ٤٣٨، ٤٦٠
- الضياء ٣٦٦
- ضياء الخافقين ٣٦٤
- ط
- طبقات الشعراء ٢٨٧، ٢٥٧
- طبقات الصحابه ٢٥٧
- طبقات المفسرين ٣٢٧
- الطريق ٢٩٨

- الفنون ۴۵۱
فوات الوفیات ۳۱۸
الفهرست ۱۴۰ ، ۱۴۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۲ ،
۲۳۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶
- ق
قافلة النور ۴۳۲
قالت لى السمراء ۴۷۱
القاموس ۲۱۹ ، ۳۱۵ ، ۳۲۳
القاموس المحيط ۳۲۳
قانون ۲۵۱ ، ۳۴۴
القاهرة الحرة ۳۷۳
قبض الروح ۳۹۸
قدموس ۴۷۲
قرآن ...
القرويات ۴۶۵
قصائد ۴۷۱
قصة الحلاق المجنون ۴۶۱
قصة زير ۷۲ ، ۸۱ ، ۲۲۸
قصة عنتره ۱۱ ، ۲۲۸
قصتى مع الشعر ۴۷۲
القصر المسحور ۴۱۰
قصص الانبياء ۳۵۷
قطب الصناعة ۳۶۰
القطار السريع فى علم البديع ۳۷۵
قلب العراق ۳۹۱
قلب لبنان ۳۹۱
قواعد العقائد ۳۱۷
- غ
الغربال ۴۰۷
غروب الاندلس ۴۳۴
غزوات العرب ۲۹۵
غلاواه ۴۵۳
- ف
الفاريق او الساق على الساق ۳۶۲
فتاة عنان ۳۵۵
الفتح الامين فى مدح الامين ۳۳۶
فتح قدس ۲۰۹
الفتوحات المكيه ۲۴۶ ، ۳۰۰
فتوح البلدان ۲۵۵
فتوح الشام ۳۵۵
الفرج بعد الشده ۳۶۹
فى الشعر الجاهلى ۴۰۶
فيض الفضل ۳۳۶
فى منزل الوحي ۴۰۰
فصل الخطاب ۳۵۹
فصل المقال بين الشريعة والحكمة من
الاتصال ۲۵۴
فصوص الحكم ۳۰۰
الفصول ۴۶۳
الفصول والغايات ۲۹۵
الفقه الاكبر ۲۳۴ ، ۲۴۴
فقه اللغة ۳۴۸
فن القصص ۴۰۴

- قوت القلوب ٢٤٦
قيس و لبني ٤٣٤
ك
كاميز ٢٣٤
الكافي في علم الدين ٢٤١
الكامل في التاريخ ٢٥٦
كان ماكان ٤٠٧
الكتاب ٢٢٣، ٣٤٦
كتاب الام ٢٣٦
كتاب الامامة ٢١٤
كتاب البخلاء ٢١٥
كتاب البديع ٢٨٧
كتاب البلدان ٢٦١
كتاب بوداسف ٣٥٦
كتاب الحب ٤٧١
كتاب خرافة و نزهة ٣٥٦
كتاب الدب و الثعلب ٣٥٦
كتاب دلائل ١٩٨
كتاب الزهد ٢٣
كتاب السنة موصل المعتقد الى الجنة ٢٣٧
كتاب مرداد ٤٠٧
كتاب مزدك ٣٥٦
كتاب المسائل ٢٣٥
كتاب ملك القتال و السباح ٣٥٦
كتاب نمرود ٣٥٦
كتاب الهند في قصة هبوط آدم ٣٥٦
- كتاب يوسفاس ٣٥٦
الكشاف عن حقايق التنزيل ٢٣١
كشف الحجاب في علم الحساب ٣٦١
كشف المخبا من فنون اوربها ٣٦٣
كشف الظنون ٢٣١
كشف الظنون في اسامي الكتب و الفنون ٣٢٨
كلوثاترا في خان الخليلي ٢٠٢
كل عام و انتم بخير ٢٠٢
الكلم المنظوم ٢٢٦
كليلة و دمنة ٢١٣ ، ٢٢٨ ، ٢٦٢ ،
٣٥٦ ، ٣٥٢
كمدى الهى ٢٩٥ ، ٣٠٠
الكواكب السدرية في مدح خير البرية ٣٣٢
ل
اللامع المعلم العجائب الجامع بين
المحكم و العباب ٣٢٣
اللباب ٤٤٦
لحن العامة ٢٢٢
اللزوميات ٢٩٥
لسان العرب ٢١٩ ، ٣١٥ ، ٣١٩
لغة الجرائد ٣٦٧
لماذا تأخر المسلمون ٣٩٥
اللمع ٢٢٥
اللوا ٣٤٦
ليالى القاهرة ٤٥٨

- المراحل ۴۰۷
- مراجعات في الادب والفنون ۴۶۳
- مرآة الاصول ۳۴۶
- مرآة الايام في مخلص التاريخ العام ۴۵۵
- مرسوم المصحف ۱۹۵
- مروج الذهب ۲۵۶
- المزهر في علوم اللغة ۳۲۷
- المساكين ۳۸۹
- المسالک والممالک ۲۶۰
- مشرح المجتمع ۳۵۸ ، ۴۱۰
- المسند ۲۳۷
- مسند ابوحنيفة ۲۳۴
- مسند الشافعي ۲۳۶
- مصايح الحكمة ومفاتيح الرحمة ۲۹۶
- المصباح ۳۶۶
- مصباح الشرق ۳۶۹ ، ۳۸۶
- مصرع كلوباترا ۴۳۲ ، ۴۴۲
- مصريات ۴۵۹
- المصدر ۳۴۶
- مطالعات في الكتب والفنون ۴۶۳
- المطر ۱۹۷
- مطول ۲۴۷
- المعارف ۲۰۳
- معاني الشعر ۱۹۸ ، ۲۰۱
- معاني القرآن ۲۹۱
- معرفة قوى الادوية المركبة ۲۵۰
- المعلوم والمجهول ۳۷۸
- م
- ما تراه العيون ۳۵۴
- ما هنالك ۳۶۹
- مئة رساله حب ۴۷۱
- المؤيد ۳۴۶ ، ۳۷۳ ، ۳۷۸ ، ۳۸۳ ، ۴۵۲ ، ۳۸۶
- مبادئ آراء اهل المدينة الفاضلة ۳۵۰
- المثل السائر ۲۱۱
- مجاز القرآن ۲۴۶ ، ۲۹۱
- المجلديه ۴۷۲
- مجلة آبولو ۴۵۷
- مجمع البحرين ۳۵۹
- مجمع البيان في تفسير القرآن ۲۳۲
- المجمل ۲۱۹
- مجموعة الرابطة القلميه ۴۳۷
- المجنون ۲۸۷
- مجنون و ليلي ۴۳۴
- المحاسن والاضداد ۲۱۵
- محاضرات الادياب و محاورات الشعرا والبلغاء ۲۶۲
- المحاضرات والمناظرات ۲۶۲
- المحروسة ۳۴۶
- المحيط ۲۱۹
- المخارج في الحبل ۲۳۴
- مختارات ۳۷۳
- المخصص ۲۱۹
- مذاكرات بتاتور ۴۴۲

- المنتخبات ٢٠٢
المنتظم فى تاريخ الامم ٢٥٦
من لا يحضره الفقيه ٢٢٢
المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار
٣٢٥
مواقع الافلاك فى وقايح تليماك ٣٥٣
المواكب ٣٨٧
الموت فى اجازة ٢٥٨
المورد الاهنى فى المورد الاسنى ٣٣٦
موضوعات العلوم ٣٢٨
الموطأ ٢٢٥ ، ٢٣٥ ، ٢٣٦ ، ٢٣٧
ن
الناصر ٢٢٣
النبي ٣٨٧
نجمة الرائد فى المترادف والمتوارد
٣٦٦
النخل ١٩٨
نداء الفداء ٤٥٦
نداء المهجول ٢٠٢
نزهة الافكار ٣٢٦ ، ٣٦٩
نزهة المشاق ٣٢٢
النسائيات ٣٧٦
النسب الكبير ٢٥٨
النظرات ٣٨٣
نقائض جرير و فرزدق ١٩٦
نقطة الدائرة ٣٥٩
النوادر ١٩٧
مغازى ٢٥٥ ، ٢٥٩
مغامرات تليماك ٣٥٣
مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب ٣٢٠
مفاتيح الغيب ٢٣٣ ، ٣٠٠
مفتاح السعادة و مصباح السيادة ٣٢٨
مفتاح المصباح ٣٦١
مفتاح العلوم ٢٤٧
مفردات القراءات السبع ١٣٢
المفصل ٢٣١
مفضليات ٧٨ ، ٢٠١
مقاتل الطالبين ٢٠٥
مقاصد الفلاسفة ٢٥٣
مقالات الاسلاميين ٢٢٥
مقامات بديع الزمان ٣٧٠
مقامات حريرى ٣٢٩
مقدمة ٣١٥
مقدمة ابن خلدون ٣٢٢ ، ٣٢٩
المقدمة الجزرية فى علم التجويد ١٣٢
المقطف ٣٢٦
المقطم ٣٢٦ ، ٣٧٨
مكتوب على الجبين ٢٠٢
الملاح التائه ٤٥٦
ملحة الاعراب ٢٢٧
ملوك العرب ٣٩١
مميزات لغة العرب ٣٧٥
المنار ٣٩٨
مناهج الادلة فى عقائد الملة ٢٥٢

هـ	نهج البلاغة ١٠٢ ، ٢٩١ ، ٣٧٠
هكذا خلقت ٤٠٠	و
هدية الكروان ٢٢٣ ، ٢٤٣	الواسطة في احوال مالطة ٣٤٣
هزار افسانه ٢٢٩ ، ٣٥٤	الوحش ٣٨١
هزار و يكشب ٢٢٩ ، ٣٥٢	وحى الاربعين ٣٤٣
الهلال ٣٤٤	وحى العام ٤٥٩
همس الجنون ٤٠٧	وحى القلم ٢٨٩
هوامش على دفتر النكسة ٤٧١	وراء القمام ٢٥٧
ح	ورقة الآس ٢٢٢
يحكى ان ٣٥٢	الوطن ٣٢٤
اليعسوب ٣٤٤	وطن الراجعة ٤٥٩
يوميات نائب في الارياف ٣٥٥	وفيات الاعيان ٣١٨
	الوقايح الرسمية ٣٧٠
	الوقائع المصرية ٣٣٨

شخصيا

ابن بابويه ٢٤٢	٦
ابن بطوطة ٣٢١	آدم ٢٣٠، ٣٥٦
ابن بقي ٣٠٢	آمنة ١٠٢
ابن جزري ١٣٢	
ابن جنى ٢٨٨	١
ابن الحائك ٢٦١	ابراهيم ١٥، ٥٣
ابن حجر العسقلاني ٣٢٦، ٣٢٥	ابراهيم طوقان ٢٢٨
ابن خالوية ٢٨٨، ٢٩٠	ابراهيم عبدالقادر المازني ٣٥١، ٣٥٢
ابن خردادبه ٢٦٠	٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٢٨، ٤٢٩
ابن الخطيب ٢٣٢، ٣٢٠	٢٦٢
ابن خفاجه اندلسي ٣٠٧، ٣٠٨	ابراهيم موصلى ٢٠٥
ابن خلدون ١٧، ٥٢، ٣٠٣، ٣٠٤	ابراهيم المويلحي ٣٦٩
٣١٣، ٣١٥، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٨٣	ابراهيم ناجي ٢٥٧، ٢٥٨
ابن خلکان ١٣٩، ٣١٦، ٣١٨	ابرهة ١٠
ابن دريد ٢٠٥، ٢١٩، ٢٢٥	ابن ابي اسحق خضرمي ٢٢٠
ابن رسته ٢٦١	ابن ابي الحديد ١٠٢
ابن رشد ٢٥٣، ٢٥٤، ٣٨٠	ابن ابي مايكة ١٣٥
ابن رشيق قيرواني ٢٨، ٣٦، ٢٠٦	ابن الاثير ٢١١، ٢٥٦
٢٠٧	ابن اوطاة محاربي ١٦٤
ابن العروض ٢٧٧، ٢٨٣، ٢٨٤	ابن اسحق ١٥
٢٨٥، ٢٥٤	ابن الاعرابي ٨٧، ٢١٨

ابن منظور ٢١٩، ٣١٥، ٣١٩	ابن زيات ٢١٢
ابن المولى ١٥٩	ابن زيدون ٣٠٦، ٣٠٧
ابن ميادة ١٦٤	ابن سعد ٢٥٧
ابن نباته المصرى ٣٣٦	ابن سلام ١١٣، ٢٥٧
ابن النديم ١٤٢، ٢٥٦، ٢٥٨	ابن سيدة ٢١٩
ابن وردى ٣١٥	ابن سينا ٢٥٠، ٢٥١، ٣٤٤
ابن هانى اندلسى ٣٠٥، ٣٠٦	ابن شهاب زهرى ١٣٥
ابن الهياريه ٣٥٨	ابن شهيد ٣٥٨
ابن هشام ٣١٩، ٣٢٠	ابن صيرفى ١٣١، ١٣٢
ابو سعد عبدالكريم محمد سمعانى ٢٥٨	ابن طفيل ٢٥٣، ٢٥٨، ٣٨٠
ابو سفانة	ابن عباس ١٠٥، ١٣٣، ١٣٥، ١٩١
ابو سفيان ١٠٥، ١٤١	ابن عبدالحكيم ٢٣٥
ابو سلمة ٢٨٢	ابن عبدربه ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١١، ٢٣٥
ابو سهل ميسىمى ٢٥١	ابن عربى ٢٩٩
ابو شادى، رك به: احمد زكى ابوشادى	ابن العميد ٢١٠، ٢١١، ٢١٥، ٢٨٩
ابو طالب ١٠٢، ١٧٨	ابن فارس ٢١٩
ابو طالب مكى ٢٤٦	ابن فارض ٢٩٧، ٢٩٨
ابو عباده وايد بن عبيد ٢٨٥	ابن قتيبة ١٧٩، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١٠، ٢٢٥
ابوالعباس سفاح ١٨٣	ابن لسان ٢٥٨
ابوالعباس شهاب الدين احمد ٣٢٢	ابن ماجه ٣٣٩، ٢٤٠
ابوالعباس عبدالله بن المعتز، رك به :	ابن مالك طائى ٣١٦
ابن المعتز	ابن المعتز ٢٢٧، ٢٨٦، ٢٨٧
ابوالعباس مبرد ٢١٨	ابن معتوق ٣١٥
ابو عبدالله لسان الدين ٣٢٠	ابن مفرغ حميرى ١٦٣
ابو عبدالله مالك بن انس، رك به: مالك	ابن مقفع ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢٦٢، ٢١٣
بن انس	ابن ملجم ١٠٣
ابو عبدالله محمد واقدى ٢٥٥	

ابو الفضل محمد بن حسين العميد ، رك	ابو عبيدة معمر بن مثنى ١٠ ، ١٩٢ ،
به : ابن العميد	١٩٥ ، ١٩٦ ، ١٩٧ ، ٢١٤ ، ٢٢٦
ابو قابوس نعمان بن منذر ٦٦	ابو العتاهية ٢٧٦ ، ٢٨٠ ، ٢٨١
ابو القاسم عبدالكريم قشيري ٢٤٦	ابو علاء سالم ١٤٣ ، ١٤٤
ابو القاسم محمد بن هاني اندلسي ٣٠٥	ابو العلاء ممرى ٢٩٣ ، ٢٩٥ ، ٣٥٨ ،
ابو قيس ٤٢	٣٩١
ابو محمد قاسم بن عين حريري ٢٢٧	ابو علي احمد بن عمر بن رسته ، رك به :
ابو محجن ثقفى ١١٣	ابن رسته
ابو محنف ازدي ١٤٠	ابو علي شيخ الرئيس ابن سينا ، رك به :
ابو مسلم خراساني ٢٦٤	ابن سينا
ابو المعالي ٢٩٠	ابو علي فضل بن حسن بن فضل طبرسي
ابو المنذر هشام بن محمد كلبي ٢٥٨	٢٣٢
ابو موسى اشعري ١٣٦	ابو علي قطرب ٢١٨
ابو المهدية ١٩٢	ابو علي محمد جبائي ٢٤٥
ابو نجد عروة بن ورد ٨٨	ابو عمرو بن علا ١٩ ، ٣٨ ، ١٣١ ، ١٧٩ ،
ابو النجم ١٦٥	١٩٦ ، ١٩٥ ، ١٩٢
ابو نصر سراج ٢٤٥	ابو عمرو هروي ٢١٨
ابو نصر محمد بن محمد فارابي ٢٥٠	ابو عنان مريني ٣٢٢
ابو نواس ١٩٧ ، ٤٦٩ ، ٢٧٣ ، ٢٧٦ ،	ابو الفتح اسكندري ٢٢٦
٢٧٧ ، ٢٧٩ ، ٢٨٠ ، ٤٤٣ ، ٣٦٣	ابو فراس حمداني ٢٧٧ ، ٢٩٠
ابو الوليد احمد بن عبد الله بن زيدون	ابو الفرج بن الجوزي ، رك به : ابن
رك به : ابن زيدون	الجوزي
ابو الوليد محمد بن احمد بن رشد ، رك	ابو الفرج اصفهاني ٢٠٥
به : ابن رشد	ابو الفرج محمد النديم ، رك به : ابن
ابو هذيل محمد علاف ٢٤٥	النديم
ابو هلال عسكري ٣٦ ، ١٤٤	ابو الفضل احمد بن حسين حمداني ٢٢٥
	ابو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم
	٣١٩

- ابو الهندی ۱۶۲
 ابو یعقوب یوسف بن عبدالمؤمن ۲۵۳
 ابو یوسف یعقوب الکندی ۲۴۹
 ابو زبید طائی ۴۳
 ابو زید انصاری ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷
 ابو زید سروجی ۲۲۷
 ابو زید قرشی ۴۳، ۵۲
 ابو زید هلالی ۲۲۸
 ابو ذؤیب هذلی ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۶، ۴۳
 ابو ذکریا خطیب تبریزی ۵۲
 ابوالدرداء ۱۳۶
 ابو داود ۲۴۰
 ابو حاتم سجستانی ۲۱۸
 ابو حذیفه واصل بن عطا رک به: واصل
 بن عطا
 ابوالحزم بن جمهور ۳۰۶
 ابوالحسن اخفش ۲۲۳
 ابوالحسن اشعری ۲۴۴، ۲۴۵
 ابوالحسن علی بن عباس ۲۸۳
 ابوالحسن مسلم قشیری، رک به: مسلم
 قشیری
 ابوالحسن محمد بن حسین شریف رضی
 رک به: شریف رضی
 ابو حنیفه نعمان ۲۳۴، ۲۴۴
 ابو حیان توحیدی ۲۶۲، ۳۱۹
 ابو جعفر احمد بن یحیی البلاذری: رک
 به: البلاذری
- ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه،
 رک به: ابن بابویه
 ابو جعفر منصور، رک به: منصور
 ابو تمام ۸۸، ۱۸۶، ۲۷۳، ۲۷۷،
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۴۲۱،
 ۴۲۲
 ابوالبرکات بغدادی ۲۲۱
 ابوبکر ۳۳، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۸،
 ۱۲۵
 ابوبکر بن ابی شیبه ۱۳۵
 ابوبکر بن زهر ۳۰۴
 ابوبکر بن قزمان ۳۰۵
 ابوبکر اخباری ۲۰۵
 ابوبکر خوارزمی ۲۲۶
 ابوبکر شیخ محیی الدین محمد بن علی
 ابن عربی، رک به: ابن عربی
 ابو بشر عمرو بن عثمان ۲۲۲
 ابوالبیداء ۱۹۲
 ابو اسحق ابراهیم بن خفاجه، رک به:
 ابن خفاجه
 ابو اسحق ابراهیم نظام ۲۱۴
 ابوالاسود دؤلی ۲۴، ۱۳۸، ۱۶۴،
 ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۲۰
 ابوالاسود عمرو بن کلثوم، رک به:
 عمرو بن کلثوم
 ابو حفص شهاب الدین سهروردی ۲۴۶
 ابی بن کعب ۱۳۶

اسماء ۸۱	احمد امین ۳۵۱
اسمعیل ۵، ۳۳۹، ۳۲۳	احمد بن ابویعقوب (یعقوبی)، رذ
اسماعیل صبری ۴۴۰، ۴۴۴	به : یعقوبی
اسمعی (عبدالملك) ۶۲، ۱۱۹، ۱۹۲،	احمد بن حنبل ۲۳۶
۲۱۴	احمد بن فارس ۲۲۵، ۲۲۶
اعشى باهله ۴۳	احمد تیمور پاشا ۲۰۳
اعشى قیس ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۵۲،	احمد زکی ابو شادی ۴۲۹، ۴۳۳،
۱۶۲، ۱۶۱، ۱۰۴، ۷۴، ۷۳، ۵۳	۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷
۱۶۷	احمد فارس الشدایق ۳۲۲، ۳۵۱،
اعلم بطلیوس ۳۰۲	۳۷۳، ۳۶۲
اغلب بن عمرو ۱۰۹	احمد لطفی السید ۴۰۱، ۴۰۳
اغلب عجلی راجز ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۵،	احیحة بن جلاح ۴۲
افوه اودی ۸۴	اخطل ۲۳، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،
اکثم بن صیفی ۳۲، ۳۲	۱۷۰، ۲۷۶، ۲۵۲
القرد دوموسیه ۲۵۷	اخفش ۲۱۴
الیاس ابو شبکه ۴۵۲	اخفش اصغر ۲۰۵
الیاس عطاء الله ۴۲۶	اخفش کبیر ۱۹۶
الیاس حبیب فرهات ۴۳۶، ۴۳۸	ادوارد هشتم ۴۲۲
امام الحرمین ابوالمعالی جوینی ۲۵۲	ادیب اسحق ۳۵۸
امرؤ القیس بن حجر ۳۸، ۴۱، ۴۲،	ارسطا طالیس ۲۰۲
۴۲، ۵۳، ۵۲، ۲۷، ۶۰، ۷۰، ۸۰،	ارسطو ۱۴۲، ۲۵۰، ۲۵۳
۲۹۰	ازهری ۲۱۹
امیه بن ابی الصلت ۲۲، ۹۰، ۱۰۵	اسحق بن راهویه ۲۳۸
امیر احمد فؤاد ۳۲۳	اسطفان قدیم ۱۴۲
امیر بشیر شهابی ۳۳۸	اسعد ۳۶۲
الامیر شکیب ارسلان ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۷،	اسکندر ۱۴۲
امیر عبدالله بن محمد بن مروانی ۲۰۳	اسکندر کریاج ۳۳۷

بشر بن عبدالملك ٢٣	اميره فاطمه ٣٢٣
بشر بن مروان ١٦٧	امين ٢٨٢، ١٩٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٧٩
بشرى ٣٥٠	امين الرافعى ٣٥١
بطرس البستاني ٣٥١، ٣٦١، ٣٦٠	امين الريحاني ٣٩١، ٣٩٤، ٣٣٦
بظالمبوس ٢٦٠	امين مشرق ٢٣٦
بنى عبس ٨٨	انطون سليم سعد ٢٣٧
بودلر ٢٥٦	اوزاعى عبدالرحمن بن عمرو ١٣٥
بوصيرى ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣	اوس بن حجر ٦٨، ٨٦، ٢٧٦
	ايليا ابو ماضى ٢٦٦
ت	ب
تأبط شراً ٧٩	بابك خرم دين ١٨٢
ترمذى ٢٤٠	باحثة البادية ٣٧٦، ٣٧٧
تقى الدين المقرئى ٣٢٥	بارودى، رك به : محمود سامى يارودى
تميم بن مقبل ٤٣	بايرون ٣٩٨
توفيق البكرى ٣٢٩	بايزيد عثمانى ٣٢٣
توفيق الحكيم ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٥	بشنة ١٧٥، ١٧٦
٣٥٨	بجير ١١١
توفيق عداد ٣٥٥	بجترى ٢٧٣، ٢٧٧، ٢٨٥، ٢٨٦، ٣٠٧
توفيق قربان ٣٣٨	٢٥٥
تولستوى ٣٨٠	بخارى ٢٣٨
تيمور لنگ ٣١٢	بديع الزمان همدانى ٢١١، ٢٢٥
ث	٢٢٦، ٢٢٧
ثابت بن جابر، رك به : تأبط شراً	بسوس ٨٠
ثعاللى ٢١١	بشارين برد ٢٦٩، ٢٧٣، ٢٧٧، ٢٧٨
ثعلب ٢٨٦	بشارة الخورى ٢٦٩
	بشامه ٦٨
	بشر بن ابي حازم ٢٢

حارث بن حلزہ یشکری ۵۲، ۶۱،

۶۳

حارث بن عوف ۱۱

حارث بن همام ۲۲۷

حافظ ابراهیم ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶،

۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۵

حبیب بن اوس ۱۸۶

حبیب مسعود ۲۳۷

حجاج بن بشر مروان ۱۷۰

حجاج بن یوسف ثقفی ۲۴، ۱۲۲،

۱۳۹، ۱۴۹

حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی،

رك به، غزالی

حجر بن حارث کنندی ۶۰

حداد ۴۳۶

حدیفة بن بدر ۱۱

حریری ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸

حساب بن ثابت ۴، ۲۲، ۱۰۵، ۱۰۷،

۱۱۸، ۱۵۲

حسن بصری ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۱،

۱۵۸، ۱۵۲

حسن بن سهل ۲۱۰

حسین بن ضحاک ۲۷۳

حسین بن علی ۲۹۱

حسن بن وهب ۲۸۲

حسنی غراب ۲۳۷

حشمت پاشا ۴۴۳

ج

جاحظ ۳۷، ۴۶، ۷۹، ۸۴، ۲۱۰،

۲۱۳

جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر، رك

به: زمخشری

جبران خلیل جبران ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۷،

۴۳۵

جبران سعاده ۴۳۷

جرجانی ۳۷۱

جرجی زیدان ۲۲۵، ۳۵۵

جرمازی ۱۹۲

جریر ۴۳، ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱

جساس ۸۰، ۱۱

جلال الدین السیوطی، رك به: سیوطی

جمال الدین اسدآبادی ۳۵۲، ۳۶۴،

۳۷۰، ۳۸۵

جمیل بیته ۳۹، ۱۷۵، ۱۷۶

جمیل صدیقی الزهاوی ۴۴۶

جورج حسون معلوف ۴۳۷

جوهر صقلی ۳۴۲

جوهری ۲۱۹

ح

حاتم طائی ۸۷

حاجی خطیفة ۳۲۸

خلیل یازجی ۳۵۸	حطیة (جرول بن اوس) ۳۹ ، ۴۳ ، ۸۶ ، ۱۰۶ ، ۱۷۰ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰
خنسا (ام عمرو تماضر) ۱۰۶ ، ۱۱۶ ، ۲۷۶ ، ۱۱۷	حفصه ۹۷
خوارزمی ۲۱۱	حفتی ناصف ۳۴۹ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶
خویلد ۱۰۲	الحکم المستنصر بالله ۳۰۱
خویلد بن عمرو ۳۲	حماد راویه ۵۲ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰
۵	حمزه اصفهانی ۲۵۶
داروین ۳۸۰	حمزة بن حبیب زیات ۱۳۱
دانه ۲۹۵ ، ۳۰۰	حمزه زیات ۲۲۳
داود بن علی ۲۱۷	خ
داود بن عمر ۲۱۲	خالد ۱۴۲
داود شکور ۴۳۷	خالد بن صفوان ۲۱۷
درید بن صمه ۴۲ ، ۱۱۶	خالد بن یزید بن معاویه ۱۴۱
دغفل سدوسی ۲۵۸	خداش بن زهیر ۴۲
دلاصیری ۳۳۲	خدیدجه ۸۵ ، ۱۰۲
دیکنز ۳۹۸	خدیدو اسماعیل ۳۴۱ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰
دینوری ۲۵۵	خدیدو عباس دوم ۴۴۱
ذ	خطیب بغدادی ۲۱۷
ذوالرمة (ابو حارث) ۴۳ ، ۱۸۰	خطیب تبریزی ۲۱۷
ذونواس ۹ ، ۱۶	خطیب قزوینی ۲۴۷
ر	خلف احمر ۱۱۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۱
راعی ۱۵۶	خلف بن احمد ۲۲۶
راغب اصفهانی ۲۶۲	خلیل بن احمد ۲۴ ، ۱۹۷ ، ۲۰۲
الرافعی ، رك به: مصطفی صادق الرافعی	۲۱۸ ، ۲۱۲ ، ۲۲۳ ، ۲۷۵
ربیع بن صبیح ۱۳۵	خلیل مطران ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲
	۴۲۵ ، ۴۴۴ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵

- رشيد، رك به : هارون الرشيد
 رشيد ايوب ٢٠٧، ٢٣٥، ٢٣٦
 رشيد رضا ٣٩٥
 رشيد سليم الخوري ٢٦٥
 رفاعه الطهطاوي ٣٢١، ٣٢٦
 ركن الدولة ٢١٥، ٢٨٩
 رؤبة بن عجاج ١٦٤، ١٦٥
 رودكي ٢٦٨
 رودن ٣٨٧
 روسو ٣٠٢، ٣٨٠
 روزبه بن داويه ٢١٢
- ز
- زبرقان بن بدر ١١٨، ١٢٠
 زمخشري ٢٣٠
 زوزني ٥٢
 زهري ٢٥٩
 زهير بن ابي سلمى ٣٧، ٣٩، ٤١،
 ٤٢، ٤٧، ٥٢، ٥٣، ٦٨، ٦٩،
 ٧٠، ١١٢، ٣١٩
 زهير بن جناب كلبى ٨٢
 زياد بن ابيه ١٤١، ١٤٧، ٢٥٨
 زيد بن ثابت ٩٧، ١٣٦
 زيد بن عمرو ١٥، ١٦
 زيد الخير ١١٠، ١١١
 زيد الخيل ١١٠
- ژ
- ژان ژاك روسو، رك به : روسو
- س
- سام بن نوح ١
 سبحان وائل ١٤٨
 سعد بن ابى وقاص ١١٤
 سعدالدين تفتازانى ٢٤٧
 سعد پاشا زغلول ٣٣٦، ٣٨٣
 سعيد بن ابو عروبة ١٣٥
 سعيد بن عاص ٩٨
 سعيد عقل ٣٥٨، ٢٧٢
 سكاكى ٢٤٧
 سلطان سليم فاتح ٣٠٩
 سلطان مسعود سلجوقى ٢٩٦
 سليمان ٣، ١٣٦
 سليمان بن عبدالملك ١٢٢
 سليم البستاني ٣٥٨
 سموأل بن غريص ٨٣، ٨٢
 سمية ١٤٧
 سهيل بن عباد ٢٦٠
 سهوردي، رك به : ابوحنص
 سيويه ١٩٦، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣
 سيد شريف رضى ١٩٢، ٢٦٢، ٢٩١
 ٢٩٢
 سيف الدولة ٢٨٨، ٢٩٠
 سيف الدولة بن حمدان ٢٠٥
 سيل عرم ١٩

- سيوطى ٣٢٧
- ش
- الشاب الظريف ٣١٥
- شاتوبريان ٤٤١
- الشاعر القروى ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٤٥
- شافعى ٢٣٥، ٢٣٧، ٣٢٢
- شبيب بن شيبه ٢١٧
- شرف الدين محمد بوضيرى ٣٣٢
- شرقى قطامى ١٩٢
- شريف رضى، رك به: سيد شريف رضى
- شعبى، ابو عمرو عامر بن شرحبيل ١٣٥
- شفيق المعلوم ٤٣٧
- شكر الله الجبر ٤٣٦، ٤٣٧
- شكسبير ٣٩١، ٣٩٨، ٤٤١
- شماخ بن ضرار ٢٣
- شمس بن مالك ٨٠
- شمس الدوله ديلمى ٢٥١
- شمس الدين بن صانع ٣٢٥
- شنفرى ٧٧، ٧٩
- شوقى ٢١٩، ٢٢٦، ٤٣١، ٤٤١
- ٤٤٢، ٤٥٢، ٤٥٥
- شيطان ١٣
- الشيخ ابراهيم اليازجى ٣٤٦، ٣٤٨
- شيخ ابو اسماعيل محمد ازدي ٢٥٥
- شيخ ابو هاشم كوفى ٢٢٥
- شيخ احمد مافى ٧٧٣
- شيخ حسن عطار ٣٢٦
- شيخ حمزه فتح الله ٣٢٩
- شيخ شهاب ٣٢٦
- شيخ طبرسى ٢٣٢
- شيخ طوسى ٣٢٣
- شيخ عبدالكريم سلمان ٣٢٦
- شيخ على يوسف ٣٧٣، ٣٧٥
- شيخ محمد عبده ٣٢٦، ٣٧٠، ٣٧٢
- ٣٩٥، ٤٤٠
- شيخ مفيد ٢٣٢
- الشيخ ناصيف اليازجى ٣٥٩
- ص
- صابى ٢١١
- صاحب بن عباد ٢٠٦، ٢١١، ٢١٩
- صبرى، رك به: اسماعيل صبرى
- صخر ١١٦
- صدوق ٢٢٢
- صفدى ٣١٥
- صفى الدين حلى ٣١٥، ٣٣٠، ٣٣١
- صلاة بن عمرو بن مالك، رك به: افوه
- اودى
- صلاح الدين ايوبى ٣٢٢
- صولى ٢١٠
- ض
- ضراء ١١٩

عبد العزيز بن سرايا، ركبته: صفى الدين حلى

عبد العزيز مروان ١٧٥

عبد القادر حمزه ٣٥١

عبد القاهر جرجاني ٢٢٧

عبد الله ٩٩

عبد الله بن رواحة ٤٢، ٥٢، ٥٣، ٥٧، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٩،

١٥٢

عبد الله بن زبيري ١٠٥

عبد الله بن زبير ٩٨، ١٢٢، ١٤٩، ١٥٥

عبد الله بن عامر يحصبي ١٣١

عبد الله بن عبد الحجر ٢٥٨

عبد الله بن عمرو بن عاص ١٣٥

عبد الله فكري ٣٦٥، ٤١٩

عبد الله بن كثير ١٣١

عبد الله بن مبارك ١٣٥

عبد الله بن مسعود ١٣٦

عبد الله بن المعتز ٢٧٣، ٢٨٦

عبد الله بن المقفع ٢١٢

عبد الله نديم ٤١٩

عبد الكريم سلمان ٣٧٣

عبد المسيح حداد ٤٣٥، ٤٣٦

عبد الملك ١٢٢، ١٦٢، ١٧٠

عبد الملك بن محمد بن زيات ٢٨٢

عبد الملك بن هشام ٢٥٩

عبد الملك بن مردان ١٢٩، ١٣٩، ١٤٣،

١٦٤، ١٦٦، ١٧٨

عبد الوهاب البياتي ٤٧٢، ٤٧٣

ط

طارق بن زياد ٣٠٠

طاش كپري زاده ٣٢٧

طبري ٢٠٥، ٢٣٠

طرفة بن عبد ٤٢، ٥٢، ٥٣، ٥٧

طرماح بن حكيم ٢٣

طغراني ٢٩٥، ٢٩٦

طه حسين ٣٤٨، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢

٤٠٥

ع

عائشة الباعونية ٣٣٦

عائشة التيمورية ٣١٩

عاصم بن ابي النجود ١٣١

عبادة قزاز ٣٠٤

عباس محمود العقاد ٣٥٠، ٤٢٩، ٤٦٢،

٤٦٣

عبلة ٧٢

عبد الحميد بن يحيى كاتب ١٤٣، ١٤٤،

١٤٥، ٢١٥، ٢٤٢

عبد الحميد السحار ٣٥٥

عبد الرحمن بن حارث ٩٨

عبد الرحمن بن عوف ١٣٦

عبد الرحمن جامي ٢٩٨

عبد الرحمن شكري ٤٦٠

عبد الرزاق كاشاني ٢٩٨

عبد العزيز ١٧٨

عبد، ركة به، شيخ محمد عبده ٣٩٨	عبد، ركة به، شيخ محمد عبده ٣٩٨
عبيد بن ابرص ٢١، ٢٢، ٥٢، ٥٦، ٥٩، ٦٠، ٦١	عبيد بن ابرص ٢١، ٢٢، ٥٢، ٥٦، ٥٩، ٦٠، ٦١
عبيد راعي ٢٣	عبيد راعي ٢٣
عبيد بن شريه ١٢٥، ٢٥٢	عبيد بن شريه ١٢٥، ٢٥٢
عبيد الله جحش ١٥	عبيد الله جحش ١٥
عته ٢٨١	عته ٢٨١
عثمان بن حويرث ١٥	عثمان بن حويرث ١٥
عثمان بن صفان ٧٦، ٩٧، ١٠٣، ١٠٦	عثمان بن صفان ٧٦، ٩٧، ١٠٣، ١٠٦
١١٢، ١٣٢، ١٥٠	١١٢، ١٣٢، ١٥٠
عدى بن زيد ٢٢	عدى بن زيد ٢٢
عرايى ٣٧٠	عرايى ٣٧٠
عروة بن حزام ١١٥	عروة بن حزام ١١٥
عروة بن ورد ٢١، ٢٢، ٨٨	عروة بن ورد ٢١، ٢٢، ٨٨
عزه ١٧٨	عزه ١٧٨
عزى ١٢	عزى ١٢
عزيز اباضه ٢٣٢	عزيز اباضه ٢٣٢
العزيز بالله فاطمى ٢٢٩، ٣٢٢	العزيز بالله فاطمى ٢٢٩، ٣٢٢
عضد الدولة ٢٨٩	عضد الدولة ٢٨٩
عفراء ١١٥	عفراء ١١٥
عقل الجر ٢٣٦، ٢٣٨	عقل الجر ٢٣٦، ٢٣٨
علاء الدوله ٢٥١	علاء الدوله ٢٥١
علقمة بن عبده ٥٣	علقمة بن عبده ٥٣
علقمة حميرى ٢٢	علقمة حميرى ٢٢
على بن ابي طالب ١٠٣، ١٠٢، ١٠٦	على بن ابي طالب ١٠٣، ١٠٢، ١٠٦
١٢٣، ١٢٨، ١٥٠، ٣١٩، ٢٣٥	١٢٣، ١٢٨، ١٥٠، ٣١٩، ٢٣٥
٢٩١	٢٩١
على بن حمزه كسائى ١٣١، ٢٢١	على بن حمزه كسائى ١٣١، ٢٢١
على ابوالنصر ٢١٩	على ابوالنصر ٢١٩
على اللبى ٢١٩	على اللبى ٢١٩
على مبارك پاشا ٣٢١	على مبارك پاشا ٣٢١
على محمود طه ٢٥٥، ٢٥٦	على محمود طه ٢٥٥، ٢٥٦
على الزبيق ٣٢٨	على الزبيق ٣٢٨
عمار بن ياسر ١٣٦	عمار بن ياسر ١٣٦
عمر ٩٧، ١٠٦، ١١١، ١١٣	عمر ٩٧، ١٠٦، ١١١، ١١٣
عمر ابو ريشة ٢٧٥	عمر ابو ريشة ٢٧٥
عمر بن ابي ربيعه ١٧٦، ١٧٧، ٢٧٦	عمر بن ابي ربيعه ١٧٦، ١٧٧، ٢٧٦
عمر بن تولى ١٢٢	عمر بن تولى ١٢٢
عمر بن خطاب ٧٥، ١٢٠، ١٧٦	عمر بن خطاب ٧٥، ١٢٠، ١٧٦
عمر بن عبدالعزیز ١٢٣، ١٢٥، ١٣٥	عمر بن عبدالعزیز ١٢٣، ١٢٥، ١٣٥
١٢٢، ١٦٢، ١٦٧	١٢٢، ١٦٢، ١٦٧
عمر خيام ٣٨٠	عمر خيام ٣٨٠
عمرو بن احمر ٣٣	عمرو بن احمر ٣٣
عمرو بن حارث ٦٧	عمرو بن حارث ٦٧
عمرو بن عاص ١٠٥	عمرو بن عاص ١٠٥
عمرو بن كلثوم ٢٢، ٥٢، ٦٣، ٦٢، ٦٥	عمرو بن كلثوم ٢٢، ٥٢، ٦٣، ٦٢، ٦٥
٦٦، ٢٢٢	٦٦، ٢٢٢
عمرو بن مسعده ٢١٠	عمرو بن مسعده ٢١٠
عمرو بن معدى كرب ٣٢	عمرو بن معدى كرب ٣٢
عمرو بن هند ٦١، ٦٢، ٦٢، ٦٥	عمرو بن هند ٦١، ٦٢، ٦٢، ٦٥
عنتره بن شداد عيسى ١١، ٢١، ٢٢	عنتره بن شداد عيسى ١١، ٢١، ٢٢
٥٢، ٥٣، ٧١، ٧٢، ٢٢٩، ٢٧٦	٥٢، ٥٣، ٧١، ٧٢، ٢٢٩، ٢٧٦
عنصرى ٢٦٨	عنصرى ٢٦٨
عوف بن سعد بن مالك ٨١	عوف بن سعد بن مالك ٨١

فیروز شاه ۲۲۸

ق

قاسم امین ۳۴۹، ۳۲۶، ۳۶۰

قاسم بن عبیدالله ۲۸۴

قاضی احمد بن ابی داود ۲۱۴

قاضی فاضل ۲۱۱، ۲۱۶، ۳۳۵، ۳۸۳

قاضی القضاة شمس الدین ابن خلکان ،

رك به ، ابن خلکان

قانسوة القوری ۳۱۵

قتادة سدوسی ۱۹۲

قدامة بن جعفر ۲۴۷

قس بن ساعده ۲۱، ۳۲، ۳۳

قطامی ۴۳

القلقشندی ۲۲۵، ۳۱۵، ۳۲۴

قیس بن خارجه ۳۲

قیس بن خطیم ۴۲، ۸۹

قیس بن زهیر ۱۱

قیس بن ملوح ۱۷۳، ۱۷۴

ك

کاتب اصفهانی ۲۱۱

کاتب واقندی ۲۵۷

کافور اخشیدی ۲۸۸

کثیر عزة ۳۹، ۱۷۸

کرم ملحم کرم ۳۵۵، ۳۱۳

کسانی ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۲۳

کسری ۳۴

عیسی بن علی ۲۱۳

عیسی بن عمر ۲۲۰، ۲۲۲

عیسی بن هشام ۲۲۶

غ

غزالی ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۸۰

ف

فانك بن ابوجهل ۲۸۹

فارابی ۲۵۰

فاطمه ۵۴، ۱۰۳

فتح بن خاقان ۲۸۶

فتحی زغلول ۳۴۹

فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر

۲۳۲، ۳۳۳

فدوی طوقان ۴۴۹

فرح انطون ۳۵۵، ۳۸۰

فرخی ۲۶۸

فردوسی ۲۶۸

فوزدق ۴۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۹۵

۱۹۶

فلازر ۱۹

فند زمانی (سهل بن شبیان) ۷۸

فنلون ۳۵۳

فوزی معلوف ۴۳۶

القیروز آبادی ۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹

۳۲۳، ۳۲۴

ماسرجويه ۱۴۲
 مالك بن انس ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۳، ۱۳۵
 مالك بن ريب ۱۰۷، ۴۳
 مالك بن عجلان ۲۲
 مأمون ۱۸۶، ۲۶۴، ۲۴۸، ۲۱۷
 ميرد ۲۸۶، ۲۱۰
 متجرده ۶۷
 منلمس ۵۷، ۲۲
 مقيم بن نویره ۴۳
 منبى ۲۰۳، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۹
 ۴۴۲، ۴۴۱
 متخل ۴۲
 متوكل ۲۸۵، ۲۱۴، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۴
 متوكل ليشى ۱۶۴
 مجاهد ۱۳۳
 مجنون لیلی ۱۷۴، ۱۷۳
 محلق ۷۲
 محمد (ص) ۲۳۵، ۱۰۲، ۹۰، ۸۵
 محمد اعظم خان ۲۶۴
 محمد باقر (امام ع) ۱۳۳
 محمد بک عثمان ۳۶۹
 محمد بن اسحق ۲۵۹
 محمد بن حمود القبرى ۳۰۳
 محمد بن شاکر الکتبى ۳۱۸
 محمد بن عبدالله الطنجى ۳۲۱
 محمد بن عبدالرحمن عامرى ۱۴۵
 محمد بن فيره شاطبى ۱۳۲

كعب بن جعيل ۱۶۶
 كعب بن زهير ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۵، ۴۳
 كعب بن لؤى ۳۲
 كعب بن مالك ۱۵۴، ۱۰۵
 كلثوم بن وائل ۶۴
 كليب ۸۰، ۶۴، ۵۲
 كلينى ۲۴۱
 كميت بن زيد اسدى ۱۷۱، ۱۵۶، ۴۳
 كنستانين ۸۳

سى

گو نومبرگ ۳۴۴

ل

لات ۱۲
 لافظ ۳۸
 لافونتين ۴۲۰
 لامارتين ۲۵۶، ۳۰۱، ۳۲۰
 لؤلؤ ۳۸۸
 لييد بن ربيعه ۵۶، ۷۵، ۵۲، ۴۲
 لردكرومر ۴۴۴
 لسان الدين خطيب ۳۲۰
 لطفى رشيد ۳۲۹
 لیلی و مجنون ۱۷۲، ۱۵۹

م

مارکس ۳۸۰
 مازنى، رک : ابراهيم مازنى ۳۵۰

مسکین دارمی ۱۶۲	محمد بن قاسم انباری ۱۳۱
مسلم ۲۳۸	محمد بن کعب غنوی ۲۳
مسلم بن ولید ۲۲۳، ۲۷۶	محمد بن مسلم زهری ۱۲۵
مسلم قشیری ۲۳۹	محمد بن یزید بن ماجه ۲۳۹
مسیب بن علس ۷۳، ۲۲	محمد حسین هیکل ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۹۹،
مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی ۳۲۸	۲۶۳
مصطفی صادق الرافعی ۲۵۰، ۳۵۱،	محمد شکری ۲۶۰
۳۹۰، ۳۸۹	محمد عبدالعلیم عبدالله ۳۵۵
مصطفی کامل ۲۶۰، ۲۲۲	محمد عبده، رک به: شیخ محمد عبده
مصطفی لطفی منطوطی، رک به:	۳۲۲
منطوطی ۳۸۳	محمد علی پاشا ۲۵، ۳۳۸، ۳۲۰
مصطفی مختار ۳۲۱	محمد علی کرد علی ۳۲۷
مصعب بن زبیر ۹۹	محمد فیضی ۲۲۶
مطران، رک به: خلیل مطران ۲۲۲	محمد مویلیجی ۳۸۵، ۳۸۶
معاذ بن جبل ۱۳۶	محمود تیمور ۳۵۲، ۳۵۹، ۲۰۳، ۲۰۴
معاذ بن هراء ۲۲۰	محمود سامی البارودی ۲۱۹، ۳۳۸
معاویه (برادر خنسا) ۱۱۶	محمود صفوت الساعاتی ۲۱۹
معاویه بن ابی سفیان ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۰،	محمود لاشینی ۳۵۲
۲۵۲، ۱۷۵، ۱۲۱	محبی الدین بن عربی ۲۲۶
معاویه دوم ۱۲۱	المداثنی ۲۵۸
معبد ۵۸	مروان بن حکم ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۲، ۱۷۵
المعتصم ۱۲، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۲۹، ۲۵۵،	مروان بن محمد ۱۲۲، ۱۲۲
۲۲۱، ۲۶۲	مرقس اکبر ۲۲، ۸۱، ۸۲
معتصم بن حمادح ۳۰۲	مریانوس ۱۲۲
معتضد ۲۸۲	مسجل ۳۸
معروف الرصافی ۲۲۹	مسعود سماحة ۲۳۶
المعتز الفاطمی ۲۰۶	مسعودی ۲۵۶

مهلب بن ابی صفره ۱۳۴	معری، رگ به : ابوالعلا معری
مهلهل بن ربیعہ (ابولیلی) ۵۲، ۶۳،	مفضل ضبی (ابوالعباس) ۱۹۲، ۱۹۶،
۸۰، ۸۱	۲۰۱، ۲۰۳
مهيار ديلمی ۲۹۲	مقاتل منقری ۱۸۹
میخائیل نعیمه ۴۰۷، ۴۳۵، ۴۳۶	المقتدر ۲۸۷
میثال معلوف ۴۳۷	مقدم بن معافر ۳۰۳
	مکعبیر ۵۸
ن	ملک افضل علی بن صلاح الدین ۳۱۴
نافع بن ابی نعیم ۱۳۱	الملك سيف ۲۲۸
ناصر یازجی ۳۶۶	الملك الظاهر ۲۲۸
ناصرالدین شاه ۳۶۴	ملکه ویکتوریا ۴۴۴
ناپلئون ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۴۵	منخل يشکری ۶۷
نابغه ذبیانی ۲۱، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۵۲،	منذراعور ۹
۵۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۳،	منذرين ماء السماء ۶۰
۸۶، ۱۱۲، ۱۱۶، ۵۸، ۱۶۷،	منصور (عباسی) ۱۱۲، ۱۸۳، ۲۳۴،
۲۷۶، ۲۸۶	۲۶۴، ۳۲۵
نابغه بنی جعد، ۴۳	منقلوطی ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۷۳، ۳۸۵،
نجاشی ۹	۴۰۲، ۴۵۲
نجیب حداد ۳۵۸	مؤرج سدوسی ۲۱۸
نجیب محفوظ ۳۵۵	موسی ۸۳، ۸۵
نجیب یعقوب ۴۳۸	موسی بن عقبه ۲۵۹
ندرة حداد ۴۳۵، ۴۳۶	موسی بن نصیر ۳۰۰
نرون ۴۲۵	مولانا جلال الدین رومی ۳۰۰
نزار قبانی ۲۷۱	مولیر ۴۵۳
نسائی ۲۴۱	مؤیدالدین ۲۹۵
نسیب عریضه ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۱	مهدی ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۷۹
نصیرالدین طوسی ۳۱۲، ۳۱۷	مهدی بن سعد ۱۷۴

- نصر بن عاصم ٢٤، ١٣٩
 نصر سمعان ٢٣٧
 نصر بن شميل ١٩٢، ٢١٨
 نظام الملك ٢٥٢
 نظير زيتون ٢٣٧
 نعمان ٣٧، ٦٧
 نعمان بن بشير انصاري ١٦٣
 نعمان بن حرم ٦٥
 نعمة الحاج ٢٣٦
 نوح ١
 نوح بن منصور ساماني ٢٥١
 نيجه ٣٨٠
- و
- الواثق بالله ١٨٢، ٢٢٨
 واصل بن عطا ١٥١، ١٥٢، ١٥٣
 والبة بن الحباب ٢٦٩، ٢٦٩
 والتراسكات ٣٩٨
 ود ١٢
 وديع باحوط ٢٣٦
 ورقة بن نوفل ١٥، ٨٥، ٨٦
 وزير مهلبى ٢١١
 ولتر ٣٨٠
 وليد ١٢٢، ١٦٧
 وليد بن عبد الملك ١٧٧
 وليد بن عقبه ١٦٢
 وليد بن مسلم ١٣٥
 وليد بن يزيد ١٦٢، ٢٠٠
- ولي الدين يكن ٣٧٨
 ولیم كاتسفليس ٢٣٦
 وهب بن منبه ١٢٥
 ويكتور هوگو ٣٥٣، ٢٢٠
- ه
- هارث بن ظليم ٨٣
 هارون بن موسى ٢٢٠
 هارون الرشيد ٨٣، ١٨٢، ١٩٢، ١٩٦
 ٢١٧، ٢٢٣، ٢٦٢، ٢٧٩، ٢٨١
 هبل ١٣
 هبيد ٣٨
 هدبة بن حشرم ٣٩
 هرم بن سنان ١١، ٣٧، ٦٩
 هشام بن عبد الملك ١٢٢، ١٢٣، ١٦٩
 هشام بن عروه ١٧٧
 هلاكو ١٨٢، ١٨٨، ٢٦٥، ٣٠٩
 ٣١٢، ٣١٢، ٣١٧
 هوبر ٣٨
 هو بل ٣٨
 هود ٢٣
 هوگو، رك به : ويكتور هوگو
 هشام بن عدى كوفى ٢٥٨
 هيكل، رك به : محمد حسين هيكل
- ى
- يارح بن يقطان ٢

۳۴۲	يعقوب بن كيس	۲۵۲	اليازجيه
۲۴۹	يعقوب الكندي	۲۲	يحيى بن يعمر
۲۶۱	يعقوبى	۱۲۲	يزيد
۹	يوستينوس	۱۶۶	يزيد بن طريه
۲۳۷	يوسف البعيني	۱۶۴، ۱۴۲، ۱۲۳	يزيد بن عبدالملك
۲۲۹	يوسف بن اسماعيل	۱۷۰، ۱۶۶	يزيد بن معاويه
۱۷۲	يوسف بن عمر ثقفى	۱۹۲	يزيدى
۲۳۷	يوسف غانم	۲	يعرب بن قحطان
۲۲۲	يونس	۲۷۸، ۲۱۰	يعقوب بن داود

قبيله ها ، قومها ، گروهها

، ۲۶۲ ، ۲۶۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱
 ۳۱۸ ، ۲۷۹
 البطن ۲۵۷
 بکر ۵ ، ۱۱ ، ۸۰
 بنی ابوطالب ۲۵۸
 بنی احمر ۳۰۱
 بنی اسد ۵۲ ، ۶۰ ، ۱۷۲ ، ۱۹۳
 بنی امیه ۲۶ ، ۵۲ ، ۹۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲
 ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴
 ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵
 ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲
 ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۸۳
 ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۹ ، ۲۰۶ ، ۲۱۲
 ، ۲۴۵ ، ۲۵۴ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۷۱
 ۳۰۱ ، ۳۰۰
 بنی بکر ۱۱ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۱۶۳
 بنی بویه ۲۶۴
 بنی تغلب ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۵ ، ۱۲۳
 بنی ثقیف ۱۱۳
 بنی خزاعه ۱۷۸

آ

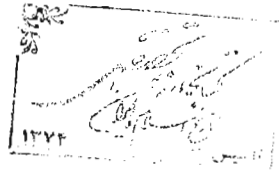
آل بویه ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۲۱۵ ، ۲۱۷
 ۱۶۴
 آل علی ۱۲۳ ، ۱۲۴
 ۱
 الاحرار الدستوریین ۳۹۹
 اخوان الصفا و خلان الوفا ۲۴۸ ، ۲۴۹
 ازد ۵
 اسد ۵
 اسماعیلیه ۳۱۷
 انصار ۱۱۸ ، ۱۵۷ ، ۱۶۶ ، ۲۰۰
 انمار ۵
 اوس ۵ ، ۸۷ ، ۸۹
 اهل سنت ۱۲۴
 اهل کتاب ۱۸۶
 ایاد ۵
 ایوبیان ۲۹۷

ب

برامکه ، برمکیان ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵

ج	بنی ذبیان ۱۲۳
جا حظیه ۲۱۴	بنی سعد ۱۱۲
جبریه ۲۸۱	بنی سلمان ۷۷
جدیس ۴	بنی طی ۱۱۰
جرهم ۵	بنی عباس ۲۵، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۱۲،
جهینه ۵	۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۸، ۱۴۸، ۲۳۳
ح	بنی عبد مناف ۲۵۷
حمیر ۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰	بنی عبس ۷۱، ۱۲۳
خ	بنی عذره ۱۵۹
خزرج ۵، ۸۹	بنی عقیل ۲۷۷
خوارج ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۴،	بنی قحطان ۳
۱۹۶، ۱۵۵	بنی لخم ۹
ذ	بنی مجاشع ۱۵۷
ذبیان ۱۱، ۶۶، ۶۹	بنی منذر ۵
ر	بنی هاشم ۵۵، ۱۷۲
ربیعہ ۵، ۲۵۷	بنی ہذیل ۲۳۶
ز	ت
زبیرین ۱۵۵	تابعین ۱۳۵، ۲۱۹، ۲۵۲، ۳۲۶
س	نانار ۱۸۹، ۲۶۵
سلاجقه، سلجوقیان ۱۸۹، ۲۶۴	تباہة ۱۶
سلیم ۵	ترك ۲۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۸۲، ۱۸۶
سنی ۱۲۷، ۳۱۴	۲۶۴، ۳۱۰، ۳۱۲
	تغلب ۵، ۱۱، ۶۲، ۸۰، ۱۶۶
	تمیم ۵، ۸۶، ۱۱۸
	تنوخ ۵
	ث
	ثمود ۴

نصاری ۱۸۶	۲۴۸،۲۴۴،۲۳۱،۲۱۴،۲۰۲
و	منول ۲۵، ۲۶۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲،
وائل ۵	۳۳۹، ۳۱۴
ه	ملوك الطوائف ۳۰۱، ۳۰۶
هذیل ۵، ۱۱۳، ۱۱۹	ممالیک ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۶،
همدان ۵	مناذرہ ۹، ۱۹۹
هوازن ۵، ۱۱۶	موالی ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۶، ۱۹۳،
ی	۲۱۷، ۲۲۲
یهود ۲۲، ۱۸۶، ۲۲۹، ۳۳۳	ن

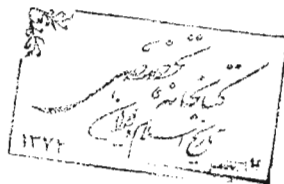


ما أخذ

- ١- الادب العربى المعاصر فى مصر ، الدكتور شوقى ضيف ، مصر ، ١٩٥٧ م .
- ٢- الادب المهجر ، عيسى الناعورى ، مصر ، ١٣٦٦ م .
- ٣- الاعلام ، خير الدين الزركلى ، بيروت ، ١٩٦٩ .
- ٤- الاغانى ، ابو الفرج الاصفهانى ، مصر .
- ٥- امالى المرتضى ، الشريف المرتضى ، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم ، ١٩٥٤ م .
- ٦- تاريخ آداب العرب ، مصطفى صادق الرافعى ، مصر ، ١٩٥٤ م .
- ٧- تاريخ الآداب العربية ، كارلو نالينو ، مصر .
- ٨- تاريخ الادب اللغه العربيه ، جرجى زيدان ، مصر ، ١٩٥٧ م .
- ٩- تاريخ الادب العربى ، احمد حسن الزيات ، مصر .
- ١٠- تاريخ الادب العربى ، شوقى ضيف ، مصر ، ١٩٦٠ م .
- ١١- تاريخ الادب العربى ، عمر فروخ ، بيروت ، ١٩٦٩ م .
- ١٢- تاريخ الادب العربى ، نديم عدى ، مصر ، ١٩٥٤ م .
- ١٣- تاريخ ادبيات عرب ، احمد ترجانى زاده ، تبريز ، ١٣٤٨

- ١٤- تاريخ العرب قبل الاسلام، جوادعلى ، مطبوعاتالمجمع العلمى العراقى .
- ١٥- جامع البيان عن تأويل آى القرآن ، محمد جعفر الطبرى مصر .
- ١٦- الجديد فى الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى ، بيروت ، ١٩٥٩ م .
- ١٧- جمهرة اشعارالعرب ، ابوزيد القرشى ، بيروت ١٦٩٣ م .
- ١٨- جمهرة انساب العرب ، ابن حزم ، مصر ، ١٩٤٨ م .
- ١٩- جمهرة خطب العرب ، احمد زكى صفوت ، مصر ، ١٩٢٣ م .
- ٢٠- حافظ و شوقى ، طه حسين ، مصر ، ١٩٥٨ م .
- ٢١- الحماسة ، ابو عبادة ابووليد بن عبيد البحترى ، بيروت ، ١٩٦٧ م .
- ٢٢- دائرة المعارف الاسلاميه ، مصر .
- ٢٣- داستان من و شعر ، نزار قبانى ، ترجمة دكتور غلامحسين يوسفى ، دكتور يوسف حسين بكار ، تهران ، ٢٥٣٦ .
- ٢٤- دراسات فى الادب المقارن ، محمد عبدالمنعم خفاجى ، مصر .
- ٢٥- ديوان ابونواس الحسن بن هانى ، حقه احمد عبدالحميد الغزالي ، بيروت ، ١٩٥٣ م .
- ٢٦- ديوان الاعشى ، شرح م. محمد حسين ، بيروت ١٩٦٠ م .
- ٢٧- ديوان الحماسة ، ابو تمام ، شرح التبريزى ، دمشق .
- ٢٨- ريحانة الادب ، محمد على تبريزى (مدرس) ، تبريز ، ١٣٢٩ هـ .

- ٢٩- السيرة النبوية ، ابن هشام ، تحقيق مصطفى السقاء و
آخرين ، ١٩٣٦ هـ .
- ٣٠- شرح ديوان كعب بن زهير، صنعة الامام ابى سعيد الحسن
بن الحسين بن عبدالله السكرى ، مصر ، ١٩٦٥ م .
- ٣١- شرح المقامات السبع ، الزوزنى ، بيروت ، ١٩٣٦ م .
- ٣٢- شعراء الرابطة القلمية ، دكتورة نادرة جميل سراج ،
مصر ، ١٩٦٤ م .
- ٣٣- شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس شيخو اليسوعى ،
بيروت .
- ٣٤- الشعر و الشعراء ، ابن قتيبه ، ليدن ، ١٩٠٢ م .
- ٣٥- صفة جزيرة العرب ، العلائى ، ليدن ، ١٨٨٤ م .
- ٣٦- طبقات الشعراء ، محمد بن سلام الجمحى ، ليدن ،
١٩١٣ م .
- ٣٧- طبقات الشعراء ، ابن المعتز ، تحقيق عبدالستار احمد
فراج ، مصر ، ١٩٥٦ م .
- ٣٨- طبقات فحول الشعراء ، ابن سلام ، مصر .
- ٣٩- طبقات النحويين و اللغويين ، تحقيق محمد ابوالفضل
ابراهيم ، ١٩٥٤ م .
- ٤٠- العرب قبل الاسلام ، جرجى زيدان ، ١٩٣٩ م .
- ٤١- العقد الفريد ، ابن عبدربه ، ١٩٤٠ م .
- ٤٢- العمدة ، ابن رشيق ، علق حواشيه ، محمد محيى الدين
عبدالحميد ، بيروت ١٩٧٢ م .
- ٤٣- فرهنگ معين ، محمد معين ، تهران .
- ٤٤- الفن و مذاهبه فى الشعر العربى ، شوقى ضيف .



- ٤٥- الفن و مذاهبه فى النشر العربى ، شوقى ضيف .
- ٤٦- الفهرست ، ابن النديم ، تهران ، ١٩٧١ م .
- ٤٧- فى الشعر الجاهلى ، طه حسين ، مصر ، ١٩٢٦ م .
- ٤٨- قصص العرب ، تأليف محمد احمد جاد المولى ، على محمد الجباوى ، محمد ابوالفضل ابراهيم ، مصر ، ١٩٥٤ م .
- ٤٩- كتاب الطبقات الكبير ، ابن سعد ، ليدن ، ١٣٢٢ هـ .
- ٥٠- كشف الظنون ، حاجى خليفه ، مصر ، ١٩٧٤ م .
- ٥١- كليه و دمنه ، ابن المقفع ، بيروت ، ١٩٦٥ م .
- ٥٢- المؤلف و المختلف ، آمدى ، مصر ، ١٩٦١ م .
- ٥٣- مجمع البيان فى تفسير القرآن ، الشيخ الطبرسى ، تهران ، ١٣٩٥ هـ .
- ٥٤- مروج الذهب ، المسعودى ، مصر ، ١٩٤٨ م .
- ٥٥- المزهر فى علوم اللغة و انواعها ، السيوطى .
- ٥٦- معجم البلدان ، ياقوت الحموى ، مصر .
- ٥٧- مصادر الشعر الجاهلى و قيمتها التاريخية ، ناصرالدين الاسد ، مصر ، ١٩٦٦ م .
- ٥٨- المعارف ، ابن قتيبه ، ١٩٣٥ م .
- ٥٩- معجم الادباء ، ياقوت ، بيروت .
- ٦٠- مغنى اللبيب ، ابن هشام ، مصر .
- ٦١- مفتاح السعادة و مصباح السيادة فى موضوعات العلوم ، طاش كبرى زاده ، هند .
- ٦٢- المفردات فى غريب القرآن ، الراغب الاصفهانى ، تحقيق محمد سيد كيلانى ، تهران ١٣٣٢ هـ . ش .

- ۶۳- المفضلیات ، المفضل بن الضبی ، تحقیق جیمس شارل لیال .
- ۶۴- مقامات ، ابوالفضل بدیع الزمان الهمدانی ، شرح الشیخ محمد عبده ، بیروت ، ۱۹۶۵ م .
- ۶۵- مقدمه ابن خلدون ، ترجمه محمد پروین گنابادی ، تهران ، ۱۳۴۵ هـ . ش .
- ۶۶- مناهل الادب العربی ، مکتبه صادر ، بیروت .
- ۶۷- من تاریخ الادب العربی ، طه حسین ، بیروت ، ۱۹۷۰ م .
- ۶۸- الموشح ، المرزبانى ، ۱۳۴۳ هـ .
- ۶۹- وفيات الاعیان ، ابن خلیکان ، حقه احسان ، عباس ، بیروت ، ۱۹۶۸ م .

70. A Literary History of the Arabs. R. A. Nichokson . 1969 .

71. ARABIC Literature. H. A. R. Gibb, oxforp, 1963.

73. ARABIC Literature. I. M. Filshtinsky. Moscow 1966.

